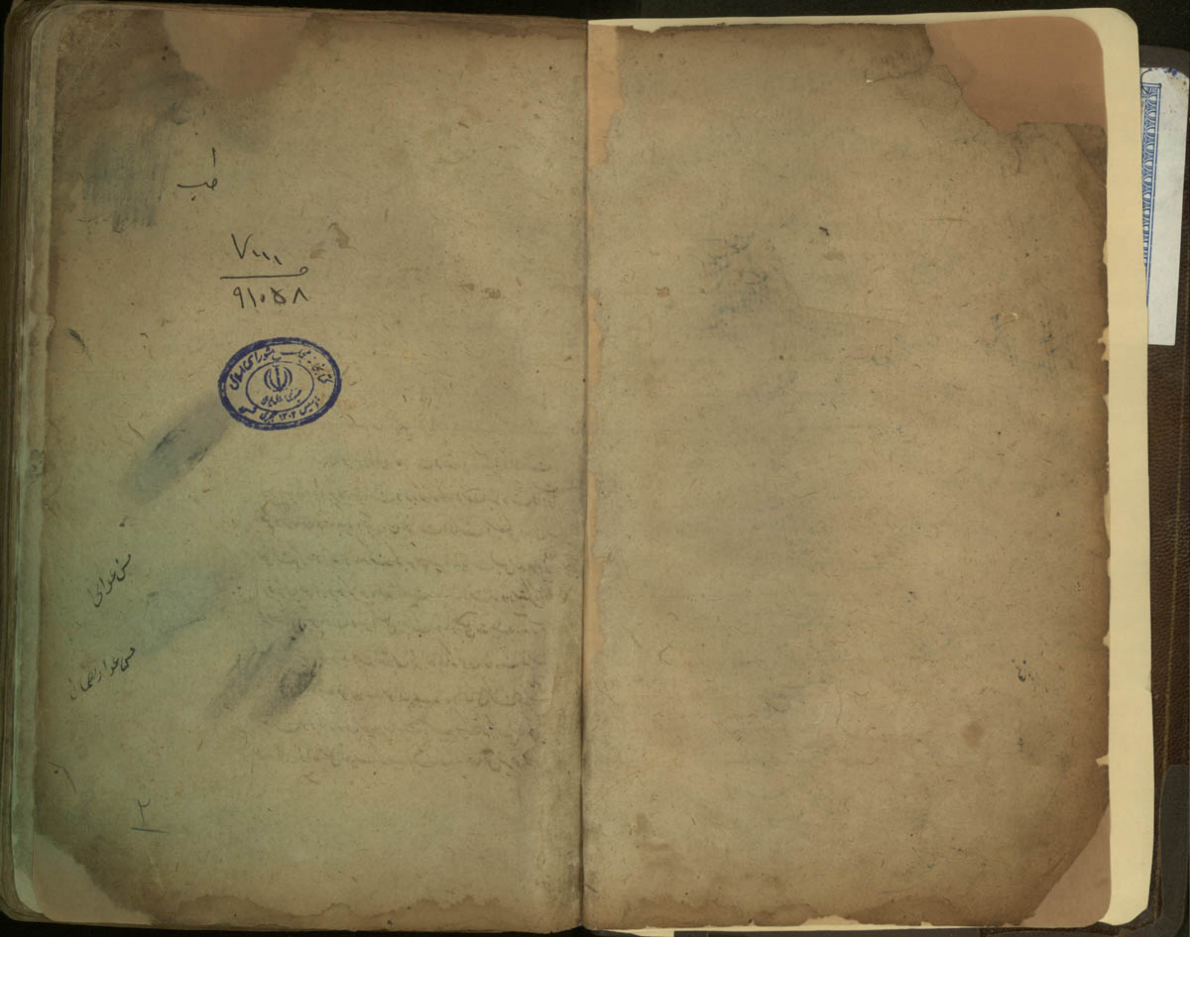
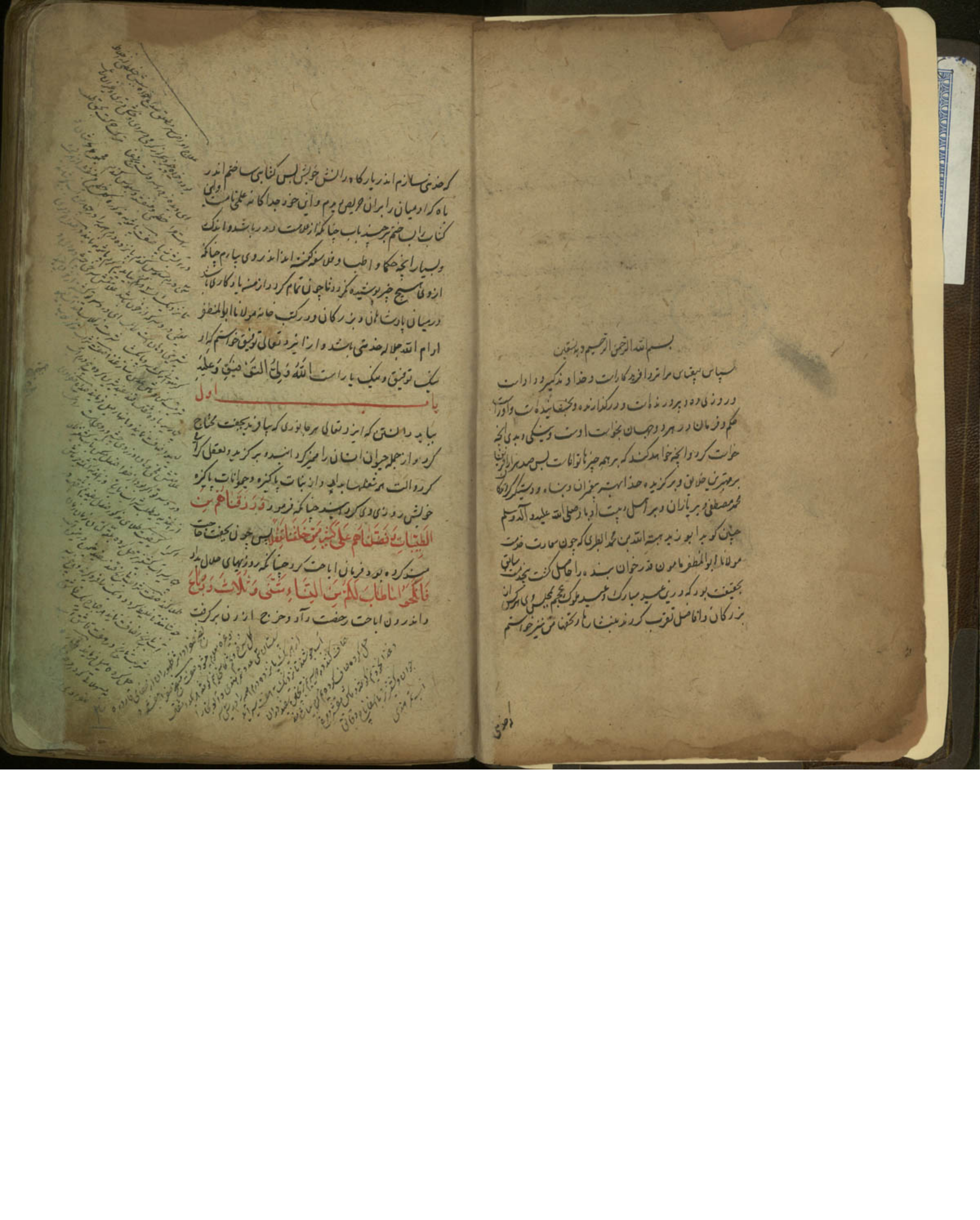



بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۹۱۰۵۸





بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سپاس و ستایش مر ایزد را فزون که آفریدگار است و خداوند گیر و دادار است
روزی ده و پرورنده است و آمرزگار بنده و بخشاینده است و او راست
حکم و فرمان در هر دو جهان بخواست اوست و نیکی و بدی آنچه
خواست کرد و آنچه خواهد کند که بر همه چیزها توانا است پس صد هزار درود بر
بهترین خلایق و برگزیده خدا و مهتر پیغمبران و نبیا و دستگیر روز گناه
محمد مصطفی و بر یاران و بر اهل بیت او باد صلی الله علیه و آله و سلم
چنین گوید ابو زید هبة الله بن محمد الطبری که چون سعادت خدمت
مولانا ابو المظفر مأمون قدرخوان بنده را حاصل گشت بتجدید سابقی
بحقیقت بود که در این عهد مبارک و عهد ملوک عجم مجلس وی را هر کس از
بزرگان و افاضل تقرب کردند بنامها و تحفهها من نیز خواستم

که خدمتی سازم اندر بارگاه دانش خویش پس کتابی ساختم اندر
باه که آدمیان را بران حریص دیدم و این خود جداگانه علمی است و لیکن
کتاب را ساختم بر چند باب چنانکه از علامت او در باشد و اندک
و بسیار آنچه حکما و اطبا و فلاسفه گفته‌اند اندر وی بیاوردم چنانکه
از وی هیچ چیز پوشیده نگردد تا چون تمام کردم از من یادگاری باشد
در میان پادشاهان و بزرگان و در کتب خانه مولانا ابو المظفر
ادام الله جلاله خدمتی باشد و از ایزد تعالی توفیق خواستم که او
نیک توفیق و نیک یار است الله ولی التوفیق و علیه

باب اول

باید دانستن که ایزد تعالی هر جانوری که بیافرید بجفت محتاج
کرد و از جمله حیوان انسان را ممیز کردانید و برگزید و بعقل گرامی
کرد و آلت هر شغلها بداد و از نبات پاکیزه و حیوانات پاکیزه
خورش روزی وی کردانید چنانکه فرمود وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ
الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا پس چون بجفت حاجت
مند کرده بود فرمان اباحت کرد چنانکه روزیهای حلال بداد
فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ
و اندر وی اباحت رخصت داد و حرج از زن برگرفت



کما قال الله تعالی تناکحوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم
یعنی نکاح کنید و حکمت درست آنست که توالد و تناسل پیوسته می باشد
و پرستندگان و بندگان و شکر کنندگان بر زیادت می باشند نعت ایزد
سبحانه و تعالی را چنانکه پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام فرمود تناکحوا
تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة و اگر درین معنی شروع رود از مقصود
باز مانیم پس چون برین جمله دانسته اند واجب کند اوقات و احوال
غذا و کاه و آثار و حکمت و کیفیت احوال مجامعت از همه چیزها بشرات
اغلب را حکما و اطبا و فلاسفه چون افلاطون و سقراط و جالینوس
و ارسطاطالیس و بوعلی سینا و ارسیاجوس و مشاهیران تا باخر
عهد عیسی علیه السلام همه بران بوده اند که مجامعت کردن بهار
بهار بهت مراتب فصول سال بهارگاه و تابستان برزاه
و زمستان بدان سبب که وقت بهار هوا معتدل بود و خون که
گرم و تر است بر افزون بود و حرارت غریزی که قوت روح
حیوانی با اوست بر زیادت و حدت باشد از جماع کردن درین
وقت نقصان بسیار در نگیرد و در همه اوقات شاید کرد چون اشتها صادق
بود و در دل نشاط تمام باشد و در حالت هیچ ضعیفی نباشد گردن
که معظم بیماری اندرون عضلات و اندر آغاز تب ماده بدا

عضو ریخته شود و عضو را قوت دهد بضمادی یا بطولی موافق
صفت ضماد و نطول بگیرند عدس مقشر و سماق و انار پوست و گلنار
و گل سرخ و برگ مورد از هر یکی راست راست ببرند و خرد بدان
آب تر می کنند و بر سر آن عضو نهند و ثفل آن ضماد کنند و احوال غذا
و بیماری بپرسند اگر بیمار خواب می یابد بدانکه دماغ بسلامت
و آسایش هست و امید واریست اگر خواب نمی آید حال برخلاف
این باشد و از شهوت طعام بپرسند اگر شهوت برجای باشد
بدانکه اعضا غذا البلامت امید واری زیادت گردد و جایگاه
خواب لایق حال بیمار باید ساخت و شربت و دارو و خدمتکار
اختیار کند چنانکه باید و اندر بیماریهای گرم خانه خنک فراباید
و بیمار را جامه پوشیده ندارد تا خنکی و راحت آن بدل آن بر
و تن او بر سر رسد و حرارت باشد ازو از تن او باز نکرد و اگر
بیمار کودک باشد یا اهل تنعم و یا قوت او ضعیف باشد
و چیزی آرزو کند منا لعب آرزوهای او باید کردن از آن نوع
با مانند آن چیزی اندکی میدادن و بباید دانست که حال وقت
بیماری همچون حال توشه است اندر سفر همچنانکه مسافر توشه نگاه
دارد تا سفر بدان تمام کند طبیب باید که همه عنایت نگاه داشتن



قوت بیمار کند تا بیماری بپایان رسد و بدین سبب گاه باشد که طبیب را
حاجت اندکی بیمار را چیزی دهند که داند که سبب بیماری بدان
زیادت خواهد شد لیکن بدان شکر و نگاه داشتن قوة مشغول باشد
و این چنان باشد که اندر تب محرقه بیمار را غشی افتد طبیب اندران
حال بحرارت تب ننگرد نان را بشراب تر کند و بدو دهد تا قوة بازآرد
و همچنین اندر قولنج سرد هرگاه که درد سخت پدید آید طبیب داروی خدر
کننده بدهد تا بیمار از درد بی خبر شود و بدین طریق عارضه تری زایل
کند پس بعلاج واجب بازآید و آنجا که قوت قوی باشد و باستفراغ حاجت
آید هیچ توقف نباید کرد و آنجا که قوت ضعیف باشد نخست انتعاش
قوة باید کرد پس استفراغ کردن و آنجا باستفراغ تمام حاجت
آید یکبار بر طبیعت الحاح نباید کرد بتفاریق استفراغ باید کرد
و اگر بیماری خطرناک باشد و این نتوان بود که قوت آن بپای دارد
که ماده پخته شود زود و استفراغ و علاج قوی باید کرد و اگر خطر
ناک نباشد علاج قوی نخستین باید کرد تا نضج پدید آید پس
علاج قوی کنند و اندر بیماریهای کهن هر چند روزی در علاج
فرقی باید افکند تا هم قوت نگاه داشته میشود و بیمار از علاج
آسایش می یابد و طبیب از پس فرصت علاج را قابل تر باشد

و دارو

و دارو اثر کننده تر آید از بهر آنکه در مدتی دراز بسبب مداومت
علاج طبیعت را با دارو خو کرده شود و منفعت آن پدید نیاید
و هر چند روزی سر تنها اگر چه همه از یک نوع باشد یکی بدیگر بدل میباید
کرد تا طبیعت را یک چیز خو کرده نشود و هرگاه که طبیب اندر علاج
یک طریق می سپرد و هیچ اثر نه بیند بضد آن باز باید گشت و اگر
بحقیقت داند که بر صوابست اگر چه از آن اثر دیر ظاهر شود از آن
طریق صواب برنشاید گشت و اگر اندر علاج خطا افتد و اثر
آن خطا ظاهر شود از آن طریق زود بر باید گشت حتی از آنکه
اثری قوی ظاهر گردد و اگر بیمار چیزی خواهد بر خلاف قیاس بدان
قرابه نباید گشت و همچنین اگر بر خلاف قیاس عارضه زایل پدید
آید نباید ترسید که عارض زود زایل شود و بیمار قوی ترکیب
و تن آبادان را استفراغ بیشتر باید کرد و بیمار باریک لاغر را
علاج بنرم مزاج باید کرد و استفراغ کمتر و اندر همه بیماریها
دلخوشی بیمار باید جست و مراد ایشان باید ساخت و تدبیر قوت
دل باید کرد و هر چه ممکن گردد غم دل و ناخوشی دور باید داشت
و بعضی را بنشاط تنها و امید ها و بعضی بزر و جوهر و غیر آن
و بعضی را بحضور دوست و مونس و دلخوش کردن نشاط شود و قوی

دل کرده واندر گرمای سخت هیچ علاج نشاید کرد وانجا که باستفراغ وتغیر
مزاج حاجت آید ویک چیز باشد که هردو معنی را بشاید بغنیمت باید داشت
خاصه در تب صفراوی یا سوداوی طبیب تا تواند که علاج جدا
کند بدارو مشغول نشاید بود وتا تواند که بیک دارو بسنده کند یعنی امیخته
علاج کند دارو امیخته نباید داد وطبیب را داروهاء مجهول که مجهولان
وی را زمانی ازمایند وحکایت گذشته بکار نشاید داشت وبران اعتماد
نشاید کرد والسلام مقالت دوم در علاج بیماریها اندامها از سر تا پای

باب اول اندر بیماریهای دماغ در سرسام گرم

سرسام گرم دو نوع است یکی انکه ماده ان صفرایی خالص باشد دوم انکه
صفرا با خون امیخته باشد وغلبه خون را باشد انچه ماده ان صفرای خالص باشد
ان را بلغت یونانی قرانیطیس گویند وبپارسی سرسام وسرسام لغت متعدد است
یعنی سر اماس واین از بهر ان گفته اند که این علت اماسی باشد که
اندر گوهر دماغ یا اندر اغشاء دماغ باشد یا اندر هر دو واین قرانیطس
اندر غشاء دماغ باشد وترجمه قرانیطس همانست وسبب این علت بسیاری
صفرا باشد اندر تن وبسیاری بخار ان که بدماغ براید علامتهای تب
گرم ودرد سر وبی خوابی وهذیان وتباه عقل وتشنگی وخشکی دهان و
تلخی ودرشتی وزردی زبان علاج صندل سپید واندکی کافور

بگلاب

بگلاب سوده وسرکه در جگر کشند ودمی بوی باید وخرقه کتان بدان
تری کنند وبر پیشانی وصدغ او می نهند وپای در اب گرم باید در
طبیخ بنفشه وبابونه بمالند ومی شویند وطبیخ را حقنه نرم باشیاف که از
بنفشه وشکر وسقمونیا ساخته باشند فرو دارند صفت حقنه نرم
بنفشه ده درم سنگ نیلوفر ده درم عناب بیست عدد سپستان
چهل عدد بابونه ده درم همه را اندر یک من اب بپزند تا دو بهر برود
وبپالایند وهفت درم سنگ روغن گل یا روغن بنفشه یک اوقیه
شکر سرخ اندر پنجاه مثقال این مطبوخ کنند وحقنه کنند واگر از
حقنه وشیاف نافع نیاید بار التماس آب انار وشیرخشت دهند
یا طبیخ خرمای هندی وشیرخشت وترنجبین دو درم اسپغول اندر
جلاب خام وآب انار ترش میدهند وهوای خانه خوش باید
واندر تاریکی وروشنی معتدل ودیوار خانه ساده بی نقش وصورت
وکتابت هیچ نباید ونزدیک بیمار برگ بید شسته ونیلوفر وبنفشه
ومیوهای خوش بوی خنک باید وشربت از جهت تسکین حرارت
آب تخم خرفه وشراب غوره وشراب ریواج وشراب حماض ترنج
وشراب صندل وشراب زرشک وشراب انار وشراب
لیمو وآب کدو که در خمیر گرفته بود ودر تنور پخته باشند وبا

غوره آمیخته واندکی شکر بسر نهاده و از جهت نرم داشتن
طبع شراب آلو و شراب خرمای هندی و آب خربزه دهند
و آب میوهها و اگر حرارت بی اندازه بود پیش از آنکه استفراغ
کرده باشند قرص کافور دهند و هر روز که تب کمتر شود
پای از بن ران تا شتالنگ ببندند چنانکه از رنج بستن اندکی
آگاه باشد و دیگر باره اندر آب گرم نهند و بمالند و پس بگشایند
و بستن از بن ران آغاز کنند و گشادن از سوی شتالنگ
و مزوره از جهت نرم داشتن طبع از آلوی سیاه و منقی و زردآلو
و خرما سازند و از ماش مقشر و اسفاناج و کشک جو و مغز
بادام و سکه و اندر ترشیها برگ چغندر در افکنند و
شکر چاشنی دهند و از جهت باز گرفتن طبع از ناردان و زرشک
و آب سیب ترش و آب آبی ترش و آب غوره و مغز
بادام مقشر بریان کرده و اگر در هر مزوری دو درم سنگ
خشخاش کوفته در افکنند صواب باشد و از جهت تسکین صفرا
و خون طفشیل عدس مقشر و زیره با عناب زردی پخته اگر
حاجت آید و طبع فرو بندد قرص طباشیر دهند صفت قرص
طباشیر طباشیر گل سرخ سماق پاک کرده هر یک یکجزو تخم

تخم حماض و تخم خرفه هر یک دو درم و نیم صمغ عربی و گل ارمنی شسته
بریان کرده هر یک دو درم با شراب آبی که انار ربابت چه
سرسام حولی این علت را بزبان یونانی طیعونی گویند علامتها
سرخی زبان و تب پیوسته و نبض سریع و صلب باشد و باشد که
زبان بگردد و روشنایی بخواهد علاج فرق میان علاج این و علاج
فرانیطس آنست که علاج این علت را سخت تمضه کنند یا حجامت و دیگر علاجها
به آن نزدیک باشد و نیز باشد که بحقنه قوی و نیز با مسهلی قوی حاجت آید
سرسام سرد این را لیثرغس گویند و ماده او بخاری باشد که از بلغم
عفن بدماغ برآید و سبب آن تخمه و بسیار خوردن طعام سرد و تر باشد
چون ماهی تازه و گوشت گاو و باقلی و شیر نپخته و خام و میوههای
تر و فقاع و مستی متواتر علامتها غلبه گرانی خواب و فراموش کاری
و صداعی نرم و تب آهسته و نبض متفاوت و بطی و بول غلیظ
و خام رسیده و بسیاری آب دهن علاج نخست حقنه تیز باشیاف
تیز نهادن پس قی فرمودن بایارج فیقرا و شحم حنظل و مرکب از مطبوخ
افتیمون را دادن پس هر بامداد کلنگبین با مصطکی و انیسون دادن و بخاری
بروجه نطول و مانندان بیسیدن و اگر تب آید کشکاب دادن که بوزنه کو
در او فلفل و تخم کرفس و بادیان و گشنیز و مانندان و رومی پخته باشند و اگر تب

کرم تراشه بادیان تر و برگ کرفس و قدری گاو اندرش بپزند صفت حقنه
بگیرند تخم خطمی و افتیمون از هر یکی یک مشت بسفایج نیم کوفته و دو مثقال بوره
کوهی یک مشت بپزند چنانکه نیمه بماند و پیالا بنهند و دو درم نمک بوره اندر وی
انگاه حل کنند و ده درم روغن زیت و ده درم عسل بر آمیخته و بکار دارند
و شیاف یا از ترب تراشیده یا از صابون یا از تخم خطمی و بوره نمک با سپید
سرشته بنهند و پس از آنکه همه استفراغها کرده باشند بخار سرکه کوبیده نرد
جانشاد روی بخته باشند بر بینی وی کار بسته و بوارد های لطیف کنند غرغره
فرمایند و بیل و جندبیدستر بو یا بستانا علت آرد و در هیچ وقت دیرگاه نه
گذارند در خواب غرق شود و فلافلی و سیر سا... ماسیدان بدهند و اگر دراز گردد
دود الک جندبیدستر با انگبین سرشته بدهند و ضمادی از جندبیدستر
و سیستر و پودنه کوهی و حاشا و سرکه عسل سرشته بر سر او نهند و لطلها از
بابونه و لمام و حاشا و پودنه و مرزنگوش و سیب بکار دارند و موی سر
مردم سوخته و با سرکه سرشته بر سر و پیشانی مالند سود دارد مالیخولیا
علتی سوداییست و از بهر آنکه گوهر دماغ تاریکست و گوهر روح نفسانی
که اندر دماغ است روشن است و سودا خلطی تیره و تاریک است
هر گاه که بخار سودا به دماغ بر آید مزاج دماغ بگردد و این بخار با
روح نفسانی بیامیزد روح تاریک و تیره شود و از بهر آنکه

مردم از همه چیزها ترسان باشند که از تاریکی و از همه چیزها شادمان
و ایمن نباشند که از روشنایی بسبب آنکه در تاریکی نیک و بد را دوست
و دشمن را نشان دیده نتوان شناخت و اندر روشنایی توان دید و توان
شناخت به این سبب مردم همیشه از تاریکی ترسند و گریزند و پس هر کسی را که
تاریکی در اندرون دماغ او باشد ترسان تر باشد از بهر آنکه از تاریکی
بیرون نتوان گریخت و از خویشتن و تاریکی دماغ نتوان گریخت
خداوند این علت همیشه ترسان و بدگمان باشد و از بهر آنکه سودا سرد و خشک است
و فعل سردی و خشکی قبض است خداوند این علت پوشیده گرفته و تنگدل
باشد و از بهر آنکه ماده سودا غلیظ است و مزاج آن سرد و خشک است و
چیزهای خشک و غلیظ هر نقشی که بگیرد نگاه دارد و در روی بماند همچنان
هر خیالی و صورتی که خداوند این علت را افتد به دشواری از وی زایل توان
کرد و این علت بمشارکت معده و سپرز بسیار افتد و هر گاه که علت بمشارکت
معده بود خداوند این علت از قی کردن راحت یابد و این را مالیخولیا
مراقی گویند و سبب آن بسیاری سودا باشد که هر روز از سپرز بمعده
بر آید و در هضم معده تقصیر باشد بسبب آن تقصیر بادها اندر معده
تولد کند و معده سفلی شود و بر طعام مشتمل نتواند گشت و قوت
دافعه بدان سبب کار خویشتن تمام نتواند کرد بیشتر آنان سودا اندر

معده بماند و گرم شود و بخاران به دماغ برآید **علامتها** خداوند این علت
بسیار موی و سطبر موی باشد و لون روی او سبزگونه باشد و باشد که سخت سرخ باشد یا اشقر
باشد و کتف او قوی تر از اندامها فروسو باشد بگر بسیار داند [illegible]
و حرف بردی غالب باشد از بهر انکه در تن او بادها بسیار تولد کند و باد قوت سودای
بالا کند و حرکتهای چشم ایشان پیوسته باشد چنانکه پلک چشم پیوسته بر هم میزند سخت
لیتاب و سخت بسیار و نامیمن که مزاج دل و جگر او گرم باشد و بدان سبب سودای
سوخته در تن او بیشتر تولد کند و دماغ او تر باشد و بدان سبب زبون [illegible]
بخارها بوده اند رحف او بادهای قراقر بسیار بود و بدان سبب شق بر
غالب باشد و بعضی را بسبب تغیر هضم آب از دهان برود **علاج** این
تن علت استفراغها بسیار باید کرد و بیشتر از استفراغ [illegible]
لطیف و خشک باید داد و گرمابه و ابزن بکار داشتن و اسالت طبع بود
و اگر علت دماغی باشد یعنی اگر مبدا علت از دماغ باشد رگ صافن
بگشاید تا ماده از دماغ فرود آید و اگر مراقی باشد رگ باسلیق باید زد
با اسلم و اگر معده ضعیف باشد اندر فصد توقف باید کرد و انرا
که فصد کنند اگر خون سیاه باشد چندانکه حاجت باشد بیرون کنند و اگر سیاه نباشد
نشان آن باشد که هنوز ماده در دماغ است اندر حمی بر افکنده [illegible]
پیشانی زدن صواب تر باشد و آوردن مسهل سخت ایارج فیقرا دهند

غاریقون و افتیمون دهند و حب اصطمخیقون و ایارج لوغاذیا و هر روز
یا بهر سه روز معجون نجاح اندر مطبوخ افسنتین میدهند و بگیرند
غاریقون نیم درم یا بیشتر ملح نفطی نیم درم باشد نیم درم بکوبند و بسرشند
و به هند و افتیمون کوفته و موی زدا از بیرون کرده بسرشند و هر بامداد [illegible]
نیم درم سنگ یا ده درم سنگ بدهند و افتیمون کوفته [illegible] درم
با سکنگبین سرشته سود دارد و دل را از شراب لسان الثور و معجون
قوت دهند و اگر مزاج سرد باشد دوالمسک و مفرح [illegible]
و تریاک بزرگ دهند **صفت مفرح** بگیرند بادرنجبویه پوست
ترنج قرنفل مصطکی [illegible] قاقله [illegible] بهمن سرخ بهمن
سپید درونج زرنباد [illegible] تخم بادرنجبویه تخم فلنجمشک از هریکی
دو درم سنگ مشک تبتی دانگی [illegible] کابلی چهل درم سنگ شراب
[illegible] درم [illegible] در مقدار [illegible] آب [illegible]
تا نیم باز آید [illegible]
[illegible] درم سنگ باید داد و اگر ماده صفراوی باشد
گرمابه و ابزن آب فاتر بکار دارند و استفراغ بماء الجبن
باید کرد و ماء الجبن با سکنگبین افتیمونی باید داد و در میان روزها
ایارج فیقرا با سقمونیا باید داد و اطریفل کوچک با ایارج فیقرا [illegible]

دآرد و بگیرند اطریفل صغیر ده درم افتیمون ده درم ایارج فیقرا یکدرم
همه را بسرشند و بدهند اگر معده ضعیف باشد گلشکر با عود و با مصطکی بدهند
دیوانگی علاج هم ازین نوع باشد و کم خوابی را روغن کدو و روغن
بنفشه با شیر دختران آمیخته بر سر می نهند و طبیخ بنفشه و نیلوفر و برگ عنب الثعلب
و برگ بید و کوکنار و خشخاش سبز با پوست دانگ جو و تراشه کدو تر بر سر می بندند
و شراب خشخاش دهند سبات این علتیست که بیمار همچون خفته باشد
علامتها اگر بیدار کنند زود بیدار شود سبب بخارهای اندک و تر
باشد و اگر دیر بیدار شود سبب آن رطوبت غلیظ باشد اندر مقدم دماغ
علاج اگر زود بیدار شود ایارج فیقرا و اطریفل کشنیزی دهند و اطراف
می بندند و می مالند و طبیخ بابونه می شویند و سرکه و روغن گل می بویانند
و اگر دیر بیدار شود حقنه تیز بکنند استفراغ کنند پس ایارج فیقرا
و غاریقون و شحم حنظل و نمک ترکیب کنند و حب سکبینج بدهند و با
مطبوخ افتیمون و معجون نجاح دهند و هر بامداد بلکه هر ساعت سکنجبین
اسقیل غرغره فرمایند و لعوق اسقیل میدهند و لطوخی از بابونه و اکلیل
الملک و شراب مرزنگوش و نعنع و سعتر و برگ مورد بر سر می نهند
و فرفیون و جندبیدستر بروغن سداب بر ورد و سعوط و بینی سر طلی
می کنند فرامشکاری علاج این علاج سباتی است و غرغره

بخردل و مویزج و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر کوفته و بیخته و با انگبین سرشته
سود دارد و ایارج فیقرا با انگبین عسلی سود دارد و حب پرورده و زنجبیل
پرورده و معجون لیانی بکار داشتن سود دارد صفت معجون لیانی بگیرند
کندر و وج سعد و دار فلفل زنجبیل از هر یکی دو جزو و روغن گاو دوازده
جزو و سه جزو دارو را کوفته و بیخته با انگبین سرشته در خمره کند و چهل روز
در میان جو پنهان کنند پس بکار دارند شربت چون درمی سنگ سکته
این علتیست ناگاه افتد و یکبارگی راه بر آمدن قوت روح حیوانی از دل
بسوی دماغ فرو گیرد و راه فرود آمدن قوت نفسانی از دماغ بهمه اندامها
بسته شود و همه اندامها از کار بمانند و حاستهای باطل شود و جز حرکت
دم زدن و طپش حرکت دیگر نماند و سبب آن خلطی غلیظ لزج باشد در تجویفها
و منفذها ی دماغ و بسیار باشد که سبب سکته غلبه خون باشد چنانکه همه رگها
و شریانها و تجویفها دماغ پر شود و شریانها بسبب پری حرکت
نتوانند کرد و سکته فرو گیرد و بعضی اطبا این نوع را خناق قلبی گویند
علامتها گرانی سر و دوار و طنین و دوی و کلالی اندر گفتن
و تاریکی چشم و اختلاج همه اندامها و درهم بودن و خواب
در خواب و امتلاء رگها کردن و سرد شدن دست و پای اینها
همه مقدمات سکته باشد و کودکی از سکته نشان زیادت شد

علت ونشان دشواری دم زدن باشد ونشان سهلی وصعبی علت
آسانی ودشواری دم زدن باشد لیکن اگر دم زدن بی نظام
باشد نشان صعبی علت باشد وانجا که شبهت افتد اسکته کرفته است
یا مرده است بکمه چشم باز کنند اگر مرده باشد حدقه ناپدید باشد واگر سکته باشد
حدقه بر جای باشد علاج سخت تر مرغ چرب کنند بروغن سوسن یا
بروغن دیگر و با ایارج فیقرا آلوده کنند وبحلق او فرو کنند باشد که قی افتد
پس حقنه تیز بکار دارند وجهد باید که ادویه وروغن فرفیون گرم کرده بمالند
و تریاک بزرگ با مثرودیطوس با سیر یا انگرد یا حلتیت
یا جندبیدستر با سکبینج اندر ماء العسل حل کنند وبحلق او فرو برند وموی
سر او بسترند و خردل و جندبیدستر با سرکه گرم لت کنند بر سر
او طلی کنند و سداب و مشک و جندبیدستر بویانند و زهره کلنگ
باب مرزنگوش در بینی چکانند و قرنفل و لیبانه و جز بوا و جوز
بوا و وج همه کوفته و گرم کرده اندر خرقه کنند و بر سر او نهند
و نمک سوده و گرم کرده بر نهادن سود دارد و از آتش گرمابه
گرمابه خشک اندر آب گرم نشاندن سود دارد و هرگاه که گشنه شود
مدت چهار روز همین علاج میکنند و طعام نخود آب و شوربا
گنجشک و کبوتر بچه دهند با سعتر و دارچینی و بهر بامداد ماء الاصول دهند

با روغن بید انجیر با روغن بادام تلخ و هر هفته ایارج فیقرا دهند با شحم حنظل
و افیتمون و غاریقون صرع این علتیست که در آن حال اندام
مردم بر هیئت خویش نماند و افعال اندامها حسی و حرکتی بی نظام بود
و سبب آن سده باشد نه تمام اندر منفذهای مقدم دماغ و بدان سبب
تشنج پدید آید و اگر سده تمام بودی سکته بودی و حس و حرکت همه باطل
شدی و اگر سده نبودی افعال اندامها حسی و حرکتی بی نظام نگشتی و
تشنج آنست که دماغ از بخاری کیفیتی ناخوش که بدو رسد گریز جوید و
خویشتن بدان سبب فراهم گیرد همچنانکه معده طعام ناسازنده خواهد که
از خویشتن دفع کند خویشتن فراهم آرد و فواق و تهوع کند دماغ نیز
هرگه که کیفیتی ناخوش بدو رسد خویشتن فراهم آرد و بدان سبب اندر عضوها
و عضلهای چشم و روی و دیگر اندامها حرکت مختلف و مضطرب پدید آید
و تشنج کنند و از بهر این گفته اند که صرع مر دماغ را بجای فواق است معده را
چون معلوم شد که صرع تشنج است که سخت در دماغ افتد بدان ای ...
که عطسه صرع کوچک است و صرع عطسه بزرگ و لیکن دفع عطسه سوی
بینی باشد از بهر آنکه قوه قوی باشد و ماده اندک و لطیف و دفع صرع
بسبب بسیاری ماده و ضعیفی قوه بهر جانب باز دهد تا بخاری بد و
ناخوش به دماغ رسد صرع بیفتد و اگر این بخار پیوسته اندر دماغ بودی

صرع لازم بودی و می بینیم که ناگاه به یکی می آید و زود زایل میشود
سبب آن ثابت و متمکن نباشد پس معلوم شد که سبب صرع ناگاه
به دماغ برسد و بعد از آن زود گذشته میشود وان سبب از عضوی دیگر
از آن عضو به دماغ رسد و بیشتری اندر معده باشد و اندر سپرز و اطراف و بعضی
گفته که صرع بی تشنج باشد از بهر آنکه ماده رقیق و اندک باشد و بخت به ما رسند
و بعضی سبب تشنج بگذرد علامتها زبان مصروع زرد باشد و رگها زیر زبان
او سبز باشد و از چیزها که موجب خشم باشد صفت خشم گرداند اعراض بالیخولیا
و تنفخ خالی نباشد علاج اولا مصروع را خو نشینی از سر باد کرباد که یا آرد
دیر کند زاب و گذرهای نشیند و جماع و مستی و در گرمابه دیر ماندن و از
بالا بلند فرو نگریدن و از آب تاختن و نظاره بر چرخ و چشم را چیره کند و طعامهای
غلیظ و شیر نبی بسیار زیان دارد و کرفس صرع را اجتناب کند و گوشت بز
بسیار خوردن هم باشد که صرع آرد و بقلی و خردل و ماهیان زیان آرد
و جز گوشت تذرو و دراج و تیهو و گنجشک و سرخی گوشت بره
و قلیه خشک و مرغ بریان و اسفیدباها نخود و دارچینی و کشنیز خشک
هر چه گرم است زیان دارد و دارو های گرم اندک اندک تدریج
باید داد و داد و در حال صرع انداختها معروف است که تدو سخت گیرند
و نگاه دارند و دماغ او گرم کنند چنانکه در علاج سکته گفته شده است

در ٣

نازو و بهی باز آید و چند بدستر با حلتیت در ماء العسل گدازند
و بحلق او فرو ریزند و هر دو شب یا هر سه شب نیم مثقال ایارج فیقرا
بدهند و استفراغ بخت تو قایاد حب اصطمیقون و ایارج لوغاذیا
و مطبوخ افتیمون کنند و لعوق مزاج تریاق اربعه سالوس و مثرودیطوس
و تریاق بزرگ کنند و اگر دو دانگ و نیم حنظل یا منی و دلطوس تر
کنند صواب باشد و سکنجبین با آب برنگرش در بینی چکانند و اگر صرع
معدی باشد قی فرمایند ایارج فیقرا پوسته بدهند و این ضماد بر معده می نهند
صفت ضماد بگیرند گل سرخ سنبل مصطکی قسور کنند کوفته و بیخته و شراب
سبک بسرشند و بر معده نهند و اگر بخار باد از اطراف به دماغ بر می آید
بگیرند فرفیون خردل عیل دعیلی بلاد در سرشند بران موضع نهند تا ریش
کند و تی بگذارند تا بالا یدان موضع کار زوی ماده بر می آید صفت معجون
سالوس بگیرند سیالوس و عاقرقرحا و اسطوخودوس از هر یکی درم
و غاریقون بجند بیدستر ماماو حلتیت وزراوند مدحرج از هر یکی
درم نیم هم کوبند و بیزند و در سکنجبین که از آب بصل العنصل
ساخته باشند بسرشند با مداد یکدرم یا مثقال بدهند فالج
این نام تازیست و در لغت عرب فالج حالی باشد که در یکی جز
بدید آید و حال این عضو از حال دیگر نیمه جدا گردد و نام این علت از آن

معنی گرفته اند و بدین نام سستی یک نیمهٔ تن می خواهند علاماتها نبض
ضعیف و بطی متفاوت باشد و بیشتر حالها سپید باشد
و سرخ نیز باشد و بسبب سرخی یا ضعیفی جگر باشد یا باد در پشت
نتواند رسید و اگر بسبب لقوه و تشنج باشد حالها درشت باشد
و پوست و عضلهٔ روی طرنجیده باشد و اگر بسبب استرخا باشد حالها
تحلک باشد و پوست و عضلهٔ روی نرم باشد و پلک چشم فرو سوی فرود
آمده باشد و غث کام فرو او گفته باشد علاج احتیاط آنست که تا چهار روز
یا هفت روز بگذرد علاج نکنند لیکن اگر طبع ممتنل باشد روز دیگر بحقنه
معتدل طبع فرود آرد و اگر بالقوه علامتهای فالج یا علامتهای سکته
باشد در حال بحقنه تیز یا بمسهل قوی استفراغ کند و چون یک هفته بگذرد
استفراغ قوی کرده لوذ غرغره و عطسه علاج ... آن را که فالج
نباشد پس چهار روز ایارج فیقرا دهند و از پس یک هفته بحقنهٔ تیز
کنند با حب قوقایا یا ایارج فیقرا دهند و گوشت روباه یا گوشت
کفتار یا گوشت گورخر بریان کنند و بر سر بپس کردن ضماد کنند با روغن
زیت یا روغن ... و ... اندر سرگین بز
روی و مهرهای گردن بدان می مالند و خردل برکه سوده ... مالند
سوده آرد و پوسته کوزبو از دهان در آرند و کندر و ... می خاید

د رپهن الکلنک با شیر زنان در بینی چکانند و عصاره چکنند و عصاره
مرزنگوش در چکانیدن سود دارد و دیگر بدیدوره سه درم
و نوشادر یک درم و پوست بیخ کبر نیم درم بکوبند و بیزند و باسکنجبین
غرغره کنند تا چهل روز یک دو درم ... و در بینی شاید چکانید سرگشتن
سرگشتن را تبار رای دوار گویند و سدر نیز گویند و این علتیست که
چون مردم بر پای خیزد چشم او تاریک شود و هم باشد که بیوفتد
و چنان نماید که جهان گرد او می گردد و سست خاطر در این علت
خلطها اندر تجویف دماغ ده بد حرکتی بخاری از آن خلطها خیزد
و اندر منفذهای دماغ بگردد و بسیار باشد که خلط اندر معده باشد
یا اندر رحم یا اندر گرده و مثانه و بسبب مشارکت بدماغ بر آید
علاماتها اگر ماده اندر تجویف دماغ باشد دوار لازم باشد
و اگر از عضوی دیگر بر می آید نخست نشان از آن عضو پدید
آید پس دوار حادث گردد علاج اگر ماده اندر دماغ باشد
حب صبر و ایارج فیقرا و حب قوقایا و حب اسطیخودوس دهند
و اگر مشارکت معده باشد قی فرمایند و از پس قی معده را با ...
کوچک و گلشکر و مصطکی و عود قوت دهند پس غرغره و عطسه
فرمایند و اندر طعام کشنیز خشک یا ترب کار آرند و اگر ماده صفراوی

باشد معده را از پس قی شراب غوره و شراب لیمو و مانند آن قوة دهند
و اگر دماغ سخت ضعیف باشد بامداد و شبانگاه بست جو اندکی کشنیز
خشک بریان با شکر بیامیزند و لختی روغن گل با روغن بنفش برچکانند و بوید
و از میوها سیب و آبی و انبرود موافق باشد **کابوس** علتیست که چون
مردم در خواب شود چنین پندارد که چیزی گران بر سینه اوست و او را می فشارد
و نفس او تنگ شده و نتواند جنبید و این علت چون بسیار افتد مقدمه صرع
بود یا مقدمه سکته **علاج** اگر خون غلبه دارد نخست رگ صافن باید زد
پس استفراغ کردن با ایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون یا حب اصطمحیقون
با ایارج لوغاذیا و طبیخ افتیمون و غذا هرچه لطیف تر و اندک تر **تشنج**
دیگر از سه نوعست یکی آنکه عصب و عضله عضوی ممتلی گردد و عضله هم باز آید
و کوتاه شود و پهنای او زیادت شود و بدان سبب آن عضو را از شوان
کرد **دوم** آنکه عصبها و عضلها از رطوبت اصلی خالی شود بسبب استفراغها و
تحلیلی که پیش از آن بوده باشد **سیم** آنکه در باب صرع گفته آمده است
علامتها تشنج امتلائی یکبار افتد و تشنج خشک اندک اندک و از پس استفراغ
بسیار افتد **علاج** اما علاج تشنج با ماده امتلائی همچون علاج فالج است و روغن
قسط و روغن سداب مالیدن و تکمید کردن با نمک سوده و هر که اسفند و اندر
طبیخ بابونه و شبت و شعر و بود و هر که اسفند و اکلیل الملک نشانند

و بخار شراب که بر سنگهای گرم ریزند به بینی او رسانیدن و بگیرند روغن
کهن یک رطل بغدادی و موم یک وقیه بگدازند دیگو فیه ایشترغ فربیون بر کشند و بسر
و طلی کنند پس از آنکه بخار شراب بدو رسانیده باشند از سنگ گرم و تشنج
خشک را اندر طبیخ بنفشه و خطمی و برگ چغندر و برگ کوک و برگ کدو
نشانند و مهرهای گردن و پشت بروغن بنفشه و روغن کدو چرب کرده و بنفشه
و خطمی کوفته و پخته اندر موم و روغن سرشته بر سر و گردن او نهند روغن گرم در
گوش او ریزند و کشکاب دهند با روغن بادام و شکر و آب انار
شیرین با روغن بادام و شکر و شوربا مرغ فربه **و علاج** کزاز همچون تشنج
خشک باید کردن خدر رختن و گران شدن دست و پای را تبازی
خدر گویند و مقدمه فالج باشد **علاج** قی کردن و حقنه تیز در آوردن
مسهل استفراغ کردن و ماء الاصول و آدن با روغن بادام تلخ و بر
علاج فالج رفتن **رعشه** لرزیدن دست و پای را تبازی
رعشه گویند پیران را افتد و کسانی را که آب سرد بسیار خورند
و کسانی که شراب پیوسته خورند **علاج** همچون علاج فالج باشد و پرهیز
ایستادن از شراب و روغن گل یا روغن مورد و در سر نهادن
سرکه **صداع و شقیقه گرم** علاج آن از علاج برسام گرم بتر
باید گرفت **صداع و شقیقه سرد** علاج آن همچون علاج

سرسام سرد سبات باشد هر دو باب تامل باید کرد و الله اعلم بالصواب

باب دوم در بیماریهای چشم

رمد اماس طبقه ملتحمه است لکن انرا رمد انگاه گویند که این اماس از درد و گرانی و خلیدن
خالی نباشد همه انواع درد چشم را رمد گویند و طبقه ملتحمه ظاهرترین است از چشم که
ان گوشتی است سپید چرب بالعصبهای چشم امیخته است و همه اجزای چشم بدان پوشیده است
و لحام گرفته و استوار شده و بدین سبب انرا ملتحمه گویند و گاه باشد که اماس
چنان باشد که حدقه پوشیده شود و پلک چشم دشوار بر هم توان نهاد و از عظیمی اماس ان
کودکان را بیشتر افتد علامتها رمد با سوزش نشان ماده صفراوی باشد و گرانی سر و چشم نشان
بسیاری ماده باشد و سرخی و تری کا نشان خون باشد و اگر سخت سرخ باشد و بدان
تری نباشد نشان غلبه صفرا باشد و اگر تری بسیار باشد و چنان سخت سرخ نباشد
نشان بلغم باشد و اگر سرخی و تری کمتر باشد نشان ماده سوداوی باشد علاج اگر
نشان غلبه خون ظاهر باشد نخست رگ قیفال زنند از ان جانب که رمد باشد پس طبع را
نرم کنند با ب میوه ها و اقراص تمر هندی و باجلاب صبر دارد یا ایارج فیقرا و حب قوقایا
و حب المنتن اگر نشان غلبه صفرا باشد استفراغ بطبیخ هلیله زرد و خرمای هندی
کنند و ماء الرمانین دادن و در چشم نخست شیر دختران اندر چکانند با سپیده خایه
مرغ پس شیاف ابیض کشند با شیر دختران سوده و شیاف کافور با شیر دختران سوده
و شیاف کافور با شیر دختران سوده و چیزی ترتیک نارسیده و کباب گوشت تازه

و زرده خایه مرغ جوشانیده با روغن گل بر پشت چشم نهند و به بندند در رد
[illegible] اند و سود دارد و با خرد زرده خایه و آرد جو و بابونه و بنفشه بهم سرشته
و ضماد کنند و سپس صندل سرخ و شیاف مامیثا و فوفل و صمغ و افیون اقاقیا
در آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر و آب کوک و طبیخ خشخاش سرشته و طلی کنند
درد صعب را ساکن کند و اگر ماده بلغمی باشد استفراغ با ایارج فیقرا و حب [illegible]
و افتیمون و تربد و شحم حنظل کنند و بطبیخ هلیله کابلی و اگر ماده سودا سود داشتی
با ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم و نمک نفطی و مطبوخ افتیمون استفراغ
کنند و سر و عنزروت با ب حلبه و لعاب تخم کتان سوده طلی کنند و طبیخ حلبه اندر
چکانند و اگر مدت دراز گردد و سرخی از رفتن کم نشود بباید دانست
که اندر طبقهای چشم خلطها بداست توتیا مغسول و نشاسته و اسپیداج
می باید کشید چون هیچ علاج دیگر صواب نباشد و خارش و سوزش را
و دمعه را و سبل را و رعوزه و شیاف سماق کشیدن سود دارد
خاصه پس از فصد و حجامت درد ارد و سهل و شیاف احراس در اخر ها
سود دارد و گلابه و شراب حرف سپید سود دارد طرفه نقطه سرخ
سرخ رسیده چشم پدید آید از زخم ماننده آن علاج نخست رگ قیفال
زنند و از گوشت و از شراب و از چیزهای پرهیز کنند و کبوتر بچه
گیرند و زیر بال او رگ زنند قطره قطره خون او گرم بچشم در چکانند

وبشیر زنان اندر چکانند و زرنیخ باب گشنیز سوده اندر چکانند
سبل علتیست که رگهای چشم پر خون شود و خارش اندر چشم پدید آید و
عطسه آرد و از آفتاب نتواند دید و آب بسیار رود علاج رگ قیفال
یا رگ پیشانی زدن و ایارج فیقرا بکار داشتن و از گوشت و شیرینی
و شراب و شیر پرهیز کردن و پرود و غوزه و شیاف کشیدن و بالش
بلند کردن و جیب بالستن و بسیار نگفتن و او از بلند ناکردن
جرب علتیست که پلک چشم باز کرد و سرخ باشد و درشت و ناهموار
علاج رگ قیفال زدن و بر گردن حجامت کنند و پلک چشم باز کنند
و بتراشند تا هموار شود و زعفران سوده بر آن موضع کنند و شب بر روغن
بنفشه چرب کنند و بر پشت چشم نهند و به بندند و بعد ساعتی چرک کنند
و پس بگشایند و روز دیگر شیاف احمر لین در کشند یا شیاف اخضر یا شیاف
سماق بگلاب سوده فزونی موی علاج استفراغ کردن یا با ایارج
فیقرا و حب قوقایا و شیاف احمر لین و سرمه با سلیقون کشیدن و موی
فزونی کندن و زهره کرکس و زهره خروس و دیگر زهرها با چند سبز
بخون کبوتر بچه بسرشند و شیاف کنند و باب دهان مردم حل کنند و بر جایگاه
موی که بر کنده باشد طلا کنند و یکزمان چرک کنند پس بشویند قرحه درد
جلیده و جریان اشک بسیار و بر سپیدی چشم نقطه سرخ یا سیاهی

سبل

جرب

شعر منقلب

قرحه

نقطه سپید پدید آید علاج بفصد چون بسیار رنجید کرت بیرون کردن
و غذاها تر و سرد و لطیف بکار داشتن چون اسفاناج و کدو و
لول و خیار ... شود و شیاف ابیض کشیدن و بشیر زنان سوده پس اگر ضربان
ساکن نشود شیاف کندری باید چکانید و زفاده بر نهادن و بر فتح
می بستن تا آن روز دیگر بر فاده رسم ... شیاف ابار یا گشنیز تر
بکار داشتن فرود آمدن آب سبب این سردی مزاج دماغ
باشد علامتها پیش چشم چیزی چون دودی یا خطی و نقطه سیاهی بیند
پیوسته و لازم علاج استفراغ با ایارج فیقرا و حب قوقایا و از
طعامهای سرد و تر و از جماع و از شراب و از امتلا پرهیز باید کرد
و از پس استفراغ غرغره که رطوبت از دماغ فرود آرد بکار داشتن
و شیاف مرارات کشیدن و دیگر علاج قدح دستکاری باشد
شب کوری استفراغ با ایارج فیقرا و قوقایا و غرغره و جگر بز بلیل و
دار فلفل و فلفل را ساییده بگیرند و بپزند و چشم در کشند و فتیله
از جگر بز بر بخار آن سوده آرد و کباب جگر بز بر آتش نهند و آن
آب که از وی بیرون آید بگیرند و دار فلفل در آن زنند پس خشک
کنند و بگیرند و بپزند و در کشند دمعه این علتیست که پیوسته
اشک می آید و گوشه چشم تر باشد علاج استفراغ با قرص بنفشه

نزول آب

دمعه

و قوقایا و جالینوس و ایارج فیقرا با اطریفل کوچک سر شستن و هر بامداد در
گرمابه رفتن و سعوط کردن چندانکه عرق کند و بر و در غوزه بگارد و شستن و از
هر چه در وی انگبین و خرما و شیر و پیاز و بادنجان و عدس و خردل باشد پرهیز
کردن **خارش و سوختن پلک چشم** علاج استفراغ با ایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل
و غاریقون و افتیمون و نمک نفطی و حب قوقایا و غرغره با ایارج فیقرا
و از شیر و می و از طعامهای تیز و گرم پرهیز کردن و هر بامداد آب تخم خرفه
و سکنجبین خوردن و دیگر مرسی عفص و گل سرخ و تخم انار ترش همه برابر
بپزند اندر گلاب و نرم بکوبند و سفیج بر افکنند چنانکه بر دیگر جایها غالب
نشود و آن را چون شیافی کنند بر سر گیش و در چشم نهند بیم کم و بیشتر بند
شپش که در مژگان پدید آید **علاج** استفراغ با ایارج فیقرا مرکب
با شحم حنظل و غاریقون و افتیمون و نمک نفطی و حب قوقایا و غرغره با ایارج
و ایارج فیقرا و پلک چشم را با آب شور شستن و شب بمالی و میویزج روز
و کوفته و بیخته بیل بر بی داروند و بر مژگان می مالند و گرمابه بسیار کنند هم پاک شود و الله اعلم

باب ششم در بیماریهای گوش

بباید دانست که از حاستها که ایزد تعالی مردم را و دیگر جانوران را
داده است دو حاسه عزیزتر است یکی حس لمس و دیگر حس سمع و از آفتی
که اندر وی پدید آید خلل آن در تن بزرگتر باشد از بهر آنکه اگر حس لمس

نباشد جانوران از سرما و گرما و جراحتهای مودی جلیده سوزانیده خویشتن را
نگاه دارد و از آن بگریزد و بدان سبب هلاک شود و حاسه سمع
راه دانش و خرد آموختن است به علتی که هر گاه از مادر کر آید یعنی
کر شود و ناقص و بی زبان بماند از بهر آنکه سخن نشنیده و نا آموخته است
و بسیار کس باشد که نابینا زاید و با آفت نابینایی همه چیزها بیاموزد و دانا
و سخن زیرک و سیدا باشد و همچنین از آفت حس بویایی و از آفت
حس ذوق این خلل که از آفت حس شنوایی افتد نباشد و بدین فضیلت
حس شنوایی بر دیگر حسها ظاهر شود و بدین سبب بیمار حس شنوایی مهم تر
باید داشت **گری گوش** علامتها اگر سبب گری ماده صفرا باشد
که بر دماغ برآمده باشد از هوای گرم رنج یابد و سر پوشیده نتواند داشت
گاه گاه چیزی بشنود و اگر سبب ماده غلیظ باشد بر خلاف این بود
و هیچ نشنود و **علاج** صفرایی را استفراغ با قرص بنفشه و تمارالرمانی
با شیرخشت و بطبیخ هلیله زرد و حب قوقایا جالینوس و درو در
اندر گوش چکانند نیم گرم **صفت آن** بگیرند انار ترش و سر آن برداشته
و دانه بیرون کنند آن را با دانه یک انار دیگر بکوبند و آب آن
بدین پوست انار اندر کنند که دانه بیرون کرده اند و اندکی بر کم
و کنند روغن گل با آن بیامیزند و بر آتش نهند تا قوام گیرد و گوش

اندر چکانند و همه نیم گرم باید و اگر ماده غلیظ باشد استفراغ با یارج و شحم
و غاریقون و افتیمون و رنگ کنند و حب اصطمیخیقون و روغن سداب و روغن
بابونه و روغن بادام تلخ کوهی با یکقطره زهره گاو اندر چکانند نیم گرم
و شحم حنظل اندر روغن بادام تلخ بپزند و اندر چکانند درد گوش
اگر اندر سر و روی حرارتی باشد و باد در رو حرارتی بود علاج فصد قیفال
و استفراغ با قرص بنفشه و حب صبر و قوقایا یا جالینوس و طبیخ هلیله زرد
و خرما هندی و یکی جز روغن گل ده درم سرکه سی درم هر دو یکجا ساخته
تا سرکه برود و روغن بماند و قطره قطره بگوش در می چکانند و شیر دختران
در چکانند و بخار طبیخ بنفشه بگوش رسانیدن و اگر درد صعب باشد یک جو
افیون با شیاف ابیض بروغن گل و قطره سرکه بر افکنند و اندر چکانند
و فلونیا رومی با شیر دختران اندر چکانند و اگر درد بان معاودت میکند
بباید دانست که انجا بیره رفت باشد بر آمدن ریم تدبیر کنند
بپه بط و بپه مرغ خانگی با روغن گنجد بگدازند و هر ساعت یکقطره نیم گرم
اندر چکانند و پس از یک زمان باز میگردانند تا روغن بیرون بیاید
و باز در می چکانند چون درد ساکن شود لعاب تخم کتان و حلبه و تخم مرو در می
چکانند با شیر زنان یا با شیر ماخرن سره پخته شود و چرک بیرون آید
فتیله بانگبین آلوده در گوش می نهند تا ریش پاک شود و پس اندکی از زاج سوخته سوده

وجع الاذن

درد میکند تا خشک شود و اگر آنچه می پالاید غلیظ باشد بگیرد ریکار
و ریم آید سکنجبین عسلی حل کنند با یکقطره زهره گاو و با یکقطره روغن بادام
آمیخته در چکانند و اگر در سر و روی حرارتی باشد سبب درد
رطوبت و مزاج سرد باشد بگیرند سیر خشک و روغن زیت با روغن
بادام تلخ با روغن بید انجیر بپزند و در چکانند و چند بیدستر با روغن
بادام سوده درآرد و استحمام بناشتا و شراب صرف سوده درآرد و اگر با درد
آواز سری بود طنین و دوی باشد تکمید کنند بنمک و کاورس گرم کرده و گوش
بخار طبیخ بودنه و شیح و سداب و مرزنگوش درآرد و اگر درد از زخمی
و ریشی بود کندر شیر تازه فرغاره کنند تا حل شود خارش گوش و کرم و حیوان
در او متولد شود علاج صبر در آب گرم حل کنند و در چکانند و
افسنتین رومی در آب با عصاره بودنه بر نهند و در چکانند و قطران
و مرو عصاره برگ شفتالو با اندکی سقمونیا در چکانند حیوان اگر
دیگر نه شراب انگوری ده درم و انگبین سه درم و روغن گل یکدرم بادو
سپیده خایه مرغ بیامیزند و نیم گرم کنند و پشم پاره بدان بیالایند و بگوش در کنند
و بر آن گوش اعتماد کنند بر تکیه غلیظی بسیار ان پشم از گوش بر آیند هر کرم که تولد
کرده باشد با آن پشم بیرون آید والله اعلم بالصواب

باب چهارم اندر بیماریهای بینی

ثقل الاذن

در امراض بینی

بوی نایافتن اگر سبب خلطی غلیظ باشد سرگرانی و صداع باشد علاج استفراغ باایارج
فیقرا و قوقایا پس غرغره و عطسه آوردن و اگر در مسقط بینی سده باشد کوش و زرنیخ
سرخ و بوره ارمنی بهم آمیخته در بینی کشند و پیوسته بجا رسرکه به بینی برسانند و زهره
گلنار و شحم حنظل و خربق سپید را استار است بهم سرشتند و چند یکبار بر روغن زنگی
حل کنند و به بینی برکشند گنده شدن بینی علاج اگر ریشی و ناصوری بود دستور آن
ریحانی می گویند و به بینی برمی کشند و سعد و سنبل و گل نسرین و قصب الذریره کوفته
و بیخته برمی کشند و بول خر نشتن نافع ترین چیزی است قرحه بینی بعضی
خشک بود و بعضی سرباز و تر باطن و بعضی ریشها سپید بود علاج خشک را
موم روغن از مغز ساق گاو و روغن بنفشه و موم صافی طلی کنند و اگر تر باشد
هلیله زرد و روغن گل و سپیده مرغ بهم سرشته طلا میکنند ریش سپید بوسنه بصابون
بشوید پس سعد و زعفران و مر و مازو و شب یمانی و زرنیخ سرخ برابر
کوفته و بیخته بر وی نهند و اگر درد ناک بود سرب سوخته و اسفیداج و مرداسنگ
با روغن گل و موم و مرهم کرده سرشته طلی کنند ناسور بینی علاج گرم
انار ترش تمام نارسیده با پوست بکوبند و بیفشارند و بجوشانند تا غلیظ شود و در
سکره مسین کنند یک شبانروز و از آن انار کوفته و آب کشیده دیگر بار بکوبند نرم
و از آن شانه سازند و بر آن آب انار که پخته باشند که در سکره مسین
بود آلوده کنند و در بینی نهند ناسور بینی پاک کند بی درد و رنج لیکن بروزگار

در بار خون آمدن بینی علاج عصاره باد روج با عصاره برگ خرفه با اندکی
کافور در رچکانند و بخت فصد قیفال کنند و مقداری خون بتفاریق بیرون کنند
و فتیله سپیده خایه مرغ تر کنند و بوره و زعفران بهمان سرا کنند و در بینی نهند
و عصاره سرگین خر در چکانیدن مجرب و نافع است و شراب عناب
و پاچه لسان کبخته و طفشیل و لبت عدس و مانند آن بود و دارو دانه اعلم

باب پنجم در بیماری دهان و زبان و دندان و لب و حلق و دیده

سپیده مرغ بار ... گاو و بگذارند تا ... دگیراد مازو کوفته و بیخته درهم
بمالند تا هموار شود و طلی کنند و پوست اندرونی خایه مرغ بر زبان نهند
و بگذارند چند روز بد بوییدن دهان علاج اگر سرخ باشد بخت
فصد و حجامت و رگ چهار رگ زدن پس استفراغ بماء الرمانین
و طبیخ هلیله زرد پس مضمضه شراب توت و طبیخ سماق و عدس و گلنار
و حب الآس و اگر لعاب بسیار آید اقاقیا در آب عنب الثعلب حل
کنند و سرکه در چکانند و مضمضه کنند و اگر سپید گونه بود خفیف در سرکه
جوشانند و مضمضه کنند و ابکام و ... سپید و سرخ را بود و آرد
همچون ... و گلنار ریکبار د آرند ... با نوشادر کوفته و رب العسل
بدان غرغره کنند گرانی زبان سبب آن خشکی باقی باشد یا تری
باقی اگر خشکی بود علاجش پس انا استفراغ ... که بود باشد انتها ... قند

ما رشتی فقاع بسیار خورده باشد و علامت تری فالج باشد علاج اما اگر از
سبب خشکی باشد شیر خر و طبیخ حلبه و طبیخ انجیر غرغره کند و مهرها کردن و سائر
روغن بنفشه می مالد و اگر از استرخا باشد علاج همچون علاج فالج باشد و استفراغ
بایارج فیقرا و قوقایا و بکار داشتن ماء الاصول بر زبان همچو شادروان و بلبل
و عاقرقرحا و خردل سوده باید داء الحیه و دیوچه (?) علامتها در حلق شورش
بود و آب دهان با خون رقیق آمیخته باشد علاج سرکه و خردل با سرکه
و حلتیت با سرکه و نمک غرغره کند و شونیز و خردل سوده در بینی دمند و اگر دیوچه
فرو رفته بود داروها که کرم از روده پاک کند بکار دارند و چون
دیوچه بیفتد بطبیخ سماق و بلوط و زعفران غرغره کند خناق علاج اگر
علامتها خون ظاهر بود فصد و حجامت و رگ زیر زبان بزنند و بر ساق
حجامت کردن سود دارد و در اول برب توت و لعوق رمان غرغره کند
صفت لعوق رمان بگیرند انار ترش و شیرین و هر دو در آب بپزند و
بکوبند و بفشارند و رب بانی (?) سوده و مازو و گلنار کوفته و بیخته بری
آب نهند و بپزند تا بقوام آرند و بان غرغره کنند و اگر درد سخت تر بود
بشیر تازه و شراب بنفشه غرغره کنند در روز دویم با کشنیز و سپستان غرغره کنند
و با خواب بادیان و خیار شنبر و سپستان در روغن حل کرده بازو اگر طبع بیمار بگیرد (?)
به آید طبیخ حلبه و انجیر بگیرند و خیار شنبر و سپستان با خیار شنبر در روغن حل کرده

غرغره کند و بروغن گاو گداخته غرغره کردن سود دارد و چون کف دهن بود
ورم بر آید آب گرم با روغن بنفشه یا روغن گاو بیامیزند و بدان غرغره کنند تا بنا
شود پس بطبیخ سماق و مانند آن چیزها قابض غرغره کند و گوشت مرغ بچغانان (?)
بعد از آن پس هیچ میوه ترنج آب نشاید خورد و الکیف (?) و خربزه از پس یکدیگر
نشاید خورد و سیر و پیاز هم نشاید خورد و گوشت بریان که از تنور بر آرند
نشاید پوشیده داگر بپوشند نشاید خورد و از بسیار خوردن بسیار کلف
و سرگشتن تولد کند و شیر و شراب خوردن اندکی و نقرس آرد و از پس حلوا (?)
و حجامت چیزهای شور خوردن گر و بهق آورد و سرکه اندر چیزی که از مس و ارزیز
بپزند نشاید داشت و روغن و بشرابه اندر خنور مس و روی نشاید داشت و ماهی
تازه و شیر و خایه مرغ یکجا نشاید خورد و با ملح حرات (?) نشاید خورد والله اعلم

باب ششم در تدبیر آب

آب خالی سرد و ترست و باشد که بسبب نزدیکی آتش یا بسبب گرمی هوا
گرمی عرضی در وی پدید آید پس اگر چیزی بادی بیامیزند و همچنین بسبب
سردی هوا سردی عرضی پذیرد پس اگر چیزی سرد بادی بیامیزند و هرگز
آب خشکی پذیرد مگر آن وقت که بفسرد و هر که گوید آب تری زود بپذیرد
از بهر آنکه ممکن نیست که آب تر گردد و بفعل خاصه آب تری کردست
و اگر گرمی یا خشکی کند سبب چیزی عارضی کند که با وی بیامیزد تا بسبب

کیفیتی عرضی که از چیزی دیگر پذیرفته باشد و آب باران تری فزودن از
آبهای دیگر کند و باران زمستانی لطیف‌تر از باران تابستانی باشد
از بهر آنکه حرارت آفتاب اندر زمستان ضعیف باشد و بخارها غلیظ
نتواند کشید و بخارها و گرد و غبارها نباشد اگر باشد و باران تابستانی
ضد باران زمستانی باشد و باران بهاری میان این و آن باشد و آب باران
اگرچه سخت نیک باشد زود عفن باشد از بهر آنکه لطیف است و لطیف
زودتر تأثیر پذیرد و اگر بجوشانند دیر عفن شود و یخ که از آب نیک
فسرده باشد و برف که بر زمین پاک آمده باشد فرقی نیست میان آنکه
اینها بر آب افکنند و میان آنکه آب را از بیرون بدان سرد کنند
و آب سرد خداوند درد عصبها و بلغم را زیان دارد و آب دریا
شور مردم را لاغر کند و خداوند بیماریهای سرد و تر را و خداوند
نقرس و رعشه را و استسقا و فالج و خداوند دردهای ریشها و دملها را سود دارد
و اگر آب خوش را نمک در افکنند و بجوشانند همچون آب دریا باشد
و منفعت آن دهد و آب شور خوردن خون را تباه کند و خارش
آرد سخت اسهال کند طبع را خشک کند و آب تلخ همچنین اسهال کند
و از آب تیره شده سنگ در مثانه و کلیه تولد کند و آب گرم طعام را
بر سر معده آرد و تشنه را خرسندی ندهد و آب سرد باعتدال همه تن

درستان را سود دارد و معده گرم را همچون گوارش بود و دل گرم
را بجای هوای خنک باشد و بخارها از دماغ باز دارد و عفونتها را
دفع کند و نگذارد که خون تباه شود لیکن که او را که می باید که ماده بجنبد
شود زیان دارد و آب گرم ملین گشتن آرد و اگر سخت گرم باشد
بادها را بشکند و قولنج را سود دارد و تشنگی درد عنین را باطل کند
و معده را بشوید و خداوند تزله و مالیخولیا و درد چشم را سود دارد
و ادرار کند و حیض فرود آرد و آب چاه و کاریزها پس از آب
جوی بد باشد و آب جوی و آب چاه همه نشیا الا میخت و آب ایستاده خاصه
آنکه در میان درختان و نیستان باشد سخت بد باشد و سپرز را بزرگ
کند و همه اخلاط را زیان دارد و باشد که با ستسقا در افکند و صفتها
بد بسیار دارد و آبهای بد را اصلاح توان آوردن برای بسیار داشتن
و بهتر آنست که آب را با خاک پاک بیامیزند و بجنبانند و بنهند
و بپالایند و آب غلیظ با شراب باید خورد یا با شیر و آب شور با
سرکه و سکنگبین و اگر چیزی قابض چون خرنوب و حب الآس
و زعرور در وی افکنند بگرد از مضرت او باز دارد و آب زاک
با شراب خورند یا با چیزها که طبع را نرم کند و آب تلخ با چیزی چرب
یا شیرین باید خورد و تریاق همه آبها مخالف پیاز است خاصه سرکه

بپرورده و باب ایستاده هیچ چیز گرم نشاید خوردن چیزهای خنک
باید خورد و اما که آب اندک بود و روزگار گرم بود آب را با سرکه بیامیزند
تشنگی بنشاند و اگر کم خورد فربه گردند و گوشت و بار که بیامیزند با آب کمتر حاجت آید به
و بر سر طعام آب بسیار نشاید خورد و اگر کسی را صبر نباشد اندکی آب سرد خورد و هر چه بود
تربیت تشنگی را بهتر نشاند و صبر کردن بر تشنگی مرطوب و مبرود را سود دارد و محرور را
زیان دارد و اگر کسی را از آب خوردن ناشتا چاره نباشد آب با شراب ممزوج کند
زیان کمتر دارد و درست آن شراب که با آب ممزوج کند گرم باید و در زمستان سرد
و آب خوردن درست که از خواب برخیزند زیان دارد خاصه که اگر حاجت صادق
نباشد لکن محرور را و مخمور را زیان کمتر دارد و از پس طعام گرم آب سرد زیان
دارد و اگر چاره نباشد آب را در دهان نگاه باید داشت و پس فرو برد و اگر
تشنگی دروغین غلبه کند صبر باید کرد و گفته‌اند اندر خواب طبیعت آن ماده را
که تشنگی می‌آورد بپزاند و تحلیل کند و اگر در تشنگی دروغین آب خورده شود تشنگی
زیاده گردد از بهر آنکه ماده حد یابد و دوتر شود و کم با دهان آب دادن تشنگی زایل کند والسلام

باب هشتم در تدبیر شراب

اگرچه دین اسلام شراب را حرام کرده است لیکن چون در ملت‌های دیگر مباح بوده است
و طبیبان سود و زیان آن را در کتب آورده‌اند و بعضی مردمان لذت و منفعت آن
طلبند از آنجا که طریق طب است واجب دیده‌اند مضرت و منفعت آن باز نمودن اما

منافع شراب بسیار است یکی آنست که مزاج و حرارت آن مناسب حرارت
غریزیست که تن مردم بدان زنده است بدین سبب حرارت غریزی را بیفزاید
و طعام را هضم کند نیکو و خلطهای خام را بپزاند و بگدازد و بعضی را باسهال و بعضی را بادرار
و بعضی بعرق و بعضی بقی دفع کند و بدین سبب است که هر که شراب خوردن عادت
کند هر گاه که دست از آن کوتاه کند هضم او تباه گردد و حرارت غریزی ضعیف
شود و همه قوتهای او ناقص شود و خلطها بعرق و بقی و بادرار و باسهال دفع نشود
اندر تن او بماند و بسیار گردد و بیماریها گوناگون تولد کند منافع دیگر آنست
که رنگ روی را بیفزاید و زانه و قوت روح و قوت اندامها را مدد کند و
رگها را از اخلاط بد بشوید و شهوت کلی ببرد و قولنج و سدها را بگشاید
و رگها را فراخ کند و غذا را به همه تن برساند و بدین سبب ناقه را فربه
کند و خواب خوش آرد و بادزهر همه زهرهای سرد است چون افیون و شوکران
و مانند آن و کژدم زده را شراب قوی گرم کرده را سود دارد
و این منفعتها آنگاه باشد که بوقت و اندازه خورند و هر که از اندازه
بگذراند همه مضرت گردد از بهر آنکه منفعت بزرگ در شراب آنست که حرارت
غریزی را مدد کند و هر گاه که بسیار خورند حرارت غریزی را ضعیف کند از بهر
آنکه شراب حرارت غریزی را غذاست و هر غذا پذیرنده آنگاه قوی
باشد که غذا باندازه قوت او باشد چون غذا افزون تر شود قوت هضم

و غادیه از تقریف کردن در آن حاجت آید ناچار غذا بر برنده ضعیف شود
و حال حرارت غریزی با شراب بسیار همچون حال آتش اندک بود که هیزم بسیار بروی
نهند تا جبان شود که ان آتش از فروزانیدن هیزم بسیار عاجز آید و فرو میرد حرارت
غریزی همچنان از هضم شراب بسیار عاجز آید و ضعیف گردد و بدین سبب است که
چو افراط کنند بیم باشد که مفاجاة در میان شراب بمیرد و سبب آنکه افراط بسیار بیم مفاجا
باز آنست که شراب زود با خون بیامیزد و هر گه که بسیار گردد همه رگها امتلا گیرند چون
جگر و ریه و دل پر شود و هوا راکه مدد روح است گذر نماند در حال مفاجا افتد
پرده و این معنی بشرح تمامتر در کتاب ذخیره خوارزمشاهی یاد کرده شده است
و مضرتها دیگر و شرابست و مالیخولیا و غفلت کند فهم و رای با صواب و حس که جسم
و نباهی حاستها و ترسیدن در خواب و بیداری بی سببی و سکته و خناق و رعشه
و نقرس و فالج و سرسام و هذیان و دیوانگی و تبها محرقه و استسقا و چگونگی علاج
این علتها در کتاب ذخیره یاد کرده آمده است و بعضی مردمان باشند که هر گاه که قدحها
بزرگ خورند دیرتر مست شوند و اگر قدحها کوچک خورند زود مست شوند
از بهر آنکه معده و جگر ایشان گرم نباشد و از قدح بزرگ بخار بر نتوانند
انگیخت و چون بخار شراب بر دماغ بر نشود دیرتر مست شوند و از قدح کوچک
بخار زود تر تواند انگیخت بدین سبب دماغ زودتر از بخار شراب ممتلی
گردد و زود مست شود و بباید دانست که مرد را از شراب سپید رقیق

موافق

موافق تر باشد و اگر شراب قوی را بلعاب کوفته بجوشانند رقیق شود و بجای
آن بهتر باشد خاصه اگر ممزوج کنند و شراب زرد قوی تر باشد و هر چه
رنگین تر قوی تر پیران و مرطوبان را شاید و شراب سیاه عنابی پیشند
ولیکن حرارت او کمتر از حرارت شراب زرد باشد خاصه شرابی که رنگ
آتش دارد و شرابی که طعم و بوا او ضعیف بود محرور را شاید لیکن زود
دیر بپرورد و شراب خوش بوا اریحانی گویند حزاو خفقان
وعشی را موافق تر شراب ناخوش بو دماغ را زیان دارد و اخلاط
به قوام و شراب شیرین فربه کند و او از صافی کند ولیکن سده کند
و دیر گوارد و جگر و سپرز را زیان دارد و شراب تلخ زود گوارد
و سده بگشاید و خلط بلغمی را لطیف کند و شراب رقیق زودتر بر رگها
بگذرد و بدماغ رسد و زود مست کند و ادرار بیشتر کند و شراب
غلیظ غذایی باشد و شراب خام ناجوشیده را بسی اختیار نبود
ز بور و نفخها زیادت کند و خون صافی کند لیکن بوی دهان انداز
آن ناخوش کند و طبع را تری فزاید و شراب جوشیده الجزع
باشد گوارنده تر باشد و بیشتری از وی دیر بود و خمارش قوی
بود و نشاط آن همچون نشاط شراب خام بود و شراب جوشیده شیرین
سنگ در مثانه پدید آرد و باشد که باستسقا ادا کند تمت الکتاب والله اعلم

در مربیات

هلیله مربا معده را قوت دهد هاضمه را نیک بود و طبیعت را نرم آرد و بواسیر را نافع بود و قوت باصره بدهد و نسیان را زایل کند و جوانی نگاه دارد صفت آن بگیرند هلیله کابلی بزرگ صد عدد و در ظرفی کنند و چندان آب در سر آن کنند که آن را بپوشد و خاکستر زرد بلوط پنجاه درم بر سر آن کنند و هر سه روز آب و خاکستر بدل کنند چهار نوبت بعد از آن بچند بار آهسته بشویند چنانکه پوست از وی جدا نشود بعد از آن در دیگ کنند و آب بر سر آن کنند و یکمشت جو بر سر آن ریزند تا لعاب شود و فرو گیرند دیگر باره بشویند نرم تا پوست از وی جدا نشود و هلیله را سوزن بزنند و در ظرف چینی با کاشی کنند و آن مقدار عسل بر روی ریزند که آن را بپوشاند و هفت روز رها کنند و بعد از آن بیرون آورند از میان عسل سبب آن که آبی که در هلیله بود بعسل آمیخته شده باشد و آن عسل را نگاه دارند و دیگر عسل بر سر آن کنند و ده روز دیگر رها کنند بعد از آن با عسل اول و ثانی بجوشانند تا قوام گیرد و اگر آب دارد هم داخل کنند بهتر باشد قرنفل و قرنفل و زنجبیل و قاقله و جوز و مصطکی و عود از هر یکی پنج مثقال مشک نیم درم زعفران یک مثقال در ظرف چینی کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند بالنگ مربا قوت معده بدهد تمام

صفت آن بالنگ بزرگ که آن را دبه خوانند زردی از آن پاک کنند و ترشی جدا کنند و گوشت از او در دیگ کنند با قدری عسل و آب تا پخته شود و بعد از آن در آب سرد اندازند و بعد از آن در عسل اندازند تا سیره بخود کشد و اگر بقند خواهند همچنین اما مربیات مثل هلیله و بالنگ و شقاقل و جزر و کدو کان و زنجبیل بعسل بهتر باشد و تمر هندی و آلوچه و آلو سیاه و به و سیب و آلو بقند شقاقل مربا مجامعت را قوت دهد و باه را زیادت کند و لعوط تمام آورد و مثانه را نافع بود صفت آن شقاقل تازه بجوشانند یکشبانروز و آب بریزند و آب تازه کنند و رها کنند یکشبانروز و دیگر بار دیگر آب تو بریزند و یکشبانروز رها کنند بعد از آن مغز کنند و بجوشانند تا نیم پخت شود و بعد از آن در ظرفی کنند و عسل بر سر آن ریزند تا آن را بپوشد بعد از چهل روز استعمال کند جزر مربا باه را زیادت کند و استسقا را نافع بود و قوت پشت دهد و سینه را نرم کند صفت آن بگیرند جزر بزرگ پوست از وی بخراشند و پاره پاره کنند و میان آن چوب از بدر کنند و در آب عسل بجوشانند تا پخته شود و دیگر عسل بر روی ریزند و بجوشانند تا بقوام آید سیب مربا حب قوت معده و دل بغایت نافع بود صفت آن

بگیرند سیب المقدار که خواهند پوست از وی جدا کنند و تخم از وی دور
کنند و قند بجوشانند چنانکه کمی قند باشد و سه من آب چندانکه بجوشانند
که سیب تمره بر آرد و دیگر بند **به مربا** قوت این از سیب زیاده
بود در تقویت معده **صفت آن** چون صفت سیب است اما سیب را
مربا کنند و بپاره پاره **امرود مربا** جهت قوت معده بغایت نافع بود
صفت آن چون صفت سیب و به باشد **آلوی مربا** حرارت ساکن کند
و طبیعت نرم دارد و تشنگی بنشاند و صفرا بشکند **صفت آن** آلو به
انضاج [illegible] آبی در آب بشویند و بجوشانند و پاک کنند و در دیگ
کنند و قند اضافه کنند و بقوام آرند **تمر هندی مربا** محرور را نافع بود
و دفع صفرا بکند و تب زایل کند و ادرار بول کند **صفت آن**
بگیرند تمر هندی و از چوب پاک کنند و اگر بی دانه باشد بهتر باشد
در گلاب خیسانند ساعتی بعد از آن قند بقوام آرند و بر وی بریزند
و یک جوش بدهند و فرو گیرند **قرع مربا** سینه را نجابت سود دارد
و صلابت شش و مثانه را نافع بود **صفت آن** کدوی تازه بگیرند
و مغز آن بیندازند و پاره پاره کنند و در دیگ کنند و عسل بالای
آن کنند تا از آب پوشیده شود نیم وزن عسل آب بریزند و بقوام
آرند **هندبا مربا** دفع حرارت بکند و تشنگی بنشاند **صفت آن**

پوست

پوست هندبا پاک کنند و سبزی از آن تراشند و سه روز در آب
آهک خوابانند چهارم روز در رنگ آب خوابانند کشیده روز بیرون
آرند و سه روز در آب شیرین اندازند و بعد از آن در دیگ کنند و آب عسل
بر وی ریزند و بجوشانند تا پخته شود و فرو گیرند و دیگر روز تا کنند و روز دیگر
عسل بقوام آرند و در اندازند **زنج مربا** جهت قولنج ریحی نافع بود و بغایت نافع
او مفلوج را **صفت آن** زنج ترکی [illegible] شبانروز در آب خیسانند
و بعد از آن بیرون آرند و در عسل بجوشانند تا بقوام آید **گردکان مربا**
معده و گرده را نافع بود و باه را زیادت کند **صفت آن**
بستانند گردکان تازه که هنوز صلب نشده باشد و پوست از وی باز
کنند و در دیگ سنگین کنند و عسل اندازند که از او بپوشد پس بر سر دیگ کنند
و قدری آب بریزند و بجوشانند تا قوام گیرد **زنجبیل مربا** نافع بود
گرده و مثانه و معده سرد را و تب بلغمی را سود دهد و باه را
زیادت کند ان ستانند زنجبیل [illegible] و در دیگ کنند و آب باران بریزند
هفت روز بعد از آن بیرون آرند و رشته رشته کنند و پاک بشویند
و آب عسل بر وی ریزند و بجوشانند تا بقوام آید و تمام مربیات
بعد از چهل روز استعمال کنند **گلقند مربا** بستانند گل سرخ تازه
بگیرند [illegible] بعد از آن در دست بمالند تا متواضی گردد [illegible]

و دو منّ ورق گل بجخم قند با آن بکوبند و در ظرف سبز کنند و چند روز
بنهند تا پرورده شود **خمیر بنفشه** بستانند بنفشه تازه و سران برداشته
و هر یک من بنفشه دو من قند با آن بکوبند و در آفتاب نهند چهل روز پرورده
روز قند سفید صاف کرده بقوام برآورند و بروی بریزند و گل قند
سبز بهتر سود تا چهل روز بگذرند و بعد از آن در محل حوائج بکار دارند
صفت دارویی که دندان را قایم کند و چون دندان را بار دارد
و گوشت بن دندان را ملایم کند و بوی دهن را خوش کند و طعم دهن را
خوش کند و بخار جگر که بری دهد برطرف سازد و خاصیت خوب
و جرات **صفت آن** کاک هندی و عاقرقرحا پاک طبشور و فوفل و زاج
سوخته را زمانه کرده و سماق این اجزا را برابر بریان کنند و گوشته
و بیخته باز زرده تخم مرغ خمیر گردانند و بمثال کرده نان در تنور بنهند
و حفظ بگذارند تا خشک شود بعد از آن آن را بکوبند و از حریر بیرون
کنند و در محل خواب دهن را بشویند و دارو را در بیخ دندان افکنند
و صباح که برخیزند باز دندان را بشویند نفع تمام بخشد والله اعلم بالصواب
صفت حب کبوترس که حکما هند وضع کرده اند آبله فرنگی و ناسور
و فالج و لقوه و رعشه و جمیع امراض بلغمی را نافع بود و هضم را یاری
دهد و باه را بیفزاید و طبع وی گرم و خشک است در اول چهارم

بگیرند زیبق از بیست مثقال تا پنجاه مثقال و بگیرند دیگی سفالین که سر تنگ
بقدر دو انگشت زمان گرفته بود در دیگ بنشیند بگیرند آهک و نمک طعام و انگشت
هر یک جزوی در دیگ کنند تا چهار دانگ دیگ را بگیرد و جزوی که در بالا در
کنند و سر دیگ را بگل حکمت استوار کنند و خشک سازند و بر آتش بنهند
و آتش کنند بکشا بر درزد باید که آتش را در اول مرتبه ملایم کنند و در مرتبه دوم
تیز تر میکنند و شربتی از وی یا هم گندم بود و در کاغذ پیچیده و کاغذ را
در خمیر گرفته فرو برند و غذا گوشت گوسفند و قلیه بجوجه و نخود آب
روا بود و از گوشت گاو و لبنیات و سبزیها و میوهای ترش پرهیز
نماید **صفت ترکیب سام رس** بگیرند گوگرد آمله سار و به شیشه زیر کنند
و کاک امیخته سازند و خاک چینی آن بود که نیم سیر در روی بجوشانند
گشت و چون برگ سیر بکمال رسیده باز بگیرد زیبق چهل مثقال
در ظرف چینی کرده با آب سیر صلایه کنند تا تمام آب سیر که گرفته بود
صرف شود و در شیشه کنند و شیشه را در گل حکمت گیرند و دیگی
که در آن کبوترس را گرد کرده اند ریگ یا خاکستر نیمه کنند
و شیشه را تا نصف در آن ریگ فرو برند و سر دیگ بگل حکمت
استوار کنند و یکروز تمام بیکبار آتش کنند پس یکمثقال
آن را با بیست مثقال ... هم کنند و هر روز یک مثقال بخورند

در عمل کتکه

طلیعی در مرتبه جوانی کند و آرد صفت عمل کتکه بگیرند زیبق را
و پاک کنند و نقره برابر با زیبق در یکدیگر صلایه کنند تا زیبق محو شود
و در خمیر گیرند پس بیاورند خروسی را و در سوختی کنند و غذای آن طفلی
بدهند و دارچینی کوفته با خمیر سرشته بدین منوال و الی کرارها تا
جکیده بخمیر بدان میخورانند دانه زیبق و نقره در خمیر گرفته را بعد از چهار روز بشانزده
در حلق خروس نهند و بعد از سه ساعت از نیم روز گذشته او را کشته بیرون
آورند که لکه ها بسته شده بخروسی دیگر بدهند و نیم روز از آن گذشته بیرون آورند
و در حلق کبوتری بدهند و بر یکروز بگذارند پس حلقها و را بگیرند تا بمیرد و در روده
کبد بخورشانند تا مهرا شود و تکش را [illegible] بیرون آورد و جوهری باشد
که مثقالی بگذارد [illegible] هرکه بخوردی از این در شب زبان گزد
با هر که صحبت دارد تا آن در دهن دارد [illegible] انزال نشود نوعی دیگر
بستان زیبق معقود و با توتیا [illegible] بکار مشغول شود
که آب نیاید و هرگاه که از دهن بیرون آورد [illegible] این عمل [illegible] حکمای هند

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش آفریدگار را و درود بر خاتم انبیا محمد مصطفی و بر آل
او باد این ذکر شرطی از خواص بعضی تریاقات و معاجین کبار است
که بر سبیل اجمال مذکور میشود این جمله تریاق مشروذیطوس را ست آنرا

بزا

زنگ کرده و از جهت سموم بارده نفع بلیغ دارد و در بطلان [illegible] خوردن
و سطریقا [illegible] و جمیع امراض مزمنه بارده را نافع است فالج و لقوه و رعشه
و ثقل زبان و درد سر مزمن بلغمی و صلابت ارحام و اوجاع مفاصل
و عرق النسا و استرخاء عصب را سود دارد و ضعف معده و ضعف جگر [illegible]
بارده را نافع بود و تقویه باه و مطلق اعضاء عصبانی و اعضای رئیسه
بنماید و رطوبات شکم و سبب در رحم درد ده و مطلق اعضاء باطنه و سده جگر و طحال
و بات ربقا و قولنج و درد معده و امعاء را نافع بود و اشتهاء طعام [illegible]
نماید و ریگ گرده و مثانه و تقطیر بول را نافعست و از جمیع امراض بلغمی و
سودایی حفظ صاحبش و بهق و جذام را سود دارد و ضعف بصر
و نزول الماء نافعست و تبهاء کهنه مختلط و حمای ربع و شال ازا سود دارد
و باجمله خواص این شل خواص تریاق فاروق است مگر در دفع سموم [illegible]
آن در اقرابادینات مطول مذکور است و شربت این یک مثقال است
و بعد از شش ماه استعمال باید کرد و قوای آن تا شصت سال باقی می ماند
نوع دیگر تریاق عزرهست و آن نافعست سموم را خاصه سم عقرب را و در تبها
و امراض بارده [illegible] رانافع دارد و [illegible] و شکسته و ریاح غلیظ
و درد جگر و سپرز و خفقان بارد را نافعست و ضعف باه را و ضعف
معده را نافعست و شربت یکدرم است لنافع مدت استعمال این شل [illegible]

و دیگر مخلصه که ابت و او را سایط این خوانند با فعات در درسر کهن و دوار
و صرع و وسواس و فالج و تهبا و غرس و وجع مفاصل و ضعف معده را
او فرید رشه ان باره و درد چشم و درد کمر و سینه و پهلو و شش را سود دارد
و تر او وجع کبد و امعا و معده و ریاح غلیظ را نافعست و نقرس و قولنج
و تشنج و عشر و لقوه را سود دارد و تقویة باه می نماید خواه بطریق طلا کردن
و خواه بطریق خوردن و گزیدن جانوران را نافعست و از جهت سرفه کهنه و در نفخ
خون بواسیر نیکوست و شربت او با گلجدرم است و بعد از شش ماه استعمال باید
نمود و دیگر تریاق اربعه است و او نافعست گزیدن جانوران و ذوات السم را
و ریاح غلیظ را سود دارد و صرع و سکته و فالج و خدر و اوجاع مفاصل
و وجع بطن و وجع کبد و طحال و خفقان بارد را نافعست و در تربت او
تا کمتر از سال است و بعد از ده سال قوة آن باطل شود صفت حکم و احمر دری
طوس زعفران و درد و عاریقون و زنجبیل و کندر و دارچینی از هر یکی
ده درم کندر و جوزی سپید و ادخر و عود و بان و اسطوخودوس و قسط
و سیسالیوس و کافیطوس و فقیه و علک البطم و دار فلفل و عصاره لحیة
التیس و جند بیدستر و سارج هندی و میعه و جاوشیر از هر یکی شش درم
سلیخه و بلیل سپید و فلفل سیاه و جعده و سورنجان و سیتم و بابونه و دوقو
و اکلیل الملک و حنطیانا و رغفران و حب بلسان و اقراص تل انکی

منت درم سداب رودرم اشق و ناردین و مصطکی و صمغ عربی و فطرا
سالیون و قردمانا و تخم بادیان از هر یکی بحبذرم ابیون و دج و سکبینج
و اسارون از هر یکی سه درم افیون و برگ گل سرخ و تنک طباشیر
از هر یکی بحبذرم فود افاقیا و سنبل و مهیوفار یقون از هر یکی چهار درم
بنم شراب ریحانی کهن چندانکه صمغها بدان حل شود انگبین مصفی دو بار چندیر
دارو ها بسرشند چنانکه رسم است صفت اقراص مقل که اندرین معجون
بکار آید بگیرند مویز دانه بیرون کرده چهار درم علک البطم هشت و چهار درم
ادخر و سرا از هر یکی دوازده درم دار چینی و مقل از دفنا و اظفار الطیب
از هر یکی سه درم سنبل رومی و بوحت سیحه و اکلیل الملک و سعد و حب الغار
از هر یکی سه درم قصب الذریره ده درم زعفران یک درم نقرالیهود و دو درم
دانه و لعوف شهاد و درم و نیم اسارون است و اندر نسخه دیگر دو درم و نیم
دار شیشعان صفت اطلاط مخلصه اکبر بگیرند مرصافی و سلیخه و اذخر ازان
هر یکی یک اوقیه و نیم جند بیدستر و فطراسالیون از هر یکی پانزده مثقال
تخم کرفس و دادقیه سیب ترش یک مثقال قسط مر و دار چینی و اقراص ز لومعا
و اندر نسخه دیگر اندر رو ماعما و میعه تر و اسارون از هر یکی شش مثقال ابیون
ده مثقال فلفل سپید دار ده مثقال دار فلفل چهار مثقال سنبل هشت مثقال
حماما و زعفران از هر یکی چهار مثقال سنبل ابیون ده مثقال انگبین مصفی چند بار

و زن دارو ها بسرشند و شش ماه نگاه دارند شربت از یکدرم تا یکمثقال
صفت اقراص که اندرین معجون بکار آید بگیرند حماما و دارشیشعان
و قسط مر و قصب الذریره و قرنفل و بلیل سفید و ناگواه از هر یکی سه مثقال
مو [illegible] یکمثقال سنبل هندی و ساذج هندی از هر یکی هشت مثقال دارچینی
و مصطکی و زعفران از هر یکی شش مثقال همه را بشراب ریحانی بسرشند و اقراص
کنند و بسایه خشک کنند صفت اخلاط تریاق اربعه بگیرند حماما و مرصافی
سنبل هندی و ساذج هندی از هر یک [illegible] مثقال اینشا قرنفل و ریوند چینی قیمولیا
قسط قسط تلخ جنطیانا از هر یکی دوازده مثقال فقاح اذخر و عصاره لحیة
التیس و مقل ازرق از هر یکی هشت مثقال عاقرقرحا و دارچینی و تخم [illegible]
و تخم کرفس کوکرد حبوب تخم شبت اسارون فودنج ماما و افیون و [illegible]
اطریتی از هر یک سه مثقال کندر و ختنی شش مثقال سفید و فلفل سیاه از هر یکی سی مثقال
بزر النبج بیست و هشت مثقال سلیخه و رق گل اقراص [illegible] از هر
هر یکی نه مثقال تخم سداب یکمثقال دانه اترج مقشر و ساق شاهی
لسقی سداب از هر یک دو مثقال روغن بلسان بیست و چهار مثقال عصاره
قیصوم بیست مثقال فقاح المرجان [illegible] مثقال و نیم ورق اترج سیزده مثقال
صموغ و عصارات در شراب خوسانند و باقی ادویه کوفته و بیخته بروغن بلسان
چرب کرده با سه وزن عسل بسرشند در ظرف چینی کنند تریاق اربعه نوعی دیگر

از ذخیره قرابادین بیش از آنکه تریاق فاروق ساخته شد تریاق این بوقا
معروف [illegible] کان را بکار باز دارد چون کزدم و عنکبوت و [illegible]
بیماریهای سرد را سود دارد خاصه صرع را که ناگاه افتد و خفقان را که از سردی و تری
بود و بادهای غلیظ را که اندر معده و امعا بود و اوجاع مفاصل را که از سردی بود
اخلاط آن جنطیانا و مر رومی و حب الغار و زراوند طویل و مرصافی از هر یکی استار
یک یک بکوبند و بیزند و با انگبین مصفی بسرشند شربت یکمثقال اندر آب گرم و بعض
طبیبان بجای مر قسط کرده اند و بعضی سنبل هندی و زعفران زیادت کرده اند
و بعضی بجای زراوند طویل مدحرج کرده اند از بهر آنکه مدحرج قوی تر است صفت
تریاق ثمانه از پس تریاق اربعه این تریاق ساخته اند و منفعت آن زیادت است
اخلاط آن زراوند طویل و ریوند چینی و پوست بیخ کبر و حب الغار و مرصافی و قسط
و جنطیانا و [illegible] از هر یکی را استار است همه را بکوبند و با انگبین بسرشند
[illegible] یکمثقال صفت تریاق الطین این تریاق است آزموده کسی را که
زهر داده باشند یا حیوان زهرناک گزیده باشد این تریاق به هندی
آرند تا قوت زهرناک از تن پاک بشود و اگر [illegible] افتاده باشد که زهر را
داده اند بدین تریاق به [illegible] آید که داده اند [illegible] از بهر آنکه هر کس که زهر [illegible]
[illegible] چند که این تریاق به هندی [illegible] اخلاط آن حب الغار و گل مختوم [illegible]
هر دو را بکوبند و بروغن گاو چرب کنند با انگبین بسرشند صفت تریاق که خواجه

ابو علی سینا ساخته است من این تریاق را ضم و ازوی منفعت بسیار یافتم دل را قوت میدهد و قوت باه زیادت میکند و منفعت معجون‌های دیگر که یاد کرد ایم از وی یافته بود اخلاط آن ترنج و حنطیانا و مرو و حب البان و برگ بادرنجبویه و تخم فلنجمشک و زرنباد و درونج از هر یکی چهار درم مشک تبتی و عنبر از هر یکی یکمثقال عود هندی دو مثقال کافور ریاحی نیم مثقال قسط و دارچینی و وج و زعفران و ماردی و افتیمون از هر یکی سه درم و نیم افیون سه درم همه را بکوبند و با انگبین سرشته چنانکه رسم است شربت یکمثقال اندر جلنجبین شکر معجون فلاسفه این معجون را نیز مادة الحیوة گویند و فضلهای بلغمی را بگدازد و شهوت طعام آرد و قوت هاضمه را یاری دهد و باد و روغ برآرد و قوت حفظ زیادت کند و خود بسیار ابد و مردم را بقوة حیوانی باز آرد و حیرا و سلس البول را سود دارد و منی را زیادت کند و درد پشت و درد تهیگاه و درد مفاصل را سود دارد اخلاط آن بلیل و دار بلیل و زنجبیل و آمله و بلیله و شیطرج و زراوند مدحرج و بیخ نبات حب العب سه او بقراین کوشت موبی بیرون کنند و بکوبند چنانکه لوت ازوی جدا شود و دارو‌ها بادی بکوبند و با هم سنگ همه انگبین سرشته شربتی چند دو درم معجون قباد الملک نقرس را و اوجاع مفاصل باز دارد

خداوند تبهای کهن را و اوجاع طحال و بادهای غلیظ را و سرفه و ضیق النفس و قروح الامعا که از بلغم شور باشند سود دارد و درد چشم و درد گلو را سود دارد و تن درستی به مردم نگاه دارد اخلاط آن تخم سداب دشتی و دراسیون و اسقوردیون و کمافیطوس و جاوشیر و حنطیانا و اسطوخودوس و قردمانا و میعه تر از هر یکی پنج مثقال زعفران و مر و قسط و فلفل سپید و اذخر و سنبل الطیب و فرفیون و پوست بیخ لفاح و اتشق و پودنه و تخم بادیان و بذر صعتر جزد کل و سنبح و حب البان از هر یکی سه مثقال و دارچینی شش مثقال سلیخه یک اوقیه عصاره غافت و کاشم و بزرالخندقوق و صمغ اللوز از هر یکی چهار مثقال افیون و بذر البنج از هر یکی شش مثقال صمغ و عصاره در شراب حل کنند و دارو‌ها خشک بکوبند و همه را با انگبین مصفی سرشته صفت سجزنیا بزرگ این معجون از معجون‌ها است خداوند فراج و خداوند بیماریها سرد و بادهای غلیظ و خداوند درد دندان را و جوز ده شدن ورا و قولنج را و عسر البول بلغمی را سود دارد و سده جگر بگشاید و طلا را تحلیل کند و معده را گرم کند و تخمه را زایل کند اخلاط آن جند بیدستر و افیون و دارچینی و اسارون و فو و قوا از هر یکی

یکمثقال مرو فلفل و دارفلفل بزرد و قطا از هر یکی شش مثقال زعفران
نیم درم بیرزد با انگبین کداخته و داروها خشک بدان بر سرشند و شش ماه
نکاه دارند تا بر سد شربتی نیم مثقال باب کرم صفت امروسیا صلابت
جکرو سپرز را سود دارد و سده بکشاید و ادرار بول کند و سنک کرده
بریزاند و اندر ابتداء استسقا رنجی سود دارد اخلاط آن
رود قو زیره کرمانی وعود بلسان و سنبل و فرد مانا و فقاح الاذخر
وتخم کرفس از هر یکی یکدرم دار فلفل و قطا و فلفل سپید از هر یکی نیم درم
در سه درم حب الغار ده عدد و زنج و زعفران از هر یکی دو درم
با انگبین بر سرشند چنانکه رسم است شربت چندیک بندق اندر آب
کرم صفت انقردیا این معجون بلادر است سستی عصبها و صرع را و فراموشی
و درد سر بلغمی و بیماریهای سرد که اندر معده باشد و فالج و لقوه و بیماریهای
رحم را و بهق و جذام و همه بیماریها که از سودا و بلغم خیزد سود دارد اخلاط
آن سنبل ساذج هندی و قرد و سنبل و زعفران از هر یکی یک اوقیه
شیح رومی و افیون داد و ورد و زنجبیل و حب بلسان مقشر و قرنفل از هر یکی
یک اوقیه غاریقون تخت درم پنج سوس اسمانکون یک اوقیه عسل
بلادر پنج درم پوست بیخ بادیان اندر پنج رطل سرکه و غار کنند یک
شبانروز پس بجوشانند تا نیک دیلا بیندوهم سنک دارو ها با انگبین

مصفی با این سرکه بجوشانند تا سرکه برود و انگبین بقوام آید پس
دارو ها کوفته و بیخته بدان بر سرشند و از پس شش ماه نکاه دارند شربتی
یکدرم اندر آب کرم وضماد فالج و لقوه را اندر طبیخ شبت و اسپند
و اندر نعف سنخنا عسل بلادر دو مثقال انیسون و مصطکی دو مثقال و بیخ
سوس اسمانکون دو اوقیه زنجبیل صبر اسقوطری از هر یکی یک اوقیه
انگبین ده رطل بغدادی و اندر نعف سنخنا شربت ده درم فانید شربت
درم فانید را حل کنند و داروها بدان بر سرشند و شش ماه اندر میان
جو نکاه دارند و اگر بعوض فانید انگبین کنند روا باشد شربت
از یکدرم تا دو مثقال ملوخیه را نخست چندرو زماء الاصول هندبا
با روغن بیدانجیر و حب سیطرح و مانند آن استفراغ کنند چند بار
و از پس هر استفراغی یک شربت ازین معجون بدهند معجون مقداریون
معده را کرم کند و بادها را بشکند و ضماد و درد معده را دامعا
را سود دارد اخلاط آن زعفران و انکدان و تخم سداب و تخم کرفس
و زنجبیل و حاشا و متر طلیقون از هر یکی شش درم مقو بادا تلخ و
کندر از هر یکی دو درم فلفل هشت درم انگبین دو بار هم سنک
دارو ها یا سه بار شربتی یکمثقال یا دو درم معجون مشک دل را
قوت دهد و خفقان سودایی و همه بیماریهای سودایی را سود دارد

وضیق النفس نفعی را ببرد اخلاط آن زرنباد و درونج و جوز و آرد بنفشه
و کندر باد و بید از هر یکی یکدرم ابریشم خام و بهمن سرخ و بهمن سپید و سلیخه هندی
و سنبل و قاقله و قرنفل و حب بلسان از هر یکی درمی و نیم زنجبیل و دار فلفل
از هر یکی دو دانگ مشک سه طسوج انگبین دو بار هم سنگ داروها بسرشند
چند یک نخود بزرگ اندر شراب ریحان یا اندر جلاب گرم معجون بوسلیم
این معجون را فریادرس گویند همه دردها را ببرد اخلاط آن افیون
و بزر البنج از هر یکی ده مثقال فربیون و زعفران و سنبل و عاقرقرحا
و سورنجان و قاقله و دار فلفل از هر یکی پنج درم با انگبین بسرشند مردم قوی را
نیم مثقال و ضعیف و کودک را دانگی اثاناسیا بزرگ بیمار بسیار
جگر و سپرز و معده را که از سردی بود و از بلغم و سودا بود و مادهای
غلیظ که اندر احشا و رحم باشد و رشتهای روده را که از بلغم تولد بود و از تولد
دیرینه بلغمی را و ضیق النفس سود دارد و خون بواسیر و خون حیض و قی
و نفث خون باز دارد و اسهال طبعی باز دارد و درد گرده و مثانه
را سود دارد و در جمله منفعت این معجون و منفعت تریاق بزرگ نزدیکست
اخلاط آن مر و زعفران و افیون و جند بیدستر و زرنیخ و قسط و قردمانا
و تخم خشخاش سپید و غافت و [illegible] سوخته و جلنار [illegible]
از هر یکی راستا راست همه را بکوبند و ببیزند و با انگبین بسرشند

شش ها و شربت از نیم درم تا یکدرم اندر عصاره کشنیز یا رب سیب
و رب آبی و مانند آن دواء الکرکم بیمار بسیار طبعی و سودایی را و تپهای
کهن را و سنگ مثانه و رحم را که از سپرز برآید و سرفه بلغمی را و استسقا
و درد سپرز را سود دارد و سنگ مثانه و گرده را بریزاند و بول
باز گرفته بگشاید و مضرت زهرها چون افیون و شوکران و بیخ لفاح باطل کند
و مضرت زهر کژدم و رتیلا دفع کند اخلاط آن کرکم و زراوند و بزر البنج
الابیض و قردمانا و میعه تر و مرصافی از هر یکی هشت درم سداب و قسط
مر از هر یکی یکدرم افیون و زعفران از هر یکی دو درم سلیخه دوازده درم فلفل
سپید هشت و دو درم با انگبین معجون کنند شربت یکدرم تا یک مثقال معجون الحب
تابستانی خداوند مزاج گرم را سود دارد و اندر فصل گرما توان داد
مر کسانی را سعال تابستانی گوید اخلاط آن سقمونیا دو درم و نیم تخم
ده درم مغز تخم خیار و مغز تخم کدو شیرین از هر یکی پنج درم گل سرخ و طباشیر
از هر یکی دو درم و نیم ترانگبین پاکیزه پنجاه درم عصاره آبی چندانکه
ترانگبین اندروی گداخته شود و بقوام آرند و داروها را بدان بسرشند
این جمله ده شربت بود معجون سکبینج همه انواع قولنج را که باد بود و قولنج را
باطل کند اخلاط آن سکبینج و جند بیدستر و تخم کرفس از هر یکی پنج درم و سقمونیا
نیم درم سقمونیا بر دوغن بادام [illegible] سکبینج با انگبین حل کند و سقمونیا با

بیامیزند و بپاید در هاون تا هموار شود پس در آوند ها خشک بدان کنند
شربت از سه درم تا سه مثقال معجون کوری صفرا و بلغم را اسهال کند
بگیرند سقمونیا ده درم مغز تخم معصفر ده درم مغز بادام شیرین پنج درم
شکر طبرزد هشت درم زعفران یک درم شربتی یک مثقال معجون التنقی
صداع و نزله کهن را و درد سینه و جگر را و سرفه و صداع و درد معده
را سود دارد و التهاب رحم زن را پاک کند و آواز صافی کند و ادرار
بول کند و صداع و درد سپرز را سود دارد و اخلاط آن مویز فربه دانه
بیرون کرده هشت درم زعفران و سلیخه و سنبل و دارچینی و دار شیشعان
از هریکی یک درم قصب الذریره و فقاح الاذخر و علک البطم و مقل ازرق
از هریکی دو درم و تخم مرو چهار درم الکمون مصطکی شاتره ده درم مقل
را بشراب صافی یا بمیبختج حل کنند و مویز دانه بیرون کرده بشراب صافی
تر کنند نیکو پس بکوبند و همه بهم بسرشند شربتی از حب سپیده و الی
دو درم زن یک درم با شراب نوشد و از جهت معده و جگر و سپرز با آب
گرم و در نسخها دار شیشعان هست و علک البطم چهار درم است
معجون فودنونیش قولنج را بگشاید و بادهای غلیظ را بشکند و بچه
شکم و فراموشی کاری و علتهای زنان حامل را که از سردی بود سود دارد
اخلاط آن فرفیون و عاقر قرحا و سنبل و زعفران از هریکی هشت درم

افیون و بزر البنج الابیض و فلفل سپید و سیاه از هر یکی هشت درم
با انگبین بسرشند و از پس شش ماه بکار برد آنگاه معجون بوذنه درد معده
و جگر و تبهای کهن و تب سرما را سود دارد بگیرند بوذنه کوهی و بوذنه
دشتی و فطراسالیون و سیسالیوس از هر یکی هشت درم تخم کرفس و دار فلفل
و حاشا از هریکی چهار درم کاشم پانزده درم هلیله سیاه چهل و چهار درم
و در بعض نسخها هست فو چهار درم با انگبین مصفی بسرشند معجون حرزی فالج و همه
بیماریهای بلغمی را ببرد و بر عضو مفلوج طلی کنند سود دارد بگیرند افیون
و بزر البنج و جند بیدستر و فرفیون و دارچینی و دار فلفل و سنبل و بلیله
سپید و زعفران از هریکی راستا راست با انگبین بسرشند معجون معتدل المزاج
صداع و امراض سرد را سود دارد و سکته و لقوه و فالج و رعشه
و خدر را ببرد و لدغ العقارب و جمیع امراض بارده را سود دارد
اخلاط آن زنجبیل و عاقر قرحا و شونیز و قسط و بلیله و دار فلفل و وج
از هریکی دو درم سداب خشک و حلتیت و جنطیانا و شیطرج و زراوند
و حب الغار و جند بیدستر و خردل از هریکی پنج درم عسل بلادر یک و نیم
همه با انگبین مصفی بسرشند شربتی یک مثقال معجون بادمهرج [illegible]
و هلیله از هریکی سی درم زنجبیل دار فلفل وج و عاقر قرحا و بلیله و آمله
و سلیخه و اسارون و قسط و زنجبیل و زعفران از هریکی دو درم

همه را بکوبند و بیزند و با انگبین مصفی بسرشند شربتی از دو درم تا سه درم
معجون [illegible] ارزو بار بدر چون از زردی گل و رنگ و ناگشت و مانند
آن ببرد و هضم او نیز در دستور سود دارد اخلاط آن ایارج فیقرا
ده درم و ده درم هلیله کابلی و بلیله و املج از هر یکی دو درم طبخ تقطیع دو درم
با انگبین مصفی بسرشند شربتی سه درم تا چهار درم انشاء الله تعالی نوش معجون [illegible]
باد ناران بشکند و طعام بگوارد اخلاط آن برگ بود ... و برگ سداب
و بلیل و نانخواه و کرویا و کاشم و زنجبیل و دارچینی و دارفلفل از هر یکی دو درم
با انگبین بسرشند شربتی دو درم معجون مسهل بادها سپرز را و بادها را که اندر
روده باشد بشکند و [illegible] که خون آرد سود دارد اخلاط آن هلیله
کابلی و بلیله و املج و تخم سپندان سپید و تخم گندنا و تخم شاه اسپرغم از هر یکی پنج
مثقال [illegible] درم سقل را آب کنند تا حل گشته و داروها بدان بسرشند شربت
دو درم معجون ربوب خداوند سرفه بلغمی را و ضیق النفس را سود دارد و خلط
غلیظ را از سینه و شش پاک کند اخلاط آن رب السوس و زوفا خشک
و بر سیاوشان از هر یکی دو درم و [illegible] و تخم سپندان سپید و [illegible]
طبخ [illegible] و تخم الجزر از هر یکی [illegible] با انگبین مصفی بسرشند شربتی سه
درم انشاء الله تعالی [illegible] معجون [illegible] این خواجه ابو علی سینا رحمة الله ساخته است
بگیرند نشاسته و مغز گندم و بهمن سرخ و بهمن سپید و زرنباد و کهربا [illegible]

خشخاش از هر یکی سه درم همه را بکوبند و به روغن گاو بریان کنند و دو من
لب گندم با آن بیامیزند و یک من شکر [illegible] و هر روز [illegible]
از این معجون [illegible] بسرشند و در [illegible] تازه بنهند و [illegible]
پس [illegible] تا آنکه [illegible] آید بخورند والله اعلم بالصواب

باب اندر گوارشها

گوارش عود معده و دل را قوت دهد و بیرا اسود دارد بگیرند
عود هندی و قرنفل و زنجبیل و سادج هندی و قاقله و فلنجمشک
و دارفلفل از هر یکی دو مثقال زعفران یک درم با انگبین مصفی بسرشند چنانکه
رسم است شربتی دو مثقال گوارش مشک ضعیفی معده را و بادها را اندر معده
و روده ها پدید آید و بادها [illegible] و خفقان را سود دارد بگیرند مشک
تبتی نیم مثقال [illegible] زعفران و قرنفل و دارفلفل و زنجبیل از هر یکی دو درم
دارچینی سه مثقال عود هندی یک اوقیه شکر چند وزن داروها همه را
با انگبین مصفی بسرشند شربتی دو درم گوارش زنجبیل نسخه خواجه ابو علی سینا
رطوبت معده را کم کند و طبع فرو آرد و طعام بگوارد [illegible] زنجبیل دارچینی
و سلیخه و زعفران و بلیل و فلنجمشک و زرنباد از هر یکی پنج درم سعد و [illegible]
و سادج هندی و قرنفل از هر یکی دو درم عود هندی خام [illegible] درم
عنبر نیم مثقال [illegible] معسول [illegible] مثقال کافور [illegible] چهار درم

ملح هندی یک درم با انگبین مصفی بسرشند شربتی دو مثقال **گوارش اسقنقور** قوّة باه را زیاد
کند تخم هلیون و تخم پیاز و تخم شلغم و تخم شبت و تخم گندنا و تخم گزر و تخم جرجیر
و حبة الخضراء و لسان العصافیر و کبیکج و تخم ترب و تودری سرخ و تودری
سپید و مغز حلقوزه و حب الرشاد از هر یکی سه درم زنجبیل و شقاقل و خولنجان
و دارفلفل از هر یکی پنج درم دارچینی و کوزبوا و بهمن سرخ و بهمن سپید از هر یکی
دو درم سره اسقنقور پنج درم [illegible] سه درم باید شکر چند وزن همه
دارو با هم با انگبین مصفی بسرشند شربتی دو درم اندر شیر تازه یا اندر ماء العسل
یا اندر مثلث **گوارش دارچینی** خداوند ضعیف معده و ضعیف کرده را سود دارد و اخلاط
غلیظ دفع کند و بادها را بشکند **بگیرند** دارچینی و عود هندی و [illegible] خشک از هر یکی
شش درم قرنفل و پلپل سیاه و دارفلفل و سنبل و اسارون از هر یکی پنج درم
زنجبیل یک اوقیه نعنع خشک دو درم حب بوا و قرفه از هر یکی دو درم مصطکی
و انیسون و تخم بادیان و سلیخه از هر یکی سه درم انگبین مصفی بسرشند
و اگر بجای قرفه کبابه کنند سه درم خولنجان زیادت کنند صواب بود
گوارش زنجبیل بادها بشکند و طعام بگوارد و اسهال باز گیرد و خداوند بلغم را
سود دارد **بگیرند** زنجبیل هشت درم صمغ اعرابی و حب بوا از هر یکی دو درم
قرنفل و دارچینی از هر یکی پنج درم کوزبوا یک عدد زعفران یک درم نشاسته
گندم چهل و دو درم شکر طبرزد یا شکر طبل بغدادی **گوارش کافور** بگیرند زنجبیل

و دارفلفل و قرفه و حب [illegible] هندی و سنبل الطیب و سیترج هندی
و کوزبوا و صندل سپید و حب البان و قاقله و کبابه و قرنفل و نارمشک
و طالیسفر و سعد و طباشیر و عود هندی از هر یکی نیم اوقیه کافور ریاحی
قیصوری از هر یکی دو درم و نیم شکر طبرزد ده اوقیه و نیم همه با انگبین مصفی
بسرشند **گوارش بلادر** خداوند معده سرد را سود دارد و فراموشی
کاری را ببرد و رنگ روی سرخ کند و ذهن و فکر را لطیف کند
این را گوارش حکما گویند و میگویند این گوارش سلیمان علیه السلام کرده است
بگیرند پلپل و دارفلفل و هلیله سیاه و بلیله و املج و حب [illegible] از هر یکی
چهار درم قسط و برنگ کابلی و شکر طبرزد و حب الغار از هر یکی
دوازده درم سعد هشت درم عسل بلادر چهار درم داروها
خشک را بکوبند و بیزند و به روغن گاو چرب کنند و عسل بلادر را
اندر عسل بگدازند و بیامیزند و جمله بسرشند عسل دو بار چند وزن همه
شربتی دو درم پس از شش ماه اندر طبیخ کرفس و بادیان و اگر
که این گوارش بکار دارد خویشتن را اندر رنج سخت و ریاضت
و خشم و غم نگاه دارد و از مباشرت بسیار و شراب بسیار
پرهیز کند و طعام او سپید باشد **گوارش کمونی** معده را گرم کند
و طعام بگوارد و اسهال بلغمی باز دارد **بگیرند** کمون [illegible] درم پلپل

و دار فلفل از هر یکی ده درم شکر سپید درم زنجبیل و خولنجان از هر یکی
دوازده درم کوزبوا و قرفه و جوزبوا از هر یکی پنج درم مشک تبتی نیم درم
با انگبین مصفی سرشته شربتی سه درم صفت گوارشی جوزی کوچک اسهال باز
دارد و بادها بشکند و معده را قوت دهد و طعام بگوارد بگیرند دانه
مویز بریان کرده و تخم حب الآس شوی ده سیر خرنوب نبطی دانه از وی
بیرون کرده و گلنار و کشته زدک نار زد ناگواه از هر یکی ده درم همه را
با انگبین مصفی و شکر طبرزد گوارشی سنبهاری معده و جگر سرد را و کسی را
که بیم استسقا بود سود دارد و اسهال کند بگیرند سنبل هندی و بلیله
و دار فلفل و قرفه و قاقله صغار و قرنفل و دارشک و ساذج هندی و نانخواه
و کندر و مصطکی و قاقله کبار و دارچینی و سنبل و سلیخه و تخم کرفس و بادیان
و تخم بادیان و انیسون از هر یکی شش درم افیتمون و تربد از هر یکی دوازده
درم سقمونیا ده درم شکر طبرزد بیست درم با انگبین مصفی سرشته [illegible]
گوارشی زیره زیره ده درم سداب خشک و بلیله و زنجبیل از هر یکی دو
ستیر بوره ارمنی بیست درم با انگبین مصفی سرشته معجون زیره
زیره ده درم دار فلفل ده درم زنجبیل چهار درم سداب چهار درم
فلفل سه درم بوره یک درم سلیخه و دارچینی و قرفه و حب البان و سنبل
الطیب و مصطکی از هر یکی نیم درم عسل سرشته نسخه دیگر معده را گرم کند

و بادها را بشکند و ارواح بر آرد و سده بگشاید و اگر کسی را از قولنج
رنج باشد پیوسته این معجون لک برد آرد از قولنج ایمن بود افلاطون
زیره ده درم صد درم زنجبیل بیست درم فلفل ده درم افیتمون [illegible]
بوره نان بیست درم با انگبین مصفی سرشته گوارشی جالینوس همه اندامها
قوت دهد و بادها را بشکند و بسیاری بول را که از سردی مثانه بود باز
دارد و سرفه بلغمی را ببرد و باه را قوت دهد و بوی دهان خوش کند
و گونه روی را صافی کند و بادها و نا بود رداو و دیوانگی را و درد سر که
از سردی بود ببرد و نقرس را و قوة باه را و خداوند بهق را
سود دارد و کسی را که رنگ بهار علت آرد و اندر رگ درنگ دارد بود
دارد و سیاهی موی را نگاه دارد و هر که بیست دیگر روز این گوارش
لکی رد آرد از بیماریها ایمن شود اخلاط آن سنبل و قرنفل و قاقله
و سلیخه و دارچینی و خولنجان و زنجبیل و زعفران و بلیله سپید و دار فلفل
و قسط بحری و سعد و عود بلسان و حب الآس و اسارون و قصب
الذریره از هر یکی پنج درم مصطکی پنج درم و شکر چند وزن همه داروها با انگبین
مصفی سرشته و یک هفته نگاه دارند شربتی دو مثقال ناشتا و اگر پیش طعام
خورند نیز روا باشد و هر چند کهنه‌تر شود بهتر تا یکسال والله اعلم

باب در [illegible] اطریفلات اطریفل بزرگ

معده و امعا را نیرو و قوة دهد و گرم کند و طعام بگوارد و شادمانه راوی
کند و قوت باه بیفزاید بگیرند هلیله کابلی بلیله آمله بوزیدان بسباسه شیطرج
هندی شقاقل از هر یکی یکجزو تودری و بهمنین و لسان العصافیر از هر یکی
نیم جزو همه را بکوبند و بیزند و بروغن گاو چرب کنند و با انگبین مصفی بسرشند
صفت اطریفل دیگر طبع را نرم دارد و معده را از سودا و بلغم پاک کند
اخلاط آن هلیله زرد و هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یکی ده درم اصل السوس
پنج درم تربد سپید هشت درم زنجبیل سه درم شیطرج سه درم قرفه و دارچینی
و خیربوا از هر یکی دو درم شاهتره ده درم گل سرخ پنج درم با انگبین
مصفی بسرشند شربتی چهار درم تا پنج درم اطریفل کوچک معده ضعیف را
سود دارد و رطوبت را کم کند و گوشت را صافی کند و خداوند بواسیر را
سود دارد اخلاط آن هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یکی برابر همه را بکوبند و
بیزند و بروغن گاو چرب کنند و با انگبین مصفی بسرشند صفت اطریفل
میانه خداوند بیماریهای صفراوی سود دارد و سرگشتن و تاریکی چشم
که از معده خیزد ببرد بگیرند هلیله زرد چهل درم هلیله کابلی سی درم هلیله
و آمله از هر یکی بیست درم شاهتره پانزده درم سنا مکی ده درم گل سرخ
یک استار افتیمون و مصطکی از هر یکی پنج درم همه را بکوبند و بیزند و بروغن
بادام چرب کنند و با انگبین بسرشند اگر رطوبتی باشد شش درم تربد با آن یار کنند

و اگر سقمونیا بقدر حاجت با وی یار کنند اسهال بیشتر کند صفت اطریفل
مختصر خداوند بهق و برص را سود دارد هلیله کابلی و بلیله و آمله و شونیز
و [illegible] از هر یکی پنج درم عاقرقرحا و شیطرج از هر یکی دو درم دار فلفل
و قرفه از هر یکی چهار درم با انگبین مصفی بسرشند شربتی سه درم صفت
اطریفل دیگر که خداوند حب القرع را سود دارد بگیرند برنگ کابلی
سقمونیا ده درم تربد ده درم حب النیل و قسط از هر یکی پنج درم قنبیل و ترمس
و افسنتین رومی و شیح ارمنی و افتیمون و ملح نفطی و حنظل سپید
و شحم حنظل و سعد و اس خشک از هر یکی سه درم و نیم کوفته کنند
و بیزند و با انگبین بسرشند شربتی یکبار صفت اطریفل کشنیزی خداوند
صداع گرم را سود دارد و بخارها از سر باز دارد بگیرند هلیله
کابلی و بلیله و آمله و کشنیز خشک از هر یکی یکجزو همه را بکوبند و بیزند و
بروغن بادام چرب کنند و [illegible] بسرشند و بعضی مردمان [illegible]

باب اندر سفوفات

صفت سفوفی که طبع فرود آرد و معده را سود دارد و فضول از تن
بیرون آرد و بر سیری و گرسنگی خوردن روا باشد بگیرند مصطکی
یکجزو شکر ده جزو و شربت تمام چهار جزو اگر سه شربت بخورد همه
تن پاک کند صفت سفوفی دیگر خون آمدن از معده باز دارد بگیرند کشنیز

بریان کرده از هر یکی ده درم بلوط بریان کرده و قرنفل و گلنار از هر یکی
پنج درم حب پریستر دو درم با آب سرد **صفت سفوفی که تن را فربه کند**
بگیرند نخود سیاه اندر سرکه که ممزوج فرغار کرده و خشک کرده پنجاه درم
کرنج شسته و خشک کرده سی درم مغز بادام سیر بی سپید کرده سی درم
کنگنجو سی درم کنک سی درم حنطی شش سپید با تخم جهل درم نان سپید
پاکیزه و خشک کرده شصت درم طبرزد نیمن همه را بکوبند و بیامیزند
هر روز سی درم با شیر تازه جوشانیده به هند بناشتا باسبوست
صفت سفوف برمکی معده را سود دارد و کرم دراز و حب و زرا
از روده پاک کند **بگیرند** هلیله کابلی و هلیله و آمله پاک کرده و برنگ
کابلی از هر یکی ده درم تربد سپید کوفته و بیخته سی درم بباید دو بار
حب دارد و ان شربتی دو درم **صفت سفوف بنجان** حد او نه نقرس را و اوجاع
مفاصل را سود دارد **بگیرند** سورنجان شش درم زیره بریان کرده
و پوست جو بپاری از هر یکی دو درم بلیله یک درم شکر هم سنگ همه
دارد و ان شربت از دو درم تا سه درم **صفت سفوفی** که سیلان خون باز
دارد و سیلان منی باز دارد و چکیدن بول باز دارد **بگیرند** تخم کرفس
و تخم سداب و تخم کوک از هر یکی سه درم گل سرخ و گلنار از هر یکی پنج درم
افیون و بزر البنج از هر یکی دو درم بلوط و کندر از هر یکی سه درم

کسیلا دو درم سده سه درم زیره دو درم تخم خرفه چهار درم همه را
بکوبند و با هم سنگ همه قایند بیامیزند هر بامداد پنج درم یا هفت درم
بخورند و اگر با این دارو هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یکی هفت درم بیامیزند بود

باب اندر بدل داروها که حاضر نباشد

افسنتین بدل او جعده است یا شیح ارمنی و از جهت تقویت معده
مثل آن اسارون است با نیمه آن هلیله و از جهت پاک کردن معده چهار
اسقنقور بدل آن مثل آن قردمانا و مثل آن وج و ثلث آن حماما
اشنه بدل آن مثل آن قردمانا است **اثمد** بدل آن سرب
سوخته است **اذاد درخت** از مهره رازی موی بدل آن شهدانج
افیون بدل آن سه بار وزن آن تخم بنگ و دو بار وزن
آن تخم لفاح **انگدان** بدل آن بیخ اشتر غاز است یا ثلث آن انگژد
خوش **اقاقیا** بدل آن عصاره عوسج است جوشانیده و خشک کرده
اسارون بدل آن درمنه است نیم وزن آن خولنجان است **بان** بدل
آن مثل آن لوز است و نیم وزن آن سلیخه و ده وزن آن لسان
بابونج بدل آن او جهت صداع قیصوم است **بادآورد** بدل آن
در علاج تب شاهتره است **بهمن** بدل آن مثل آن تودری است
بادرنجبویه بدل آن ابریشم خام است **برشیاوشان** بدل

آن از جهت تشنگی و نقش مثل آن بنفشه است یا نیم وزن آن رب السوس لفاح
بدل آن افتیمون است و نیم ان نمک هندی جوز بوا بدل آن یک چندان و نیم
سنبل است جندبیدستر بدل آن مثل آن وج است یا نیم ان فلفل جنطیانا
بدل ان یکبار و نیم اسارون است و دو بار وزن آن زراوند جعده بدل آن
از جهت کرم ان زراوند و از جهت ادرار بول و طمث پوست انار ترش است درونج
بدل آن مثل ان زرنباد است یا ثلث آن قرنفل هیوفاریقون بدل ان مثل آن
اذخر است یا تخم کرفس هال بدل آن کبابه است یا بدل کبابه هال وج بدل ان
از جهت سعفت سپرز و جگر مثل آن زیره است زرنباد بدل ان از جهت گزیدن
جانوران یکوزن و نیم ان زرونج است و ثلث وزن ان طلخشقوق و نیم وزن
آن راوند ترنج زعفران بدل آن قسط است و ربع آن پوست سلیخه حضض
بدل آن فوفل است و صندل بنمایم حب النیل بدل ان در اسهال سودا نیم
آن شحم حنظل است یا سدس آن حجر ارمنی حب صنوبر بدل آن حب المحلب است
طراثیث بدل آن وزن آن پوست خایه مرغ است سوخته و مغسول کرده
و سدس ان مازو و عشر وزن آن صمغ طباشیر بدل آن وزن ان عصاره
لحیة التیس است یا مثل آن گل ارمنی ینبوت بدل آن اندر قبض بلوط است و کلنار
یبروح بدل آن بزر البنج است یتوع بدل آن اندر اسهال بلغم و زرد آب
سه بار وزن ان ایرسا است و ثلث وزن ان سکبینج کاکنج بدل ان حب الملوک

کمافیطوس بدل ان نیم وزن ان سیسالیوس است و ربع وزن آن سلیخه
کمادریوس بدل آن شلغم دشتی است یا تخم حماض دشتی کبد الذیب
بدل آن اندر استسقا نیم جو ریوند است مصطکی بدل
ان کندر است کرویا بدل ان زیره نبطی است لبنی میعه تر است
بدل آن جند بیدستر یا دو وزن ان روغن یاسمین لسان العصافیر بدل آن
کرنب است و یا وزن تودری سرخ مامیثا بدل آن اندر طلیها قثا
مشکطرامشیع بدل ان قردمانا است نارمشک بدل آن ربع ان زنجبیل است
و نیم وزن او فستق و سدس ان سنبل نوشادر بدل ان دو بار نمک است
ساذج هندی بدل آن اندر معجون طالیقرات سنبل است سرو بدل ان نیم ان ابهل است
و مثل آن عنزروت سرخ سورنجان بدل ان اندر اوجاع مفاصل
مثل آن برگ حنا است و نیم ان مقل سنبل بدل ان ساذج هندی است
سلیخه بدل آن دارچینی است سداب بدل ان اسیرو نعنع سکبینج بدل
ان اندر مسهلات اشق است و بعضی گفته اند نیم وزن ان جیر و نیم وزن
جاوشیر عود بلسان بدل ان پنج حبه سنبل است عصاره غافث
بدل آن برگ غاف است سه بار مثل آن و به ثمره درختان را بدل
بیخ او باشد دو بار چندان و بدل برگ درخت ان سیب او تخم وبل
ثمره سه بار برگ او عفص برگ مازو و جفت بلوط و حب الاس

دیگر مازو و قرطم و انار پوست و هلیله همه نزدیک اند بیکدیگر **عاقرقرحا**
بدل آن از جهت حل کبابه است و از جهت معده راسن و از جهت عزوه
بیخ طرخون بسیار است و از جهت جگر دار فلفل **فلفلمویه** بدل ان دار فلفل است
فلفل ابیض بدل آن نیم وزن آن زنجبیل است و نیم جو وبلیل سیاه **قردمانا**
بدل هزار اسفندات **فقنه** بدل آن سکبینج است **قرنفل** بدل ان سه وزن
ان فلنجمشک است یا وزن آن ساذج **قتور الکند** بدل ان کندر است **شیلوج**
بدل آن فوه است یا بیخ کبر **سنگ هندی** زراوند طویل یا کرسنه بدل آن
مرجح است و بدل مدحرج طویل و بدل هر دو راسن **خربق سیاه** بدل
آن نیم آن مازریون است و ثلث ان غاریقون **خولنجان** بدل ان قرفه
است و کفته اند نیم جو و قرنفل **خردل** بدل ان تخم سپندان سرج است **غلد**
بدل آن برگ تمام است **غافت** بدل آن مثل ان اسارون است **غاریقون**
بدل ان مثل آن تربد است و مثل آن جراست والله اعلم

باب اندر غذاهای معتبر که مجامعت را بیفزاید

نان سپید و فطیر و گوشت کوتر بچه و گوشت بره و گوشت کبک و گوشت بط
و گوشت ماکیان و خایه مرغ و گنجشک و شیر گاو تازه و نمک سقنقور
و نمک عجیب و زیره و گزر و شلغم پخته و نخود سپید و لوبیا و سرخ و پیه
و کنجد و ارهلیون و عسل و روغن گاو و بو نمایند و حلغوزه و فستق

و بادام و انجیر و انگور شیرین و جوز هندی و فندق و کنجد و باقلی
و بسیار گوهی این غذا ها منی بیفزاید و اگر ترکیب کنند قوی تر بود
نوع دیگر مشک و عنبر و زعفران و شحم انگدر و حب فلفل و حب الذلم
و قرفه و عود هندی و اسیون و لسان العصافیر و حب صنوبر و نارمشک
و قطاشیرین و خصیة الثعلب و بهمن و خولنجان و قنور ارمان و دار چینی
و شوربجان و عاقرقرحا و شحم الاسد و شحم الاصبع و رعی الحمام و قصب
گاو و عصیر الحیه و زفت رومی و خشخاش و روغن بلسان و حب
القطن مقشر و زهره کبک و بلیله و هلیله و آمله و ابریشم خام و بذر الرطب
و تخم گزر و سره سقنقور و قرنفل و جوز بوا و خیربوا و ناردین و مصطکی
صفت گوارش حب صنوبر حب صنوبر کبار و جوز هندی از هر یکی
سه درم خولنجان سی درم سقت قل و نارمشک از هر یکی چهار درم
فاینذ چهل درم معجون کنند و یکبار بر مذ جماع را قوتی عظیم بدهند لذت
بخشد و هر چند که خواهند کنند **نوعی دیگر** تخم فوفل حب درم بالسی
عسل معجون کنند قوة عجیب دهد جوانان مجرور را تم و الله اعلم بالصواب

باب در تب و آبله و حصبه و غیر آن

بباید دانست که تب حرارت غریب باشد که در دل برافروزد و بادها
کوهر بجو یعنی دل است که طلبان انزار وح کوسینه و باخون در رگها

بر رود و در همه تن پراکنده شود و همه تن را گرم کند و جای صفوت آن
در فعلهای طبیعی پدید آید و فعلهای طبیعی شهوت طعام و شراب و هضم آن و فرو
خاستن و نشستن و رفتن و خفتن و غیر آن اما کسانی را دیگر تب
چنان باشد که ماده فزونی در تن گرد آید و حرارت غریبی از اسفراغ
آید و از آن ماده بخاری پدید آید و روح را در شریانها غلیظ کند تا بدان
سبب بدشواری گذر تواند کرد و بدشواری دم تواند زد بدان سبب
گرم شود و گرمی آن به دل باز دهد و در همه تن پراکنده شود و تب پدید
آید و از آن پیدا که هرگاه که سوء المزاج گرم در عضوی پدید آید شریانها و روح
این عضو را و حوالی او را گرم کند و این حال تب آن عضو باشد زیرا که
شریانها از دل رسته است هرگاه که روح در شریانهای عضوی گرم شود
گرمی از آن اندک اندک به دل باز دهد و هوا که در تجویف دل است از حرارت
غریبت و آن سوء المزاج را قبول کند و باز آن هم در شریانها به همه
تن باز دهد و گرم کند بدین سبب همچنانکه دل مبدأ حرارت غریزیست
مبدأ حرارت غریب گردد و از بهر این گفته اند که تب حرارت غریبی است
که در دل بر افروزد و با روح و خون که در شریانهاست در همه
تن پراکنده شود و تب پدید آید و هرگاه که تن از اخلاط بد پاک شود
تب حمی یوم باشد و اگر خلطی بد باشد حرارت در آن آویزد و تبی که بدان خلط

عفونت تولد کند و کسی را که این تب چنان باشد که بخار آن ماده که او را
دل را که روح است و خون را که در شریانهاست غلیظ و گرم کرده باشد
لطیف گردد و تحلیل پذیرد و تب گسارده شود و انواع تبها خلطی که از
عفونت اخلاط باشد چهار است بلغم و خون و صفرا و سودا ولیکن از بهر آنکه عفونت
اخلاط یا اندرون رگها باشد یا بیرون رگها و تا این تبها را با یکدیگر ترکیب
افتد و انواع آن بسیار شود و این معنی در کتاب ذخیره باز جست
علامات علامتهای این تب تکسر و گرانی و کسلانی و درد رگها
چنانکه در دیگر انواع باشد هیچ نباشد و اگر صداع و تکسر باشد
لازم و قوی نباشد و قاروره و نبض چون تب نباشد علاج هرگاه
که تب فاتر شود در آخر تب ابزن و گرمابه خوش داب نافع
صواب نباشد و زود درو تدبیر غذا باید کرد و از مزورها زیرباج
بکشک جو و اسفاناج بغوره و فلک و مانند آن سازند تب دق
بسیار باشد که حمی یوم به دق رسد و تبهای دیگر بسبب درازی
مدت و تخلیط بیمار و خطای طبیب بسیار به دق باز گردد و نادر
باشد که تب دق با ابتدا پدید آید علامات نبض صلب باشد
و دقیق و متواتر و ضعیف و موضع رگ و حوالی آن گرمتر از
جای دیگر باشد و بیمار از حرارت تب آگاه نباشد و چشمها دور

اندر شود و پوست پیشانی بر استخوان کشیده شود و کتفها برافرازد
و بینی باریک شود و رونق و تازگی از رنگ برود و هر گاه که غذا
خورده شود حرارت ظاهرتر شود چون چراغی که روغن بر او ورد
و نبض قوی تر شود و این درست تر شود و این درست ترین نشانهاست
علاج تا قوت بر جا باشد و استخوانها بگوشت پوشیده بود و ذبول ظاهر
نباشد امیدوارتر باشد هوای خانه و بستر بیمار خنک باید داشت
و گرمابه خوش و آب فاتر و روغن مالیدن سود دارد و شیر زنان یا شیر
خر دادن و [illegible] دادن و شراب خشخاش و کشکاب که در وی
کدوی تر و سرطان تازه جوشیده باشد با روغن بادام و شکر [illegible]
لعاب اسبغول دادن و از پس آن قرص کافور و شراب صندل
دادن و طعامها همه تری افزاینده باید چون قلیه کدو و قلیه اسفاناج و چغندر
و ماهی تازه کوچک و تخم مرغ نیم برشت و مزوره کشک جو و ماش
مقشر و پاچه بره پخته و دوغ تازه و مانند آن و بنفشه
و نیلوفر و برگ بید و میوهای خوش بوی و گل تازه و شاه سپرم
[illegible] و خشم و اندیشه از خود دور دارد
و آب کدو و آب خربزه هندو آب خیار ترش و آب انار
شیرین با روغن بادام سود دارد تب مطبقه سبب آن عفونت

خون یا گرمی بسیار علامات رنگ روی و رنگ چشم سرخ باشد
و رگها ممتلی و طعم دهان شیرین و حرارت تب حرارتی باشد لطیف
همچون حرارت کسی که از گرمابه بیرون آید علاج فصد باید کرد و خون
بلیغ وافر برخورد قوت و فصل و سال بیرون کنند و از پس چند
روز مطبوخ هلیله استفراغ کردن و تسکین دادن سکنجبین ساده
تب محرقه سبب این تب عفونت صفرای سوخته باشد
از درون رگها همه تن یا از برون رگها که نزدیک دل و جگر و فم
معده باشد یا عفونت بلغمی شور که با صفرا آمیخته باشد و تولد
بلغم شور از رطوبت رقیق باشد که با صفرای سوخته بیامیزد
علامات حرارت و تب لازمه باشد و باطن سوزان تر از ظاهر
باشد و تشنگی عظیم و زبان درشت باشد یا سیاه یا زرد
و در روز بحران در آغاز تب فراش کنند و در آخر عرق کنند
علاج در تسکین حرارت مبالغه باید کرد و هوای خانه خنک
داشتن و تن بجامه پوشیدن تا نسیم هوای خنک به تنفس به دل بیمار
برسد و حرارت تحلیل می پذیرد و اندرون بازگردد و سکنجبین
ساده و شراب غوره و شراب ریواج دادن و [illegible]
شراب صندل و شراب حماض ترنج و قرص کافور تسکین دادن و بعوض

غذا آب کدو و آب خربزه هندو و آب خیار ترش و کشکاب رقیق
دادن و اگر با استفراغ حاجت افتد ملوخیا و خیار شنبر در طبیخ خرمای هندی
حل کنند و بدهند **تب غب خالصه** این تب باشد که بلرزه باشد و بگرمی
نباشد **علامات** در آن روز مدت تب هفت ساعت باشد و بیشترین دوازده
ساعت و کمترین چهار ساعت و هرچه از دوازده ساعت بگذرد و چهارده
ساعت شود یا بیشتر این از خالصه دور باشد و اگر تب بر صواب باشد
روز عدد نوبتها هفت بیش نباشد و باشد که چهار نوبت بگذرد و بسیار
باشد که بسبب لطافت ماده یک نوبت بیش نیارد باقی بقی یا با سهال یا بعرق
بگذرد اما نبض عظیم و قوی و مختلف باشد و قاروره سرخ و ناری و رقیق
باشد و حرارت این تب سوزان تر از دیگر تبها باشد و سرما که در آغاز
باشد تنگ بگذرد و زودتر ساکن شود و سبب آن آنست که سبب سرما که در
آغاز تبها پدید آید حرارت تیز است که رطوبتی را که با وی بگدازد و بر همه اعضا
تن ریزد تا سرما و آن رطوبت محسوس گردد و سبب آنکه بیشتر از تب اگر
چه رطوبت باشد سردی آن محسوس نباشد آنست که از رطوبت در تن
ساکن باشد نه از حالی بحالی بگردد و نه از جای بجای میشود و هرچه در تن ساکن
باشد اجزاء تن با اجزاء آن خو کرده باشند و بهر حال چیزی که با یکدیگر در حالی
دیر بمانند میان ایشان تشابهی و خو کردگی پدید آید پس هرگاه که آن رطوبت

از حالی بحالی شود و از جای بجای حرکت کند هر جزوی از وی قرارگاه خویش
بجنبد مجاورت و خو کردگی همه اجزاء تن با همه اجزاء رطوبت بگردد و جزوی
از سردی آن جزو که با او خو نکرده باشد تافتن گیرد و سرما محسوس گردد
و لرزه پدید آید **علاج** هر بامداد سکنگبین دهند سرد کرده یا شراب
غوره یا شراب ریواج یا شراب آلو و روز نوبت در آن حالت
که سرما و لرزه پدید آید سکنگبین با آب گرم دهند تا باشد که قی کند
تا ماده صفرا را بر اندازد و اگر قی نکند قوت تهوع و حرارت غریزی
لختی حرکت کند و مایه بگدازد و بدین سبب لرزه زود ساکن گردد و هرگاه
که تب گسارده شود اندکی کشکاب دهند و روز دیگر که نوبت نباشد
آب انار ترش و شیرین دهند با شحم آن کوفته و فشارده شکر برافکنند
تا هم حرارت را تسکین دهد و هم تقویت شکم و تشنگی صفرا دفع کند یا شراب
آلو دهند یا شراب گلشکر را با سکنگبین یا آب میوه ها آمیخته و سرد
کرده یا آب خرمای هندی و یا اندکی خیار شنبر تا مقدار ده درم
سنجیده پرورده در گلاب حل کرده و پالوده با مقدار ده درم بزرقطونا
در آب انار و شکر دهند و مزوره از آب غوره و از آب آلو یا از خرمای هندی و
یا از کشک جو هم شیره مغز بادام و اگر با تب صداعی باشد تا سر طبع را
بحقنه نرم نرم باید کرد یا شیافی که از بنفشه و شکر و صمغ سازند

و نه ببرد که همچون تدبیر تب محرقه باشد **شطر الغب** این تب و تب غیر
خالصه از جمله تبهاست که از ترکیب صفرا و بلغم تولد کنند و کار پیش هر یک را از آن
دو ماده و چگونگی ترکیب اجزا حدی نتوان نهاد از بهر آنکه بلغم گاهی غلیظتر باشد
و بسیار تر و گاهی رقیق‌تر و کمتر و گاهی صفرا سوخته باشد و گاهی ناسوخته و گاهی
هر دو مایه از درون عروق باشد بدین سبب تبها مرکب را نام خاص نیست و
شطر الغب و غب غیر خالصه آنست که از آن نامی نهاده اند **علامات** فرق میان
شطر الغب و غب غیر خالصه آنست که ماده که در شطر الغب صفرا باشد در رطوبت
لیکن بهم آمیخته نباشد و چون یک چیز نباشد بدین سبب نوبت هر یکی
جدا باشد و از روز که نوبت حرکت صفرا باشد تب گرم تر و آمیخته تر
آید و روز دیگر که نوبت حرکت رطوبت باشد تب آهسته تر و دراز
تر باشد و ماده غب غیر خالصه هم صفرا و رطوبت باشد لیکن آمیخته و چون
بهم آمیخته باشد بدین سبب فعل هر یکی جداگانه بجای نتوان آورد
و بسیار باشد که در شطر الغب غیر خالصه در یک نوبت دو بار یا سه بار
سرما و فرا شاید آید و باز گرم شود و علامت غلبه هر خلطی از اعراض
تب توان دانست **معالجات** طریق صواب در علاج این تبها آنست
که تدبیر طبع نرم کردن و تدبیر قی کردن و تدبیر ادرار بول و تدبیر حمام
کردن و عرق آوردن و پاک کردن تن از ماده تب بچیزهای مسهل تر

و سکنجبین و بدان طریق که آسان تر باشد بیرون آرند و تدبیر سکون حرارت
کنند و استفراغ قوی از پس پدید آمدن نضج کنند و در اعراض تب نگاه
میکنند تا ماده غالب تشخیص کرده شد آنکه با عرق آن در لطیف می باید کرد و در
کشکاب نخود و تخم بادیان و صعتر و زوفای خشک و پودنه و سنبل و آنچه
در حوز باشد در افکنند و پس از آن کشکاب سکنجبین ساده دهند با سکنجبین
بزوری و بزوری بمقدار حاجت کنند و آب بادیان و گلنگبین با سکنجبین
سرشته موافق بود و اگر حاجت آید سکنجبین و ارت که در شرابهای سکنجبین
شکری دهند و اگر بزوری کنند تب در تخم کاشنی و بیخ کاشنی کنند و تخم خیار
و خیار بادرنگ زیادت کنند صواب باشد و اندازه و ترتیب شربتها بر طبیب
باشد که بحکم مشاهده تصرف میکند و میفزاید وی کاهد و هر گاه که اثر
نضج پدید آید تدبیر استفراغ کنند برفق و گلنگبین با سکنجبین بزوری صواب
باشد و شراب افسنتین موافق باشد و پنج درم ترید با نیم درم غاریقون
و نیم درم سقمونیا در شراب گل مکرر با گلشکر سرشته بدهند و از پی
استفراغ قرص گل بدهند **نسخه قرص گل** بگیرند گل سرخ ده درم
سنبل سه درم اصل السوس پنج درم تخم خیار مقشر و تخم کاشنی از هر یکی
چهار درم شربتی یکدرم تا یک مثقال و اگر صفرا و بلغم با یکدیگر برابر باشند
بگیرند گل سرخ ده درم مصطکی یک درم سنبل دو درم تخم کاشنی پنج درم تخم

با ثقال تبهای عفن هرگاه که حرارت غریب اندر رطوبت طبع اثر
کند عفونت اندر وی پدید آید ناطبیعی شود و تب عفن تولد کند علامات
سرما و لرزه قوی‌تر باشد و تابنده‌تر از سرما دیگر تبها دیرگاه باشد
که نه اندر که در میان برفت گرم شود و این نوع سرما از بلغم غلیظ باشد
که آن را بلغم زجاجی گویند و طعم دهان ناخوش و تمر بعده ضعیف و شهوت
باطل شود و تا سه روز عشی بسیار افتد و نبض ضعیف و صغیر و متفاوت
باشد و قاروره رقیق سپید بود یا چون سرخ و تیره شود علاج تب
بلغمی سکنجبین اعلی دهند و کشکاب که در وی تخم بادیان و گو دیخته
باشد یا ماء العسل که در وی زوفا پخته باشد و از پس یکهفته قی فرمایند
خاصه اندر آغاز تب و قی به سکنجبین اعلی و آب گرم فرمایند و از پس
قی گلشکر دهند با مصطکی و انیسون و طبع را نرم کنند گلشکر مسهل با ده درم
گلشکر با سی درم سکنجبین حل کنند و بدهند و دیگر روز سنبل و مصطکی
راست ایارج است که فیقرا دیخته جند روز لم هر شب از حب ایارج
تا دو درم طبع را نرم کنند و تب بلغمی بعض باشد که با لرزه و سرما باشند
و گاه رنگ آن ظاهر نباشد و مانند تب دق باشد اندرین علاج با
ستر تبها براید و لطیف کننده چندان دیر باید کردن که
تب بلغمی از نهاد که بهم باشد که ماده لطیف گردد و به ملح براید و سرسام

تولد کند خاصه اگر صداع باشد یا دماغ ضعیف باشد و صواب آن باشد
که از گلشکر و سکنجبین بسیار دهند و گذرد با سکنجبین که در وی اندکی تخم
بادیان پخته باشد و این تدبیر تا حکم شش هده تمام کرده و اگر رماغ قوی
باشد استفراغ بلغم بشحم حنظل باید کرد و او را ربول بماء الاصول
و از پس استفراغ قرص گل دادن تب ربع روز نوبت رد زده گیرند
یعنی از شراب و طعام باز ابستند خاصه از آب سرد و اگر در آغاز تب
قی تواند کرد صواب باشد و روز دیگر از پس روز نوبت شوربا
نخود دهند بگوشت گرسنه و روز دیگر که فردا روز تب خواهد بود
نخود آب دهند با زیره با جوجه مرغ خانگی با روغن گاو و دیگر روز
تب هیچ چیز نخورد و اندر آغاز تب قی کنند هر روز که نوبت باشد
گلشکر با سکنجبین پوست بیخ دهند و بعد از آن یک ساعت گشکاب
دهند با نخود پخته و تا اثر نضج پدید نیاید استفراغ قوی نکنند و دیگر
تدبیرها چون تدبیر بلغم باشد و تبهای خمس و سدس و سبع و غیر آن همه
برین قیاس باشد **آبله و حصبه** بباید دانست که آبله و حصبه
هر دو از یک جنس است و هر دو از جوشیدن خون است والله اعلم بالصواب

باب در علاج امراض چشم

بدان که رمد آماس گرم است و ازین ملتحم و صلبه که قرنیه دو شبیه رباعی

ای چشم تو مستان نشوئش برد / تدبیر تو تر دیکت تند بر جوز / سکنج و حلیت دا
اشتق با سرکه / بر دیده اگر نهی برد را بسپرد شعر منقلب شعر النابت که بمعنی کج
بر آمدن مژه و زیادتی مژه است رباعی کر شعر بود منقلب کژ زاید / در
تنقیه دماغ می باش مجید / چون تنقیه تمام حاصل کردی / تشمیر کن ای تراطهور
کحل / تشمیر بریدن پلک را گویند چنانکه کحالان دانند حدد که کنایت
از غلظت حمره گرانی پلک و ریختن مژه است رباعی در پلک تو ای که
کرده غلظت بنیاد / از نسخ معید بید اربعاد / اسعیده تخم مرغ و برگ
خرفه / آمیز بر روغن گل و ساز ضماد صفت روغن گل بگیرند برگ گل سرخ
تازه صد مثقال روغن کنجد صد مثقال در شیشه کنند و چهل روز در
آفتاب نهند یا گل سرخ خشک نیم من در پیاله آب بجوشانند
تا به نیم باز آید و بعد از آن صاف کنند و یک پیاله روغن کنجد اضافه بوده
بجوشانند تا روغن بماند و بکار دارند صفت ذرور [illegible] که در این علت
بکار آید بگیرند انزروت مدبر نشاسته شکر طبرزد صمغ عربی برابر
یکدیگر گرفته و بیخته بکار دارند نافع بود شوناق زیادتی پیه
در پلک بالا است علامتش گرانی پلک در وقت چشم باز کردن است
رباعی در پلک تو شوناق چو پیدا گردد / غم را دل غمخوار تو ماوا
گردد / تا آن وقتی که دست کاری نکنی / نادر باشد اگر مداوا گردد

غرب ریشی بود از گوشه چشم از جانب بینی علامتش آن بود که چون
انگشت بر موضعش فشارند ریم بیرون آید رباعی چون گرد ورم گوشه
چشم و بکشود / نامش غرب آمد ای دل معدن جود / کرباش بجا ماند
بر دو بگذارند / امید بود که رو نماید بهبود جرب یعنی ریشی که از درون
پلک است و سبل پرده ایست شبیه برگهای رگ بافته بر سپیدی چشم و حدوث
جرب از رطوبت بورقیه است و تولد سبل از امتلاء دماغ و پری
رگهای چشم رباعی در دفع جرب شیاف اخضر باید / و ز بهر سبل شیاف
احمر باید / باشد جرب و سبل چو باکید کم / تا نفع دهد [illegible] زاعفر
باید صفت شیاف اخضر زنگار سه درم اقلیمیا نقره صمغ عربی و
ارزیز از هر یکی دو درم همه را بکوبند و بیزند و باب سداب
دو درم و نیم انزروت در دو حل کرده باشند و صاف کرده بسرشند و شیاف
سازند صفت شیاف احمر بگیرند شادنج مغسول شش درم صمغ عربی
پنج درم روی سوخته و زاک زرد سوخته از هر یکی دو درم زنگار دو درم
و نیم زعفران و مر مکی از هر یکی دانگی و نیم صبر سقوطری و افیون از هر یکی
نیم درم همه را بکوبند و بیزند بشراب کهن یا باب سرشته شیاف سازند
صفت ذرور توتیا شسته و شیح سوخته از هر یکی ده درم نبات مصری
بیست درم همه را کوفته و بیخته صلایه کنند تا همچون غبار شود و بکار دارند

صفت شربتی که در این مرض دمیاد پاک سازد بگیرند ترنجبین ده مثقال و
شیرخشت شش مثقال الوی بخارا ده عدد تمر هندی چهار درم جمله را در آب
فرو کرده و صاف کرده بکار دارند نافع بود **دمعه** یعنی در رد چشم **رباعی**
چون از رمد تو بگذرد روزی چند ٭ تا اهل محبت در آید مکند ٭ خشخاش و
نبات مصری مامیران ٭ باید چو غبار کرده در چشم فکند **صفت ترتیب ادویه**
مذکور بگیرند خشخاش مقشر دو مثقال نبات مصری و مامیران چینی از هر دو
که یکشبانروز در شیر حرکرده باشند در سایه خشک کرده از هر یکی
مثقالی همه را کوفته و بیخته صلایه کنند تا همچون غبار شود بکار دارند
طرفه نقطه سرخ یا کبود بود بر سپیدی چشم **رباعی** در چشم تو ای
که ظرف ظاهر باشد ٭ زین نکته تراغبار خاطر باشد ٭ چون دیده خود بود در
کندر داری ٭ گر دفع نگردد آن نوادر باشد **ظفره** یعنی ناخنه **رباعی**
در چشم تو ناخنه چو پیدا باشد ٭ از بهر تو تشویش مهیا باشد ٭ چیزی که
درین مرض بود فایده مند ٭ تر دیک حکیم روشنایا باشد **صفت روشنایا**
بگیرند مس سوخته و شادنج مغسول از هر یکی دو درم فلفل دار فلفل و زعفران
و شحم حنظل از هر یکی ربع درم زنگار و حجر سقوطری و بوره ارمنی از
هر یکی نیم درم اقلیمیا زر یکدرم همه را کوفته و بیخته تا همچون غبار شود و
بکار دارند **دمعه** یعنی آب رفتن از چشم چون از گرمی بود علامتش

سرخی است و چون از سردی بود سپیدی چشم ظاهر شود هلیله زرد در حمیر کرده
و در ندرها کستر پخته سازند و پوست او را جدا کنند و با قدری زعفران ملایم
کرده در چشم کنند **رباعی** دانا مرض دمعه چو از گرمی دید ٭ دانست که
که بهران بود سرمه مفید ٭ در دید که سردی مزاج بس سبب است ٭ در دیده
نیز باسلیقون کشید **صفت باسلیقون** بگیرند روی سوخته با ترده درم
کف دریا و اقلیمیا زر و نمک هندی بوری و شادنج مغسول و حضض
و سرمه و سنبل از هر یکی ده درم قرنفل و اشنه از هر یکی یکدرم
حجر سقوطری و مامیثا از هر یکی پنج درم مرکی و نوشادر و زرد چوبه از هر یکی
سه درم پوست هلیله زرد چهار درم همه را کوفته و بیخته تا همچو غبار شود
بکار دارند **قرحة العین** یعنی ریش چشم **رباعی** قرحه که بود چشم ترا موجب درد
از زرد شود عارض گلگون تو زرد ٭ چون دیده تو پاک شد از بهر علاج
ترتیب شیاف کندری باید کرد **صفت شیاف کندری** انزروت مربا بشیر زنان
و کثیرا از هر یکی زری کندر و ریا یکی نیم درم سپیده ارزیز شسته درم
صمغ عربی چهار درم همه را بکوبند و ببیزند و بسپیده تخم مرغ سرشته شافها
کنند **بیاض** سپیدی بود که در سیاهی چشم پدید آید **رباعی** در چشم تو چون
بیاض پیدا گردد ٭ رنجش بدو اتر اتمنا گردد ٭ گر آب شقایق بجکانی
نعلی ٭ تا چشم تو بهم زنی مداوا گردد ٭ شقایق لاله رخیر است **انتشار** یعنی

کث دو شدن ثقبهٔ عنبیه که موضع روشنایی چشم است چون از کثرت رطوبت
بیضیه بود علامتش نفع یافتن از جوع و ریاضت است رباعی در دیده چو انتشار
پیدا گردد / اسباب غم و الم مهیا گردد / گو کثرت بیضیه بود موجب آن / چون ثقبه
رود مهیا گردد صفت حبی که تنقیه دماغ کند صبر سقوطری یکمثقال تربد
پوست هلیله زرد کلی دانگ حب سه شحم حنظل و سقمونیا از ... و مصطکی
و کتیرا از هریکی دانگی نمک هندی یکدانگ و نیم همه را بکوبند و بیزند و بعد
غاریقون نرم سوده اضافه نمایند باب بادیان خمیر کنند و حبها ساخته فرو
برند ضیق الحدقه یعنی تنگ شدن ثقبه عنبیه چون از غلبه رطوبت بود
علامتش رطوبت بینی و عدم ظهور رگهای چشم است رباعی ضیق حدقه
اگر شود عارض مرد / گویم که چه چیز باشد از درخورد / گر غیر رطوبت بود
باعث آن / دفعش بشیاف زعفران باید کرد صفت شیاف زعفران بگیرند زعفران
و زنگار را از هر یکی درمی مامیثا و گل سرخ و صبر سقوطری و مر یکی د
نشاسته و صمغ عربی از هر یکی درمی و نیم همه را بکوبند و بیزند و با
آب ... دو درم انزروت حل کرده باشند بسرشند و شیافها کنند خیالات
نمودن چیزها در پیش چشم مثل مگس و پشه و در پیش چشم چون از بخار معده
باشد علامتش زیاد شدن او از امتلاء معده و قصور هضم است
رباعی چشمی که خیالات قرینش باشد / صد آفت و فتنه در کمینش باشد

هرگه که بخار معده باشد پیشش / مسهل بطلب دوا همین پیشش باشد
صفت مسهل که معده را از اخلاط مختلفه پاک گرداند بگیرند صبر سقوطری
کوفته و بیخته نیم مثقال غاریقون همچو بیز کوفته باشند و یکمثقال اطریفل صغیر
دو مثقال همه را باب سرشته حبها کنند و در زمستان بشربت سکنجبین علی الصباح
و فرو برند نزول الماء یعنی فرود آمدن آب از موضع روشنایی چشم
انچه رقیق و صافی باشد در ابتدا به ارزد و در انتها به ستبکاری
رفع شود اما انچه سیاه و سرخ و سبز و زرد و کبود و غلیظ و تیره رنگ
بود نه برارد علاج پذیرد و نه به ستبکاری رباعی هرکه که نزول آب
پیدا شود / هر دل ... برباد شود / گر صاحب آن میل کند حب
ذهب / صحت آید خاطر او شاد شود صفت حب ذهب صبر سقوطری
یکمثقال پوست هلیله زرد و مصطکی و کتیرا و محموده و زعفران از
هریکی دانگی گل سرخ دو دانگ همه را کوفته و بیخته باب خمیر کنند و حبها
ساخته در شربت بنفشه یا ... بطلانند و فرو برند عشا
یعنی شب کوری بیشتر مردی را عارض گردد که چشم ایشان سیاه باشد
رباعی از غلظت بیضیه چو شبکوری زاد / صدگونه غم و الم بدل روی نهاد
گو شهد آب را ز یانه کشند / ... جهر
یعنی روزکوری بیشتر مردی را واقع شود که چشم ایشان ازرق بود

رباعی چون عارضه جهر بامر معبود ٭ از رقت روح باصره روی نمود ٭
اندر وی علاج صاحب باصره را ٭ لحم تیهو و هریسه باید فرمود ٭ ضعف بصر
یعنی نقصان پذیرفتن قوة باصره چون از رطوبت طبعی بود علامتش سپیدی
چشم بود رباعی ضعف بصرت چو از رطوبت زاید ٭ گر مسهل آن میل کنی می
شاید ٭ گردد چو دماغ و معده پاک ز خلط ٭ دیگر تو کحل روشنایی باید ٭
صفت کحل روشنایی که در مروارید ناسفته یک مثقال عنبران چینی نیم مثقال نیم
بوره ارمنی دو مثقال قرنفل و زعفران و سرمه از هر یکی نیم مثقال مشک
تر اصلی دو دانگ همه را کوفته و بیخته همچو غبار بکار دارند سدر یعنی تاریکی
چشم بوقت برخاستن چون از بخار معدی بود علامتش سستی اعضا و کاهلی
و فراموشی و کسالت رباعی آنکه درون او بخار انگیزد ٭ تاریکی دود
چشم چو با بر خیزد ٭ باید که خورد کباب یا قلیه خشک ٭ و ز شیر و بهار و مثل
آن بپرهیزد دوار یعنی گردیدن سر چون از بخار باشد علامتش گرانی
و رطوبت بینی و سستی اعضا و تنگی نفس باشد رباعی از دست کار
چون بگردد سر سر ٭ اطریفل خورد میل می باید کرد ٭ از اشربه باید نوش
شراب تفیع ٭ از اغذیه الش کباب می باید خورد و الله اعلم بالصواب
بجهت درد چشم و روشنایی بگیرند که مجربست که مجربست که مجربست

باب دوم در یاد کردن بثره که بر طبقه قرنیه پدید آید و علاج آن

بباید دانست که بثره از رطوبتی باشد فزونی عفن سوزان که در میان
پوستهای طبقه قرنیه پدید آید و طبقه قرنیه چهار پوست و بعضی گویند سه پوست
علاج فصد و اسهال باید شتافت و غذا دادن اشربهای خنک چون کوک
و کاسنی و اسفاناج و ساق خرفه و خیار و کدو و شیاف ابیض با شیر زنان
باید چکانید و اگر درد سخت عظیم باشد شیاف ابیض کندری کشیدن

باب سیوم در یاد کردن سپیدی که در طبقه قرنیه افتد

بباید دانست که سپیدی که بر چشم افتد دو گونه باشد یکی آنکه بر ظاهر طبقه قرنیه افتد
از اسباب که گفته شد و دوم اندر قعر قرنیه افتد و از اسباب که گویند سبب هر دو
قرحه و بثره باشد و بسیار بود که بسبب صداع صعب سپیدی بر چشم پدید آید
علاج اندر معالجات سپیدی نه فصد حاجت آید و نه اسهال اما علاج سپیدی
بداروهای زداینده باید کرد و اگر رقیق باشد عصاره و شقایق النعمان
و عصاره قنطوریون با عسل بر آرد و بسیار باشد که سپیدی رقیق به زبان
مالیدن بر آن برخیزد و این چنان بود که شکر با نمک بر زبان نهند
یکزمان تا بر زبان اثر کند پس دیده را بر زبان بمالند هر بامداد و اگر
که غلیظ باشد داروهای قوی تر باید چون مس سوخته و بوره و نوشادر
و نمک اندرانی و کف دریا و سرطان بحری و سرمه روشنایی
دلفون با روغن زیت کشیدن سودمند باشد و هر گاه که خواهند تا اثری

نوع دارو های زداینده که سپیده را بکلی برد آید تخت شیاف اخضر
ده روز مشکین بکار دارند صفت زرور مشکین بگیرند سرطان بحری کف
دریا و سرگین سوسمار و حجازی و توتیا و پوست خایه شتر مرغ از هر یکی
دو درم اسفیداج ارزیز و توبال مس و آبگینه شوی و مروارید عقیق
سوخته و سنگ سبز که کارد بدو تیز کنند و دارچینی و قلیمیا و زرد و توتیا
هندی و مرجان و طین مختوم و مس سوخته و توتیای کرمانی از هر یکی
دو درم مرقشیشا سه درم نمک اندرانی و بوره ارمنی از چهار درم
مشک دو دانگ همه را نیک بسوزند نرم چون غبار بکار دارند صفت شیافی
که سپیده را بر دارد بگیرند کلک آبگینه و کف دریا و سرگین سوسمار
و شکر حجازی از هر یکی راستا راست پس بگیرند ده درم قج و
ده درم با میران بهم گرفته در میان آب بنهند تا سه بهره برود
و یک بهر بماند و بپالایند و دارو های آب ترکنند و بنهند
تا خشک گردد اندر سایه و دیگر باره ترکنند پس بسایند تا چهار
گرت و باز بسایند هم در نرمی و شیاف کنند و بکار دارند صفت
سرمه که چشم را بسیار بیاکند و سپیده را که از اثر قرحه بود بپوشد بگیرند سرمه
اصفهانی سه درم مروارید یک درم مشک تبتی و کافور ریاحی از
هر یکی دانگی زود جراغ زیت دو درم زعفران یک درم جهار عنبر

باشند و بکار برند عدد دارو ها شش است و اراعی

باب چهارم در یاد کردن تغییر لون طبقه قرنیه

بباید دانست که سبب تغیر لون طبقه قرنیه دو نوع است یکی بسیاری
کیموس که به در سر دود دیم یکی کیموس ایچه بسیاری کیموس باشد
علامت وی آنست که همه چیز ها را چنان بیند که در میان دود است
و اگر از جهت کیموس باشد بدان رنگ علت بیند اگر بلغمی است سپید و اگر
خونست سرخ و اگر صفراوی است زرد و اگر سوداوی است سیاه بیند علاج
تخت تن و دماغ از آن ماده که غالب تر است پاک کردن بدان دارو ها
که لایق است و شربتهای لایق دادن و سر بجا رآبی که در روی بابونه و بنفشه
و نیلوفر و گل سرخ پخته باشند داشتن و در انتها شیاف احمر لین کشیدن

باب پنجم در یاد کردن تری طبقه قرنیه و معالجات آن

بباید دانست که سبب تری طبقه قرنیه رطوبتی غلیظ باشد علامت وی آنست
که بظاهر قرنیه چون سحابی رقیق پدید آید و صداع و از این علت همه چیز ها را
چنان بیند که در میان دود است علاج تخت تن و دماغ پاک باید کرد بحب قوقایا
و ایارج فیقرا و شیاف مرارات باید کشید و سرمه روشنایی و از طعام
غلیظ پرهیز کردن و اندر طعام دارچینی کردن و رگ های زدن با

باب ششم در یاد کردن خشکی طبقه قرنیه و علاج آن

بباید دانست که سبب خشکی طبقهٔ قرنیه دو گونه باشد یکی آنکه رطوبت بیضیه که در ثقبهٔ
عنبیه است تنک شده باشد و آنچه بسبب اوست باد رسد و دوم آنکه از
رطوبتهای اصلی کم شود و تحلیل پذیرد و بدل نیابد **معالجت** علاج هر دو نوع
دشوارست اصل آنست که تدبیرهای تری افزای کنند گرمابه و آب خوش و خنده اندر
این علت را بباید فرمود تا اندر آب خوش صافی فاتر فرو رود و چشم باز کند
اگر بنفشه و نیلوفر اندرین آب بپزند و در آن آب نشینند و در میان آب چشم
باز کند سخت سودمند بود و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن بادام
شیرین و شیر زنان اندر بینی چکانند و همچنین در چشم سپیده خایه مرغ و شیر
زنان چکانیدن نافع بود والله اعلم بالصواب

باب هفتم در بازکردن سرطان که در طبقهٔ قرنیه افتد

بباید دانست که سرطان آماسی است صلب سوداوی و بر همه اندامها افتد
و بر اندامی که افتد سخت حال او مشکل و پوشیده باشد اما آنچه بر چشم بر طبقهٔ
قرنیه پدید آید سخت با درد و خلنده باشد و رگهای چشم سرخ و ممتد گردد
دائم صداع دهد و هر بار که غذا و علت حرکت کند صداع پدید آید
و ماده تیز و رقیق بچشم او فرود آید و شهوت طعام ببرد و اگر داروی تیز در چشم کشند
بطاقت نبود ازین سبب این علت امید زایل شدن نباشد
از بهر آنکه دارو قوی تر از علت باید تا علت را دفع کند **علاج** تدبیر

صواب علاج این علت آن بود که جهد کنند که آنچه باز روانست ساکن شود
و آنچه پدید آمده است هم بر آن قاعده بماند سخت تن را پاک باید کرد از خلط
سودا و علاجی که در باب مالیخولیا یاد کرده آمده است مشغول
شدن و شیر تازه خوردن در این علت سودمند است والله اعلم
صفت سرمه که درین علت بکار آید بگیرند توتیای باب خوش مغسول
کرده و شادنج عدسی مغسول و نشاسته از هر یکی یک درم شیاف ابیض
و طین مختوم از هر یکی نیم درم مرد آرسنگ دو دانگ عدد دارد و کافتی
و هر شب سپیده خایه مرغ بازنرده و روغن گل بهم آمیخته بر پشت چشم
می نهند و شیر تازه و آب گشنیز تر نافع بود در چکانیدن والله اعلم

باب هشتم در بازکردن کمنه و معالجات آن

بباید دانست که گاهگاه کمنه را باز ماندن ریم اندر زیر طبقهٔ
قرنیه گویند و این علت دو گونه است یکی آنکه ماده مجتمع باشد با اندک
بود و جای خود گرد و شکل او اندر زیر طبقهٔ قرنیه همچو شکل ناخن
باشد و بعضی را ماده منبسط باشد یا بسیار تر باشد و بزرگتر همه سیاهی را
پنهان کند **معالجت** علاج این علت و علاج قرحه یکیست اما نخست
تن و دماغ را باستفراغ تنقیه و ایارج فیقرا و حب قوقایا پاک باید کرد
پس آب حلبه در چکانیدن تا بپزاند و شیاف ابیض کندری و زرور

ملطفا کشیدن و هر گاه که نفخ آغاز کند شیاف کندر کشیدن **صفت آن** بگیرند
انزروت و اشق از هر یکی چند درم کندر ده درم زعفران دو درم همه را
بلعاب حلبه سرشند و شیاف کنند عند الحاجت در چشم کشند و شیاف احمر
لین کشیدن **صفت** شیاف الورد که درد چشم صعب را و قرحه و بثره بزرگ را
و موی سرخ را و رگهای کهن را و بیرون خواستن چشم را و کمنه را زایل کند
بگیرند برگ گل تازه هفت درم و دو مثقال اقلیمیا سیم مغسول هشت چهار مثقال
زعفران شش مثقال سنبل هندی و زنجار از هر یکی دو مثقال مر صافی چهار
مثقال صمغ عربی هشت چهار مثقال افیون سه مثقال سرمه دو دانگ همه را
بکوبند و باب باران بسرشند و شیاف کنند و اگر بدین علاج زایل
نشود علاج طرفه کنند و اگر کفایت نشود داروهای که در علاج آب
فرود آمدن یاد کرده آید بکار دارند والله اعلم بالصواب

باب نهم در بیرون شدن نتو که در طبقه قرنیه پدید آید و علاماتش و علاج

بباید دانست که بیرون خواستن جزوی از چیزی بتازی نتو گویند
و نتو در رنگ همچو بثره باشد و فرق میان هر دو آنست که نتو صلب باشد
و اگر میل بر وی مالند فرو ننشیند و بثره بادمیده و نرم باشد لون
سرخی یا سپید یا آمیخته باشد **علاج** طریق علاج نتو آنست که بر فاده ها
بر بندند و غذا سبک فرمودن و چیزهای قابض کشیدن چون شیاف

عدسی تنقیه و غیر آن و در انتها شیاف ابار کشیدن والله اعلم

باب دهم در تفرق الاتصال که بر طبقه قرنیه افتد

بباید دانست که بسیار باشد که قرحه بگشاید یا بسببی از اسباب بادیه
اندر طبقه قرنیه تفرق الاتصال افتد و صواب آن باشد که زود بعلاج مشغول
شوند **معالجات** طریق علاج آنست که چیزهای قابض بر کشند چون توتیا پرورده
تر پرورده و چون گشادگی معتدل و رفادها بر نهند و بخسبند بر پشت
و رگ قیفال بزنند و ماده را از جانب سر سوی پاها فرو کشند و غذا سبک فرمایند

جزو ششم در شناختن بیماریهای طبقه عنبیه

و این جزو پنج باب است که بتفصیل گفته خواهد شد والله اعلم

باب نخستین اندر یاد کردن انتشار حدقه و علاج آن

بباید دانست که هر گاه که ثقبه طبقه عنبیه از اندازه طبیعی فراختر شود
نور بصر منتشر گردد بدین سبب این علت را الکحالان انتشار گویند
و اسباب این علت پنج گونه است یکی سببی باشد از اسباب بادیه
چون ضربه و سقطه و این را علاج نباشد دوم صداعی صعب که بسبب آن
ماده از دماغ فرود آید و با طبقات چشم مزاحمت کند سیم آنکه رطوبت بیضیه
بسیار شود و با طبقه عنبیه زحمت کند و ثقبه را فراخ گرداند و علامت وی
آنست که گرسنگی و ریاضت این قسم را سود دارد و اندر گرمای تابستان بیشتر

باشد و بامداد و شبانگاه بتر و گرما به زیان دارد چهارم آنکه خشکی مستولی گردد و رطوبت بیضیه کمتر گردد و علامت وی آنست که سیاهی چشم کوچکتر شود و در حال گرسنگی و در گرمای نیم روز بتر باشد و ریاضت زیان دارد و گرما به و طعامهای تری فزاینده سود مند بود پنجم آنکه آماسی اندر طبقه عنبیه افتد و علامت وی آنست که امتلا را بار مدد و گرانی و با صداع باشد **علاج** اما آنچه از پس ضربه و سقطه افتد اگر چه علاج دشوار پذیرد نخست رگ قیفال باز زند و بر پس سر حجامت کردن و بر موضع صداع صندل و شیاف ماميثا طلی کردن و روی گلاب سرد کرده یا آب سرد شستن و نیلوفر آب سرد تر کرده بر چشم نهادن و چون حرارت ساکن شود آرد باقلی نطرب انگوری تر کرده بر نهند و اگر هنوز حرارتی باشد آرد باقلی با پوست و آرد جو با آب سرد یا آب خرفه تر کرده ضماد سازند و خون کبوتر بچه بچشم اندر چکانیدن و در روغن بنفشه زنان اندر چکانیدن سود دارد و آنرا که سبب امتلا را باشد اما کسی که هم بدین طریق علاج کنند و رگ گوشه چشم زنند و بر پس گردن حجامت کنند و دارو تا مملل کنند و آنچه از پس صداع صعب تولد کند بعلاج صداع زایل شود شیاف مرارات کشیدن و علاج آب فرود آمدن سود مند بود **صفت شیاف مرارات** بگیرند زهره کلنگ و زهره حبوه از هر یکی چهار مثقال زعفران یک درم هلیل صد و هفتاد عدد ربّ السوس پنج مثقال

و چهار دانگ انزروت دو مثقال همه را بکوبند و با آب باران ببیزند و با آب باران بسایند و یک شب معطی بسرشند الکحل چندانکه کفایت بود **صفت سنجر دیگر** بگیرند زهره بز کوهی یک مثقال زهره کلنگ دو مثقال زهره سوسمار یک مثقال نیم مثقال بلیل و دو مثقال زعفران یک مثقال انزروت نیم مثقال خرنوبی سپید یک مثقال با آب باران بسایند و با الکحل معجون بسرشند و آنرا که سبب انتشار بسیاری رطوبت باشد رگ گوشه چشم و رگ صدغ زدن سود مند بود و داروهای سهل طبیعت بتوا و حب قوقایا و حب ایارج و شیاف مرارات کشیدن و علاج آب فرو آمدن کردن سود دارد و آب دریا و آب گوگرد در سر ریختن خاصه اگر با سرکه بیامیزند علاجی نیک باشد و آنرا که سبب انتشار خشکی باشد گرما به و تدبیرهای تری فزاینده کردن سود مند بود و در سر نهادن بر سر و شیر زنان و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و مانند این در بینی چکانیدن سود مند بود

باب دوم در بیمار کردن تنگی ثقبه عنبیه و علاج آن

بباید دانست که تنگی ثقبه عنبیه دو گونه است یکی آنکه در آفرینش تنگ آمده باشد و این را طبعی گویند و پسندیده دارند دوم آنکه عارضی باشد و عارضی پسندیده نیست و اسباب وی چهار گونه بود یکی آنکه بسبب غلبه رطوبت عنبیه سست گردد و ثقبه بر آن سبب تنگ شود و علامتها رطوبت بر آن گواهی دهند دوم آنکه بسبب غلبه خشکی طبقه عنبیه متشنج

شود و تقشیر آن سبب تنک شود و باشد که تقشیر بدان سبب خشکی باشد
گردد و علامتهای خشکی بران گواهی دهد سیم آنکه رطوبت عنبیه کمتر شود
و هم عنبیه از وی باز افتد تا بدین سبب پژمرده و کوچک شود و این
نوع از پس سرسام گرم بسیار افتد و چشم کوچک تر شود و علامتهای خشکی
کوچک شدن چشم بدان گواهی دهد چهارم آنکه کیموسی صلب و غلیظ اندر ثقبه
عنبیه گرد آید و آنجا ببندد و نفوذ را علامت این آنست که طب ثقبه
را تنگ گرداند دیده علاج اما آنکه سبب تنگی ثقبه غلبه خشکی بود تدبیر تری
فرماید و باید چون شیر زنان بر سر او دوشیدن و روغنهای
تری دهنده اندر بینی چکانیدن و آب خرفه و آب کوک
و لعاب اسبغول بر سر نهادن و غذاهای چرب و تر خوردن و گاه گاه
چیزی گرم خوردن و طلی کردن از بهر جذب ماده و در گرمابه و دوزا
خوش حالی نیم گرم نشستن و در میان آب چشم باز کردن سخت
موافق بود و اگر سبب غلبه رطوبت بود استفراغ بحبایارج
فیقرا و حب قوقایا باید کردن و شیاف زعفران کشیدن صفت آن
بگیرند اقاقیا یکدرم زعفران یکدرم زنجار یکدرم اخلاط زعفران چهار
درم شیاف کنند چنانکه رسمست و در نسخه دیگر همی آید جاوشیر یکدرم
صفت اخلاط زعفران بگیرند زعفران و شیاف ابیض و گل سرخ و [illegible]

و بیرون ناسره و جمع عربی اند هرکی [illegible] و همه را بگویند [illegible]

باب سیم در یاد کردن نتو طبقه عنبیه و علاج آن

بباید دانست که نتو طبقه عنبیه چهار نوعست و سبب هر چهار
واحد طبقه قرنیه است بسبب قرحه یا بسببی از اسباب و این
نتو نام عام است مر این همه را لیکن نزد اهل صنعت هر نوعی را نامیست
خاص اما نام نوع نخستین چنان باشد که طبقه قرنیه را آفتی رسد
و اندکی از عنبیه از آن شکاف برآید و مقدار برآمدن آن اندک
باشد همچو سر مورچه بدین سبب ورا راس النمله گویند و هرکه
نگاه کند پندارد که بثره است و فرق میان بثره و راس النمله
آنست که تامل کند تا سیاهی چشم گرد گشته است و گردی او از
نهاد خویش بگردیده است یا کوچکتر شده است یا نه اگر کوچکتر شده است
و شکلی گردی او از نهاد خویش بگردیده است نشان راس
النمله است بثره نیست و هم اندر لون بثره نگاه کنند اگر هم رنگ
چشم نیست بثره است و اگر همرنگست و گردی او خللی رسیده است
راس النمله است و آن سبب شکافتگی قرنیه است و نوع دوم
برآمدن عنبیه بیشتر از نخستین باشد و این را راس الذباب گویند
یعنی سر مگس و نوع سیم بزرگتر باشد همچو دانه انگور بدین سبب این را [illegible]

عنبیه گویند و نوع چهارم دردناک باشد بزرگتر و بلندتر باشد و چون کهن گردد
و قرنیه بر روی او برود همچون سر میخی باشد که او را بو تان گرد و هموار کنند و جفن او را
نتوانند پوشید ازین سبب او را مسمار گویند علاج پیش از آنکه نبهای تنگ افکنی قرنیه
غلیظ گردد چشم را پیوسته بر فادها البته باید داشت و سخت باید بست از بهر آنکه هر گاه
که نبهای تنگ باشد و غلیظ گردد علاج قبول نکند و شیاف اباری باید کشید و شادنج مغسول
ذرور کردن و اگر شادنج را اندر آب برگ زیتون یا اندر عصاره راعی الحمل
کرده بکار دارند بهتر باشد توتیا با آب برگ زیتون یا با آب مورد تر پرورده بجنب نافع
بود و نوع سیم و چهارم را رفاده نرم سازند باندازه چشم و بر پشت رفاده تخته سرب
بنهند بر شکل چشم و زن دار بگذارند و هر دو بهم بندند و شیاف ابار و ذرور زرد و ذرور روی بکار
دارند صفت ذرور روی بگیرند اسفیداج ارزیز سه درم و چهار دانگ قلیمیا
سیم دو درم و دو دانگ و صمغ عربی یک درم و دو دانگ انزروت یک درم مس سوخته
دو دانگ شادنج مغسول چهار دانگ افیون دو دانگ همه را بکوبند و بکار دارند
همه داروها نافع است و همه علاج که در باب قرحه و بثره یاد کرده آمده است علاج
این است و آنچه کهن شده باشد از علاج نیک نیست بسیار بود که از موی سرخ کهن گاه گاه
خون بکشد از او با داروی شادنج و کحل محروق علاج کنند و گاه ذرور روی و ذرور
با مرهم جراحات باشند و زرد چوبه بر پشت چشم نهند والله اعلم بالصواب

باب چهارم اندر یاد کردن تفرق الاتصال

بباید دانست

بباید دانست که تفرق الاتصال که اندر طبقه عنبیه و غیر آن افتد سه نوع است یکی آنکه
خلطی حاد طبیعت را بسوزد و بگزد دویم آنکه سبب خلط اجزای طبقه را برهم کند و تحلیل
سیم آنکه سببی از اسباب بادیه بود علاج طریق علاج آنست که تن از خلط بد و خلط ردی
پاک باید کرد و داروهای قابض قوی گشته بکار باید داشت و پوشش چشم البته باید داشت

باب پنجم در یاد کردن نزول الماء و علاج آن

بباید دانست که فرود آمدن آب از جمله بیماری سده است و ماده آن رطوبت
غلیظ است و موضع آن پشت طبقه قرنیه و روی میان طبقه عنبیه است و اسباب این
علت بسیار است یکی قی کردن بسیار دویم زخمی یا سقطه رسد سیم سرمای سخت صعب چنانکه
کسانی اندر برف و دم گرفتار افتند چهارم ضعیفی روح باصره چنانکه پیران و کسانی را
که بیماری دراز کشیده باشند پنجم صداع ششم طعامی که از آن کیموس غلیظ تولد کند
و این علت مردم سیاه چشم را بسیار افتد و طبیب حاذق را از شناختن این نوع چاره نیست
و بباید دانست که این رطوبت اندر رنگ و بینش اندر قوام و لون مختلف باشند و بعض
بیشتر و بعض کمتر بود و بعض غلیظتر و بعض رقیقتر و بعض صافیتر و بعض تیره تر اما اختلاف
آن در رنگ و بینش چنان باشد که بعض را بسیار باشد و همگی ثقبه را بپوشد و بینایی باطل کند
و بعض را اندک باشد یک نیمه را از ثقبه یا کمتر یا بیشتر ببندد و باقی گشاده بماند و
اختلاف که اندر لون افتد چنان بود که بعض بلون هوا بود و بعض بلون آبگینه و بعض
مروارید فام و بعض کبود گون و بعض آسمان گون و بعض زرد گون و بعض سبز

وبعضی زرد فام و بعضی اغبر و بعضی سیاه و بعضی هم رنگ اسباب علامات فرود آمدن
آنست که نخست خیالها پیش چشم پدید آید چون دود و چون مگس و چون موی باشد و پیش
درخشی هرگاه که آب محکم شود خیالهای باطل شود و لون حدقه تیره گردد و طبیبان یاد کرده آمده
و بیشتر ایشان را از وقتی این خیالها تا وقت فرود آمدن آب شش ماه بیش نباشد و چهار
شش ماه کمتر و چشم سلامت باشد اصل آن بود که از آب این گرد روشن فرود آمدن
از چهار وجه باید جست یکی آنکه از لینی آنکه آب تمام فرود آمده باشد نشان فرود آمده
آب آنست که [illegible] علت را [illegible] بفرماید تا چشم فراز کند و
جفن او را فروفشارد [illegible] پس بفرماید تا چشم باز کند و بنگرد
اگر آب اندکی پهن تر از آنچه بود شده باشد و بحال خویش باز آید بآهستگی تمام فرود
آمده است و قدح پذیرفته است و اگر برنگ [illegible] یا برنگ مروارید است
قدح پذیرا است و اگر چون گچ یا همچون [illegible] یا سبز و از رنگ سیاه و اغبر باشد
قدح نپذیرد سوم آنکه بفرماید تا آن چشمی که قدح خواهد کرد باز کند و آن
چشمی دیگر فراز کند جفن را در هم فشارد و نیک طبیب اندر چشمی که باز کرده باشد
نگاه میکند اگر ثقبه [illegible] آنچه بود فراخ تر شده باشد باید دانست که آب قدح پذیرد
و اگر نشود سیم آنکه [illegible] تا روشنایی آفتاب و چراغ همی بیند یا نه اگر همی بیند قدح
پذیرا باشد و اگر نه چهارم آنکه بفرماید تا چشم باز کند و [illegible] چشم [illegible] و
[illegible]

و لون او تیره بود قدح پذیرا نیست والا نه علاج هرگاه که علامتهای آب پدید آید
اگر زود بعلاج مشغول شوند علاج فایده دهد و اگر علاج نکنند تا آب محکم گردد
علاج فایده نه دهد و طعامهای خشک باید خورد چون گوشت کبک و تیهو و گوشت
بریان و تیره خشک و [illegible] خوشگوار و نان جو و مانند آن باید داد و در طعام دار چینی
و زنجبیل و سداب و بادیان تر و خشک و اگر ممکن باشد [illegible] داشت [illegible]
[illegible] آب فرود آمده بود
خویشتن را علاج کرد با استفراغها و طعام کم خورد و چیزهای محلل بکار داشت
آب زایل گشت و نور چشم باز آمد اما علاج [illegible] آنست که [illegible] حب
قوقایا و حب الذهب و ایارج فیقرا پاک کنند و هر هفته یکبار ایارج فیقرا
[illegible] در مطبوخ قنطوریون دهند صفت مطبوخ قنطوریون بگیرند قنطوریون
باریک [illegible] از هر یکی سه درم بسفایج [illegible]
دانه بیرون کرده [illegible] درم همه را اندر [illegible] آب [illegible]
درم باز آید و بپالایند و یک درم ایارج [illegible] حل کنند و بدهند صفت
حب الذهب بگیرند صبر [illegible] درم هلیله زرد ده درم سقمونیا و زعفران از هر یکی
سه درم گل سرخ [illegible] مصطکی و کثیرا از هر یکی دو درم حب کنند شربتی سه درم
صفت سعوطی که اندر آب فرود آمدن سود دارد بگیرند [illegible] و زنجبیل
[illegible]

و مرزنجوش و یاسمین را سبز بوییدن سود مند بود **صفت** شیافی که اندر وقت آب
فرود آمدن سود مند بود بگیرند حرف سپید و فلفل سپید از هر یکی نیم اوقیه انیسون یک درم همه را
در آب ترب سرشته و شیاف کنند و اگر بهر دو اسل اندر چشم کشند در آغاز فرود آمدن
نافع بود و زهره کرکس و زهره کشف و زهره ماهی با عسل کشیدن سود مند بود و زهره
خروس در چکانیدن نافع بود بگیرند مریم و برگ و بابونه اندر کشیدن آب را
باز دارد و مغز کردن با لکا و ایا رنج فیقرا سود مند بود خاصه از پس استفراغ و شیاف
مرارات با آب بادیان کشیدن نافع بود **صفت** شیاف مرارات بگیرند زهره کرکس و زهره
نرگس و زهره ماهی و زهره عقاب و زهره کلنگ و زهره باز از هر یکی راستا راست
همه ده درم از این زهره ها دو درم زعفران و یک درم تخم حنظل و یک درم سکبینج را الکنده و همه را
باب بادیان سرشته و شیاف کنند و لابد آید و زهره افعی با عسل سرشته کنند
سخت نافع بود و شیخ رئیس رحمة الله علیه میگوید که نیز زهره افعی را از سود دم از وی منفعتی
یافتم از تجربه معلوم میگردد که از وی احتراز نمی باید کرد و طریق علاج این علت میراند
و خورد و نهاد کشیده است که گفته شد اساند بر فوق جاعی نیز براب کشیدن
چنان باید که معلوم گشته که آب تمام فرود آمده است و محکم شده و علامتهای که یاد کرده
آمده بود آمده و لکن کند که هیچ مانع نیست که از آن باز دارد چون صداع و زکام
و سعال و غیر آن اگر از این موانع چیزی باشد نخست علاج آن باید کرد و زین و دماغ
تنقیه و اسهال پاک کرده و از رد زکه قدح کند روزی باید که هوا صافی و خوش باشد

و ضماد و نمعلت را اندر سایه و اندر روشنایی جسپانند و لبوبایه بانداز ارسته
با هم نهند و رستهار یکدیگر تر دیک سازد و رستم کنر رانند و جون ز اکرد کنند و کمان
پیش او بر کرسی بنشیند تا اندوی بلند تر بود و اگر یک چشم در رست باشد بر جاده و متعدل
بر بند رو اگر کشیده تو و طبیب خواهد کرد باید تن ان چیزها که جاذبان از بیمار آید
ریکی را نبود ماند تا لیس سر او رو دو سر او نهد و در دست نگاه دارد و چشم او تمام نگشاید
و بیمار را نبواید با حقه تطوبه آن جانب کند که تر دیک بینی است و طبیب سر آن کشی
بر آن موضع نهد که قدح خواهد کرد و اگر آب چشم راست خواهد کشادن آب
کشای را بدست چپ گیرد و اگر چشم چپ خواهد کشادن آب کشای بدست
راست گیرد پس سر آب کش بدان موضع نهد که نشان کرده است و بگرداند و اعتماد
کند بر سر آب کش با قوت تمام تا سر آب کش برسد بدان موضعی که آب در این زمان کرد
آب کش اعتماد کند بدست دیگر به و انگشت ابهام و مسبحه جفنهای چشم را نگاه دارد
تا بیمار چشم را نگرداند اگر دانند و اگر مقداری کمتر از نیم جو از موضع آب برگذرد روا باشد
و بیشتر برگذرد نیک نباشد و بیمار را سخن خوش گوید و بشارت دهد تا قوی دل
شود در آن روز بیمار باید که چیزی نخورد و از قی کردن پرهیز باشد و اگر تشنگی
گشتن آغاز کند اندکی شراب غوره یا شراب ریواج یا شراب انار دهند
باید کرد پس آب کشای با هستگی بگرداند تا از پس فرو برد به خبد که سر آب کشای
بالای آبست باید بال ان بعد از آن بپالند که آب دیگر فرود می آید از آب

کی بنزول فرود آمده چون ببیند که آب فرو نشست صبر کند دانکی تا
بیرون نیارد و نگاه کند که اگر دیگر باره آب باز آید دیگر باره فرو نشاند
همچنان می باید داشتن برابر کنار گوشه چشم حرکت کردن تا اندکی خون بیارد
و اگر می خواهد طبیب اندکی خون بیارد باک نباید داشت و آب عسل را
بانگ قدحی فرو تر آن نشانه و اگر آب عسل فرو نشیند بیمار را بامر کند
تا تنحنح کند از راه حلق نه از راه بینی و آب دهن حلق فرو برد تا باین حرکت
آب فرو شود و چون طبیب ببیند که آب را فرو نشاند کحال باستکی بجد
بیرون آرد و زرده خایه مرغ با روغن گل بر پشت چشم بنهد و
هر دو چشم را سخت ببندد و بر ظاهر گوشه چشم نمک کوفته
ببندد و بیمار را در خانه تاریک آرد و بگوید تا بقفا باز خسبد
و هیچ حرکت نکند و هیچ سخن نگوید و اگر خواهد که سخنی گوید بدست
اشارتی کند و خود را از عطسه نگاه دارد و بر صدغهای
او چیزهای خنک ضماد کنند بر بندند تا صداع تولد نکند و اگر عطسه خواهد
آمدن سر بینی را بدست بمالد تا عطسه ساکن شود و اگر سعالی خواهد بود
اندکی جلاب با روغن بادام بدهند و طعام سخت اندک باید و چیزی
که بخاید نخورد و روز دیگر اگر خواهد که چشم بگشاید روا باشد
باید رفادها برفق برد آرد و پنبه بگلاب تر کند و چشم بدان بنهد

چنانکه هیچ آسیبی بچشم نرسد و هیچ اعتماد مطلق بر چشم نکند و اگر چشم تواند
کشادن سپیده خایه مرغ تر کنند و اگر روز سیم کشادن بهتر باشد و بیمار را
بنشاند و پشت بر بالش نهاده چنانکه هم جانب او بالش باشد و هیچ
حرکت نکند و چیزی سیاه بر روی او فرو داوید دو شاخ معمول با
سرمه اندر کشد روا باشد و اگر از پس دو سه روز آب معاودت
کند اگر ماسی تولد نکرده باشد دیگر باره آب نشانیدن بجای باز آورد و ابرا
فرو نشاند و معده را بمطبوخ هلیله پاک کند و بشراب انار و شراب
لیمو قوت دهد و آنچه از دماغ فرود آید بخار را ازانجا باز دارد و
دنباق فرو کنند و صندل و گلاب بصدغ همی مالند والله اعلم

جزو هفتم در شناختن بیماریهای چشم که از جمله اوراق نتوان کرد

و این جزو چهار باب است که نموده خواهد شد بتوفیق حق تعالی

باب نخستین در یاد کردن بیماریهای قرنیه

باید دانست که بیماریها که اندر رطوبت بیضیه افتد از دو حال
بیرون نباشد یا اندر کمیت افتد یا اندر کیفیت اما آنچه اندر کمیت افتد
حال باشد که کمتر شود یا بیشتر یا خود خشک شود یا بیشتر هرگاه که رطوبت بیضیه
بیشتر از مقدار طبیعی شود میان رطوبت جلیدیه و میان نور
بینایی حجابی بود و هر گاه که کمتر یا خشک تر شود افتد که در باب

گذشته یاد کرده آمده است نو گفته شود و آنچه در کیفیت افتد آن سه نوع باشد
یا افتی باشد اندر قوام یا افتی اندر لون یا اندر تری و خشکی اما آنچه اندر قوام
افتد چنان بود که بعض از قوام معتدل اندکی غلیظتر شود و خداوند این علت
هرچه از وی دور باشد چنانچه باید نتواند دید و بعض از قوام معتدل بسیار بگردد
و سخت غلیظ شود و بینایی باطل گردد و حکم آن و حکم آب یکی باشد اما
آنچه بعض از لون افتد چنان باشد که همگی رطوبت از لون طبیعی بگردد
و خداوند این علت چیزها را بدان لون بیند و اگر لون اغبر باشد یا سرخ
یا زرد چنان نماید که در میان دود می بیند و آنچه در کیفیت تری و خشکی
افتد چنان باشد که تری از اعتدال بیرون شود یا اندر خشکی بیرون شود و
خداوند این علت هیچ نتواند دید و حکم او حکم غلیظی باشد و فرق آنست که چون اوفد(?)
خشکی را چشم کوچکتر شود و در خواب نباشد و تری از اعتدال بیرون شود و ماده بزرگتر شود(?)
معالجات علاج تری و بزرگی و بسیاری و غلیظی سعتر(?) را علاج پاک
کردن تن و دماغ باشد و شربتهای جلا دهنده و تحلیل کننده و کشنده(?)
چنانکه معلوم است کی کوچکی و خشکی علاج همچون صداع خشک
باشد و تدبیرهای تری فرا ایند باید کرد نافع بود و از اجع(?)

باب دویم در یاد کردن بیماریهای طبقه جلیدیه

بباید دانست که بیماریهای رطوبت جلیدیه چهار نوع است یکی آنکه افتها

که در موضع افتد دویم آنکه افتها که در کمیه افتد سیم افتها که در
کیفیت افتد چهارم تفرق الاتصال اما نوع نخستین که در موضع افتد
بر سه وجه باشد یکی آنکه از موضع خویش زایل شود بسوی راست یا بسوی چپ میل
کند دویم آنکه بسوی بالا بر کشیده یا بسوی زیر فرو کشیده شود سیم در تر اندر شود
یا اندک بیرون تر کشیده شود و اسباب میل کردن جلیدیه بسوی راست یا چپ
یا بسوی بالا یا زیر تشنج عضلها و عصب مجوف بود و تشنج یا از امتلا باشد یا از
خشکی بود و علامتهای هر دو معلوم است و سبب بقعر فرو رفتن آن تحلیل رطوبتها
و غلبه خشکی بود و هرگاه که رطوبت جلیدیه یک چشم بسوی راست یا چپ میل
کند احول نماید و هرگاه که رطوبت جلیدیه بسوی بالا یا زیر میل کند یک چیز را
دو بیند **علاج** اما تشنج امتلائی علاج باستفراغها و رطوبتها و نطولها
و غرغره و عطسه آوردن باید کرد و تشنج خشک را اندر بها(?) تری فرا ایند
باید کرد و نوع دویم که اندر کمیه افتد بر دو وجه است یکی آنکه بزرگتر شود
دویم آنکه کوچکتر شود و سبب بزرگی بسیاری ماده بود و سبب کوچکی
خشکی و تحلیل رطوبت باشد و هرگاه که بزرگتر از معتاد طبیعی شود چیزها را
کوچکتر از آن بیند که باشد از بهر آنکه نور اندر گوهر جلیدیه پراکنده شود
و هرگاه که کوچکتر شود از معتاد طبیعی چیزها را بزرگتر از آن بیند که باشد
علامت و قانون علاج هر دو نوع معلوم است و نوع سیم که اندر کیفیت
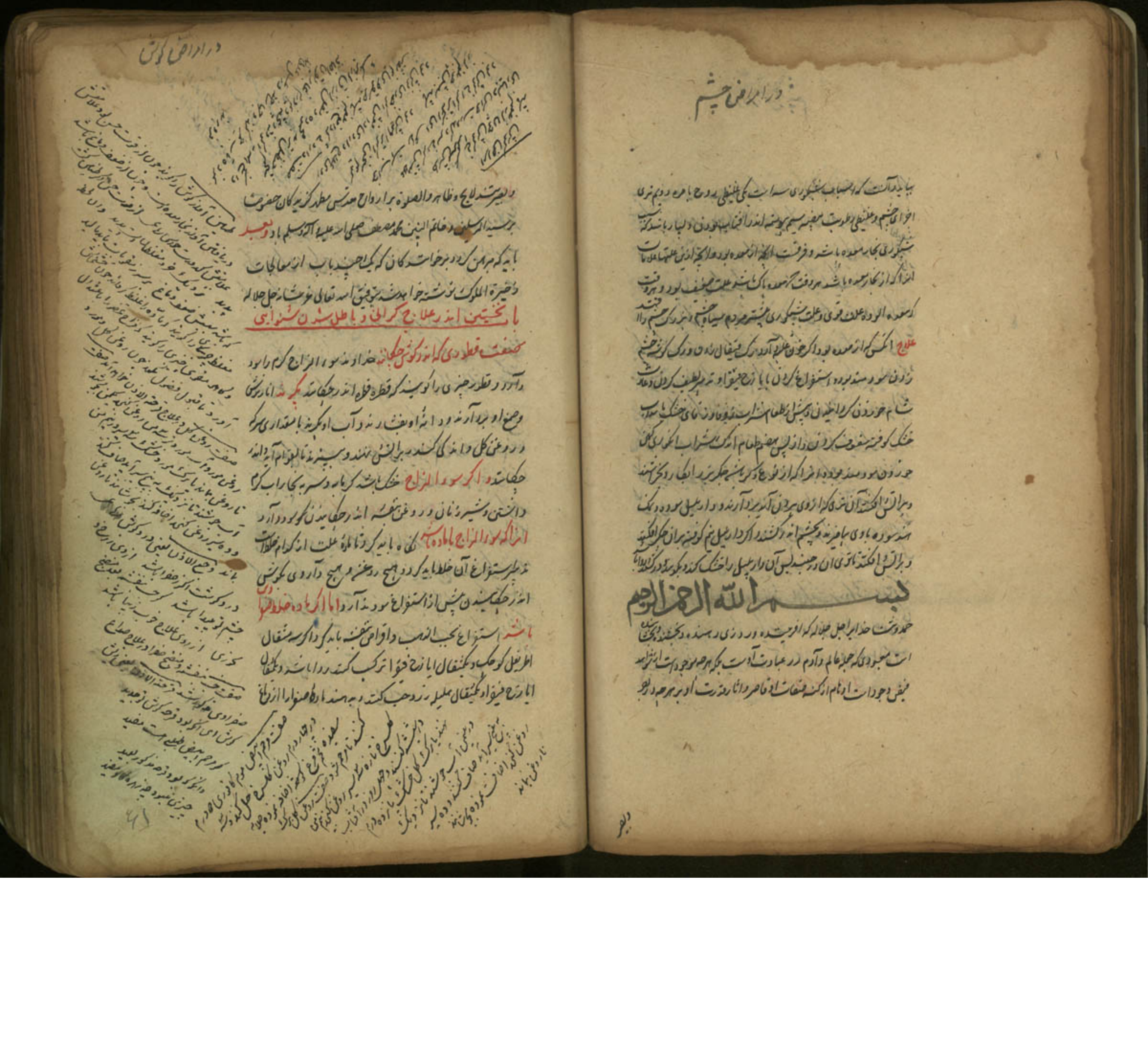
افتد سه نوع است یکی آنکه لون جلیدیه تیره سیاه شود یا سرخ یا زرد یا سپید
دوم آنکه رطوبت بر وی غالب گردد سیم آنکه خشکی غالب شود و سبب تیرگی لون
لون او غلبهٔ اخلاط باشد و سبب غالب شدن رطوبت و سبب خشکی معلوم است
چند جای دیگر یاد کرده آمده هرگاه که لون او تیره گردد لون ناطبیعی اندر وی پدید
آید چیزها را بدان لون بیند و هرگاه که تری غلبه کند چشم خیره شود و پوشیده
باشد و هرگاه که خشکی غلبه کند بینایی باطل گردد و علاج دشوار پذیرد
اما تغیر لون جلیدیه را علاج استفراغ آن خلط بود که لون او در چشم پدید
آید و شربتهای تحلیل کننده کنند و از آنکه تری غلبه کرده باشد استفراغ
بایارج فیقرا و حب قوقایا باید کرد و بالسیقون کشیدن و از آنکه خشکی
غلبه کند تدبیر تری فزاینده باید کرد و نوع چهارم که تفرق الاتصال
است علاج آن علاج قروح باشد و علاج کمتر پذیرد و همه بیماریهای
جلیدیه عسر باشد از همه بیماریهای چشم و اگر ضرری بود و آنرا استفراغ آن ماده بود تدارک

باب سیم در زیاد کردن و تغیر قوت باصره و علاج آن

بباید دانست که قوت باصره را طبیبان روح باصره نیز گویند و احوال
آن از دو وجه ظاهر شود یا از کمیت یا از کیفیت اما آنچه از کمیت ظاهر شود
دو گونه بود یکی آنکه روح باصره بسیار باشد بسبب بسیاری قوت او چیزهای
دور و باریک بتواند دید و از تیرگی هیچ خلل نباشد دوم آنکه کم از تدارک

طبیعی شود و بدین سبب چیزها نزدیک بتواند دید و دور نتواند دید و آنچه
از کیفیت ظاهر شود هم دو گونه است یکی آنکه روح باصره غلیظ گردد و بدان
سبب دشوار بتواند دید و اشخاص را اینک نه چند یکی آنکه روح باصره لطیف
شود همه چیزها را نزدیک نیک بیند و خطهای باریک نیک خواند و از دور دشوار
بیند از بهر آنکه روح لطیف بود در رسیدن پراکنده شود و باشد که احوال
کمیت و کیفیت هر دو ترکیب شود و آن ترکیب چهار گونه باشد یکی آنکه روح
باصره بسیار غلیظ گردد دوم آنکه اندک غلیظ شود سیم آنکه بسیار لطیف شود
چهارم آنکه اندک لطیف شود اما آنکه بسیار غلیظ باشد از دور بهتر بیند از بهر
آنکه از دوری مسافت بقوت او کند لطیف شود باقی برین قیاس **علاج** آنرا
که بسیار غلیظ بود استفراغ بایارج فیقرا باید کرد و سرمه روشنایی
کشیدن و از طعام خوردن شب و از لبنیات و ماهی و باقلا پرهیز کردن و
مرزنگوش بوئیدن و اندر طعام دارچینی و بسیار بکار داشتن و آنچه اندک
غلیظ باشد از آنکه ایارج فیقرا چاره بود و شربت کشکاب و طعام سبک
و لطیف و تری فزاینده باید خورد چون شوربای گوشت بره و گوشت مرغ و ماننده
این و آنچه بسیار لطیف باشد که نزدیک بیند و دور نتواند دید در علاج بزرگی
جلیدیه و خشکی جلیدیه یاد کرده آمده است و الله اعلم بالصواب

باب چهارم در زیاد کردن شبکوری



بباید دانست که اسباب شبکوری سه است یکی غلیظی روح باصره دوم تیرگی اخلاط چشم و غلیظی رطوبت بیضیه سیم پوشیده اندر آفتاب بودن و لیکن باشد که شبکوری بخار معده باشد و فرق است آنکه از معده بود و آنکه از دیگر علتها علامات آنکه از بخار معده باشد هر وقت که معده پاک باشد علت ضعیف بود و هر وقت که معده آلوده علت قوی و علت شبکوری بیشتر مردم سیاه چشم را و بزرگ چشم را افتد

علاج آنکس که از معده بود اگر خون غالب آید رگ قیفال زدن و رگ گوشه چشم زدن سود مند بود و استفراغ کردن یا ایارج فیقرا و تدبیر لطیف کردن و عادت شام خوردن کردن و پیش از طعام شراب نخوردن و نانهای خشک با شراب خشک کوفته مشغول کردن و از پس هضم طعام اندک شراب انگوری کهن خوردن سود مند بود و اگر از نوع دیگر باشد جگر بز را کباب کنند و بر آتش افکنند آن نمی که از وی بیرون آید برگیرند و در چشم کشند سود دهد و یک هفته ماهی بامزه و در چشم اندر کشند و اگر دار فلفل نیم کوفته بر آن جگر افکنند و بر آتش افکنند تا آب آن در چشم کشند و آن دارفلفل را خشک کنند و بکوبند و در چشم کشند نافع آید

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا خدای را جل جلاله که آفریننده و روزی دهنده و بخشنده و بخشاینده است معبودی که جمله عالم و آدم در عبادت اوست بلکه هر چه موجودات است مفیض وجود ذات او نام از کنه صفات او قاصر و آثار قدرت او بر همه ظاهر و تهیر مستدلاح و ظاهر و الصلوة بر ارواح مقدس مطهر گزیدگان حضرت برسید المرسلین و خاتم النبیین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم باد و بعد باید که مرهمن گرد و بر خواستگان که یک چند باب از معالجات ذخیرة الملوک نوشته خواهد شد بتوفیق الله تعالی نوشته جل جلاله

باب نخستین اندر علاج گرانی و باطل شدن شنوایی

صفت قطوری که اندر گوش چکانند خداوند سوء المزاج گرم را بود و آرد و قطور چیزی را گویند که قطره قطره اندر چکانند بگیرند انار ترش و جمع او بر آرند و دانه او بفشارند و آب او بگیرند با مقداری سرکه و روغن گل و اندکی کنند بر آتش نهند و بپزند تا بقوام آید و اندر چکانند و اگر سوء المزاج خشک باشد گرمابه و سر به بخار آب گرم داشتن و شیر زنان و روغن بنفشه اندر چکانیدن نکو بود و آرد

از آنکه سوء المزاج با ماده باشد نگاه باید کرد تا ماده علت از کدام خلطهاست تدبیر استفراغ آن خلط باید کرد و هیچ روغن و هیچ داروی بگوش اندر چکانیدن پیش از استفراغ سود ندارد اما اگر ماده خلط صفرا باشد استفراغ بحب الذهب و اقراص بنفشه باید کرد و اگر سر مثقال اطریفل کوچک دو مثقال ایارج فیقرا ترکیب کنند روا باشد و دو مثقال ایارج فیقرا و دو مثقال هلیله زرد حب کنند و بدهند ماده صفرا از راه

فرو د آرد و اگر بجای گشنیز بجای صغوار را اندر داغ بازد و آرد صفت اطریفل
گشنیزی بگیرند هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یکی ده درم پاک کرده گل سرخ
و گشنیز خشک از هر یکی پنج درم جدا جدا بکوبند و بیزند و بروغن بادام چرب
کنند و با انگبین مصفی بسرشند و در بعض نسخها آورده اند که گشنیز خشک چند همه
و قطور اناری که بار کرده اند راست چکانیدن سود دارد صفت قرص
بنفشه بگیرند بنفشه خشک دو درم ترنجبین تراشیده یکدرم رب سوس دو
دانگ سقمونیا و گل سرخ از هر یکی دانگی باب کرفس بسرشند و حب کنند
و این حب مجرب بود صفت حب الذهب بگیرند صبر دو درم هلیله زرد
نیم درم مصطکی و کثیرا و سقمونیا از هر یکی یکدرم و نیم گل سرخ دو درم زعفران
یکدرم و نیم حب کنند چنانکه رسم است شربتی دو درم و نیم بنوشیدن
باید قطوری دیگر که از برای سوء المزاج سرد باشد بگیرند صبر
و جند بیدستر و فرفیون و شحم حنظل با زهره گاو همه را بسایند و اقراص
کنند و بکار دارند و عصاره افسنتین و طبیخ او اندر چکانیدن سود
دارد و اگر ریم همی برآید بگیرند انجیر فربه و تخم از وی جدا کنند و عسل او
از پوست او برد آرند با خردل و مقداری نطرون بکوبند و فتیله کنند
و اندر گوش نهند سود دارد اندر آنکه ناگاه گوش گران شود طبیخ افسنتین با زهره
گاو اندر وی جوشانیده نافع باشد اندر آنکه سبب گرانی گوش بحران اثقال

باشد سخت با ایارج فیقرا استفراغ باید پس روغن بادام شیرین نیم گرم
اندر چکانند و اگر حاجت آید روغن بادام تلخ و روغن قسط با روغن گل آمیخته
و جند بیدستر اندر چکانند صواب باشد صفت نطول موافق بگیرند بابونه
و شبت و بیخ سوسن و سداب و برگ غار و پودینه دشتی و صعتر
و برگ غار خشک و جند بیدستر و مرزنگوش همه را اندر آب بپزند
چنانکه رسم است و بکار دارند و روغن کنند و پاره قمع در گوش
نهند و اگر کودک طفل را گوش گران شود مادر او را بامداد عسر
رنگ اندر دهان نکند بخاید و آب دهان یک قطره بگوش کودک اندر
چکاند سود دارد

باب اندر علاج سده گوش

صفت اقراص جرب گوش را از شوخ و عصب حاسه را از اخلاط
غلیظ پاک کند بگیرند جوز بهم ده مثقال نطرون شانزده مثقال
زعفران سه مثقال همه را بکوبند و بسرکه اقراص کنند و وقت حاجت
اندر سرکه حل کنند و بگوش اندر چکانند و اگر حیوان بگوش
اندر رفته باشد نطرون اندر گوش چکانند تا زود بمیرد و عصاره
پودینه و عصاره برگ شفتالو و اندکی سقمونیا و عصاره ترب
سودمند باشد و همه زهرها را چون آن اندر چکانیدن حیلتها البته
و صبر با آب نیم گرم سخت نافع بود

باب اندر باد و دود گوش و آنکه اندر علاج آماس

بیرون و اندرون گوش بکار آید بگیرند آرد باقلا و آب کرنب و آب
بیخ سوسن بپزند تا سطبر شود و لختی روغن گل بر افکنند و بر جبه کهن کنند
بر آن موضع نهند و سرگین کوفته را با سبه رطب کرا با سرگین مرغ
خانگی خاصیتی است اندر بیرون آمدن و تحلیل کردن صفت مرهم برانده
که اندر درد گوش بکار آید بگیرند مرداسنگ و اسفیداج از هر یکی
یک اوقیه و روغن زیت نیمی جبه بر پاره نمی روغن کتان چندانکه کفایت باشد
جبه را با آن روغن بگدازند و داروها آن بر شند و بوقت حاجت لختی
زنان حل کنند و اندر چکانند و اگر اندر آب علیم نیم گرم کرده حل کنند روا باشد
صفت مرهم اسفیداج که درین باب بکار آید بگیرند مرداسنگ کوفته
و بیخته یکمن مرداسنگ بار روغن زیت لیم زنند و بیخ خر سرکه بر تابند
ماند که اندک بروی می چکانند تا قوام گیرد و بسته شود صفت زرد زردی
که زریشها تازه ازو دیر نیاید و درست کند بگیرند دم الاخوین و کندر دریا
دا تر زردت و تلوزه ارمنی و مرد کنند و شیاف تا موشارات اسات
بکوبند و بپزند و بوقت حاجت بر سبیل فتیله باریک بر پیچند باتکین
مصفی فرو برند و اندر رو در جانی فتیله کنند و بگوش فرو نهند و اگر
گوش ریش سخت شود خشک بود مرهم زنگاری روا بود و ادوی که
یاد کرده ام است سود دارد صفت مرهم زنگاری بگیرند توبال

و زنگار را از هر یکی چهار درم عصاره گندنا یک اوقیه انگبین مصفی یک اوقیه
بر شند چنانکه رسم است و وقت حاجت بکار دارند جالینوس
میگوید که بول کودک نابالغ اندر پوست انار گرم کنند و اندر چکانند
درد گوش را ببرد که از وی درد بسیار ادید سود دارد و اگر بیرون در اندرون
درد و ریم همی کند ماهی شور اندر آب بپزند و آن آب اندر چکانند
و آب گندنا و مرهم معری اندر چکانیدن ریش را بشوید و پاک کند
صفت مرهم معری بگیرند زنگار و کندر و سرکه و انگبین راست راست
و بپزند و فتیله بدان تر کنند و بگوش فرو نهند گروهی این مرهم را باین
صفت کنند بگیرند انگبین شش درم و سرکه هفت درم و زنگار
و کندر را از هر یکی دو درم انگبین را با سرکه بپزند و کف بر دارند
و زنگار و کندر سوده بدان بر شند و بکار دارند اندر علاج کردن
آب که بگوش رفته در حالی که آب در گوش شود لختی آب بکف
بر گیرند و گوش بر آن آب نهند و کف را بگوش نیک باز زنند تا آن
آب لختی بگوش اندر شود و بدان آب نخستین پیوندد و بیکبار
بجهند پس یکبار دست از گوش بر دارند هر دو آب بیرون آید
و یا ساق شبث و یا ساق بادیان بمقدار یک وجب و پنبه بر سر
آن بپیچند و بر روغن چرب کنند و بر آتش زنند و یک سر بگوش فرو کنند



وگر دارو اندر الحکم بگیرند و خرگیتند تا بشود و چنانکه بنسل الشّش بگوشش در
رکمیلد برکشند و ستره بنان در جکها شد مقصود حاصل شود و الله اعلم بالصواب

باب اندر یاد کردن علاجها که در ضعف بینی بکار آید

صفت داروی که سنبده بگیرند کبر اشتر اوای اندر آفتاب خشک کنند
بوقت حاجت با ابدر بگوش حل کنند یا با آب حکند و بینی اندر چکا
بود دارو صفت داروی که گند بینی را دفع کند بگیرند مرو حاما
و اقاقیا و اسارات بکوبند و الکین بر شنند و فتیله بران بمالند و بینی
اندر نهند صفت داروی که اندر ریش بینی بکار آید علاج بیایدنست
که بینی عضویست تر تر از گوش و خشک تر از چشم بدین سبب داروهای گوش
باید که میل بخشکی دارد و داروهای چشم میل به تری دارد و داروهای
بینی میان این دو باشد و هر گاه که علاج خواهند کرد نخست رگ
قیفال باید زد یا بر پس سر حجامت کردن و اگر سر و تن ممتلی باشد
پس از فصد و حجامت قوقایا و حب ایارج و یا حب صبر باید داد تا سر و تن
از ماده پاک شود و اگر خشک ریشه باشد موم روغن از موم سپید یعنی
و روغن ساق گاو و یا روغن بنفشه و یا روغن گل سازند و بر وی مالند
صفت طلی دیگر بگیرند سرب سوخته و شراب کهن و روغن مورد همه را
بهم بسایند و بر آتش نرم بپزند تا سطبر شود و بکار دارند صفت داروی دیگر

که ریش بینی پاک کند و خون آمدن از بینی باز دارد بگیرند ثبت
یمانی و سرو زرنیخ از هر یکی چهار درم زراوند دو درم قلیمیا سیم
و دو درم مازو و یک درم و دو مثقال برخسته یک درم و نیم کزمازو و گلنار از هر یکی
سه درم بوره ارمنی یک درم و نیم زاک سیاه و قلقطار و قلقدیس
از هر یکی دو درم سرب سوخته و کندر از هر یکی سه درم همه را بکوبند
و بپزند و بسرکه بسایند چنانکه بقوام الحیا الکینی باز آید فتیله بران تر
کنند و بمالایند و در بینی اندر نهند سود دارد علاج خون آمدن از بینی
سه گونه است یکی قطره قطره چند آید و باز ایستد دوم قطره آید و روان
شود و باز ایستد سیم آنکه بسیار آید و بسیار آید اما آنکه بسیار آید تنها
که با بحران باشد و شاید که نباشد اما خون آمدن بحرانی را باز نباید
داشت تا آنکه طبیعت دفع سکیند بر دو لیکن اگر از حد بگذرد و
قوت ساقط شود تدبیر باز داشتن باید کرد و رگ زدن
بهترین و صواب ترین علاجست لیکن رگ باریک باید گشاد
و از آن جانب باید گشاد که خون می آید و خون اندک برون باید
کرد و چند آنکه ماده میل کند داروی که خون آمدن باز دارد بعضی
قابض است و بعضی سرد کننده و بعضی غلیظ کننده و بعضی تر کننده و بعضی
بخاصیت باز دارد اما آنکه قابض است چون عصاره لحیة التیس



و اقاقیا و گلنار و گل سرخ و عدس و مازو و عصاره برگ امرود و آنرا سرد کننده چون افیون است و کافور و تخم خشک و تخم کوک و عصاره برگ بید و عصاره برگ کرک و عصاره ان الجبل و باقلا و دارو های که بخاصیت باز دارد چون عصاره سرکین خر و اب بادرنج و آب پو دینه است اندر بیرون آوردن چیزی که به بینی اندر ماند داروهای عطسه آورنده به بینی اندر دمند و سوراخ بینی بگیرند و از سوی دهان نفس فرو گیرد تا چون عطسه فرود آید بقوت عطسه ان چیز بیرون آید و مقصود حاصل کردد صفت دارو عطسه آورنده کندش و خربق سفید و فلفل و جند بیدستر کوفته و بیخته بر پر مرغی گیرند و به بینی اندر دمند عطسه آرد و عاقرقرحا و نشاسته اب همین عمل کند و مردم محرور را افیون و زعفران دهند و گل نیز عطسه آرد و الله اعلم بالصواب

باب اندر علاج زکام و نزله

سبب زکام و نزله دو نوع باشد یکی از گرمی و یکی از سردی علامتها اندر اسباب زکام گرم باشد چشم و روی سرخ شود و انچه از بینی فرود آید گرم و تیز و زرد باشد و بینی و حلق را همی سوزد و اما اگر سبب زکام سرد باشد چشم و روی برنگ خویش باشد لکن گرانی بیشتر کند و انچه به بینی یا حلق فرود آید سطبر باشد و یا سفید و یا کبود خام علاج اصل

اندر زکام گرم و سرد آنست که ماده را بپزانند و پختن ماده آنست که قوام او معتدل کردد اما پزانیدن ماده زکام گرم کشکاب باید فرمود و اندر کشکاب عناب و سپستان و تخم خشخاش پختن و شراب خشخاش دادن و اگر ماده سخت گرم باشد فصد باید کرد و اگر حاجت افتد که مسهل دهند مسهلی از بنفشه و سپستان و عناب و بیخ خطمی و خیار شنبر و شیرخشت سازند و اگر بحلق فرود می آید خواهند که باز دارند غرغره فرمایند صفت غرغره خشخاش نیم کوفته و گل سرخ و گلنار و آب عدس و کشنیز خشک اندر گلاب بپزند و بدان غرغره کنند صفت شراب خشخاش بگیرند تخم خشخاش با پوست قدری و اگر خشخاش تر بدست آید صد خشخاش بعد دیگر با پوست نیم کوفته و اندر هفت من آب تر کنند و یک شبانروز بگذارند بعد از آن بپزند تا به نیمه باز آید و بدست بمالند و بپالایند و یکمن شکر بر افکنند و بقوام آرند شربتی هفت درم با گلاب بدهند و حکیمان گفته اند که اگر اقاقیا و زعفران و مورد و گلنار از هر یکی یک درم بعصاره لحیة التیس بسایند با این شراب بیامیزند سودمند باشد و ابن زهر ... را گویند و از جهت گرفتگی بینی و نا یافتن حس بوی و گند با قلی سرکه تر کنند و در آتش افکنند و بخار آن

دآرند **انزاکه زکام سرد باشد** ارزن گرم کرده بر سر اوی نهند
تا حرارت آن به دماغ او رسد و طعام و شراب از وی باز گیرند و چندانکه
ممکن گردد بیدار دارند و بر تشنگی صبر کند و اب نخورد تا تشنه گردد و
طبع را نرم باید کرد بحب که از صبر و مصطکی و رب سوس سازند **صفت آن**
بگیرند صبر یکدرم مصطکی نیم درم رب سوس دو دانگ تخم بادیان و بادیان
از هر یکی دو دانگ و سقمونیا دانگی حب کنند باب کرفس جوشانیده
و صافی کرده بخورد و بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش اندر آب بپزند
و بر سر او در یزند و بینی به بخار آن دآرند و گشنیز بی که از جنب او
بپزند تخم بادیان و انجیر و مویز منقی ترنهند و با انگبین بخورد و شراب
زوفا دهند **صفت آن** بگیرند انجیر زرد خشک باترده عدد
مویز منقی از ستردن کرده بیست عدد حلیه و تخم کرفس و تخم بادیان
و بنفشه و برسیاوشان و زوفای خشک از هر یکی پنج درم بیخ کرفس
ده درم به پزند چنانکه رسم است و به پالایند و هر بامداد مقدار
چهل درم با دو مثقال معجون زوفا بدهند **صفت معجون زوفا**
بگیرند رب سوس و زوفای خشک و برسیاوشان از هر یکی
ده درم بلیله و قرد مانا از هر یکی سه درم مغز بادام تلخ و زراوند
گرد و تخم انجره از هر یکی پنج درم همه را بکوبند و با انگبین بسرشند

چنانکه رسم است بکار دآرند و بنفشه با انگبین بر و درد و ماء العسل بود دارد

باب اندر علاج بیماریهای لب و دهان و کرد شتابی ...ز آن

طرقیدن لب انرا انشقاق الشفه گویند **علاج** هر شب ناف و مقعد
بروغن بنفشه و روغن نیلوفر چرب کردن و حیا بادرنگ بریده بر هم
مالند و آن کفک که از وی بدید آید طلی کنند و لعاب اسبغول و
کثیرا ولعاب سپستان خوردن و طلی کردن سود دارد **صفت**
داروی دیگر موم روغن سازند و بیه مرغ خانگی و روغن گل و اسفیداج
ارزیر و نشاسته و کثیرا استارات با موم روغن بسرشند و طلی
کنند و اگر نرمی کرد دانی طلی بکار دآرند **بگیرند** مصطکی و علک
البطم و زوفای تر با انگبین بسرشند و طلی کنند و هر گاه که طلی بکار
دآرند پیه آن پوست تنک که اندرون خایه مرغ خانگی است بر روی
او نهند و طعام بالجه و خایه مرغ نیم برشت دهند **اندر خوره**
که بر لب و گوشت بن دندان افتد علاج نخست رگ قیفال باید زد
یا بر لیس کردن حجامه باید کرد و انزاکه کهن کرد چهار رگ باید
زد و با آن رگی که در زیر زبانست زدن لیس تدبیر استفراغ
کردن بحب صبر **صفت آن** بگیرند صبر دو درم هلیله زرد یکدرم گل سرخ
و مصطکی از هر یکی دو دانگ سقمونیا دانگی و نیم کثیرا دو دانگ

حب کنند باب کرنش چنانکه رسم است این جمله کی برب بود و از همه
شیر بهاوار کوزه از شیر و از دوغ پرهیز باید کرد و طعام از
غوره و سماق و زرشک و ناردان باید داد و مضمضه با برگ دار
صفت بگیرند قرظ و طراثیث و مازو و پوست انار و گلنار و گلنا
و برگ سرو همه را باب سماق بپزند و بپالایند و بدان مضمضه میکنند
سود دارد و قلقنیا بر جایگاه علت طلی کردن سود دارد اندر علاج
سست شدن گوشت بن دندان هرگاه که گوشت بن دندانها سست شود و بتابد
مرهم نانخواه بر ورد و بیک ز بن و آنچه می آید همی انداختن و جمع کردن
تا خون باستد پس با بهار قابض مضمضه کردن صفت داروی که گوشت بن
دندان را سخت کند بگیرند گل سرخ و حب بلوط و گلنار و حب الاس
از هر یکی چهار درم خرنوب نبطی و سماق پاک کرده از هر یکی پنج درم
همه را بکوبند و بر دندانها برافکنند تر و خشک چنانست که اگر عاقرقرحا
داخل کنند بهتر باشد اندر علاج دمیدگی دهان و ریشهای آن اگر اندرون
دهان برآید یا بر سطح ظاهر شود آنرا قلاع گویند علاج اگر کودکان شیر
خواره را این علت ظاهر شود نگاه کنند اگر قلاع سرخ باشد مادر را فصد
و حجامت فرمایند و طعام او طفیل از عدس مقشر فرمایند و از سماق و
غوره و ناردانگ و از میوها سیب و آبی و انار ترش دهند و اندکی گلنار

و گل سرخ و طباشیر و آرد عدس و سماق اندر دهان کودک پراکنند
و اگر قلاع زرد باشد مادر را باب میوها استفراغ فرمایند و طعام آنان
نوع که اندر علاج خونی یاد کرده شد و اندر دهان کودک طباشیر
و گل سرخ و صندل سفید و آرد عدس و اندکی کافور همی پراکنند و اگر
قلاع سفید باشد مادر را هر بامداد گلنگبین دهند با مقداری انکام
و طعام تلخ خشک و نخود آب با صعتر و زیره و کرویا دهند و اندر
دهان کودک اندکی مامیران و سعد و حنا و شب یمانی پراکنند و اگر قلاع
سیاه باشد مادر را [illegible] سودا کنند و از گوشت قدید و طعامهای غلیظ
پرهیز فرمایند و آب انار شیرین و مامیران و سعد و حنا سوده اندر دهان
کودک می پراکنند و اما اگر دارو دشوار باشد همین داروها که یاد
کرده آمد بکوبند و دهان ازان بشویند و اگر کودک طعام خورده
باشد اندر هر نوع طعام ازین جنس دهند که یاد کرده آمد و اگر بزرگ
باشد نگاه کنند اگر قلاع خونی است و قوة مساعد است فصد
و حجامت فرمایند و پس ازان استفراغ فرمایند بمطبوخ هلیله و اگر
قلاع صفراوی باشد خداوند صفرا را اندر هر نوع شراب [illegible]
در دهان گرفتن و بدان مضمضه کردن برگ خماحم و سماق و غوره
و زرشک با برگ او و اندر آب بجوشند بدان مضمضه کردن سود دارد و

و بانی دارد هر آنچه اندر هر نوعی علاج که هلاک کرده یاد کرده آمد در دهان بر اکنند و اگر قلاع بلغمی باشد یا کهن باشد بحب صبر و ایارج فیقرا و قوقایا استفراغ باید کرد و اگر سوداوی باشد استفراغ بمطبوخ افتیمون باید کرد و معجون نجاح بکار داشتن **صفت داروی** که خداوند قلاع ماده بلغم را سود دارد بگیرند ماهیزهره تازه بشکنند ماهیزهره تازه باشد و برگ زیتون و کنار تازه و عفص و قاقله و شب یمانی و هلیله زرد راست راست همه بکوبند و بدهان اندر پراکنند صواب بود **صفت داروی دیگر** که قلاع سپید را سود دارد بگیرند عاقرقرحا و سعد و طباشیر راست راست بکوبند و بیزند و بدهان پراکنند **صفت داروی دیگر** که قلاع سرخ و سپید را سود دارد عفص بسرکه پخته بدان سرکه مضمضه کردن نافع بود **صفت داروی** که قلاع سوداوی را که تازه باشد و قلاع سپید که کهن باشد سود دارد بگیرند برگ زیتون و اقاقیا از هر یکی ده درم شب یمانی و فلفل ساز از هر یکی پنج درم ایرسا و ورد سرخ از هر یکی دو درم زعفران و کبابه از هر یکی چهار دانگ همه را بسایند و بدهان پراکنند **صفت داروی** قلاع سپید را سود دارد نمک سوده با سکنجبین ترش طلی کردن و مضمضه با کامه و سکنجبین ترش سود دارد **اندر تدبیر انواع آماس های لب** آماس ها یا خونی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی **علامات** اگر خونی باشد لبها سرخ و گرم باشد و ضربان کند

و اگر صفراوی باشد رنگ لب بدان سرخی نباشد لکن بزردی گرآید و سوزان و خلیدن بیشتر باشد و اگر بلغمی باشد لبها سپید و سرد باشد و درد کمتر کند و نرم باشد و اگر سوداوی باشد لبها کبود و سخت باشد **علاج** اما خداوند آماس خونی را رگ قیفال باید زد و صندل سرخ و سپید در آب کشنیز یا آب کسنی یا با گلاب سوده طلی کردن سود دارد و شیاف مامیثا و بوشش و ربوب همچون رب تمرهندی و آنچه بدین ماند سوده طلی کنند و خداوند آماس صفراوی را استفراغ کردن بآب میوه ها و شراب غوره و آب انار دادن و طلی هم ازین گونه که یاد کرده آمد بکار داشتن و خداوند آماس بلغمی را استفراغ بلغم باید کرد با یارج فیقرا و تربد و شحم حنظل و ضمادها تحلیل کننده بر نهادن چون شبت و بابونه و اکلیل الملک و خداوند آماس سوداوی را استفراغ سودا باید کرد و هیچ ضمادی گرم تحلیل کننده برنشاید نهاد از بهر آنکه وی تحلیل نپذیرد و لکن چیزهای خشک باید نهاد چنانکه در علاج سرطان یاد کرده آید ان شاء الله تعالی

باب اندر علاج ناخوشی بوی دهان

سبب ناخوشی بوی دهان از چهار چیز بود نخستین تباه شدن گوشت بن دندانها باشد دوم سوء المزاج سطح دهان یعنی تباهی فراخ بودن دهان سیم عفونتی که اندر فم معده افتد و این علت چهارم

صفرا باشد چهارم عفونتی که اندر گوشت افتد و این علت خداوند ذات
الریه را افتد در آخر علت علامتها اگر سبب تباهی مزاج سطح
دهان باشد مضمضه کردن بسرکه و گلاب و مسواک کردن و خلال کردن بوی
دهان او خوش کرد و تغیر پدید آرد و اگر سبب اندر بیخ دندانها
باشد همچنین باشد اما عفونت با درفعا و دت کند و اگر سبب عفونتی
در معده باشد نگاه باید کرد که اگر گرسنگی است یا از سردی علی الجمله از سوء الهضم
خالی نباشد اگر باد و صفرا و دیت آروغ بوی طعام دودناک دهد و اگر
بلغم است بوی ترشی دهد علاج اگر سبب تباهی مزاج سطح
دهان است یا اندر گوشت بن دندانها است رگ قیفال باید زد
یا چهار رگ زدن یا دو رگی که در زیر زبان است یا برکردن حجامت
کردن و پیوسته دهان بسرکه و گلاب شستن و بسرکه عنصل مضمضه کردن
و بامداد و شبانگاه مسواک کردن و خلال کردن سود دارد
دستوری که یاد کرده آید یکبار در انگشتن و هر ساعت عاقرقرحا
و گزمازو و فوفل و سلاب و شادنج هندی و مصطکی و عود خام
و کبابه و جوز بوا و قاقله و قلنجی و زنجبیل و کندر و سعد و جلسند
و سطح دهان و بن دندانها را با اقراص زعفران شستن صفت
اقراص زعفران بگیرند زاج سوخته و بیخ سوسن و زعفران از هر یکی

پنج درم بکوبند و بانگبین بسرشند و اقراص کنند و بسرکه حل کنند و بدان مضمضه
کنند و اندر بن دندانها بگیرند و اگر سبب اندر فم معده باشد
نخست قی فرمایند پس ایارج فیقرا با اطریفل کوچک بسرشته و
در هر هفته یک مثقال ایارج فیقرا و سه مثقال اطریفل باید داد آنگاه طعام
از غوره و سماق و زرشک و انار و امثال سازند اگر معده سرد و
بلغمی باشد حب ایارج دهند بدین صفت بگیرند ایارج فیقرا یک مثقال
و تربد نیم درم نمک هندی و قرنفل و اسارون و زنجبیل و ناکوا و سنبل
از هر یکی دو دانگ حب کنند با آب کرفس و هر بامداد برگ مورد
و مویز منقی دانه بیرون کرده و کوفته و بهم سرشته بخورند صفت
سنونی که دندانها را بدان مالند و گوشت بن دندانها را سخت کند
و بوی دهن را خوش کند و دندانها را پاک و سفید کند بگیرند
سنبل چینی و کفک دریا و شتی و سعد و نمک اندرانی و سنبل
و گزمازو و حب الاس و شب یمانی سوخته و عاقرقرحا و کبابه از
هر یکی دو درم کوفته و بیخته با یکدیگر بیامیزند و در دهان را که بسته
صفت حبی که در دهان دارند بوی دهان خوش کند بگیرند جوز بوا
و قرنفل و قاقله و فوفل و دارچینی و خولنجان از هر یکی یکدرم
مشک دانگی همه را بسایند برب سیب یا رب آبی بسرشند و حب کنند



باب اندر نگاه داشتن دندان و تدبیر و علاج آن

باب اندر بیماریهای زبان و علامات و علاج آن بر طریق کلی

بباید دانست که بیماریهای زبان گاهی از زبان باشد خاصه

و از آب گرم راحت یابد علاج اگر که مزاج دندان گرم است داروهای
خشک و قابض در دهان گیرند و بدان مضمضه کنند چون آب برگ مورد و
و آب برگ زیتون با آب عنب الثعلب و سرکه و حب الآس در وی پخته باشند
و روغن مورد و روغن زیت و روغن گل با شراب مویزج پخته اندر دهان
میگیرند و مضمضه میکنند و سود دارد اگر که علت سرد باشد داروها تحلیل کننده
بکار دارند چون سکبینج و ... و تخم بادیان و تخم حنظل و عاقرقرحا
و انگدان و خردل و زرنباد و بیخ قصار الحمار و مرزنگوش و ... الجوز بوا
مانند بکار دارند و اندر دهان با نمک گرم کرده بخرقه اندر کنند و بر دندان نهند
تا ماده از بیخ دندان بیرون کشد و اماس را زایل کند اندر ریزیدن
دندان علاج سنونی که دندانها را قوت دهد بگیرند سه درم هلیله
زرد و پنج درم قردمانا پانزده درم دارچینی سه درم شب یمانی دو درم عاقرقرحا
هفت درم نوشادر دو درم بلیل از هر یکی یک درم زعفران دو درم نمک
پنج درم سماق دو درم گزمازو سه درم قاقله و زرنباد و کلنار از هر یکی
چهار درم همه را بکوبند و بر دندانها مالند سود دارد اندر علاج جنبیدن
دندان صفت داروی که جنبیدن دندان را قایم کند بگیرند سماق
و پوست انار ترش و استخوان هلیله زرد و گل سرخ و کلنار و مازو
و گزمازو و شب یمانی راست راست همه را بکوبند و در بن دندانها

برکنند و آرام یابد اندر علاج تغیر رنگ دندانها داروی که سیاهی دندانرا
ببرد و آید بگیرند قنبیل دو درم بلیل چهار درم حماماسه درم سادج
هندی دو درم مازوی سوخته دو درم همه را بکوبند و دندانها را
بدان بمالند که سود است والله اعلم بالصواب

باب اندر باطل شدن آواز و انواع تغیر و علاج آن

علامات بیابید و آنست که مزاج حنجره که فاعل آوازاست معتدل است
میان تری و خشکی و تغیر او اندر باطل شدن آن بیشتر از آن باشد
که مزاج آن اندر تری از اعتدال بیرون شود و کمتر آنکه از خشکی از
اعتدال بیرون شود علاج نگاه کنند اگر آفت خشکی باشد لعاب
اسبغول نیم گرم با شکر و شوربای مرغ فربه و طبیخ اسفاناج و
خیار و زرده خایه مرغ نیم برشت و کرنب و آب حوض نیم گرم
سود دارد اگر مالش نبات شیر تازه با شکر سود دارد و نان ترش
خاصه که از املس کوبند بگیرند و اندر خرقه بپیچند و اندر میان خاکستر
گرم کنند تا به پزد و از الیف برنهند و روغن بادام بیاغرند نیم گرم کوژ
و اگر سبب رطوبت باشد لعوق کرنب سود دارد صفت لعوق کرنب بگیرند کرنب
و از آب بپزند و افشارند و صافی کنند و عسل برنهند و به قوام آرند
و لعق بکار دارند صفت داروی دیگر بگیرند انجره خشک کوفته بپزند تا خشک

تا سینه راست بنشیند و به بالا بینند پس صمغ عربی سوده برافکنند و رشته
چند انگه بقوام انگبین شود و لیکن برد آرند اندر علاج خناق به باید دانست
که خناق خونیست یا صفراویست یا بلغمی یا سوداویست و علامتهای این
چنانکه در باب علاج گذشته یاد کرده آمده است اما علاج خونی آنست
که نگاه کنند که اگر قوت قویست و هیچ مانعی نیست نخست فصد کنند و خون
بسیار تمام بر دارند چنانکه غشی افتد در حال زایل شود و لیکن اندر قوة
ضعیفی باشد فصد باید کرد لکن خون بتفاریق باید بیرون کرد چنانکه
هر ساعت ده درم و پنج درم بیرون میکنند تا روز سیم و غرض از این
تفاریق آنست که از غشی باز دارد از بهر آنکه غشی افتد با آنکه قوت
ساقط شود و اگر آنکه خون بتفاریق از یکدست بیرون میکنند رگ
زیر زبان زنند سخت صواب باشد خاصه که رگهای زبان ممتلی باشد
و اگر خناق چنان باشد که چیزی بگلو فرو نمی شود شیشه بر نهادن
و حجامت کردن سخت نافع است و شیشه بر مهره دوم از مهرهای
گردن نهند تا ماده را بیرون کشد و اگر چند در کشیدن چیزی بگلو
فرو برفت شیشه بر دارند و اگر از هر دو جانب گردن حجامت
کنند روا باشد و اگر پس فصد و حجامت تدبیر شکم فرو دادن
باید کرد و حقنه نرم صفت حقنه نرم بگیرند بنفشه و بابونه و برگ

نمک ده درم سپستان چهل عدد و تخم خطمی ده درم سبوس گندم یکمشت
همه را بپزند چنانکه رسم است و به پالایند و ده درم شکر و آب
و چهار درم نمک هندی و ده درم بوره اندر وی حل کنند
و ده درم روغن بنفشه با وی بیامیزند و حقنه کنند و اگر تب نباشد
سه درم قنطوریون باریک و حب عود الخرا اندرین حقنه بیزند پس
از آنکه شکم فرو داده باشد بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و سپستان
اندر آب بپزند و اطراف آن همی شویند و غذا کشکاب دهند و اندر
کشکاب مقداری عدس پوست کنده و ده درم پوست خشخاش
کوفته باشند و اگر از کشکاب نفرت کنند سکنجبین دهند و ضمادی نیز
از چیزهای خنک چون لسان الحمل و کاسنی و آرد جو و عدس مقشر
و خطمی و بابونه و بنفشه همه را بکوبند و بروغن گل چرب کنند و بگلاب
حل کنند و بر قفا و بر گرد اگرد ضماد کنند و اما تدبیر غرغره و بینی کردن
باید کرد و در همه انواع خناق نخست غرغره بچیزی کنند که اندر وی
قبضی باشد و خردل بازنکند چون شراب توت و افشرهای کوکنار آب
عنب الثعلب و مانند آن صفت افشره کوکنار بگیرند پوست کوکنار
و بکوبند و افشار دهند و آب او صافی کنند و هم وزن او شکر با وی بیامیزند
و بجوشانند و کف بر دارند و غرغره کنند و اگر خناق صفراوی باشد الخ

در خناق خونی یاد کرده آمده است بکار برد آرند و غذاء وی
سبوس آب باید و روغن بادام و گلاب با سکنجبین و با آب غوره
و آب سماق دهند و شراب که ذکر وصف کرده آمده است و شیرا
خشخاش با آب غوره و آب سماق غرغره کردن سودمند باشد
و اگر خناق بلغمی باشد طبع را با ایارج فیقرا و حب قوقایا نرم کنند یا
بحقنه تیز صفت آن بگیرند شبت و بابونه و اکلیل الملک و انجره ستی
و قنطوریون باریک و شحم حنظل و بوره و نمک و سبوس گندم و انگبین
و روغن خیری یا روغن سوسن و غرغره فرمایند بشراب کوز و اندکی
عاقرقرحا و سکنجبین عسلی و دواء الخطاطیف اندری پخته حل کنند
و بدان غرغره کنند صفت آن بگیرند تخم کرفس و انیسون و نانخواه
و فقاح الاذخر و اصل السوس و دارچینی و حماما و زراوند طویل
و شب یمانی و بهار ابیض و مرصافی و شیح و زعفران از هر یکی
یک درم تخم گل و گل سرخ خشک از هر یکی دو درم قسط و دواء
الخطاطیف از هر یکی سه درم سنبل و نشاسته گندم از هر یکی نیم
درم همه را کوفته و بیزند و با انگبین بسرشند بوقت حاجت
چند مازوی در ماء العسل یا اندر گلاب یا اندر آبی
که اندر وی عدس و گل سرخ و بیخ سوسن پخته باشد حل کنند و بدان

غرغره کنند و اگر خناق سوداوی باشد طبع را با ایارج فیقرا و مطبوخ
افتیمون نرم کنند یا بحقنه تیز که یاد کرده شد و غرغره بگلاب گرم و ماء
العسل کنند و آبی که اندر وی اکلیل الملک و تخم کتان و بابونه و حلبه
الملک و تخم کتان و بابونه و حلبه جوشیده باشد و شیر تازه غرغره نیک است
و چون گشاده شود و درستی پدید آید شیر تازه بروغن گل بیامیزند و بدان
غرغره کنند اندر بثرها که از اندرون حلق پدید آید حلق آن گشادگی
را گویند که بیخ گردنست و مری مجری طعام و شراب اندرین هر دو
مجری بثرها گرم و سوزاننده برآید و از آن الم یابد علامت آنچه بر مری
برآید گذشتن طعام و برا الم نماید خاصه اگر طعام درشت یا ترش یا تیز
باشد و آنچه بر حلق و حنجره برآید از سخن گفتن دارد و درد کرد الم یابد و
آواز بگردد علاج این هر دو آنست که نخست رگ باسلیق یا اکحل زنند
و طبع را نرم کنند بآب میوها و خیارشنبر و اما دهان را بگلاب دهند نیم گرم
با شکر و روغن بنفشه و شیافها و لعاب اسپغول نیم گرم با شکر و طعام
چیزهای آشامیدنی باشد و از طعامهای خشک و ترش و تیز پرهیز کنند
تا زود پخته شود و اگر به براندن حاجت آید علاج براندن خناق
کنند و چون پخته شد بشکافد ریم بیرون آید و آنچه اندر علاج خناق
گفته شود یاد کرده آمده است بکار برد آرند و با آنچه گرم

بلعاب بخورد و غرغره کنند تا آن موضع را بشوید و پاک کند و اگر از سر کرانی
باید روغن گل با لعاب تخم کتان بخورد و بدآن غرغره کند و باقی از علاج
خناق بر باید کرد و حب السعال در دهن داشتن صفت آن بگیرند بنفشه
و کثیرا و رب سوس و تخم خیار بادرنگ و نشاسته همه را بلعاب اسپغول سرشته
اندر دهان داشتن صواب بود اندر بیرون آوردن آنچه که در حلق اندر آویزد علاج آنرا
که بتوان دید منقاشی بردارند و حلق او فرو کشند چنانکه سر در گردن
او بگیرد و بر کشند تا پاک بشود و اگر دورتر رفته باشد و نتوان دید
آنرا بجز غرغره علاج نتوان کرد بگیرند سرکه و نمک و خردل و الکند و
تو شیره آن غرغره کنند و اگر بمعده فرو رفته باشد بگیرند شیح ارمنی و قیصوم
و افسنتین و شونیز و ترمس و قسط و برگ کابلی از هر یکی دو درم همه
را اندر سرکه ممزوج بسرشته و بپالایند و بدهند تا بخورد و طعام او
از سیر و پیاز و پودینه و خردل و کرفس باشد و از اگر بی امان
باشد از این نوع طعامها دهند و قی فرمایند و درد آوردی می دهند
مثل یخ و خربزه و یا شربت و با شمع کنکر و اگر زلوچه بجایی بر آمده باشد
تو شیر و عصاره قثاء الحمار ملوق اندر سرکه بسرشند و به حلق اندر
چکانند یا بدان استنشاق کنند یعنی به بینی بر کشند و اگر ظلمت بود آنرا بگیرد
یا جلب بهندیا سوی آن بر آید بکنند صواب باشد و ارام

باب اندر یاد کردن بیماریها الت دم زدن و علاج آن

بباید دانست که بیماری دم زدن را است فاعل و الت و حاجت فاعل
قوت حیوانیست و الت حنجره است و حلق و شش و حجاب و عضلهای
سینه است و حاجت اندر کشیدن هوای تازه است و هرگاه که
این هرسه بر حال طبیعی باشد نفس معتدل و طبیعی باشد و هرگاه که یکی از دو
از حال طبیعی بگردد نفس یا عظیم یا صغیر باشد یا طویل یا قصیر یا سریع یا
بطی یا متواتر یا مختلف شود علاج نگاه باید کرد اگر حرارت
غالب است هر باید از کشکاب باید داد و کدوی تر و آب خربزه بدهند و
اندر وی پخته باشند و با شراب بنفشه آمیخته و روغن بادام و روغن
بنفشه بار و غز و برجگر بمالند و اندکی شکر افکنند و بدهند و بر سینه
و پهلو یا ضماد بدهند از بنفشه تر و کدو تر و لعاب اسپغول
و آب خربزه کنند و اگر بنفشه بکوبند و با موم روغن سرشته کنند و طلی
کنند سخت نیک باشد و اگر تب گرانی بود و بنفشه و خطمی و نیلوفر
اندر آب زن دار و رادر و نشانند و خربزه بدهند و آب کدو
و روغن بادام و لعاب اسپغول و ماش مقشر میدهند و هر نوعی را
از انواع دم زدنهای نا طبیعی که سبب آن حرارت باشد علاج
هم ازین نوع باید کرد و هوای خانه خنک خوش و خنک باید داشت

و انواعی دیگر را که سبب سردی و تری و خلطی غلیظ یا رقیق باشد علاج ضیق
النفس باید کرد چنانکه در جایگاهش یاد کرده خواهد آمد و غذا زیره باج و
بیشتر تازه سود دارد و اگر سبب ضعیفی عضلهای سینه باشد روغن نرگس
و روغن خیری در روغن یاسمین همی باید مالید و اگر ماده از عضلها افتاده باشد
بگیرند تخم سداب و افسنتین از هر یکی جزوی مغز بادام تلخ و پسته از هر یکی
دو جزو همه را بکوبند و بسرشند حبها کنند چند ی نخودی هر بامداد چهار حب
بخورند و از پس آن سکنگبین عنصلی و لعوق کرنب موافق باشد **اندر ربو**
و ضیق النفس ربو بیماریست که اندر دم آهو بود و دم زدن اندر ماند و سخت شتاب همچون
دم زدن کسی که دویده باشد و دم زدن که شتاب بجز از این باذی
ستواری گویند و سبب آن تنگی منفذها باشد **علاج ربو** و ضیق النفس
سه نوع است علاج هر سه نوع در تدبیر صواب اندر علاج زکام
و نزله یاد کرده آمده است و آن ماده را که به سینه فرود آمده است نضج
بگذارند باید کرد اگر ماده بسیار باشد بعد از نضج مسهل دهند و اگر اندر مسهل
بکار دارند دارویها باید که ماده را لطیف کند و سخت گرم کننده نباشد
از بهر آنکه اگر ماده گرم شود آنچه لطیف تر باشد از وی تحلیل پذیرد
و آنچه بماند غلیظ تر شود و عسر گردد و باشد که بسبب گرم شدن ماده تب حتی
اندر نفس تولد کند و اگر این علت کودکان را افتد آب پایان تره تازه

انجیر پخته کودکان را کفایت باشد و طعام شوربای خروس پیر باید و نانی که جز او
تخم بادیان اندر وی سرشته باشد و گوشت گنجشک و شوربای او و باکلنگ
و دراج و چکاوک و آبی و کوژنا و شوربا روباه و گوشت روباه و ماهی کهن
سود دارد و انجا که ماهی کهن نباشد ماهی شور کرده بجای او باشد و گوشت خار
پشت و گوشت او سود دارد و گوشت روباه و گوشت خارپشت خشک کرده و کوفته
و با شکر بیامیزند و بدهند اندرین علت بغایت سود دارد و میان طعام خوردن
مدتی دراز باید کرد و در ساعت تشنگی سود دارد و آب اندک اندک
باید خورد و یکبار سیر آب نشاید شد و بعوض آب ماء العسل سود دارد و از
پس طعام خفتن و خواب بسیار زیان دارد و خواب روز زیان دارد
اندر زمستان و تنها طبع را نرم باید داشت و ماهی شور پیش از طعام خور
کرده طبع را نرم دارد و شوربای خروس پیر و تخم کاکیان اندر وی
پخته و حلوا که بزیره کنند و به بالا ... و از آب آن ماء العسل سازند
و حلبه و مویز اندر آب ماران پخته همچنین بکار دارند **صفت قرصی که**
طبع را نرم کند بگیرند خوب بهقان نمک طعام نیم مثقال عصاره
قثاء الحمار نیم مثقال و اگر قثاء الحمار حاضر نباشد بدل او تخم
حنظل کنند و بسرشند و بهشت قرص کنند و شب هر یکی قرص با شکر گرم
بخورد و یک دو روز و اگر کسی شراب خوردن عادت دارد شراب رقیق

ریحانی مقدار اندکی ماده را بپزاند و شراب انگبین سود دارد و **دستنبوی** نزوری و عسلی و عنصلی موافق باشد و اما دارو دادن چنان باید که نخست حب ارو های مسهل آغاز نکنند چون زبر او سده کرد و قوت و پخته بازو و اوقیه ماء العسل با آب گرم دهند و سکنجبین از جهار درم تا یک مثقال بقدر حاجت اندر آب سداب حل کنند و بدهند و قنطوریون اندر آب بجوشانند و بپالایند و آن آب با انگبین بدهند و هرگاه که بدارو های مسهل کفایت نشود بدارو های مرکب بازگردند چون مطبوخهای که یاد کرده شود **صفت حب غاریقون** بگیرند غاریقون سه درم رب السوس و فراسیون و تربد و ایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون و مرار از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و بآب پخته بسرشند حب کنند شربتی دو درم و در بعض نسخها بعوض مر صبر است **نسخه دیگر** از جهت کسی که اندر سینه او خراج باشد یا تب همی گیرد تخم کشوث و رب السوس از هر یکی یکدرم غاریقون دانگی و نیم و کثیرا نیم دانگ حب کنند جمله یکشربت باشد و جالینوس گفته است که غاریقون و افتیمون اندرین علت منفعت بزرگ است **صفت حب جاوشیر** بگیرند جاوشیر نیم درم اندر آب بادیان حل کنند و نیم درم شحم حنظل با آن بسرشند حب کنند و بماء العسل بدهند و منفعت جاوشیر درین باب بزرگست **صفت حبی دیگر** شحم حنظل دو دانگ تخم الخ

یکدرم و افتیمون نیم درم با انگبین بسرشند و بدهند و سه ساعت صبر کنند پس سه اوقیه ماء العسل بدهند و هرگاه که این تدبیر از مسهل پاک کرده باشند قی کردن پیوسته سود دارد خاصه اگر از نوری که قی خواهند کردن ترب و ماهی شور خورده باشد و اگر خردل یکدرم و نمک طعام یکدرم بوره ارمنی نیم درم و نطرون دانگی همه را بکوبند و اندر یک اوقیه انگبین بسرشند و اندر پنج سیر آب گرم حل کنند و بدهند قی تمام آرد و روغنها گرم مالیدن چون روغن خیری و روغن نرگس و مانند آن و طبیخ حلبه بکار داشتن **صفت آن** بگیرند حلبه شسته و مویز دانه بیرون کرده پنج سیر آب باران یک کوزه بپزند هر دو با مداد چهل درم گرم کنند و بخورند و اگر بدین طریق حلبه و انجیر زرد بپزند و به پالایند و انگبین برسند و بقوام آرند هر بامداد کمی کفچه بخورند صواب باشد **اندر انواع سرفه و اسباب آن** سرفه حرکتی نفس است و این حرکت و کیفیت که طبیعت سوی آن رنجی از خویشتن رفع میکند همچنانکه عطسه تردماغ را حرکت از جهت دفع رنج سر و سرفه شش را همانست و اسباب سرفه سه نوع است یکی خاص است مر او را یکی بمشارکت یک عضوی است چون معده و مری و دماغ و جگر و سپرز و غیره و یکی بمشارکت همه تن باشد اما آنچه بمشارکت همه تن باشد سرفه باشد که اندر تب

و سینه گرانی و رطوبتی باشد و سرفه بر آید و گاه باشد که تب بر آید
آنگاه باید کرد که ماده غلیظ است یا رقیق اگر رقیق باشد باید که شراب
دیاقوزا باید داد و چاشتگاه کشکاب که اندرو سپستان و عناب پخته
باشند و شبانگاه لعاب اسپغول دادن **صفت شراب دیاقوزا** بگیرند تخم
خشخاش قدری و اگر خشخاش تر بدست آید صد خشخاش بعد بگیرند
بادیست نیم کوفته اندر هفت من آب باران ترکنند یکشبانروز دیگر روز
بپزند تا به نیم باز آید و نیک بمالند و پالایند و یکمن شکر اندر افکنند
و بقوام آرند و آنگاه قدری زعفران و گرد گلنار را از هر یکی یکدرم لعصاره
لحیة التیس بیفزایند با این شراب چاشت نیم جرعه هفت درم **و اگر ماده غلیظ باشد**
حب السعال در دهان نگه دارند خاصه شب **صفت حب السعال** بگیرند نشاسته
و کثیرا و رب سوس از هر یکی پنج درم افیون نیم دانگ حب کنند لعاب
و آنرا با دانه به سرشند و تخم خشخاش با مویز دانه بیرون کرده بکوبند و بر سر
سود دارد و اگر با شراب بنفشه دهند نیز **صفت**
بگیرند بنفشه ترنجبین ده درم و هفت من آب گرم ترکنند یکشبانروز دیگر روز
بپزند تا به نیم باز آید بمالند و بنفشه در صافی کنند و یکمن شکر اندر افکنند
و بقوام جلاب آرند و به هنگام حاجت به کار آرند **اما اگر سبب سرفه**
سوء المزاج سرد با ماده باشد سبب این نوع سرفه نزله باشد و اسباب

نزله معلوم باشد و علاج قانونست که در وی یاد کرده آمده است
باید کرد و هر بامداد این شراب چهل درم با پنج درم گلنگبین و دو درم
روغن بادام همی باید داد **صفت آن** انجیر سپستی و مویز دانه بیرون
کرده از هر یکی چهل عدد و بیخ سوس و پرسیاوشان و بیخ بادیان از
هر یکی هفت درم همه را اندر ده من آب بپزند تا به نیم باز آید و
به پالایند و نگاه دارند و اگر ماده غلیظ تر باشد روغن بادام تلخ
دهند و اگر اندر سینه درشتی و اندک مایه حرارتی باشد مقداری گل
جو اندرین شراب بپزند و اگر حرارت و درشتی بیشتر باشد کشکاب
دهند و اندر کشکاب چهار یک وزن کشک تخم کدو و یکدرم تخم بادیان
و چهار درم بیخ سوس بپزند و بدهند و شراب زوفا نافع است
اما اگر سبب سرفه اماسها و ریشها باشد علاج این نوع سرفه اندر
علاج ذات الریه و ذات الجنب یاد کرده شود ان شاء الله تعالی
اما اگر سرفه بسبب آن تب باشد علامت وی آنست که نفس خداوند
این علت سریع باشد و از هوای گرم و شربتهای گرم رنج بیند
و از هوای خشک و شربتهای خشک راحت یابد **علاج** علاج این
نوع فصد و حجامت است و اسهال صفرا و طعامها و شرابهای سرد
دادن و باقی علاج را از خناق بر باید گرفت **اندر خون آمدن از گلو**

برآمدن خون از گلو از حنجره و حلقوم و قصبهٔ شش و سینه باشد یا از مری
و معده و جگر باشد **علامات** خونی که از حنجره و ملازه آید رنگ خون
آب باشد و بی سرفه آید ولیکن بتنحنح برآید و آنچه از قصبهٔ شش برآید
بسرفه و تنحنح اندک برآید و آنچه برآید اندک کفک ناک و با درد
باشد و آنچه از گوشت شش باشد بسرفه صعب برآید و کم رنگ و رقیق
باشد و بی درد آید اگرچه بسرفه صعب آید هرچند روز بایستد
و باز برآمدن گیرد و رنگ اول سفیدی گرآید همچو رنگ شش و آنچه از
سینه برآید خون سیاه و غلیظ باشد همچو خون فسرده و با درد سینه
باشد و هر گاه که بجنبد درد زیاده شود و آنچه از اندامهای دیگر برآید
چون معده و جگر بسبب زبقی برآید بی سرفه **علاج** طریق بازداشتن
خونی که از گلو برآید از چهار وجه است یکی رگ زدن اگر مانعی نباشد
دوم ماده را بسوی دیگر فرود کشیدن سیم مزاج عضو را باعتدال باز
آوردن چهارم داروهای بازدارنده دادن تا جراحت بسته شود
اما رگ زدن آنکه اگر مانعی نباشد اگر خون از سینه و شش برآید رگ
باسلیق باید زد و اگر از کام و ملازه آید رگ قیفال باید زد و اگر از
معده و جگر آید رگ اکحل باید زد و هر گرانی علت بسیار اقتدر کاه
کم در تن خونی گرانی همه رگی زنند و اول آن باشد که تحت رگ

صافن

صافن زنند تا ماده از بالا فرو کشد پس باسلیق زنند و چون
تبخاری باشد از ره قوت بیرون کشند ماده از سوی بالا بزیر
فرود آوردن مالیدن و بستن اطراف و شیشه بر ساقها نهادن
و رگ صافن زدن و حقنه کردن و تدبیر باعتدال باز آوردن
مزاج عضو آنست که از حرکتهای کار سخت و از سخن گفتن بسیار
و آواز بلند کردن و از خشم و از شراب بسیار خوردن و از مباشرت
پرهیز کنند و از طعامهای تیز دور باشد چون کرفس و سداب
و سیر و از ترشیها چون خرما و انگبین دور باشد و طعام او از
غوره و سماق و زرشک و انار و آنچه باشد اگر تب نباشد
و اگر تب باشد مزوّر بادام و مسکه و هر یا مه و از شراب نیلوفر
و گل ارمنی دهند **و تدبیر بازداشتن خون** و داروهای بازدارنده
چنان باشد که گفته شد تا خون از کدام اندام همی آید اسباب
و علامت آن بازجویند اگر از شش برمی آید بحث بعلاج چهار
که یاد کرده آمده است مشغول باشند از رگ زدن و ماده را
از بالا فرو سوی کشیدن و مزاج را باعتدال باز آوردن بدان
طریقها که نموده آمده است و اگر طبع خشک باشد مسهلی نرم دهند
و یا حقنه نرم سازند **صفت داروی مسهل** بگیرند بنفشه ده درم

الو سیاه و عناب از هر یکی سی عدد و سپستان هفتاد عدد و چهار شیر
پانزده درم همه را بپزند چنانکه رسم است و چهل درم شیرخشت در وی
بگدازند و بپالایند و بدهند صفت حقنه نرم بگیرند چغندر و سبوس گندم
و بنفشه و برگ خطمی و کرنب چو بپزند چنانکه رسم است و بپالایند چهار
درم بوره سوده و پانزده درم شکر سرخ اندر وی حل کنند و بکار دارند
و هر بامداد کشکاب دهند و اندر کشکاب سرطانهای پخته و اگر تب
سخت گرم باشد بجای او اندر کشکاب جلاب کدوی پخته و آب عنب
الثعلب تا تب زایل شود پس از آن داروهای که حرض را باز دارد آغاز
کنند چون آب لسان الحمل با گل مختوم و آب برگ خرفه و گل ارمنی و آب
عصاره راعی و غیر هم و آبی که او خورد چنان باید که صمغ عربی و طباشیر
و گل ارمنی و نشاسته و عدس اندر وی ترکرده باشند و بابونه و برگ
لسان الحمل و برگ خطمی و آرد جو و آب عصاره راعی بهم برزنند و بر سینه
طلی میکنند و برگ خرفه خاییدن و آب او فرو بردن سخت سودمند باشند

باب اندر انواع علاج ذات الریه

ذات الریه شش را گویند و اسباب سه نوع است یکی آنکه نزله گرم
یا سرد از دماغ فرود آید و این نوع بیشتر افتد دوم آنکه خناق کشاده
شود و ماده بشش فرود آید و اینجا بماند و آماس کند سیم آنکه ذات الجنب از

گردد و بباید دانست که ذات الریه علتی عسر است از بهر آنکه تا ماده
علت پخته نشود در شش از وی پاک نشود و بهر بدو بیاید و شش
عضو بزرگ است و دو منفعت بزرگ از وی حاصل و قوام زندگانی
بدان منفعت پیوسته است یکی آنست که بحرکت انبساط هوای تازه بخویشتن
همی کشد و از امزاج خویش معتدل بگرداند و بدل میرساند تا حرارت غریزی
بدان افروخته میشود و دل از نسیم تازه راحت می یابد و بحرکت انقباض
هوای که بدل اندر آمده باشد و از حرارت برافروخته شده و دود ناک شده
از دل بیرون میکند تا دل از آن آسایش می یابد و از بهر این دو منفعت بزرگ
که از حرکات او حاصل میشود خونی که غذای او خواهد بود سخت اندک
پخته میشود و لیکن عضوی که می باید که غذای او اندر دل دیگر اندامها
پخته شود و ماده علت که اندر وی افتد بآسانی بدشواری تواند پزانید
و بدشواری از خود دفع تواند کرد و ماده ذات الریه اندر بیشتر
وقتها بلغم باشد از بهر آنکه گوشت او نازک است متخلخل است ماده بسوی او
اندر وی باز بماند علامات کلی ذات الریه را و چون اینست یکی آنکه
با این علت تبی باشد پیوسته لازم و این تب اندر اول که علت
آغاز کند ضعیف باشد و مختلف دوم آنکه نفس تنگ باشد سیم آنکه اندر
سینه گرانی و تمددی بود باندازه کمی و بیشی ماده چهارم آنکه بالین گرانی

درد اندر قفس سینه و استخوانهای سینه و میان هر دو کتف همی دهد
پنجم اگر ضربانی باشد اندر زیر کتف یا اندر پستان وگاه باشد که بار بر
پدید آید ششم حذا و بدین علت تقیقا بار شتی اند حفت و اختنقی پدید
شکل برنج رسد هفتم اگر اعینه بر زبان او رطوبتی باشد غلیظ و لزج و
چون کار با خر رسد زبان سیاه گردد هشتم اگر اندر چشم دردی پدید آید
و پیچی ظاهر گردد و رخسار او سرخ شود خاصه در وقت تب نهم و گهها
چشم الحمره تر گردد از آن تر از وگهها عادتی باشد دهم اگر اندر پشتر
و تهها خاصه اندر وقت تب چون خواب آلودی باشد یازدهم اگر نبض
موجی و نرم باشد از بهر آنکه اماسی اندر عضوی نرم است علاج اگر اماسی
قوی باشد و علامتهای آن ظاهر شود نخست فصد باید کرد تا میل کردن ماده
بکدام جانب است از آن بالی که برابر آن جانب بود رگ صافن یک باید
و طریق شناختن که ماده اندر کدام جانب است آنست که نگاه کنند
تا رخساره اندر تب از کدام جانب سرخ میشود و کرانی بیشتر از کدام
جانب همی یابد و بر کدام جانب خفته رطوبت بیشتری براند اولی
اگر رگ صافن زده باشند رگ باسلیق باید زد از جانب مخالف
و اگر ضعیفی بیار در رگ اکحل و رگ قیفال باید زد و خون باندازه
قوه بیرون کردن چنانکه هر سه روز رگی دیگر زنند وگاه باشد که لبی [illegible] اگر

معلوم شود که ماده کمتر اندر سینه حجامت باید کرد و جالینوس میگوید
اگر تب سخت گرم باشد از مسهل دادن حذر باید کرد و رگ زدن اندر
اگر رگ زدن بی خطرات و مسهل دادن با خطر و اگر طبیب مصلحت چنان بیند
که هم رگ زند و هم مسهل دهد اعتماد بر شیاف دهد ولیکن شربتها و زود آینده
باید داد چون ماء العسل و جلاب و کشکاب و اگر تب قوی باشد
شربتهای خشک کم زداینده و تری فزاینده باید چون آب خیار و
آب خرفه و هندوانه و آب کدو و سکنجبین پس اگر تب نرمتر اتفاق افتد
اولیتر آنست که آب گرم بیامیزند و اندک اندک دهند ماء العسل
و جلاب تری فزاینده و زداینده است و کشکاب مجفف
اگر ذات الریه هنوز خام باشد یا اندر احشای دیگر اماسی باشد
ماء العسل را با آب بسیار باید آمیخت چنانکه آب بر وی غلبه کرد
و کشکاب رقیق موافق بود و بنفشه بشتر زداینده است خاصه
سعد لیکن اندر علت ذات الریه و ذات الجنب با ماده پخته
شود و بنفشه نشاید داد و جهد باید کرد تا معده و امعا ممتلی
نباشد تا ماء الشعیر و حوالی آن نزاحمت آنکه یعنی معده را از
طعام سبک دارند و اگر طبع باندازه حاجت اجابت نکند
تدبیر آن کنند که طبع نرم شود به ادویه مسهل صفت آن بگیرند [illegible]

و در اینجا سکنجبین عسلی که او را شربت [illegible]
[illegible] اندر [illegible]
[illegible] و اغذیه قدری [illegible]
مزاج و سینه [illegible] بعد از [illegible] ماده و ذات الریه
و ذات الجنب پخته شده سکنجبین عسلی
لیکن [illegible] موافق [illegible]
و همچنین [illegible] دراین وقت
خوب [illegible]

خیارشنبر و بنوبر دانه بیرون کرده از هر یکی سه استیر و اندر چهار
استیر آب بپزند تا به نیمه باز آید و یک استیر عنب الثعلب
بازی حل کنند اگر قوت قوی باشد این جمله یک شربت کنند و اگر ضعیف
باشد دو و باد ها را که اندر معده تولد کند بشکسته دارند لعابها
و تحلیلها زیرا که تخت انسوم روغن بنفشه بسازند لعاب سپیوغ
و لعاب خطمی اندر افزایند و بپزند تا چون عصیده شود و اگر درد
سینه درشتی باشد سپستان و عناب و تخم کرفس و بیخ سوسن و بیخ خطمی و
تخم خیار و صمغ و کتیرا و دانه آلی اندر گلاب می پزند و
بپالایند و شکر برنهند شربتی ده درم دهند روا باشد و اگر حرارتی
باشد ماء العسل با گلاب دهند یا ممزوج کرده دهند و اگر
حرارت قوی نباشد شراب زوفا دهند که اندر وی زوفا
و حاشا و فراسیون و انجره و بیخ سوسن و انجیر پخته باشند
و اگر این اخلاط اندر گلاب بپزند صواب باشد و هر گاه
که آماس زیاده گشته شود تدبیر پاک کردن سینه اندر
علاج سرفه و علاج ضیق النفس یاد کرده آمد و بسیار باشد
که آماس منفجر شود و اگر تمام پخته شود دلیل آن بسیاری از نبضها چون
خشمی و حرکتی سخت و قی کردن و مانند آن و خون برآمدن گرد

در حال

در حال رگ باید زد چنانکه اندر جایگاه یاد کرده آمده است والله اعلم

باب اندر ذات الصدر

گرد آمدن ریم اندر فضای سینه ذات الصدر گویند و اسباب
این دو نوع است یکی آماسی باشد اندر غشاء و عضلها سینه یا قرحه
و دبیله که بکشاید و ریم اندر فضای سینه ریزد **علامات** آنچه از آماس
و ریش سینه افتد سخت اندر سینه گرانی و تنگی پدید آید و پس از دو روز
و درد ها ترک کنند و تب ها تیز و مختلف آمدن گیرد و دشواری دم زدن
و سرفه زیادت گردد و آنچه از قرحه و دبیله باشد اندر بیماری آماسی
و دم زدن متواتر پدید آید و سرها انگشتان گرم باشد و تب بیشتر
گیرد و سخن به شتاب تر از عادت گوید و اگر جامه به گل سرخ آغشته
تر کنند و بر سینه بیمار پوشند جایگاه ریم زودتر خشک شود و اگر
علت در راز آهنگ شود پای آماس کند و این علامتی بد است و فرق
میان بلغم و ریم آنست که بلغم بر سر آب ایستد و ریم اندر ته آب نشیند
و ریم اگر در آتش افکنند گنده باشد و بلغم گنده نباشد **علاج** چون علامتهای
که یاد کرده آمد ظاهر شود جهد آن باید کرد تا سینه از ریم پاک شود و تدبیرها
و تدبیرهای که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و علاج این
علاج ذات الریه است بعینه و آنجا که هند که باستعمال [illegible]

مسهل دهند تا زودتر دفع شود و مسهل درخورد مزاج و عمر
و فصل سال باید داد والله اعلم بالصواب

باب اندر سل و علامتها و علاجهای آن

سل ریش شش را گویند حال [illegible] و کسانی باشند که اگرچه شش
ایشان ریش نباشد حال ایشان همچو حال مسلولان باشد و آنکه بلغم
باشد که پیوسته رطوبتها از سر ایشان به شش فرو می آید
و کنارهای دم زدن ممتلی میشود و سرفه صعب تولد میکند و کار به آن
رسد که قوت ضعیف گردد و تن لاغر شود و اگرچه این علت بحقیقت علت
ربو و ضیق النفس است خداوند این علت را مسلول گویند **اسباب**
سل چهار است یکی آنکه نزله تیز از سر به شش فرود آید تیز از آنکه ماده پخته
شود تیزی آن شش را بسوزد و ریش کند دوم آنکه اماس شش یکی
از اوقات الریه خوانند ریم کند و ریش گردد سیم آنکه ذات الجنب
پخته شود و ریش کند چهارم آنکه سببی از اسباب اندرونی
یا بیرونی پدید آید تا آن سبب رگهای شش گشاده شود یا رگی بگسلد
و خون از گلو برآمدن گیرد و شش ریش گردد و میان طبیبان خلاف است
اندر آنکه ریش شش درست شود یا نه گروهی گفته اند که ممکن نیست
که درست شود از بهر آنکه هر عضو را که جراحت رسد آن عضو را ساکن باید

داشت تا جراحت درست شود و شش همیشه متحرک است و جالینوس
میگوید که حرکت عضو جراحت را از درست شدن باز ندارد و میگوید
که هرگاه که سبب جراحت اماس شش پخته شود و تیزی و سوزانی خلط نباشد
گوشت بخورد و ریش کند ممکن گردد که شاد شود و سببی از سببهای بیرونی
یا اندرونی که اماس نگردد ریم کند درست شود **علامات** هرگاه که خداوند
نزله و سرفه را و خداوند علت ذات الریه را سرفه خون و ریم بر
آمدن گیرد و تن لاغر شدن و کاهش گرفتن آغاز کند و تب لازم گردد
و رخساره سرخ شود اندر شب یا از پس آنکه طعامی خورده شود بباید
دانست که اندر سل افتاد و از آنکه سبب علت تیزی خلط بود باشد
رطوبتها که برآید تیره آب دریا آرد و شور و تیز و تشنگی غلبه کند
و شهوت طعام بیش از حد صلاح باشد **علاج** اندر اول این باب گفته
آمده است سل حقیقی ریش شش است و علت دیگر است که حال بیمار
همچون حال مسلولان باشد و بدین سبب او را مسلول گویند و سل حقیقی
از تب خالی نباشد و این سل دیگر بی تب باشد و علاج سل حقیقی
مشکل است از بهر آنکه علاج تب و علاج ریش هر دو ضد یکدیگر اند
از بهر آنکه علاج تب از چیزهای سرد و تر باید کرد و سردی
از جهت تب و تری از جهت خشکی و علاج ریش خاصه علاج آن.

ریش از چیزهای خشک کننده و گرمی آرنده باید کرد خشک کردن از بهر آن
باید که هیچ ریش بهتر نشود تا وی را خشک نکند و گرمی آرنده از بهر آن باید
کو قوة دارو را خشک کننده بتمام بنش نرسد تا قوه گرم کننده او را بدرقه
کند و بجایگاه رساند **تب مع جراحت** که نخست حرارت تب را تسکین کنند
پس بعلاج ریش مشغول شوند تا مادام که ریش را شاید تنها دارو نهاد تا
شاید بهم بیامیزند دگاهی بعلاج این مشغول باشند دگاهی بعلاج آن و این
چنان باشد که بامداد علاج ریش کنند و شبانگاه علاج تب تا بنگرند که کدام
چیره تر است بعلاج آن مشغول شوند پس علاج را که اندرون رسید سلامت
آنست که روز نخست بعلاج مشغول شوند چنانکه جالینوس میگوید هر که را روز نخست
یافتم علاج کردم شفا یافت و هر که را روز نخست نیافتم احوال مختلف بود
علاج آنست که بیمار را ساکن باید داشت و او را از همه حرکتها باز دارند
و در حال رگ باسلیق زنند و اندکی خون بحسب قوت بیرون کنند و اطراف
او بیفزایند مالیدن و بستن چنانکه معلوم است پس شربتی سازند از سرکه
ممزوج باب بسیار بدهند تا کوزه و این سرکه از بهر آن باید تا اگر در
شش لختی خون که از جراحت جدا شده است گرد آمده باشد از آن پاک
کند و اگر اندر وقت سه ساعت دو بار بدهند صواب باشد پس اقراص
کهربا دهند انار شراب سورد یا اقراص نشا اندر آب باران یا آب

خیار **صفت قرص کهربا** که بند کهربا و مروارید و سرطان کوران سوخته
رستاوند معول از هر یکی سه درم تخم خرفه کشنیز خشک و گل سرخ و سماق
و نشاسته بریان کرده و صمغ اعرابی بریان کرده و گلنار از هر یکی چهار درم
طباشیر و اقاقیا و عصاره لحیة التیس از هر یکی دو درم همه را بکوبند و بیزند
و بنقیع گلنار اقراص کنند و اگر سرفه سخت باشد لعاب اسغول بر سرشند
و اقراص کنند هر یکی دو درم و غذا اشکاب دهند و اندر اشکاب
دانگه بره و حب الاس و ابی کلو کیرد سیب کلو کیر و انار ما رسیده
اندر ریزند و روز نخست هیچ طعام ندهند و بدین اشکاب قناعت
کنند و اگر قوت ضعیف باشد حسوی سازند از آرد جو و آرد
باقلی و آرد نخود ساخته بروغن بادام و شکر یا عسل یا اندکی
نان اندر ماء العسل ترید کنند با خایه مرغ نیم برشت بدهند
و اگر بیمار قوی باشد روز دویم اندکی خون بیرون کنند و غذا
تا روز چهارم ازین نوع دهند و سینه بیمار بروغن گل چرب
کنند و اگر فصل زمستان باشد بروغن ناردین یا روغن مصطکی و
اسفنج ببرکه و آب نیم گرم اسفنج تر کنند و بر آن موضع نهند که الم
باقی است **صفت** ضمادی که بر آن موضع نهند بکرید کرد یا
و کرد کنند رو سپیده خایه مرغ بر سینه نهند و اگر سرفه سخت قوی

باشد اندر کشکاب که از بهر او سازند تخم کوک فرماید بخت واگر
اندرین بیمار فضله باشد بمطبوخ خیارشنبر استفراغ کنند **صفت آن**
بگیرند خیارشنبر پاک کرده و بنفشه از هر یکی هفت درم مویز دانه بیرون کرده
بیست درم عناب ده عدد سپستان پنجاه عدد این همه را در دو من آب
بپزند تا دو بهره برود بپالایند و سی درم ترنجبین با کره اندر
وی بجوشانند و باز بپالایند و باز بجوشانند تا بمقدار صد درم
باز آید و بدو دهند **واگر طبیب** پس از دید و رسد که جراحت اماس گرفته
باشد و ریم کرده و تب و سرفه لازم شده کشکاب باید داد که اندر
سرطان ماده افکنده باشند و ماده را بدان توان دانست که بول زن
به نبشت او فرو برند اگر رطوبتی همچون شیر بر آید ماده باشد اطراف
او پاک کنند و او را به آب نمک و آب خاکستر بشویند تا از شوخ و رطوبت
لزج که بر وی بود پاک شود واگر قوت بیمار ضعیف باشد
اندر کشکاب پاچه بره و بزغاله پزند واگر طبع نرم بود و حاجت
باشد آن که باز گیرند اندر کشکاب حب الاس فرمایند تخمی برنا
مورد دهند و مورد دانه اندر کشکاب اندر یک وقتها اندرین علت
بود و آورد واگر در سینه خشکی باشد او را گرفته بزر کتان
آب لسان الحمل با دو مثقال روغن بنفشه بدهند و از پس سه ساعت

[illegible]

کشکاب که سرطان درو پخته باشند بدهند واگر دماغ گرم باشد و از دماغ
چیزی بسینه فرو چکد این لعوق دهند **صفت آن** بگیرند تخم خشخاش
سفید بیست درم تخم خشخاش سیاه ده درم تخم خطمی پاک کرده سی درم
دانه آبی و تخم خطمی از هر یکی پانزده درم کثیرا ده درم صمغ پنج درم همه را بکوبند
و بیزند و بآب باران تر کنند پس باتش نرم بپزند تا به نیم بازآید و بپالایند
و نیمن باید بر نهند و بقوام آرند و ده درم لعاب اسپغول اندرین حل کنند
هر بامداد بمقدار ده درم با کشکاب بدهند و شبانگاه پنج درم بی کشکاب
واگر ماده اندر سینه درشت باشد و دشوار برآید شراب زوفا دهند **صفت**
شراب زوفا بگیرند عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد پرسیاوشان پنج
درم بیخ سوسن نیم کوفته ده درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم
انجیر سی عدد همه را اندر دو من و نیم آب بپزند تا بمقدار یک من باز آید
و این مقدار سه روز بخورند با بنفشه پرورده و اینجا که اندرین علت خشکی
بجا اندازه استولی کرد دو شیر و دوغ دادن سخت سودمند بود و اطبا
سبب میگویند که غذا و دوای این علت شیر دادن سخت نافع است و میگویند
بهترین شیرها شیر زنان است و از و که تازه شیر خورد و از آن گوشت خشک بر
دکانی را که شیر زنان باید از پستان باید که خورند و شیر او پاک و
پسندیده باید و زن تندرست باشد و جانوران دیگر که شیر ایشان

خواهند را آرد علف ایشان برگ لسان الحمل و اطراف زرد برگ
سیب و آبی و امرود و مانند آن باید و خواجه ابو علی سینا میگوید که اندر
شیر دادن همه شرطها بجای باید آورد و شرطها آنست که بیمار در آب
نباشد و اگر شیر خر دهند چو آن باید و از وقت زادن تا بدان وقت
که شیر دهند چهار ماه گذشته بود و قدحی که شیر در وی دوشند چند
کرت با آب گرم شسته و پاک کرده باید و در آن حال که شیر دوشند
خنور دیگ بیمار باید آورد و در وقتی که شیر میدوشند قدح در میان
آب گرم باید که نهاده باشد و روز نخست مقداری نیم سکره شیر بدهند
و مقدار آن سی درم باشد و روز دویم دو بار چندان بدهند و اگر
روز نخست شیر خورد و طبع اجابت نکرد روز دویم شیر با شکر دهند
و روز سیم هم بر آن مقداری که روز نخست داده اند زیادت کنند
مثلا روز نخست پانزده درم داده اند و روز دویم سی درم روز
سیم چهل و پنج درم دهند و بدین اندازه می افزایند اگر طبع اجابت
نکند دو دانگ نمک هندی و نیم درم نشاسته اندر شیر حل کنند
و بدهند و هر روز شیر می افزایند چنانکه یاد کرده آمد و اگر بار روز
نخستین طبع نرم نشود سه سکره شکر و دو دانگ نمک هندی و
یکدرم نشاسته و نیم درم روغن بادام با آن بیامیزند و بدهند و هر گاه

افزون از سه مجلس اجابت کند شربت شیر بدین سکره وارد دهند
و هر گاه که بیمار را شیر دهند شیر تنها دهند و هیچ طعامی دیگر ندهند
تا سه هفته و شیر بز را اصلح آن باشد که باب بیامیزند و سنگ تاب
کنند تا نخجه شود و آن آب اندر وی برود و اگر سرفه صعب باشد
شیر با یکدرم نشاسته دهند اگر با لعوقی که پیشتر یاد کرده آمده است و اگر
طبع نرم باشد و به بار گرفتن حاجت آید شیر با طباشیر بپزند و اگر
معده ضعیف باشد با زیره و کرویا دهند و اگر تب گرم دارد
شیر ندهند لکن دوغ دهند و خداوند اسهال را نیز دوغ ابهی
تاب کرده سود دارد و اگر حرارت باشد و از داروهای سرد منفعت
نباید داد و داروهای گرم ترسند این لعوق را بزنند و بدهند
صفت آن شش روباه خشک کرده و تخم بادیان و تخم کرفس در
سیاوشان بکوبند و بیزند و از شکر جلاب سازند بقوام
انگبین و آن داروها بدان بسرشند هر بامداد یک کفچه بدهند و خواجه
ابو علی سینا میگوید که از چیزهای که من از بسیار کسان آزموده ام سودمند
یافتم گوشت کلنگ تازه است که اندر آن سال کرده باشند هر روز
چندانکه بتواند بخورد و اگر با آن گوشت کلنگ حوزه دهم صواب باشد
و آنچه یاد کرده آمد از ترتیب شیر دادن و مقدار وزن آن

اولیتر آنست که نگاه کنند تا چه مقدار میگوارد و بر آن اعتماد کنند
و از بحث انکه یاد کرده آمد تب ریج می افزاید و بدان مقدار که می
گوارد و قرار و هند وانچه در طبع قبض و بسط یاد کرده آمده است
در حق همه بیماران اعتماد بر آن نشاید کرد اعتماد بر قوت باید کرد
یا بسبب نرمی طبع قوة ساقط شود خاصه اگر در تن فضله باشد
واگر در میان شیر دادن طبع بسیار نرم شود قرص کاکوز باید داد
و از شیر باز باید گرفت واگر نرمی طبع بی حد شود سفوف الطین
و شراب مورد باید داد و **صفت سفوف الطین** صمغ و طباشیر و گل
ارمنی از هر یکی ده درم کشنیز و رحیاوشان از هر یکی پنج درم
[illegible] سه درم **صفت قرص کاکوز** بگیرند تخم کدو مقشر بنا و تخم خیار و خیار
بادرنگ و دانه آبی پاک کرده از هر یکی پنج درم گل سرخ سه درم صمغ
بادام و صندل سپید و کتیرا و نشاسته از هر یکی دو درم رب السوس
و طباشیر از هر یکی سه درم تخم کشنیز یک درم کافور نیم درم بلعاب اسبغول
بسرشند و اقراص کنند و دهند تا بخورد که نافعست والله اعلم

باب اندر ذات الجنب و علامتها و علاج آن

ذات الجنب اماسی است گرم و دردناک اندر نواحی سینه اما
اگر اماس اندر عضلهای سینه باشد خاصه عضلهای زیر دنش اندر قحه

گویند و اگر اندر غشا باشد که از اندرون سینه پوشیده است انرا
برسام گویند یعنی اماس سینه سام اماس است و بر سینه و اگر اندر حجاب
باشد که میان احشاء و سینه و پهلوست انرا ذات الجنب گویند
و بسیار باشد که اندر جگر اماس گرم افتد و بیمار و طبیب هر دو
پندارند که ذات الجنب است از بهر انکه همچنانکه در ذات
الجنب سرفه و تنگی نفس باشد اندر اماس جگر نیز باشد و اماس جگر را
ذات الکبد گویند بعد از این یاد کرده اید ان شاء الله تعالی و اسباب
ذات الجنب چهار نوع است نخستین نزله که از سر فرود آید دوم
آب سخت سرد خوردن و اندر هوای سرد مقام داشتن سیم شراب
صرف بسیار خوردن چهارم طعامهای غلیظ خوردن **علامات**
علامت ذات الجنب نفس تنگ و صغیر و متواتر است و تمدد از اندرون
پهلوها و درد خلنده خاصه بوقت نفس باز کشیدن و نبض لازم و نبض
صلب و سرفه خشک اندر اول بیماری و اگر در اول بیماری سرفه
رطوبتی آغاز برآمدن کند نشان سلامت باشد و این رطوبت را طبیبان
بتازی نفث گویند و اندر ذات الجنب خالص ضربان نباشد
از بهر انکه اندر جایگاه علت شریانها بسیار است و اندر برسام این
علامتها و ضربان نباشد و علامت خاصه او آنست که درد خلیدن و تمدد

بحجسه کردن بر آید و اندر شوصه همین علامتها باشد و علامت خاصه او
آنست که درد و خلیدن سوی پشت و شانه و زیر بازو دهد **علاج**
بباید دانست که علاج ذات الجنب خونی و صفراوی یکی نزدیکست
لکن اگر خون غالبتر بنخست رگ باسلیق باید زد و روز نخست که هنوز
ماده اندر حرکت باشد و قرار ناگرفته از جانب مخالف باید زد و اگر چند روز
تا روز گذشته باشد و ماده قرار گرفته از آن دست باید زد که علت سوی او
باشد و اگر قوة بیمار قوی باشد خون چندان بیرون باید کرد که رنگ خون بگردد
و اگر خواهند که قوت را نگاه دارند بدو دفع یا به سه دفع خون بیرون کنند
و اگر صفرا غالب بود در نخست تدبیر اسهال صفرا باید کرد بمطبوخ خیارشنبر
یا بحقنه نرم و بعضی طبیبان اهل سوف گفته اند که چون ماده علت
صفرا بود صواب تر آنست که نخست رگ زنند از بهر آنکه رگ زدن ایمن
تر از مسهل است چه ممکن است که مسهل اجابت نکند و اخلاط را
بجنباند و اضطراب تولد کند و اگر تشنگی غالب بود از خربزه هندو دهند
سنگکی که بس ترش نباشد با آب انجبه یا با آب خربزه هندو و صواب
باشد و از بس استفراغ هر بامداد شراب بنفشه و شراب نیلوفر با تخم
پرورده اندر جلاب رقیق و روغن بادام بدهند و با کشکاب
بدهند اندر کشکاب عناب و سپستان و بنفشه اندر ریزند و بانگ درد

بادام دهند **صفت شراب** که هر بامداد بدهند بگیرند بنفشه خشک
سی درم عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد مویز منقی دانه بیرون کرده
سی عدد تخم خطمی و اسبغول و تخم آبی و کثیرا از هر یکی ده درم فلوس
خیارشنبر پاک کرده سی درم شکر سپید بپزند چنانکه رسم است شربتی
ده درم با چهار درم روغن بادام **صفت مطبوخ مسهل** بگیرند عناب
سی عدد سپستان پنجاه عدد بنفشه ده درم فلوس خیارشنبر پاک کرده ده درم
ترنجبین سی درم به پزند چنانکه رسم است به پالایند و بدهند
و اگر خواهند که قوی تر باشد سه درم یا پنج درم لب حب النیل زیادت
کنند و اگر بیمار مسهل را کاره باشد سه درم لب ن التور کوفته
و بخته اندر جلاب کنند و بدهند و حقنه از بنفشه و بابونه
و انجیر لستی و عناب سپستان و تخم خطمی و خشک و شکر سرخ و
روغن شیره کنند و بعوض آب شراب بنفشه و شراب نیلوفر
با آب آمیخته دهند و لعوقها و تدبیرها یاد کرده شده اندر این
باب بکار آید **صفت ضمادی** که ماده را بپزاند بگیرند آرد جو و اکلیل
الملک و پوست خشخاش چون عصیده کنند و بر موضع درد نهند
درد را بنشاند و ماده را بپزاند و پیه بط و پیه مرغ و چربی
گوشت گوسفند و روغنهای تر همه را در هم کرده طلی کردن سودمند

باشد و هرگاه که بیند که ضماد و روغنها نشاند و زیارت میکند باید داشت
که تن ممتلی است و با استفراغ حاجت اگر قوت قویست مسهلی کرده باید کرد، و آنکه
و اگر ضعیف است تدبیر حقنه باید کرد و غذا از کشکاب و آرد باقلی و
اسفاناج و ملوخیا باید فرمود با شکر و اگر هنوز اضطرابی است بکشکاب رقیق
قناعت باید کرد و اگر ماده ذات الجنب سوداوی یا بلغمی است فصد نباید
کرد لکن حقنه تیز و ضمادهای پزانده و تحلیل کننده بکار باید داشت و بجای
آب ماء العسل باید داد آب گرم جرعه جرعه پیوسته سود دارد و کشکاب
و از کشک جو و گندم و نخود را باید فرمود و مقدار یکدرم تخم بادیان و بیخ کرفس
اندر وی پخته و سکنجبین عسلی ممزوج کرده هر بامداد دادن بغایت سودمند
صواب باشد و طعام نخوداب در روغن زیت و روغن بادام شیرین طبیخ
و سبوس ما الکمین در روغن بادام کردن سود دارد و دوا دادن
تمام اندر آفتاب و از طعامها بسیار و از جماع حذر باید کرد والله اعلم

باب اندر احوال دل و بیماریها و علاج آن

اسباب سوء المزاج گرم که دل را افتد پنج نوع است یکی اعراض
نفسانی چون خشم و اندیشه بسیار اندر کارها دوم تنگی النفس و کرنگی
سوم هوای گرم یا اندر گرمابه و رنگ بسیار کردن چهارم پیوسته
طعامها و شرابها گرم خوردن پنجم پیوسته بوی داروهای گرم بخور کردن

داشتن **علامت** خفقان گرم آنست که با نبض تشنگی بود
و از هوای گرم و از گرمابه و نزدیک آتش رنج یابد و از هوای سرد
و بوی گلاب و عطرهای خشک راحت یابد و گاه باشد که خفقان
گرم با تب باشد **علاج** آنجا که علامت خون ظاهر بود نخست رگ
باسلیق زنند و شربتها و بویهای خشک بکار دارند و هوای خانه
خنک کنند چنانکه معلوم است و پیوسته ضمادها صندل و کافور و
گلاب بر دل نهند و پیراهن مصندل پوشیدن و شراب صندل
و کافور بکار دارند و گلاب و اقراص کافور بکار دارند **صفت**
ضماد صندل صندل سپید بگلاب بسایند و اندکی سرکه و خوش بویها
بر وی افکنند و کافور اندر وی مالند و آب سیب ترش و آب
آبی بیامیزند و دستارچه کتان بدان تر کنند و بر دل نهند **صفت پیراهن**
مصندل صندل سپید را بگلاب بسایند و کافور اندر مالند
و پیراهن بدان تر کنند و بهوای خوش خشک کنند و هر وقت اندکی
گلاب بدان پیراهن پاشند و در پوشند **صفت شراب صندل** صندل
سپید کوفته و باکوفته مقدار سی درم کشنیز خشک بیست درم اندر صد درم
آب غوره و مانند آن سرکه و یمن [illegible] بگذارند و دیگر روز
[illegible] بآتش نرم تا دو بهره برود و بدست بمالند پس بخرقه بپالایند

وکمی نبات طبرزد برافکنند و نیم درم زعفران در خرقه بندند و در
افکنند و بپزند و کفک بر دارند و بقوام آرند و خرقه زعفران اندر
وی بمالند و از وی بر گیرند و بنهند تا فاتر شود فانه ینفع بهم کرم است
لبی ده درم طباشیر سوده دو نیم مثقال کافور ده درم صندل سوده بای
بیامیزند شربتی پنج درم با شراب سیب یا با آب تخم خرفه صفت قرص کافور
بگیرند طباشیر و گل سرخ و نیلوفر از هر یکی چهار درم تخم خرفه و تخم خیار
و خیار بادرنگ و تخم کدو پاک کرده از هر یکی دو درم و نیم صندل
سپید سوده سه درم سرطان بحری بریان کرده رب سوس از هر یکی
یکدرم زعفران و کافور از هر یکی دو دانگ ترنجبین ده درم
بکوبند کثیرا یکدرم و نیم کشنیز خشک ده درم همه را بکوبند و ببیزند و با آب
سیب ترش حب کنند و بدهند ترتیب شش تنها را آدن بدین گونه
باشد که بامداد شراب سیب یا شراب ترنج با اقراص کافور دهند
و اگر خواهند اقراص کافور را با آب انار یا با آب تخم خرفه دهند
و عند الشتاب دهند و بوقت خواب شرابی از این سعوف که یاد
آمد با آب انار دهند صفت سعوف بگیرند گل سرخ و طباشیر از هر یکی
یکدرم کشنیز خشک ده درم کافور نیم دانگ شربتی یک مثقال اندر آب
سیب بدهند و اگر بیمار سعوف را کاره باشد گل ارمنی با آب انار

ولعاب اسبغول دهند و اگر تب نباشد بجای این آبها دوغ
گاو دهند و از ترشیها انار دانگ و ریواج و غوره و آب سیب
ترش و تمر هندی دهند و نان اندر گل آب و شراب ریحانی بهم آمیخته
ترید کردن و آب ترشی ترنج و آب لیمو با گلاب آمیخته تا بشکر ترشی
آن شکسته و سرد کرده سود دارد و محمد زکریا میگوید اگر ضماد خفقان گرم
لسشهر کرم مقام ساید عمر او کوتاه شود اندر خفقان که از سوء المزاج
سرد خیزد اسباب سوء المزاج سرد ضد اسباب سوء المزاج گرم
باشد علامت رنگ روی خداوند سوء المزاج سرد بسپیدی و
کبودی گراید و کسلانی و دیر کاری اندر وی پدید آید و تشنگی کمتر
باشد و از هوای گرم و بوی عطر گرم راحت یابد علاج اگر
علت محکم نباشد شراب صرف ریحانی مقداری اندک موافق
باشد و بوی مشک و عود خام و عنبر سود دارد و غالیه بر سینه طلی کردن
و روغن ناردین مالیدن و سینه با خلاط و دوا المسک دادن
خفقان سرد را ساکن کند صفت ضماد بگیرند سعد و قط و سنبل
و دارچینی همه را بکوبند و با آب مورد تر یا با شراب ریحانی
بسرشند و بر دل نهند صفت سیب آبی را که پاک کنند از اندرون
و بیرون و بکوبند و آب بکشند و یکشب بنهند تا صافی شود دیگر

بود و زبیالایند و ثفل آبی را اندر شراب کهن ترکنند یکروز بگذارند
و دیگر روز بجوشانند و بمالند و بیالایند و یکمن ازین شراب و یکمن از آن
آب آبی پالوده بهم بیامیزند و نیمی الکیف برنهند و سنبل و دارچینی و قرنفل
و مصطکی و قاقله و کبابه از هر یکی یک درم عود هندی نیم درم زعفران
چهار درم همه را نیم کوفته اندر خرقه بندند و اندرین شراب افکنند
و می پزند و هر ساعت می مالند چون بقوام آید این خرقه ازوی جدا
کنند و لختی زعفران و دانگی مشک سوده اندر وی افکنند و بیامیزند و
بکار دارند و گوارش عنبر که اندر علاج معده یاد کرده آید و تریاق
فاروقی و مثرودیطوس سود دارد صفت دواء المسک مر بگیرند
افسنتین رومی و صبر و سنبل الطیب از هر یکی شش درم نانخواه و زعفران
و تخم کرفس از هر یکی چهار درم سنبل و سادج هندی از هر یکی دو
درم جند بیدستر و مشک از هر یکی یک درم همه را بکوبند و بیبیزند و
بانگبین مصفی بسرشند شربتی یک مثقال با آب نانخواه صفت دواء المسک
حلو بگیرند زرنباد و درونج از هر یکی یک درم مروارید و کهربا
و بسد و ابریشم خام مقراضی از هر یکی یک درم و نیم بهمنین و سادج
هندی و سنبل و قاقله و قرنفل و جند بیدستر و اشنه از هر یکی چهار
دانگ زنجبیل و دار فلفل از هر یکی دو دانگ مشک دانگی همه را بکوبند

و با انگبین شهد آتش نارسیده بسرشند شربتی یک مثقال صفت نوش
دارو گل سرخ شش درم سعد پنج درم قرنفل و مصطکی و سنبل و اسارون
از هر یکی سه درم قرفه و زرنب و زعفران و بسباسه و قاقله و هال
و جوزبوا از هر یکی دو درم همه را بکوبند و ببیزند و یکمن آبی پاک کرده
اندر پنج من آب بپزند تا دو بهره آب برود و دو دست بمالند و بپالایند و
و یکمن انگبین مصفی یکبار یا فانیذ بر او افکنند و بقوام آرند و ادویه های کوفته
بدان بسرشند شربتی دو درم و این دارو آزموده است دل را قوت
دهد و دهان خوشبوی کند و رنگ روی را صافی کند و بوی عرق
را خوش کند پیش از طعام و پس از طعام خوردن روا باشد
صفت سفوفی که خداوند خفقان سرد را سود دارد بگیرند نعنع
و کهربا بریان کرده و بسد بریان کرده و شب یمانی بریان کرده
و سعد از هر یکی سه درم زراوند مدحرج و درونج از هر یکی
نیم درم مشک دانگی سنبل و مروارید از هر یکی یک درم شکر [illegible]
درم شربتی سه درم اندر شراب افسنتین صفت شراب افسنتین
بگیرند افسنتین رومی پنج درم گل سرخ پانزده درم سنبل دو درم
تربد سفید نیم کوفته دو درم همه را اندر ده من آب بپزند تا ربعی
بماند و بپالایند و هر بامداد سه درم ازین گرم کنند و بخورند [illegible]

باب اندر شناختن احوال شیر زنان

و شیر بیرون آید کمتر شیر اندک بود اگرچه شیر و منی و خون هر سه بصورت مخالف یکدیگر اند و جایگاه تولد و تیز هر یک اندامی دیگرست اما اسباب تولد هر سه یکسانست و اسباب کمی و زیادتی هر سه دو نوع است یکی از جهت ماده است دیگر از جهت مزاج همه تن یا مزاج آن اندامی که تولد است و الجمله از جهت ماده است دو نوعست یکی آنکه هرگاه که طعامی اندر کمیت و کیفیت معتدل باشد از وی خون نیک و تمام تولد کند مثلا اندر طعامی که اندر خشکی یا سردی یا اندر گرمی یا تری از اعتدال بیرون باشد خون کمتر تولد کند و هر گاه که خون کمتر تولد کند شیر و منی کمتر باشد **علامت** شیر پسندیده از خون صافی تولد کند و شیر ناپسندیده از خون صفراوی یا بلغمی یا سوداوی تولد کند اما شیر صفراوی زرد و رقیق و گرم باشد و بوی و طعم او تیز گونه باشد و شیر بلغمی آب ناک باشد و شیر سودایی سطبر باشد و اندکی دکاهد باشد که بسبب خشکی مزاج قوام شیر سخت غلیظ گردد و هیچ در رشته بیرون آید و الجمله از خون صافی خیزد و نیک و قوام او معتدل و طعم و بوی او خوش باشد **علاج** هرچه منی را زیادت کند شیر را زیادت کند چون نودری و سبل و تخم خشخاش و پستان نیز

ولیکن آن گوشت و طعامهای که میل بگرمی و تری دارد از وی کیموس نیک تولد کند و نخست نگاه باید کرد که سبب اندکی شیر زنان از جهت اگر سبب خوردن طعامهای ناموافق باشد از آن باز دارند و اگر چیزهای موافق دهند و اگر سبب رنج و ریاضت باشد آسایش فرمایند و اگر سبب استفراغ خون باشد تدبیر باز داشتن کنند و اگر اندر تن خلطی بد باشد تن را از آن خلط پاک کنند اما غذا او نه مزاج صفرا و یرا کشکاب با جلاب آمیخته و منوشیرد و شیر بز و شیر گاو با شکر و ماهی تازه خورد و گوشت بزغاله و شیره تخم خیار و خیار بادرنگ و مرغ مسمی و شیر تازه و شوربای گوشت بره که اندر او ملوخیا و اسفاناخ پخته باشند موافقت **و غذا دهد** مزاج بلغمی و سودایی را اندر طعام کندر و چغندر و شبت و کرفس و بادیان تر همی فرمایند و قلیه نرگسی با دارچینی و شیر تازه و برگ بادیان و حلبه موافق باشد و اگر شیر از رشته بیرون ای آید نفث و خطمی و کنگجد اندر آب بپزند و بر سینه و پستانها را او می چکانند **صفت** شربتی که شیر را زیادت کند بگیرند تخم کدو و تخم شلغم و تخم شبت و تخم ترب و تخم گندنا و تخم بادیان راستا راست آرد کنند و بریان کرده برابر همه تخمها بر بایدادی خورد م

کوفته و بیخته با نیج سبتر شیر تازه جو بند صفت ضمادی که شیر را زیادت
کند بگیرند آرد باقلی ده درم تخم بادرنج ده درم نیج ده درم و در آب بادروج
برشند و بر پستان نهند اگر شیر بسیار بود بسیار باشد که سبب بسیاری
شیر پستان آماس کند و درد خیزد و سبب بسیاری شیر یا باز گرفتن
حیض باشد و یا سبب بسیاری طعام و شراب باشد علاج اگر سبب
باز گرفتن حیض باشد تدبیر گشادن آن باید کرد چنانکه در جایگاه خویش یاد
کرده خواهد آمد و اگر سبب بسیاری طعام و شراب باشد از آن باز باید
داشت و از چیزهای خشک که اندرین باب سود دارد سرکه و عدس و کرنب
خوردن و ضماد کردن و لعاب اسپغول طلی کردن و برگ او ضماد کردن
و از چیزهای گرم برگ سداب جوشانیدن آب جو زدن و ضماد کردن و تخم سداب
خاصه سداب کوهی و زیره خوردن و بابونه ضماد کردن و تخم کرنب
کوفته ضماد کردن و انقوزه با شراب حل کرده طلی کردن تا صحت سود دارد
و سرطان بحری بریان کرده همچنین والله اعلم بالصواب

باب اندر علاج شیر زنی که در پستان وی ببندد و پنیر شود

سبب بسته شدن شیر اندر پستان یا مزاج گرم باشد
که تری شیر را خشک کند یا سردی باشد که اندر افسرانند و علامتها
مزاج سرد و گرم اندر بسیار جای معلوم شده است علاج خداوند

مزاج گرم را پیوسته روغن بنفشه بر پستانها طلی کردن و آب
نیم گرم بر پستانها ریختن و موم روغن که از موم صافی و روغن بنفشه
ساخته باشند با گشنیز تر اندر هاون بمالند تا چون مرهم شود و ضماد کنند
و گشنیز تر و ساق خرفه ضمادی نیک است و سرکه و روغن گل بهم زده
و برگ عنب الثعلب و برگ کاهو کوفته ضماد کردن سود دارد
خداوند مزاج سرد را موم روغن از موم و روغن سوسن یا روغن خیری باید
قیروطی سازند صفت ضمادی که مزاج سرد را سود دارد بگیرند
پودنه خشک کوفته و از او بپزند چون عصیده با موم روغن اندر هاون
بمالند و نیم گرم کنند و بر پستان نهند اگر شیر اندر پستان عفن
شده باشد حلبه بپزند تا مهرا شود و از او با مغز قلتان و آرد باقلی
بکوبند و در روغن کنجد بر جای بپزند و برشند و ضماد کنند و تخم کتان و حلبه
و خطمی و تخم وی و بابونه از هر یکی یک جزو بکوبند و بپزند تا عصیده شود
و ضماد کنند و هر روز دو بار این ضماد را تازه کنند اگر آماس گرم
در پستان پدید آید سرکه با آب گرم آمیخته اندر ... گوشت کنند
و آن بکمند کنند و سکنگبین و روغن گل بیامیزند و آرد باقلی بر آن برشند
و ضماد کنند و برگ عنب الثعلب بکوبند و بر دمن کا و جو کنند و بر
نهند اگر آماس سرد در پستان پدید آید کرفس بکوبند و بر پستان نهند

وبابونه کوفته اندر آب باران سرشسته برنهادن سود دارد و ضمادهای
گذشته اندرین باب سود دارد اما که پستان سخت شود و غدد پدید آرد
تخت بر روغن بنفشه و زرده خایه مرغ طلی کنند و موم و روغن اندر
زیت و زهره گاو بیامیزند و طلی کنند و برگ شفتالو و برگ سداب تر
بکوبند و ضماد کنند اما که و جمله اندر پستان پدید آید تخم کتان و کنجد و بیخ سوسن
و میعه و سرگین کبوتر و اشنادارات همه را بکوبند و بمالند و بر روغن کنجد و نمک
ساق گاو را بسرشند و ضماد کنند اما که در پستان ریش چیده در پستان پدید آید و گوشت پستان را
بخورد بگیرند شراب انگوری تا بیخ چهل درم ساق دو درم مازو یک
یک درم سیلیخه یک درم جوز سرو دو درم همه را اندر شراب کنند و بر آن
نهند و پس از آن بآتش نرم بپزند و بکوب سر دیگ همی جنبانند تا چون
به نیم باز آید دست بمالند و بپالایند و بار دیگر بآتش برند و بکوب [illegible]
دیگر بنهند و بر ریشها که بر اندامهای نازک و نرم برآید چون دهان
و ذکر باشد هیچ آن طلی کنند اندر نگاه داشتن پستان تا بزرگ نشود
بگیرند اسفیداج و طین قیمولیا از هر یکی دو درم هر دو را بعصاره برگ
خشک گشنیز [illegible] تخم خشک بسرشند و طلی روغن مصطکی بادی بیامیزند
و بر پستان بنشستند و اندر گرمابه کم رود صفت طلی طین شاموس
و اقاقیا و اسفیداج از هر یکی راستاراست بکوبند و بعصاره [illegible] بسرشند

و طلی کنند طلی دیگر بگیرند گل پاکیزه که بتازی طین الحر گویند سه درم
[illegible] درم بسرکه بسرشند و طلی کنند طلی دیگر کنند و [illegible]
و آرد جو بسرکه بسرشند و طلی کنند طلی دیگر طین الحر و مازوی سبز
بکوبند و با کشنیز بسرشند و طلی کنند والله اعلم بالصواب

باب اندر احوال معده و علامات و علاج آن

اندر سوء المزاج گرم ساده که اندر معده پدید آید اسباب
سوء المزاج گرم اندر معده بیرون نباشد یا از خوردن طعامها و
شرابهای گرم آرد یا یا گرم یا اندر هوای گرم مقام داشتن
علامتهای معده گرم ساده آنست که ~~از~~ [illegible] آروغ دود ناک
و ترشی باشد و اگر حرارت قوی تر باشد طعم دهان تلخ و تشنگی
غالب باشد و از آب و هوای سرد خوش آید و طعامهای لطیف
زود تباه شود و طعام غلیظ بهتر گوارد و طعامهای گرم را کاره
بود علاج دوغ گاو اندرین باب بهترین شربت و آب
انار شیرین و آب جو اندر این باب سود دهد اگر حرارت
قوی تر باشد دوغ با طباشیر دهند یا اقراص کافور با آب غوره
و شراب لیمو موافق باشد صفت اقراص کافور که اندرین
باب سود دارد بگیرند طباشیر و صندل سپید و تخم کدو شیرین

و تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خرفه پاک کرده از هر یکی پنج درم گل سرخ
هفت درم گاوزبان یک درم زرشک شش درم گل ارمنی چهار درم همه را بکوبند
و به آب برگ خرفه بسرشند و اقراص کنند هر قرصی یک مثقال شربتی یک
قرص با آب تخم خرفه خوردن سود دارد و برگ کوک و ساق او
با سرکه دادن و اندر طعامها کشنیز تر و کدو و کوک و سرکه و آب
غوره و آب انار و آب زرشک و آب سماق سود دارد و اگر
معده با گرمی ضعیف باشد سکنگبین سفرجلی و شراب انار دهند
صفت سکنگبین سفرجلی آبی ترش ظاهر و باطن او پاک کرده بکوبند
و آبش بکشند و یک شب بنهند تا صافی شود و در دیگ روی زیبا ریزند و بمقدار
یک من آب آبی چهل درم سرکه و یک من شکر بر نهند و بقوام آرند **صفت
شراب انار** بگیرند آب انار ترش و شیرین و کفک بردارند و اگر
حاجت آید درست شاخی بود بیشتر اندر روی بجوشانند چو تمام
شود بنوشیدن بیرون آرند و شراب سرد اندر مثانه کاسه و کمند در
معده می نهند صواب باشد و روغن بنفشه همی مالند **از آنکه در معده
سوء المزاج گرم با ماده باشد** هر چه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است
موجب و ... اندر معده ماده صفراوی باشد که طعامها را و رطوبتها را
تباه کند و آروغ گاهی بوی شورهای تباه گشته دهد و گاهی بوی طعامها

سوخته و آزمایش درست آنست که طعامی دهند که زود تباه
شدن و بوی او گردیدن دور باشد چون نان جو و مانند آن اگر
معده او را زود تباه کند بباید دانست که معده بغایت گرم است
علاج تدبیر ایشان آنست که بامدادان شربتی از شراب غوره
یا شراب انار یا شراب لیمو یا شراب ریواج دهند و طعام هم
ازین نوع سازند و اگر قی کردن آسان باشد قی فرمایند و از پس
قی شربتی قوت دهنده باید داد و تدبیر قی کردن چنان باشد
که ماهی تازه خورد و قی کشکاب کند با سکنگبین آمیخته **صفت شربتی**
که صفراوی برآرد بگیرند کشکاب سی درم آب تخم خربزه و تخم خیار
اندر روی پخته باشند ده درم نمک طعام نیم درم همه را بیامیزند
باید دهند و از پس قی شراب انار ترش دهند با سکنگبین
شکری با آب انار ترش آمیخته و اگر خداوند علت قی کردن
عادت ندارد و بار روی دشوار باشد یا ماده اندر رقه معده باشد
استفراغ باستعمال کند بمطبوخ افتیمون **صفت آن** بگیرند
افتیمون رومی پنج درم گل سرخ بیست درم خرما هندی بیست درم
همه را با پانصد درم آب بپزند تا صد درم باز آید و بپالایند
و سی درم از سی درم ترنجبین اندر هشتاد درم ازین مطبوخ گداز

دهیال باید و یکدرم صبر ترکیب کنند و بدهند و اگر تشنجی باشد
کاندرین مطبوخ و بر اجابت نکنند مطبوخ هلیله دهند ولیکن جو
اندر آب انار روا ر دوی ما منعت دارد انکه در فم معده رطوبتی گرد آمده
باشد آب انار فم معده را قوت دهد اول بحران را پاک کند و
جرم معده پاک کند حرارت و ایارج فیقرا اندرین باب سود کند
ترا ز صبر است از بهر آنکه اندروی داروهاست که صفرا یاری دهد
در پاک کردن و نه دو دن و ایارج فیقرا با سکنجبین شکری اندر اسهال
قوی تراست صنعت مطبوخ هلیله [illegible] کرند
هلیله زرد کابلی و هلیله سیاه از هر یکی هفت درم شاهتره و سنای
مکی و گل سرخ از هر یکی پنج درم و عناب و آلو سیاه از هر یکی بیست عدد
سپستان چهل عدد مویز دانه بیرون کرده بیست درم گل شکر و خوک
خیار شنبر از هر یکی پانزده درم و شیرخشت سی درم جمله اندر یک من
آب بپزند تا دو بهر برود و یک بهر بماند و بپالایند و خیار شنبر و
شیرخشت جداگانه اندرین مطبوخ فرغار کنند و باز بپالایند و
هفتاد درم ازین مطبوخ شربتی بود و اگر صداع این علت را ارزوی
طعام کم باشد و غثیان بکار آرد اندر ایارج لعوق بعرق خوان
گل سرخ باید کرد تا معلوم گردد که سوء المزاج با ماده است یا ساذج

ن باید آورد اگر باد و بخار باشد ایارج فیقرا سود مندترین چیزیست
خاصه اندر شراب افسنتین اندر آنکه ضعیفی و درد معده از سوء المزاج
سرد و ساده بود کنند علامتها آنست که هضم کمتر بود و درد بسیار و فراق
بلند و طبع نرم باشد و اندر بیراز کیموس کمتر باشد و اگر چه خورده
باشد نا گواریده بیرون آید علاج چیزهای گرم تحلیل کننده و خشکی
آرنده و نمی باید داد و چیزهای گرم و تر باید داد چون شیر با انگبین
و شراب ریحانی و روغنهای خوشبوی بر فم معده مالیدن چون
روغن سوسن و روغن مصطکی و روغن قسط و احتیاط باید کرد
تا عرق نکند چه اگر عرق کند زیان دارد و هر بامداد گلنگبین عسلی
اندر آب افسنتین دادن و از معجونها دوالمسک مر وشیجیا و
قندادیقون و فلافلی و زنجبیل پرورده و تریاق بزرگ و شربود بلطی
و معجون کندر دادن سود دارد صنعت قندادیقون بگیرند زنجبیل
و بلیله سفید و بلیل سیاه از هر یکی پنج درم مصطکی و ناگرواه از هر یکی چهار
درم تخم کرفس و بورنه دشتی از هر یکی پنج درم زیره کرمانی و سنبل و حب
بلسان و عاقرقرحا از هر یکی دو درم ساذج هندی یکدرم همه را بکوبند
و بیزند و با انگبین بیامیزند اندر آنکه ضعیفی معده از سوء المزاج سرد و خشک بود کنند
علامات هذا او بود این علت را هر روز تن لاغرتر می شود و دهان خشک باشد

و آب کم خواهند و از روغ ترش برآید و طعام به گوارد **علاج**
سیر خورد سیرتر با الکمون دادن و گلاب که اندر وی اذخر طبیل
پخته باشد با الکمون می باید داد و روغن مصطکی و ناردین بر معده
می مالد و مرغ خانگی فربه با شوربای گندم با دارچینی و طبیل دادن سود دارد

اندر آنکه ضعیفی درد معده از سوء المزاج سرد باد باشد علامتها اوله
این علت را پیوسته دهان از رطوبت تر خیزد و آروغ ترش
باشد و منش گشتن رنجه دارد و اگر آب دهان بر ترشی آروغ غلبه
دارد بباید دانست که سردی مزاج بیش از رطوبت **علاج** تخت
نی باید فرسود **صفت** دارویی بگیرند تخم ترب و تخم جرجیر و تخم شبت
از هر یکی راستارات بکوبند نرم و مقدار پنج درم از وی با سکنگبین
بخورند و اندر طبیخ شبت و لوبیا و کرنب و حل کنند و نیم گرم قی کنند
و از پس قی ترشی صبر کنند و شربت میبه باز جنبل پرورده یا هلیله
پرورده یا گلنگبین بدهند و هر هفته یکبار ایارج فیقرا بدهند و اگر رطوبت
بر سردی غلبه دارد مار الاصول بدهند با روغن بادام تلخ و از پس ایشان
هر بامداد گلنگبین دهند با مصطکی و عود خام و قرنفل و فلافلی دکمونی
و گوارش عود سوافق باشد **صفت کمونی** زیره کرمانی اندر سرکه تر کنند
یک شبانروز و از پس بریان کنند از این زیره صد درم سوسن خشک چهل درم طبیل و زنجبیل

و بوزیدان منی از هر یکی ده درم همه را بکوبند و با انگبین مصفی سرشته
صفت فلافلی بگیرند فلفل سفید و سیاه از هر سه اوقیه و عود بلسان یک اوقیه
حماما و سنبل از هر یکی چهار درم زنجبیل و تخم کرفس و سیاه لیوس و سنبج داسارون
و دارسن از هر یکی یک درم همه را بکوبند و با انگبین بسرشند شربتی یک درم **صفت**
گوارش عود بگیرند عود و قرنفل و زنجبیل و قاقله و سارج هندی و بلنجاسک
و دارفلفل از هر یکی دو مثقال زعفران یک درم همه را بکوبند و با انگبین
مصفی بسرشند شربتی سه درم **صفت شراب عود که معده سرد را قوت دهد** بگیرند عود
هندی و بلنجاسک از هر یکی پنج درم هر دو را نیم کوفته کنند و سنبل
و قرنفل و مصطکی و کور بوا از هر یکی دو درم نیم کوفته همه را اندر
خرقه کنند و اندر دو من گلاب بپزند تا به نیم باز آید و چون فرا رسیده باشد
می مالند پس خرقه را از وی بر دارند و دانگی مشک سود و در وی کنند
شربتی پنج درم **اندر آنکه درد معده از آنکه اندرین طعام خورد باد باز کند**
اسباب تولد باد اندر معده و شکم دو چیز است یکی طعام و شرابی
که خورده شود و دوم حالها، حرارت غریزی اما آنچه از طعام و شراب است
چنانست که گوهر طعام و شراب بادناک باشد چون لوبیا و عدس
و شراب شیرین سطبر و طعامی پخته که اندر وی رطوبت بسیار باشد
چون انزرود و سیب و خیار بادرنگ و جوز اطواری انواع آن

و آنچه از حرارت عفونت باشد چنان باید که حرارت ضعیف باشد
نتواند آن رطوبتها را تمام گواریدن و بخارها که از آن خیزد نتواند
بتحلیل کردن و بدین سبب آن بخارها بازگردد و اندر شکم و معده بماند
علامات توقف کردن با مزاج چو هر طعام چه بود [illegible] و از پس
طعام آب بسیار رود و حرکت اتفاق افتاد و دست یابد و فرق میان
نفخ سودایی و نفخی که از طعام تری افزای تولد گیرد آنست که نفخ سودایی
غلیظ باشد و طبع بادی خشک باشد و درد از پس گواریدن طعام اندر حوالی
سپرز پدید آید و نفخ دیگر با تری دهان و نرمی دست و اجابت طبع
بود و چون دست بر شکم مالند قرار کند **علاج** از طعامهای بادانگیز
تری افزای پرهیز باید کرد و اندر طعامها ابزارها تحلیل کننده باید
چون رازیانه و زیره و کرویا و سعتر و انگدان و سیر و تخم سداب و شکم
را بروغنهای گرم مالیدن و حقنههای تیز فرمودن **وارونه** حقنها زیره
و تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون و [illegible] و قطراسالیون و حب
الغار و جند بیدستر بکار داشتن و اگر تب افتد که ماسک بهست از
داروهای تیز دست بدارد و بداروهای نرم باز گردد چون [illegible]
و بابونه و به برنج خاکی و اگر [illegible] کرویا [illegible]
گرم بر ساق بخورد سود دارد و اگر ماده غلیظ و سودای باشد شربت گرم

نباید داد و ماده را بحقنه پاک باید کرد و روغنها که بعد از شکم
مالند روغن بید انجیر است و روغن سداب و نفخ سودایی را تخم کرفس
و سداب و مرزنگوش و [illegible] و قردمانا و حب الغار و نشند و بابونه
و جند [illegible] اندر سرکه بپزند و بدان سرکه تکمید کنند و سکنجبین و فنجنوش
و ناخواه و از معجونهای بزرگ مثرودیطوس و تریاق اندرین
باب سخت نافع است و این معجونها و شربتها پس از استفراغ دهند
و استفراغ نخست بحقنه کنند پس بداروها مسهل **صفت داروی**
مسهل بگیرند صبر و سکبینج و مقل و غاریقون را استارات حب
کنند چنانکه رسم است شربتی از دو درم تا سه درم اندر آب
گرم و معجون ابهل و گوارشن انگدان سود دارد **صفت**
معجون ابهل بگیرند ماده سرد را و بادها را تحلیل کند بگیرند ابهل
و ناخواه و کمون [illegible] و دارچینی و [illegible] را استارات همه را
بکوبند و ببیزند و با انگبین سرشته شربتی مثقالی **صفت**
گوارشن انگدان بگیرند بلیله و آمله و بلیله از هر یکی پنج درم [illegible]
و [illegible] از هر یکی شش درم انیسون و مصطکی و تخم بادیان و
ناخواه و تخم کرفس از هر یکی دو درم انگدان [illegible] ده درم همه را
بکوبند و ببیزند و با انگبین سرشته شربتی دو درم کمونی اندرین باب

نافع است و شراب کهن سپید و رقیق بدو باید داد تا بشکند اگر درد معده
از خلط سودای خیزد علامت خداوند این علت را اندر فم معده
سوزشی باشد چون طعام خورد آن سوزش باطل شود و بسیار باشد که سبب
آن سوزش خلط سوداوی بود علاج نخست قی باید فرمود بر حسب
چنین که سه حزق را بر ترب اندر رشته کنند یک شبانروز بنهند پس آن
ترب را بیرون کنند و در سکنجبین عسلی که نیم بار بزنند دیگر بنهند و آن سکنجبین را
با آب شبت گرم کنند و بدو دهند و از آن ترب لختی بدهند تا بخورد و از پس
قی معجون نجاح بکار دارند ضعف قرصی که درد معده را که از پس طعام
آید و تا قی نکنند نیاز آمد زایل کند تخم بادرنجبویه و تخم کرفس از هر یکی پنج
درم افسنتین [illegible] درم سنبل [illegible] مر و طلیل و جند بیدستر و افیون
از هر یکی [illegible] درم همه را بکوبند و اقراص کنند قرصی یک درم شربتی یک
قرص

باب اندر ضعف شهوت طعام

و اسباب و علامات و علاج آن اسباب ضعف شهوت طعام
یا استغنای تن از غذا بود یا جگر کیلوس را از معده جذب کمتر کند
علامات اگر سبب استغنای تن بود از غذا علامت وی انصلات
دیری رگها و گرانی اندامها و علامت تقصیر جگر اندر جذب کردن
کیلوس از معده در جایگاهش یاد کرده خواهد شد علاج اگر سبب

استغنای تن بود از غذا او بسیر گذشته بکار باید داشت و ریاضت
باهستگی باید کشید و اگر تقصیر جگر اندر جذب کردن افتد تدبیر
کشادن سده ها [illegible] کرده و هر بامداد معتدل یک پیاله
شراب کهن و آن در زنجبیل پرورده و زنجبیل پرورده و کبر که
و میبه و سکنجبین بزوری و تریاق و مثرودیطوس سخت سود مند
باشد و گرمابه و ریاضت بوقت فرمودن و اندر خوردنیها
دارچینی و اندکی زنجبیل بکار دارند آتش سود آرد اگر اندر علت
شهوت کلبی بود این علت را بدین نام از بهر آن خواسته که مردم
بر طعام بی اندازه آرزو کند و سیر نگردد و اسباب این
علت پنج نوع است یکی بسیاری سودا که از سپرز بمعده
آید و فم معده را بگزد دوم سوء المزاج سردی که فم معده را افکند
سیم سوء المزاج گرم که معده را [illegible] افتد و معده را سرد کند
چهارم [illegible] باشد که از دماغ ماده بفم معده اندر آید پنجم اگر اندر
روده ها و معده کرمانی بسیار و بزرگ طعام را ناگواریده بخورند
اندام [illegible] سبب گرسنه بمانند علامت اگر سبب بسیاری
سودا باشد که از سپرز بمعده اندر آید علامتهای وی آنست
که شغل او بسیار باشد و آنچه بخورد ناگواریده بیرون آید

بدین سبب تن لاغر شود و اندامها بغذا حاجتمند بود و پیوسته آرزوی
طعام باشد و اگر ساعتی توقف کند فم معده سوختن گیرد و چون طعام
بخورد آن سوزش زایل گردد و اگر سبب سوء المزاج سرد باشد
که بفم معده افتد این علامتها که یاد کرده آمد همه موجود باشد لکن ترشی
فم معده نباشد و اگر سبب سوء المزاج گرم باشد که معده و همه
اندامها را افتد علامت وی آنست که شکل کمتر از طعام باشد و تشنگی بیشتر
غالب و اگر سبب ترکه باشد سبب آن علامت آن باشد و اگر سبب
کرمان باشند علامت آن ظاهر باشد **علاج** اگر علامت اندر آمدن
سوء الجوع ظاهر شود نخست رگ باسلیق زنند بارگ اسلیم لیکن طبیخ
افیتمون و مانند آن استفراغ فرمایند و حجامت بر سر زیر نهادن و چون
بیرون پاک کردن و معده را باطریفل قوة دادن تا بگوارش جوزی [illegible]
اگر طبع نرم باشد و ناشتا آب گرم دادن و طعام نرم چرب بود و لیکن
چون نان زرده خایه مرغ نیم برشت و بره فربه و مرغ فربه و بط
فربه و حلوا از شکر و روغن بادام و نشاسته و لوزینه دادن
و اگر طبع نرم نباشد شیر تازه و گوشت بره و بزغاله فربه بپزند با کدو
دشتی و اندکی زیره و گوشت از وی برآرند و اندرین نخود با کبوتر
بچه فربه یا مرغ سمین بپزند تا مهرا شود و اندکی خولنجان و دارچینی

و عود هندی در افکنند و از این شوربا چند اگر خواهند بخورند
و اگر شراب ریحانی که از انگور کوهی کرده باشند با وی بیامیزند
صواب باشد و اگر علامت سردی مزاج معده پیدا شود نخست
قی فرمایند پس ایارج فیقرا دهند پس اگر معده را بدین پاکی
پاک کرده گوی دریاق بزرگ و دوالمسک و مثرودیطوس دادن
و طعام مرغ و کبک و دراج و تذرو بریان کرده دادن و اگر
که سوء المزاج گرم باشد که معده و همه اندامها را افتاده و حرکت
و ریاضت باید داشت و روغن سود در همه اندامها طلی کردن
و آب سیب و انار و شراب ترشی ترنج و شراب لیمو و شراب
ریواج دادن و طعام از گوشت گوساله و لطون کاو ماهی
فرمود و اگر سبب ترکه باشد علاج ترکه کردند و آن باید
کردن یا ایارج فیقرا دادن تا معده و دماغ را پاک کند چنانکه
اندر علاج ترکه یاد کرده آمده است و اگر سبب بسیاری کرم
باشد اندر تدبیر پاک کردن آن باید کوشید چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آید

باب اندر شهوت که آنرا شهوة البقری خوانند

این گرسنگی همه اندامها باشد بی گرسنگی معده و این چنان باشد
که همه اندامها بغذا حاجتمند باشد و معده را آرزو نخواهد چه اگر بخت

آرزوی طعام بسیار بوده باشد و شکم رفتن با این حال یار بود و این
علت بلغمی باشد بی طعم و غلیظ **علاج** علاج این علت باز آوردن
قوت و یاری دادن او تا بر جای بماند و ساقط نشود و تدبیر آن
کردن تا شهوت طعام پدید آید و این چنان باشد که طعامهای خوش
بوی که آرزوی وی را بجنباند و میوها و عطرها که اندر وی قوت قابضی
بود می‌بویانیدن تا قوت جمع کند و نگذارد که تحلیل پذیرد اما میوها
چون سیب و آبی و امرود و مورد باید و عطرها باید مشک و عود
و ذریره و شراب انگوری ریحانی و از بوی طعامها بوی بزغاله
و بره بریان زنان گرم خایگی و غذا ایشان از زرداب ترید کرده
و ماء اللحم باید داد و آب برگ مورد تر و آب سیب و آب آبی
و گلاب و اندکی زعفران و عود بر مفاصل و اندامها او طلی میکنند
اندر آنکه آرزوهای تباه پدید آید تباهی آرزو آنرا گویند که مردم
چیزهای تباه آرزو کند چون گل و نمک و انگشت و غیره و این بیشتر زنان را
افتد که اندر معده ایشان اخلاط بد باشد و زنان آبستن را
نیز افتد خاصه اندر ماه دوم و سیوم از بهر آنکه حیض ایشان باز ایستد
از جهت غذای جنین اندرین مدت که یاد کرده آمد چون ضعیف
باشد و همگی آن در غذای او خرج نشود **علاج** اما زنان آبستن را

کرد بی تکلف قی توان کرد باسانی دستور باید داد تا گاه گاه قی
کند و معده او را بگوارش عود و میوه قوت دادن و اگر اندر
قی کردن قوت بسیار باید قی نشاید فرمود و داروی مسهل نیز نشاید
داد جز بقوت دادن معده مشغول نباید بود و طعامهای لطیف زود
گوارنده باندازه و معتدل باید فرمود چون گوشت دراج و مرغ
خانگی و بزغاله بریان کرده و گاه گاه اندر طعام ایشان اندکی
و خردل کردن و کسانی دیگر را که چیزهای بد آرزو کنند قی باید فرمود
و معده را بایارج فیقرا و حب صبر پاک باید کرد پس معده را قوت
دادن بدان داروها که یاد کرده آمد و اگر زیره کرمانی و ناخواه ازین
هر یکی بمقداری بخوانید ناشتا و از پس طعام نیز سفوف کنند
صواب بود و اگر زیره و ناخواه با مصطکی بخوانید بهتر باشد
و ناخواه را اندرین باب منفعتی بزرگست **صفت داروی نیک**
بگیرند قاقله و جوز بوا و کبابه راسن راست شکر طبرزد چند
وزن همه داروها شربتی سه درم بکار دارند **اندر آنکه آرزوی**
آب بسیار بود سبب تشنگی غالب یا سوء المزاج اندامی باشد
یا سوء المزاج همه تن یا سببی بیرونی اتفاق افتد و اسباب
بیرونی چهار نوع است یکی آنکه طعام غلیظ و شور خورده باشد

چون گوشت قدید و ماهی شور دویم آنکه آب دریا یا آب شور تشنگی
آرنده خورده بود سیم طعامی بغایت قوت گرم باشد یا شراب
کهن قوی خورده باشد و آن تشنگی که ازین نوع باشد خشکی هلاک
کند و آنکه هیچ شربت و دارو ساکن نشود آب می باید داد تا هلاک
نشود چهارم آنکه در هوای گرم مقام داشته و آفتاب افتاده باشد
علامت آنچه از سوء المزاج همه تن باشد پیدا باشد و آنچه از
اندامی باشد شکل معده و جگری با سوزش و تلخی دهان و خشکی حلق باشد
و آنچه از گرمی و خشکی معده باشد سوزش و خشکی و تلخی دهان عظیم تر
از آن باشد و آنچه از اسباب بیرونی افتد سبب هر یک علامت
آن بود **علاج** آنکه سبب گرمی معده و جگر باشد ماء الشعیر و سکنگبین
شکری و آب انار ترش و آب میوه‌های ترش و ریواج و
امرود چینی باید فرمود و آب سرد خنک پس از آنکه آب
گرم بتها خورده باشد از بهر آنکه تری و خشکی تجربت اندر حوالی
تعقرن رسد و آنکه سبب خشکی جگری باشد سکنگبین کدو
و آب خیار و لعاب اسپغول و روغنها دائم باید فرمود و لعاب
اسپغول دانه آبی در آب انار شیرین انبخته و کشنیز سوده بر
انار شیرین افکنده با روغن بنفشه سود دارد و آنکه سبب حرارت

دل بود هوای خانه خنک باید کرد و اسپرغمها و میوه‌های خنک پیش
او نهادن و بنفشه و نیلوفر و گلاب و صندل بویانیدن و دوغ گاو
با قرص کافور دادن و صندل و گلاب و برگ خرفه کوفته بر سینه
نهادن و آنکه سبب سوء المزاج همه اندامها باشد تحت رگ
باسلیق باید زد و مطبوخ هلیله و ماء الجبن استفراغ باید فرمود
و طعام از کشک جو و ماش مقشر و اسفاناج و کدو و روغن بادام
باید داد **صفت حبی** که تشنگی بنشاند بگیرند تخم کوک و تخم خیار
بادرنگ و تخم کدو شیرین همه پاک کرده از هر یکی یک درم
تخم خرفه ده درم کثیرا انگشت درم کافور نیم دانگ همه را بکوبند
و بلعاب اسپغول بسرشند و حب کنند **صفت آبی** که تشنگی بنشاند
بگیرند خربزه هندو و کدو تازه شیرین و مغز خیار همه را آب
بگیرند و گلاب بادی بیامیزند و اندکی کافور در آنکته چند اگر
وزن همه باشد آب غوره یا آب خرماهای هندو و بادی بیامیزند
و طباشیر در افکنند و بجای آب میدهند و آنکه سبب تشنگی
هوای گرم باشد دست و پای او را اندر آب سرد باید نهاد و
روغن گل سرد کرده بر سر او نهادن و آب [illegible] خنک
و خرماهای هندو در دهان داشتن تشنگی بنشاند و الله اعلم بالصواب



باب اندر احوال حرکتهای معده چون فواق و آروغ و قی و [illegible]

اندر احوال فواق و علاج آن علاج آنست که قی فرمایند و تشنگی
هر کشند و انگدان و جندبیدستر بوینده کنند و مصطکی و پودینه و رازیانه
همی خایند و معده را از پس قی با یارج فیقرا پاک کنند و ناگاه ترسیدن و
شراب پودینه اندر طعام کردن و ناشتا [illegible] درم کمون
کردن سود دارد و کمونی و شجرنیا و تریاق اربعه و تریاق بزرگ
و فنداد یقون سخت نافع بود **اندر آنکه آروغ بر آید** آروغ بادیست
که قوت معده آنرا تحلیل کند و بر بالا فرستد و آن باد یا از خلط
غلیظ خیزد یا از ضعیفی معده و ماده بادها از خلط بلغمی باشد یا از
خلط سودایی و علامتهای خلط بلغمی و سودایی اندر بابها گذشته یاد
کرده شده است **علاج** اگر سبب بسیاری آروغ خلط بلغمی
یا سودایی باشد معده را به قی پاک باید کرد و حب صبر و مصطکی
باید داد و از پس آنکه معده را پاک کرده باشد معده را قوت
باید داد و معجون فلافلی و زنجبیل پرورده و اگر سبب آروغ
ضعیفی معده باشد علاج باید کرد چنانکه اندر بابهای سوء المزاج
معده یاد کرده آمده است هر گاه که آروغ بسیار شود آب
پودینه و سعتر و زیره و ناخواه و کرویا و انیسون دهند و

و مصطکی و قرنفل می باید خاییدن و با نگین خوردن و فنداد یقون و سجزنیا
دهند **اندر تاسه و خشک گشتن** و اضطراب معده و علامات و علاج آن
اگر اضطراب و تشنگی و تلخی دهان پیوسته باشد و اندر میان طعام خوردن
ساکن شود دلیل باید داشت که ماده صفراوی است و اگر پیوسته لعاب از دهان
همی آید و تشنگی نباشد دلیل باید داشت که ماده بلغمی است و اگر طعم دهان ترش باشد
و تلخی و تشنگی آرد دلیل باید داشت که بلغم رقیق است **علاج** اگر ماده صفراوی
بود قی باید فرمود سکنجبین و آب گرم و اگر قی نتواند کرد استفراغ
با یارج فیقرا [illegible] باید کرد و از پس استفراغ کشکاب و آب
و آب انار ترش و شیرین یا شراب غوره و سکنجبین و مرغ بچه خانگی بغوره
یا بانار دانگ پخته دادن و بر معده ضمادی از صندل و گل سرخ و لادن
و کافور و آب سیب و گلاب بر نهادن و اگر خلط بلغمی بود قی سکنجبین
عسلی و آب ترب و طبیخ شبت باید فرمود و اسهال با یارج فیقرا و سکنجبین عسلی
سرشته و از پس استفراغ حب و شراب پودینه و شراب افسنتین باید داد و اگر
شراب کهن دهند بلغم را ببرد و معده را نیرو دهد و طعام تیز و زود و کبک
و کنجشک بریان کرده باید داد و ضمادها که یاد کرده آمده است بر
معده باید نهاد **اندر قی و اسباب و علاج آن** هر گاه قی افتد طبع را نرم
باید کرد و حقنه نرم که از بنفشه و بابونه و کشک جو و پستان [illegible] خطمی و روغن

کنجد و شکر سرخ ساخته باشد ماده را فزود دارد و شربت آب خرمای
هندی و آب الوخاصه اگر ماده صفراوی باشد و اگر طبع خشک نباشد
نخست با آب گرم و سکنجبین قی باید فرمود پس معده را رب غوره و رب
انار و شکر قوت دادن و اگر این ترشیها معده را بگزد رب آبی باید و آرد
و شراب ریواج و شراب ترشی ترنج سود دارد **صفت حب**
که قی باز دارد بگیرند بزر البنج یک جزو و بزر الورد و سماق و قسط
از هر یک چهار جزو همه را بکوبند و بشراب آبی بسرشند شربتی از نیم
مثقال تا یکمثقال و اطراف رز که نوبر دون آمده باشد خاییدن و آب
آن خوردن و طعام از سماق و غوره و انار و امثال دادن سود دارد
صفت شراب که قی باز دارد بگیرند آب الوی سیاه و آب خرمای
هندی از هر یکی سه اوقیه گل مغسول یکدرم زعفران دو دانگ
زعفران را بسایند و از این آب با لنزانی حل کنند شربت بود **صفت**
سفوفی که قی باز دارد بگیرند گل سرخ و سماق از هر یکی یکدرم طباشیر دو
درم گل نشا بودی سه درم همه را بکوبند و نیم دانگ کافور بادی بیامیزند
شربتی سه درم با آب انار مز یا آب سیب ترش یا آب آبی بکار
دارند و اگر قی از بلغمی بود که اندر معده گرد آمده باشد نخست معده را
پاک باید کرد بطبیخ شبت و سکنجبین و اندکی بوره و از این کار گشاید

بود و از پس قی معده را قوت دادن بگوارش عود و بیجه شراب
بود نه و دوا المسک و فنداد یقون و مصطکی و زنجبیل پرورده
و اگر ماده میل بقعر معده دارد معده را بحب صبر و ایارج فیقرا پاک
باید کرد و از پس آن معده را قوت دادن بشربتها که یاد کرده شد
صفت سفوفی که معده را قوت دهد بگیرند پودنه خشک و مصطکی
و عود و قرنفل از هر یکی دو درم همه را بکوبند و بیزند شربتی دو درم
باده درم گلشکر **اندر آنکه خون بقی برآید** و علاج آن هر گاه که بقی
خون برآید و قوت و فصل سال و عمر مساعد بود و مانعی نباشد نخست
رگ باید زد لیکن مقدار اندک بیرون باید کرد و چند کرت بیرون باید
کرد و گاه باشد که مقداری یکمنی خون بیرون باید کرد و اقراص کلنار
دادن **صفت آن** بگیرند صمغ اعرابی پانزده درم کهربا و کشنیز خشک
و طباشیر و گل سرخ و سماق و کلنار و عصاره لحیة التیس و نشاسته
از هر یکی ده درم اقاقیا هفت درم شب یمانی سه درم افیون یکدرم
شربتی سه درم اندر آب لسان الحمل دادن سود دارد و گل ارمنی
و گل مختوم و طباشیر و آب لسان الحمل و آب بادران و آنچه بدین ماند همه
سودمند باشد **اندر هیضه** هیضه بیماریست از بیماریهای تیز که
طبیبان از امراض حاده گویند و با خطر است و تیره نیز یک بیعنی

هم قی کردن و هم اسهال دگاه باشد که اسهال بی قی بود لکن بی طپش
کشیدن نباشد و اصل این بیماری ناگواریدن طعام است و اسباب این
سه گونه است یکی آنکه طعام بسیار خورده بود چنانکه معده از آن تنگ آید
دویم چنانکه طعام بی ترتیب خورده بود و از پس آن طعام نازک دیر
گوار خورده چون میوه های ترشی آنکه و زردآلو و خربزه تا آنکه زود گوار
باشد گوارد و بر سر آن طعام ناگوار کرده بماند و آن را تباه کند
سیم آنکه گوهر طعام که خورده شود تباه باشد و اندر معده تباه تر شود
و ماننده آن دگر درد و علاج چون الکاهی افتد که طعام اندر معده
تباه شده بباید شتافتن و قی کردن تا معده پاک شود و محرور را اندر
همیشه خشک کشیدن و تشنگی بیشتر بود جهد باید کرد تا آب نیم گرم خورد
بسیار تا معده را از طعام تباه شده پاک کند تقی جلاب و ماء العسل
و روغن نشاید خورد و غذا و نیز همچنین غذا باز باید گرفت از آن
که غذا باز باید گرفت چیزی غذا دهند و نشاید و آورد اگر قی تمام
کرده باشد جلاب با آب انار ترش دهند و غذا و همچنین را
هیچ حرکت نشاید کرد و بباید خفت از بهر آنکه اندرین علت هیچ
چیز از علاج چون این چیزی نا خوردن و خفتن نیست و اگر خواب
نگیرد خویشتن را خفته باید ساخت تا اخلاط ساکن بماند و اینه کرد [illegible]

شود و اگر تشنگی غلبه کند طباشیر سوده اندر آب انار و انگ ترش کنند
و از آن آب بجرعه میکنند و آب آبی ترش و آب سیب ترش و آب
اطراف رز سوده و آرد و اگر این اسهال باز گردد دانه کی کنک
سوده اندر شراب تر کنند و دو کفچه از آن بدهند تا بخورد بخشند
صواب بود و محرور را ضمادی از صندل و گل و آبی و سیب و بهار نارنج
کرده و برگ مورد و گلاب و اندکی کافور بر شکم او نهند و آرد
جو اندر آب مورد تر سرشته ضماد کنند و آبی سبز که پخته و کوفته
رزد عصاره لحیه التیس و سماق و اقاقیا و گلنار و پوست
انار و پوست جو همه را با آب مورد تر کنند و ضماد کنند و خاکستر
نی و خاکستر گز و خاکستر شاخ رز که بر هم زده کنند و بر شکم او نهند
و اگر خرقه بگلاب سرد تر کنند و شکم باشند روا باشد صفت شراب
میوه ها که قی باز دارد دگر بند امرود و به و سیب [illegible] حب الآس
و تر رنگ و نار انگ ترش همه را نیم کوفته کنند و اندر آب انار ترش
تر کنند گشنیز و زند [illegible] بار و بهر بر رو دیگ [illegible] به بالا بند
و نیک رند و آن آب دیگر باره بپزند تا قوامی گیرد و از آن آب
بکار آرند صفت اقراص مورد دیگر بند پوست انار و مازو
از هر یکی پنج درم و حب الآس و سماق و کز مازو و گل ارمنی [illegible]

[illegible] ... سکنجبین ... [illegible]
... زعفران ... [illegible]
... سنبل ... [illegible]

دنت بسته بریان کرده و مقل یکی از هر یکی ده درم همه را بکوبند
شربتی یک مثقال فی و اسهال باز دارد و اگر کار به این رسد که عرق
سرد کردن آغاز کند و اطراف سرد شود و فواق پدید آید اطراف
او را اندر آب سرد نهند و همی مالند و گل ارمنی اندر سرکه و آب مورد
تر کنند اندر و بر پای او طلی کنند و اگر ضعیف و بیهوشی شود عضلهای
او را بمالند و سر و بینی و گوش او را می مالند و موی صدغ او بکشند
و ماء اللحم و شراب مشک اندر حلق او می چکانند و اگر اسهال
از حد بگذرد رختینی اندر آب بنهند و نشاسته بریان کرده اندرین
آب حل کنند و بدان حقنه کنند مرطوبرا اگر در حال که حس آن نیابد
که طعام اندر معده او تباه شده ماء العسل گرم دهند تا قی کنند
و معده را پاک کند و از پس قی اقراص عود دهند صفت آن
بگیرند قرنفل و کباب از هر یکی دو درم سنبل و مصطکی از هر یکی نیم درم
عود خام چهار درم شکر چند وزن همه دارو ها شربتی یک مثقال
و چون از هیضه بیرون آید طعام مرغ خانگی مصوص کرده با آب
نار دانگ و آب سماق دهند و اگر مصوص از گنجشک نر و ماهی [illegible]

باب اندر ضعیفی معده و بد گواریدن طعام

هر قوتی که ضعیف گردد از قوتهای معده نوعی از ضعف معده پدید

لکن حدوث بیشتری مرده ان آنست که ضعیفی معده ضعیفی قوت هاضمه را [illegible]
و هر نوعی از انواع سوء المزاج که در معده پدید آید نوعی از ضعف معده تولد
کند و قوت جاذبه را سردی و تری ضعیف کند و گرمی و خشکی را یاری کنند و قوت
هاضمه را گرمی که میل بتری دارد یاری دهد و قوت ماسکه را خشکی
که میل بسردی دارد یاری دهد و علاج قوتهاء معده اندرین جزو یاد کرده آید

باب اندر آنکه ضعف معده از ضعف قوت جاذبه باشد

بباید دانست که علامتهای ضعیفی قوة جاذبه آنست که طعام اندر معده
دیر بگذرد و گرانی کند و گاه باشد که تا به سر کردن سر و خفقان و سدر
پدید آید و گاه باشد که غشی گشتن و قی پدید آید علاج بطعامهای لطیف
زود گوار باید کرد چون تذرو و دراج و گنجشک در شوربا پخته
و بریان کرده و بوی افزارها خوش کرده چون زیره و کرویا و دارچینی
و ناخواه و زعفران و بر فم معده ضمادی نهند از گل و مصطکی و سنبل
و قرنفل و افسنتین و گل و مورد آبی پخته و آب برگ مورد و برگ بهی
راست چنین ان همه علاج این علت است والله اعلم بالصواب

باب اندر آنکه ضعف معده از ضعف قوة ماسکه باشد

آفت قوة ماسکه آنست که معده بر طعام مشتمل نشود و التفات نکند
یعنی گرد آن در نیابد علامت ضعیفی قوة ماسکه آنست که معده از طعام

باید رم و ناگاه و دوازده درم هر دو را بکوبند و با انگبین بسرشند و شربتی سه
درم با شراب بخورد و همچنین اطریفل کوچک سوده باشد و طعام کبک
و تذرو و کنجشک و خرگوش بریان کرده و ابزارهای گرم خوشبوی کرد چون
زیره و کرویا و مانند آن سود دارد و در بهار نافعست والله اعلم بالصواب

باب اندر آنکه ضعف معده از ضعف قوة هاضمه باشد

بباید دانست که انواع سوء المزاج ساده یا با ماده از طعامی بسیار که
باندازه و نه بوقت و ترتیب خورند و هر طعامی که وی را کیفیت بد بود
ناستوده و حرکتها که نه بوقت و نه باندازه باشد همه اسباب ناگواریدن است
و سوء المزاج سرد اگر ساده باشد و اگر با ماده مضرت آن اندر هضم
قوی تر از مضرت سوء المزاج گرم است و سوء المزاج خشک اندر هضم
آن مضرت نکند که سوء المزاج گرم کند و سوء المزاج خشک بد بول ادا کند
و سوء المزاج تر با استسقا و حال طعامی که هضم نیابد از دو بیرون نباشد
یا همچنان بر حال خویش بماند و ناگواریده بیرون آید و تن از آن هیچ بهره
نیابد و لاغر و بی قوت شود یا اندکی مایه از حال بگردد و تباه شود و تن از
وی غذای بد یابد و اگر این تغیر اندر هضم دوم و سیم و چهارم افتد
بیماریهای بد تولد کند چون بهق و برص و سرطان و استسقا و گر و خارش
و نمله و جمره علامت هر گاه که طعام هضم نشود اندر معده دیر بیرون آید و گرانی

رنجور شود اگرچه اندک باشد و علامات ضعف قوت ماسکه دو گونه است
یکی آنکه غذا اندر معده [illegible] که اگر حرکت کند طعامی که خورده است از
وی باز خواهد گشت و قی بر آید دوم آنکه هر طعام که خورده شود زود
با امعای روده فرود آید اگرچه طعام اندک خورده بود علاج اگر سبب
علت ماده گرم باشد نخست آن ماده را برفق از معده بیرون باید
آورد پس از آن رب سیب و رب آبی و شراب لیمو بکار
داشتن و کشکاب با کافور [illegible] دادن و اگر حرارت زیادت گردد
دوغ گاو پخته که آهن تاب کرده با طباشیر و گل سرخ و گلنار و قرط
و طراثیث و کهربا چنانکه بمقدار ده قیراط در دوغ بخورد هم ازین
داروها [illegible] و غذا اگر نخود و کاورس پوست کنده و عدس مقشر
با آب غوره و آب انار ترش و آب آبی و مانند آن و طیهوج
و کبک و جوجه و مرغ خانگی بریان کرده و ضمادهای که از صندل
و طباشیر و گلنار و گل سرخ و برگ مورد [illegible] واگر ماده
بلغم باشد که سبب علت رطوبت افراط شده باشد نخست معده را
پاک باید کرد بقی یا باسهال یا بایارج فیقرا پس گوارش خوزی
دادن صفت آن بگیرند دانه مویز بریان کرده نیم حب الاس
پاک کرده ده ستیر خرنوب نبطی و گلنار و کندر و [illegible] اندکی

کند و از روغ بوی آن طعام دهد و بیزار کند و باشد تن از طعام بهره نیابد
و قوت نگیرد و بیمار بسیار که یاد کرده آمد تولد کند **علاج** سخت منع و تدارک
آن مشغول باید شد و هر کدام از این را بضد آن علاج باید کرد اگر سبب بسیاری
طعام بوده باشد بباید فرمود تا جای جایی که بهمای اعتدال باز بخسبد و امروز از
طعام باز ایستد و شکم او را گرم کنند و اطراف او را بمالند و دیگر روز اگر ماید بود
طعام سبکتر و اندکتر خورد و اگر سبب این طعام ناگواریده مانده باشد همین تدبیر
کند سه روز و خفتن بر پشت معده را گرم کند و اگر بعلاج قوت با چیزی
مخصوص حاجت است خاصه اگر مزاج سرد باشد اطریفل بزرگ و اطریفل کوچک و گوارشن
عود و مسحوقها اندر شراب کهن یا اندر ماء العسل دادن و طعامهای گرم و تر
رزود که از دادن و اگر مزاج گرم باشد سیب و سکنجبین سفرجلی دانا باید
داد و طعام با آب سماق و آب غوره و آب انار ترش باید فرمود **صفت**
اطریفل بزرگ بگیرند هلیله کابلی و بلیله و آمله و زنجبیل و دارفلفل و سیاه دانه و شیطرج هندی
و شقاقل از هر یکی ... و تودری سرخ و زرد و لسان العصافیر و بهمن
از هر یکی نیم جزو همه را بکوبند و بیزند و بروغن گاو چرب کنند و با انگبین مصفی
بسرشند

باب اندر آنکه ضعف معده از ضعف قوت دافعه باشد

باید دانست که بسیار باشد که طعام اندر معده تن درست دوازده ساعت
یا پانزده ساعت بماند **علامت** وی آنست که بوی آن طعام از آروغ یافت
شود و هر چند طعام لطیف تر بود و قوت هاضمه بر وی مستولی تر باشد و هر چند
غلیظ تر باشد قوت هاضمه را با وی جنگ باید کوشید و هر گاه که قوت ماسکه
طعام اندر شکم نگذارد و از ده ساعت یا افزون تر از بیست و دو ساعت
باشد نشد رستی نباشد **علاج** قوت دافعه را اندر بیشتر حالها بچیزهای
ترش باید که میل بسردی دارد چون آب میوها و سکنجبین و نیز آب
و فلوس خیار شنبر و آب کاسنی گداخته و هلیله زرد پرورده سود مند باشد
و طعام از آلوی سیاه و خرمای هندی و ماش مقشر و اسفاناخ و روغن بادام سازند

باب اندر ضعیفی معده و تهبیج و تشنج آن

از بیماریها که معده را افتد هیچ بدتر از آن نیست که تشنج لیفهای او
متهلهل شود یعنی بافت جرم او سست گردد **علامت** وی آنست که هیچ طعام
نگاه دارد و اگر خورده شود بر معده گرانی کند **علاج** وی بچیزهای قابض باید
کرد چون شراب مورد و اطریفل بزرگ و اطریفل کوچک و گوارشن
عود و روغن مصطکی بالیدن سود دارد و طعام سخت لطیف و اندک
و نازک باید داد آنچنانکه در بابها گذشته یاد کرده آمده است و پوست
اندرونی که اندر سنگدان مرغ خانگی بود اندرین باب نافع است
این را از گوشت جدا کنند و بباد بیاویزند تا خشک شود و بکوبند و نیم مثقال این
دو با اطریفل برشته و به دهند **صفت** شراب مورد بگیرند مورد دانه تر

بکنند و انزالا اندر چند آب بپزند تا مهرا شود و تخم از وی جدا کنند
و بپالایند با سه من شکر طبرزد بقوام آرند و اگر سرد داشته باشند
خشک را نیم کوفته کنند و بپزند چنانکه یاد کرده آمد والله اعلم

باب اندر یاد کردن احوال جگر و علاج آن

بباید دانست که جگر عضوی شریف است و همچنانکه دل محل قوت حیوانی است
و دماغ محل قوت نفسانی است جگر محل قوت طبیعی است و غذا یافتن اندامها
و پرورش تن بدوست و قوت هاضمه که کیموس را خون گرداند اندر
گوشت اوست و قوت جاذبه و ماسکه و دافعه اندر رگهای باریک اندر
میان گوشت او پراکنده است و هر اندامی را همچنین قوتها جاذبه
و ماسکه و هاضمه و دافعه هست لکن اندر معده و جگر بیشتر و ظاهرتر است
و درازی و کوتاهی انگشتان نشان بزرگی و کوچکی جگر است و سرخی
و سپیدی و تازگی رنگ روی نشان درستی قوت اوست و زردی
روی نشان گرمی اوست و تیرگی رنگ که برنگ ارزیز ماند نشان
سردی اوست و لاغری نشان گرمی و خشکی بود و رگها ظاهر نشان بزرگی او

باب اندر سوء المزاج گرم که اندر جگر پدید آید

علامت سوء المزاج گرم از دو بیرون نباشد یا با ماده بود یا بی ماده
بود علامت وی آنست که تشنگی غلبه کند چندانکه آب خورد تشنگی زایل
نشود و طبع خشک و زبان درشت و رنگ روی زرد و نبض سریع
و بول سرخ بود اگر سوء المزاج با ماده بود با این علامتها بول سرخ
و زرد و گرانی و اسهال صفراوی پدید آید **علاج** اگر سوء المزاج گرم
بی ماده باشد تبرید کردن فراخ باید کرد بشربتهای خنک چون
گلاب و آب خیار و آب کدو و سکنجبین ساده و آب کاسنی
و عنب الثعلب و شراب غوره و شراب ترشی ترنج و لعاب
اسپغول و شکر اندر آب انار ترش و آب سرد نیز تنها سود
دارد خاصه اگر مرد جوان باشد و اگر سوء المزاج با ماده باشد نخست
استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و آلوی سیاه و خرمای هندی و ترنجبین
و آب کاسنی با طلوس خیار شنبر و شکر و نبات مسهل لطیف است
و اگر تب نباشد ایارج فیقرا با سفوف هلیله و با شیر شتر هم سفوف
هلیله آوردن صواب باشد و روز نخست چهل درم شیر آب با سه درم
سفوف و روز دوم شش درم هر روز سه درم زیادت میکنند تا روز
هفتم **صفت سفوفی** که با شیر اشتر دهند بگیرند هلیله زرد ده درم
لک مغسول سه درم طباشیر دو درم تخم بادیان یک درم و اگر تخم
بادیان احتمال نکند بعوض آن تخم کشوث کنند **صفت** سفوفی که
با شیر شتر دهند بگیرند هلیله زرد ده درم لک مغسول دو درم گل ...

از هر یکی پنج درم ریوند چینی سه درم تخم بادیان و انیسون از هر یکی دو درم
سنبل الطیب سه درم و اگر خواهند که طبع نرم تر شود اندرین سفوف چهار درم
نخود خشک زیادت کنند و کاسنی همه بیماریهای جگر را سود دارد و انرا
که حرارت غالب بود با سکنجبین دهند و اما که حرارت آهسته باشد
با شراب انگوری سپید صافی دهند و اگر با سوء المزاج سرد باشد یکدرم
تخم بادیان اندر قرص کافور دهند صفت قرص کافور بگیرند گل طباشیر
دلک و صندل سپید از هر یکی سه درم تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم کدو
و تخم کوک از هر یکی دو درم کثیرا یکدرم کافور دو دانگ اقراص کنند
هر یکی دو درم و اگر طبع نرم باشد و خواهند که باز دارند اقراص طباشیر
دهند با رب آبی صفت اقراص طباشیر بگیرند برا لطافی گل طباشیر
و زرشک از هر یکی پنج درم لک مغسول و ریوند چینی از هر یکی یکدرم
زعفران نیم درم و اگر بیمار را سرفه باشد اندرین قرصها صمغ و کثیرا
و نشاسته از هر یکی یکدرم رب سوس دو درم زیادت کنند و با شراب
بنفشه دهند ضمادها از صندل و آب برگ خرفه و آب کوک و آب
کدو و آب برگ مورد و دو درم صافی و روغن گل سازند و اگر طبع نرم باشد
داروهای قابض اندرین زیادت کنند و طعام از گوشت دراج و گوشت
بزغاله و آب غوره و آب زرشک دهند و اگر تب باشد حیوانی

صفت ضمادی که در بیان
... بکار آید بگیرند صندل
پنج درم گل ده درم ...
خشک و خطمی ... از هر یکی سه
درم موم و روغن گل چندانکه
کفایت بود و اگر طبع نرم
بود آبی و برگ گل بیزند
... در شکم ...

نتوان داد گلاب با اسفاناج و برگ چکندر و کشنیز تر دهند
و از میوه ها انار ترش و بی ترش و سیب ترش دهند و هر چه قابض
باشد بسیار نشاید داد اما که سوء المزاج سرد که اندر جگر بود
سوء المزاج سرد از دو بیرون نباشد یا با ماده باشد یا بی ماده
اگر بی ماده باشد علامت وی آنست که لبها و زبان سپید باشد و تشنگی
نباشد و رنگ روی بسیاهی و سبزی زند و بول سپید و رقیق باشد
و نبض باریک بود و آرزوی طعام قوی بود و بسیار باشد که سردی
بغایت رسد آرزوی طعام باطل گردد و براز سپید و کم بوی بود
و طبع گاهی خشک باشد و گاهی نرم و با خوشنلی همچون خون آب گوشت
و عفن بیرون آید و اگر سوء المزاج با ماده باشد علامت وی آنست
که طعم دهان ترش باشد و طبع نرم باشد و تهیای عسر پدید آید و دل
سینه و غلیظ باشد و پشت چشم بر آمده بود و اطراف بیمار آماس کند
و در جانب راست گرانی کند علاج اگر سوء المزاج بی ماده
باشد باستفراغ حاجت نیفتد جز بتدبیر مزاج مشغول باید بود
چنانکه یاد کرده آید و اگر با ماده باشد نخست استفراغ باید کرد
پس تدبیر گردانیدن مزاج کردن و هر گاه استفراغ خواهند
کرد نخست گاه چی باید داد از ایارج فیقرا الحکیم و غافث و لک

و ریوند و با دارو مطبوخ هلیله آورند صفت حب ایارج بگیرند ایارج
فیقرا یک درم غاریقون نیم درم لک مغسول دانگی ریوند چینی دو دانگ
افتیمون دانگی سقمونیا دانگی مقل دانگی مقل را باب کرفس حل کنند و داروها را بدان بسرشند
و حب بندند این جمله یک شربت بود صفت مطبوخ هلیله بگیرند هلیله کابلی پوست
بازکرده ده درم افسنتین رومی و غافث از هر یکی پنج درم گل سرخ ده درم
تربد سفید نیم کوفته سه درم سنبل یک درم تخم کرفس و پوست بیخ بادیان از هر یکی
دو درم تخم بادیان و انیسون از هر یکی دو درم افتیمون پنج درم بسفایج نیم کوفته
هفت درم مویز منقی دانه بیرون کرده سی عدد انجیر ستی پانزده عدد همه را
بپزند چنانکه رسم است و پالایند و هفت درم فانیذ اندر مقدار صد
درم این مطبوخ بگدازند و بدهند و از پس استفراغ ماء الاصول دهند
صفت ماء الاصول بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و پوست بیخ
کبر از هر یکی ده درم تخم کرفس و تخم بادیان و کاکنج و انیسون از هر یکی
چهار درم سنبل و گل سرخ از هر یکی سه درم بپزند چنانکه رسم است
سکنجبین سه درم در هر هفته دو بار حب ایارج چنانکه یاد کرده آمد بدهند
تا ماده پاک شود و اگر با سردی تری سخت غالب بود ماء الاصول با روغن
بادام تلخ دهند یا روغن بید انجیر چون ماده پاک کرده باشد معجونات
و کوارشها و اقراصها چون دواء المسک و شلیثا و مثرودیطوس و قرص ایرسا

شرابها چون شراب افسنتین صفت شراب افسنتین بگیرند افسنتین
رومی هفت درم قسط و مر و مصطکی از هر یکی چهار درم گل سرخ و
غاریقون و سادج هندی و سنبل و صبر از هر یکی دو درم و زعفران
یک درم همه را نیم کوفته کنند و دو منا انگبین و چهار منا شراب انگوری
با هم بیامیزند و داروها در خم فراخ بنهند و هفت روز در آفتاب
نهند پس خم فراز گیرند و دیگر بار داروها تازه کنند تا سه بار
و هر بار هفت روز در وی بگذارند شربتی سه درم صفت
اقراص ریوند بگیرند ریوند چینی هشت درم فوه و لک مغسول از
هر یکی چهار درم تخم کرفس و انیسون و غافث از هر یکی سه درم همه را
بکوبند با سکنجبین عسلی بسرشند شربتی یک مثقال صفت اثاناسیا
بزرگ که بیماری جگر را سود دارد بگیرند مر و زعفران و افیون
و جندبیدستر و بزر البنج و قسط و فردماما و خشخاش سیاه و سنبل
خوشبوی و غافث و جگر گرگ خشک کرده راست با راست بگیرند
و افیون و مر را به شراب انگوری حل کنند و همه را با انگبین بسرشند و این
[illegible] بکار دارند و اگر تب چیره بود و [illegible] سخت [illegible]
باشد صفت حبی که بیمار بیاید جگر را و ابتدا استسقا و تبهای کهن
سود دارد بگیرند افسنتین رومی و هلیله زرد و مصطکی و زعفران



ورد و مصطکی و لک مغسول و افسنتین و اشنه و خشک و ایارج فیقرا
از هر یکی راستا راست باب عنب الثعلب بسرشند شربتی یک مثقال بوقت
خواب و اگر خداوند علت را از سرفه رنج رسد چند روزان همه آرد و آب
سوسن بکار دارند **صفت ضمادی** سود کند بگیرند افسنتین رومی و مصطکی
و سنبل و صبر و بیخ اذخر و صندل از هر یکی چهار درم حب بلسان و عود
خام و سعد و سلیخه و قسط و مشک از هر یکی دو درم گل سرخ شش درم لادن یک درم
همه را بموم و روغن سوسن بسرشند چنانکه رسم است و اگر حاجت بود بابونه و
اکلیل الملک زیادت کنند بابونه یک درم اکلیل الملک دو درم و طعام کبک
و گنجشک بریان و نخوداب بروغن بادام طلیخ و ماء اللحم و شراب کهن
نان و روی ترید کنند میوهای خشک فستق و مغز بادام طلیخ و پسته و
مویز و مانند و حلوای الجبنیه و روغن بادام و روغن زیت و روزه
داشتن و کم خوردن سود دارد و الله اعلم بالصواب

باب اندر یاد کردن کارها و چیزها که جگر را زیان دارد

طعام بر طعام خوردن یعنی طعام نخستین ناگواریده طعام دیگر خوردن جگر را
زیان دارد و خوردن طعامهای الوان بی ترتیب خوردن زیان دارد و ناشتا
و از پس ریاضت و از پس گرمابه و از پس جماع آب سرد خوردن جگر را سرد
کند و با ستسقا ادا کند و اگر بضرورت آب باید داد آب را با شراب
ممزوج باید کرد و سخت سرد نباید خورد و شربتی یک بار نشاید
خورد و لکن اندک اندک می باید مزید و طعامها از نوع ایشان که از وی
سده تولد کند زیان دارد و اما شراب شیرین سده تولد کند
از بهر دو کار یکی آنکه جگر بحکم مزاج گرم و تر که او راست شراب
شیرین را که ملایم مزاج اوست زودتر بخویشتن کشد دوم آنکه شراب
زود کند رود و زود در جگر رسد و از ثقل او و از چیزی که بصحبت او
رفته باشد سده تولد کند نان فطیر و برنج و پنیر و قطایف و هریسه
و ماهی و گوشتهای غلیظ و طعامهای غلیظ همه زیان دارد

باب اندر یاد کردن چیزهای که جگر را سود دارد

هر چه طلخ است و کشاینده است چون کشنده و هیضه خوش بوی است
و اخلاط را از عفونت باز دارد و کشاینده است چون دار چینی
و فقاح اذخر و هر چه زردی قوت بر اینهاست و قوت قبض چون
زعفران و هر چه طعم او خوش است چون بادام و فستق و بندق
و مویز جگر را سود دارد و جگر کشنی سخت سود دارد و آب
کشنی و نشتی و بوستان خداوند جگر گرم را سود دارد و شراب ریحان
گرم سود دارد و کسنه و آب او خداوند جگر سرد را با ماء العسل
دهند سود دارد **اندر آنکه جگر ضعیف باشد** علامت بباید دانست

که ضعیفی جگر از سردی است بازگوی علامت جگر گرم آنست که اخلاط را گرم کند
و طلق امعا فرستد و از سبب اخلاط امعا گرم شود و آرزوی طعام برود و دایم
گرمی تب آرد و تشنگی بسیار بود و علامت جگر سرد آنست که اخلاط را غلیظ کند
و آرزوی طعام بسیار کند و با وی تب نباشد لکن چون روزگاری بر آید چون
سردی که اندر وی بماند تباه کرده تب پدید آید و علامت جگر تر آنست که
طبیعت را نرم دارد و اخلاط را بسستی ادا کند و علامت جگر خشک آنست که اخلاط را
غلیظ و اندک کند و بول نیز اندک آید علاج بحث تامل باید کرد تا معلوم گردد
که سبب ضعف جگر چیست به دفع آن مشغول باید بود چنانکه هر یک اندر جای خویش
یاد کرده آید بجای آنست که سبب ضعف جگر اندر جمله حالها سردی و تری بود
و بدین سبب اندر علاج او داروهای لطیف و گرم کننده و ترا ننده و
گشاینده بکار آید و این داروها اندر داروی قابض خالی نباشد چون آثار
ترنج [illegible] و داروی که عفونت را باز دارد چون زعفران و سنبل
که با داروی تلخ بجای این نوع باشد از داروی قابض دور باید داشت
و اگر اندر جگر ماده بسیار باشد استفراغ حاجت آید تامل باید کرد اگر خلط غلیظ
و لزج است استفراغ بغاریقون کنند و اگر رقیق است و میل
بصفرا دارد استفراغ با افسنتین و عصاره غافت کنند و داروی
که استفراغ باندازه حاجت یاری دهد بکار دارند و گاه باشد

که اسهال پدید آید طبیب باید که اندر داروهای قابض [illegible]
در آرد که مضرت عظیم حاصل آید تامل باید کرد تا آن اسهال دفع
طبیعت است [illegible] است و جگر بدان پاک میشود [illegible] باید
تا پاک شود و اگر باز باید داشت داروهای خوش بوی [illegible] قوت
دهنده باید و بعضی معتدل [illegible] باید صفت داروی
که جگر را پاک کند و قوت دهد [illegible] لک مغسول و ریوند چینی
از هر یکی سه درم عصاره غافت و تخم بادیان و تخم [illegible] از
هر یکی [illegible] درم افسنتین رومی [illegible] درم تخم کاسنی و تخم کشوث
از هر یکی دو درم تخم کرفس چهار درم [illegible] دو درم صفت
معجونی که جالینوس گوید که جگر را [illegible] داروی [illegible]
[illegible] کرده بست و پنج مثقال زعفران دو مثقال [illegible]
الاذخر دو مثقال مقل الیهود دو مثقال [illegible] مثقال و
نیم سلیخه نیم مثقال سنبل سه مثقال اذخر دو مثقال و نیم [illegible] چهار
مثقال [illegible] چهار مثقال دارشیشعان دو مثقال [illegible]
[illegible] مثقال مقل را اندر شراب حل کنند و داروها بدان
[illegible] چنانکه رسم است شربتی یک مثقال و اگر حرارت زیادت بود
افیون و بزر البنج از هر یکی نیم مثقال زیادت کنند و اگر سبب

ضعیفی جگر سوء المزاج گرم باشد آبی و سیب و انار ترش و شیرین بوده
دارد و اگر سده باشد شراب کاسنی و سکنجبین باید فرمود و کار باشد
که سبب ضعیفی جگر سوء المزاج گرم باشد چیزهای سرد باید داد تا قوت
باز آید و چون سبب هر کجا قوتی ضعیف باشد نخست تامل باید کرد تا سبب
آن کدام نوع از انواع سوء المزاج است آن مزاج را بدل باید کرد
و موافق ترین طعامی جگر ضعیف را گوشتهای سبک اندک
باشد و نانهای پاکیزه که از گندم پاکیزه سازند و جو و زرد آب کنگار با
دهند و مرو و زرد آبکینه دهند و زرده خایه مرغ نیم برشت
و انار باید که از میوز و انار و املک بزند با دارچینی و جلیل سود دارد

باب اندر آنکه سده جگر باشد و علامات و علاج آن

علامات سده جگر دو نوع است یکی آنکه ثقلی رقیق و بسیار
و سپید باشد از بهر آنکه راه کیلوس گرفته باشد که بجگر اندر آید
اندر جگر خون گردد و آب از وی جدا بود و بکرده و مثانه فرو
آید بسته باشد و آنچه بهره جگر است از کیلوس و آب چیزی
با ثقل آمیخته بیرون رود و فرود آید از این سبب از بسیار رو رفتن
و سپید باشد زیرا آنکه اندر رگهاء جگر گرانی بود از بهر آنکه
جگر از آن مقدار کیلوس که بود اندر آید بسبب سده آنچه تحلیل

گرد و از وی به دشواری دفع شود و فرق میان سده و آماس آنست
که آماس با تب باشد و درد و صعب لیکن گرانی سده بیشتر از گرانی
از گرانی آماس بود و درد رو نباشد و اگر بود کمتر از درد آماس بود و تب
نباشد و بسیار باشد که صداع شده را سبب مشارکت جگر با دماغها
سستی تنگی نفس پدید آید **علاج** گشادن سده که اندر جگر باشد بداروها
ادرار کننده باید کرد اما اگر حرارتی باشد آب کاسنی و سکنجبین و آب
الملحوق با سکنجبین و آب لسان الحمل و برگ او و بیخ او باید داد و اگر
سکنجبین گرمسیر بکند و گرم نباشد بگیرند تخم کاسنی و بیخ او و تخم
خرفه و تخم خشخاش و تخم خیار همه را بکوبند و اندر سرکه و گلاب بخیسانند
و بپالایند و از آن سرکه سکنجبین بپزند و آب کرفس تر و آب برگ
ترب و آب کاسنی بهم آمیخته با سکنجبین دادن سود کند
و چون حرارت قوی را بفزاید و آب گشنیز و آب طبیخ او [illegible]
و از داروهای معتدل طبیخ غافث و بادرام [illegible] و آب بادیان
تا باعتدال نزدیک است و فاضل ترین داروهای که سده [illegible]
بکشاید و مزاج را نه گرم و نه سرد کند سرخس است و کافیطوس
و اندر گشادن سده فعل قوت [illegible] و اگر آب کاسنی [illegible]
معتدل شود و اگر بچیزی گرم تر حاجت آید سکنجبین از [illegible]

سازند و اگر سردی بود باید آب کاسنی و آب کشوث دهند و اگر
برآوردن گشاینده و ادرارکننده حاجت آید اسارون و سنبل و فطراسالیون
و زراوند مدحرج و فو و ایرسا و غاریقون و افتیمون و عنصل و جعده و
قنطوریون بادرنگ و حبلبا نا و نرگس و سکنگبین عسلی جمله موافق است و از داروهای
مرکب ماء الاصول سخت نیک است **صفت آن** بگیرند بیخ کرفس بیخ بادیان
و بیخ سوسن بیخ اذخر و بیخ کبر از هر یکی ده درم مصطکی و انیسون و [illegible]
و فو و قسط از هر یکی پنج درم حلبه پانزده درم مویز دانه بیرون کرده چهل عدد
انجیر لبنی پانزده عدد همه را بپزند چنانکه رسم است شربتی سی درم با چهار
درم روغن بادام تلخ و شیرین بیامیزند **صفت داروی** که سده را بگشاید غاریقون
و جرو قسط و بیخ کبر را استارات شربتی یک مثقال با سکنگبین والله اعلم

باب اندر آماسها که در جگر تولد کنند

هرگاه درد بر دی ماله قرار کند و گاه باشد که در مالیدن پراکنده شود
و اندر جگر تمددی یابد بی گرانی و بی تب بر خلاف آماس و سده شود و از
گرانی خالی نباشد و آماس بی تب نباشد **علاج** ناشتا در گرمابه
رفتن و بخور شراب صرف ناشتا خوردن و آب گرم خوردن
دادن و نمک گرم کرده بر نهادن سود دارد و تامل باید کرد تا تمدد
بکدام جانب میل دارد اگر بجانب رودها دارو حقنه مسهل دهند و اگر بسوی پشت

دگر ره بیک شربه دارو و همی او را کنند و بدهند که نافع و مجرب والله اعلم

باب اندر آنکه آماس گرم اندر جگر پدید آید و علامات و علاج آن

بباید دانست که آماس جگر و علت ذات الجنب بر طبیب نا آزموده مشتبه
گردد و از بهر آنکه هر دو مانند یکدیگر اند زیرا که تنگی نفس و سرفه و درد در دو که
با جگر کردن برابر ملازم این هر دو علت بود و فرق میان هر دو آنست که خداوند
علت را نبض مانند نبض [illegible] کشد چنانکه اگر تواند بپیچد که اگر درد در پهلو
و بالای او هیچ گرانی همی یابد نیابد دانست که در جگر آماس است
و اگر همی یابد علت ذات الجنب است و هیچ حال آماس جگر از تب
گرم و تشنگی خالی نشود خاصه اگر آماس اندر حدبه باشد و تشنگی بی اندازه
شود و تب سخت سوزان گردد و سبب آنکه حدبه جگر بدل نزدیک تر
افتاده است **علاج** نخست رگ باسلیق باید زد یا اکحل و اگر
رگ زدن ممکن گردد تا چند بار باید کرد و باندازه قوت خون بیرون
باید کرد و اندر ابتداء علت آب عنب الثعلب و طلای رادع حاره
نیست لیکن صواب آنست که چیزی محلل با رادع بیامیزند و غذا کشکاب
دهند و طبیعت را نباید گذاشت که خشک بماند از بهر آنکه رنج فزاید
و خطر باشد و نباید گذاشت که اسهال شود تا قوت ضعیف
نشود و شراب لبلاب نوافق در ابتداء علت باید داد چون آب

کاسنی و آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و آب کاهو و آب کدو و آب خیار و آب کشوث این ابها را بخت با سکنگبین دهند یا با خیار شنبر خاصه اگر طبع خشک باشد یا با تر نجبین و آب تخم خربزه دهند و اگر خواهند که جگر را قوت دهند لک و ریوند چینی زیادت کنند و اگر حرارت به اغایت باشد قرص بحت نافع بود **صفت** سفوفی که حرارت بنشاند و سده بگشاید و ادرار کند بگیرند مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه از هر یکی پنج درم تخم کاسنی و تخم کشوث و طباشیر از هر یکی سه درم تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون از هر یکی دو درم زعفران یک مثقال رب السوس چهار درم لک مغسول و ریوند از هر یکی یک مثقال مصطکی یک درم افسنتین دو دانگ و اگر با این علت سرفه باشد صمغ و کثیرا و رب السوس زیادت کنند و با جو سکنگبین بزوری دهند و اگر با جگر خشکی بود ماء الجبن سخت نافع بود **ضمادها** در ابتدا علت اندر استسقا کنند و آب عنب الثعلب و آب گشنیز تر و آب کاسنی و آب اطراف رز و آب لسان الحمل و صندل سرخ و سفید و موم و روغن گل و کافور باید و از پس چهار روز آرد جو و بابونه و اکلیل الملک و خطمی زیادت کنند **صفت** ضمادی دیگر اندر طبع افسنتین بپزند و ضماد کنند **صفت ضمادی دیگر** اس را بپزند و با آرد جو و گلاب بسرشند و هر گاه که تحلیل خواهند اندرین ضعف ضمادی که در ابتدای علت بود و آرد و یک صندل سفید و سرخ و گل سرخ از هر یکی پنج درم بابونه

ماء الجبن

و اکلیل الملک و بنفشه و آرد جو از هر یکی چهار درم افسنتین رومی و مغز دل و رشیادان از هر یکی سه درم مصطکی و سنبل از هر یکی دو درم زعفران یک مثقال کافور دو دانگ همه را با موم مصفی و روغن بابونه و روغن بنفشه بسرشند

باب اندر احوال و افعال سپرز و انواع سوء المزاج و علامات آن

سپرز را منفعت با منفعت بسیار است و خانه سوداست و هر گاه که سپرز قوی بود جگر و همه تن را قوی بود از بهر آنکه او صفرای است و فعل و آلت که سودا که در وی جمع است از خون جدا کند و بخود نشین کند و در وی او بگرداند و ترش کند و غذا از خون لطیف بدو آرد و هر روز جزوی از آن سودا به معده فرستد و ترشی آن معده را بگیرد و شهوت طعام به بار آید و مزاج او معتدل است از دیگری بسیار باشد از بهر آنکه سودا معتدل عینا در تن است و قوت است از آنها و سبحی الله و صبوری مردم به رتبه بود اگر از اعتدال مزاج سپرز بضعف بسیار است چون از اعتدال بگردد و افعال او تباه کرد در وی سوداء بسیار و بیمار یها سوداوی تولد کند و تباهی افعال او از ضعیفی قوت بهاء او باشد چون جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و هر گاه که قوت بهاء او کمال خویش باشد بیمار نشود و سودا اندر نهار سودایی پاک بود و هر گاه که قوت ثقیل تر او ضعیف گردد بیماریها که از ضعیف او قوت تعلق دارد تولد کند و اسباب ضعیف قوتها او سوء المزاج باشد سرد یا گرم یا ماسکی

در ریشی و جراحتی که بود رسد اما اگر قوت جاذبه ضعیف گردد و دردی خون را
که سوداست بخویشتن نتواند کشید و سودا بدان سبب با خون در عروق همی
پراکنده شود و یرقان سیاه و بهق سیاه و کلف پدید آید و [?] رنگ
روی زرد شود که بسیاهی گراید و با خبر یرقان سیاه گردد و اگر سبب ضعیف
سوء المزاج گرم باشد [?] گرم بود باشد جذام تولد کند و اگر قوت ماسکه ضعیف
باشد سودا اندر سپرز نتواند ایستاد و از حال بگردد اگر [?] ترشی بود لیکن
آید از روی طعام زیادت شود و جوع البقر تولد کند و اگر بر دو [?] فرود
آید اسهال سودایی تولد کند و اگر سبب ضعیف سوء المزاج گرم باشد سودا بسوزد
اگر بمعده بر رود و فرود آید ریش معده و اسهال ریشی رود تولد کند و اگر
بدماغ بر آید مالیخولیا تولد کند و اگر قوت ماسکه ضعیف باشد سودایی [?]
از وی بیرون آید اگر بمعده آید فتنه گشتن دلی سودایی پدید آید و اگر اندر امعای
گرآید اماس و بیماری سودایی تولد کند و اگر قوت دافعه ضعیف باشد
سودایی فزونی از وی دفع نشود اماسی بکرد و بزرگ شود و تنهایی سودایی
تولد کند و آرزوی طعام ببرد **معالجات** اگر قوت جاذبه ضعیف باشد
علامتها پدید کرده ظاهر باشد ریاضت کردن و بر ستودن [?] و بر موضع سپرز را
[?] مالیدن و جنبانیدن و مجمر آتش [?] بر نهادن و خون بر دن
ناکردن و ضمادهای که او را قوت دهد جاذبه [?] سود دارد و [?] علاج

علاج

علاج [?] و اگر قوت ماسکه ضعیف باشد علاج قی و
اسهال سودایی باشد و باقی را در علاج معده باید جست و اگر
قوت هاضمه ضعیف باشد بنگرند اگر آرزوی طعام زیادت شود
و جوع البقر پدید آمده علاج معده باید کرد و اعراض مالیخولیا پدید
آمده است علاج دماغ باید کرد چنانکه در جایگاه خویش یاد کرده آمده است
و اگر قوت دافعه ضعیف باشد علاج تحلیل اماس چنانکه اندر باب دیگر کرده آید

باب اندر احوال اماس سپرز و علامات و علاج آن

بباید دانست که اماس گرم اندر سپرز کمتر افتد و اگر افتد بیشتر خونی بود
و صفراوی کمتر بود و بلغمی نادر و هیچ اماسی گرم اندر وی دیر نماند و فرق میان
اماس و باد آنست که باد گرانی نکند و هر گاه که [?] قراقر کند و آروغ
بر آید و الم زایل شود و علامت اماس گرم آنست که اماس یابند و سوزش
بود و تشنگی باشد و اگر اماس صفراوی بود تب کمتر بود و تشنگی [?]
تر **معالجات** علاج اماس سپرز علاج اماس جگر نزدیک است و اندر
هر دو احتیاط باید کرد تا اماس صلب نشود از بهر آنکه اماس اندر
در موضع زود صلب گردد و سخت رگی باسلیق باید زد از دست چپ
با حبل الذراع لیکن باسلیق [?] استفراغ کردن بمطبوخ هلیله
زرد **صفت آن** بگیرند هلیله زرد و سیاه از هر یکی هفت درم و نیم

کبد

شاه تره هفت درم گزمازج سه درم تخم کاسنی و تخم کشوث از هر یکی یکدرم
و تخم الوی سیاه قرصها سازند و بقدر حاجت همه بخورند چنانکه رسم است و بباید
دستورگاه کیفیت ایارج فیقرا و یکدرم غاریقون ناجب کنند و بدهند و باید
این مطبوخ بدهند و دو درم غاریقون ناجب باد و اوقیه سکنجبین سر را
پاک کنند و بعد از آن شربتی آب عنب الثعلب و آب کرفس از هر یکی دو
اوقیه با سکنجبین بدهند آب برگ کدو و آب برگ بید و آب
کشوث از هر یکی که حاضر باشد با سکنجبین آمیخته دهند و اقراص ریوند
و غاریقون در وی زیادت کنند و بدهند و اگر تب نباشد یا الحی
دهند و برگ بید در سایه خشک کرده کوفته و بیخته با دو درم شکر
بامداد ناشتا از موده است و بیخ کبر با سکنجبین بزوری سود دارد و
اقراص بیخ انگشت با سکنجبین سود دارد صفت آن بگیرند تخم کاسنی
و تخم خرفه و تخم بیخ انگشت و کدوی خشک کرده راستاراست هر یکی
زم شربتی جو و مثقال با سکنجبین ترشی بدهند و ضماد از بن کدو سازند
بگیرند سبوس گندم و برگ بنفشه و نمدی باندازه سر بگیرند و در آب
سرکه تر کنند و بر سر نهند گرم و بر بندند و اگر بیمار طاقت ضماد
ندارد بیمار را بقفا بخوابانند و سرکه گرم کنند و نمدی باده سرکه
تر کنند و بر سر او می نهند و اگر حرارت سخت قوی نباشد سداب اندرین

جرکوبیده قوتر باشد و اگر این علاج اندر گرمابه کنند بهتر
باشد و سرگین کبوتر بغایت با سرکه تر کرده ضماد کنند سود دارد و حقیقه
و با سرکه تر کرده ضماد معتدل است و بیخ خطمی همچنین و داروهای شور
که خلط غلیظ را لطیف کنند و سر را از رطوبت پاک کند قنطوریون
باریک و عصاره او و ده درم با انگبین سرشته هر روز یک اوقیه بدهند
و حب فلفل و کمافیطوس و کمادریوس و فراسیون و ابهل
و حب الحضر با سکنجبین و غاریقون با سکنجبین و جوف و شونیز
از هر کدام که حاضر بود بکوفته و بیخته با یک اوقیه سکنجبین دو درم سر را
پاک کند خاصه اگر در وی گرانی بود بدهند و شیر اشتر و بول او
نافع باشد و ماء الاصول با یکدرم بادام تلخ و چهار دانگ تریاک
اربعه نافع خواجه ابوعلی سینا رحمه الله علیه میگوید الحرمی را زدوم
بر سبیل تجربت و تخم بنجنکشت و زوفای خشک از هر یکی
دانگی راستاراست شربتی سه درم با سکنجبین و لبد سوده با سکنجبین
سکنجبین بزوری با ماء الاصول سود دارد و اگر قوقحی سازند از
حب کرچک خداوند علت سیر بطعام و شراب اندر روی خورد
سر زدی پاک شود و میوه های خشک چون پسته و بادام و جلغوزه
و فانید و گوز و انجیر خشک سود دارد و فلفل اندر طعامها کردن صلابت

سپرز را ببرد و اندر نان زیره و کرویا و نانخواه و تخم بادیان بباید
کرد صفت اقراص کبر که اندرین علت بکار آید بگیرند حب القلقل
و بیخ کبر از هر یکی ده درم زراوند و برگ سپیداران و تخم سیر
از هر یکی سه درم اشق چهار درم اسقوردیون هفت درم این داروها را
بتازی لحیة التیس گویند اشق را بسرکه حل کنند و داروها بدان سرشته
شربتی دو درم با ماء الاصول بدهند صفت سکنگبین که اندرین
علت سود دارد بگیرند پوست بیخ کبر و عصاره لحیة التیس و کنار دو
و پوست درخت بید و فوه و اسارون و وج همه را نیم کوفته
بسرکه بپزند و بپالایند و از آن سرکه سکنگبین سازند صفت
ضمادی قوی بگیرند اشق و مغز بادام تلخ از هر یکی ده درم برگ سداب
پنج درم بسرکه بسرشند و اگر این علاج اثر نکند بر سپرز او حجامت
کنند و خون بیرون آرند و داغ کنند و موضع داغ نگذارند
که خوش شود تا ماده بسیار بپالاید و هر وقت که ضمادی بکار
خواهند داشت اولیتر آن باشد که نخست بیمار در گرمابه شود تا
اندر آب نشیند و ساعتی نیک مقام کند و چون از گرمابه بیرون
آید ماهی خورد و جگر و دل و مانند این چیزها خورد و بنشیند تلخ با آب ربا
ممزوج کرده و علاج قوی باشد سه روز این ترتیب نگه دارد

گذارد و روز چهارم ریاضت فرماید چندانکه مانده شود و عرق کند
پس ضماد بر بندد و اگر اماس صلب بود استفراغ بلغم باید فرمود بحب غاریقون
و ایارج فیقرا و طعام مطحولان تذرو و تیهو باید و اندر هر دو نخود
پخته و مصوص کرفس سداب کرده و نان با سکنگبین خوردن سود
دارد و کاسنی و کرفس و برگ ترب و حبة الخضرا و اطراف رز
و کردبرگ او جمله بسرکه پرورده سود دارد و از گوشتها چوزه
دراج و تذرو و طیهوج و کنجشک این جمله سود دارد صفت نانی
که مطحول را سود دارد بگیرند آرد خشکار یکمن تخم سپندان شش یک
آرد کوفته و پخته با آرد در سرشته و نان کنند و این نان را بر سبیل
نقل میخورند اندرانکه علامت بادی طحال ظاهر باشد چنانکه در اول
این باب یاد کرده شده است محجمه آتشی برنهادن سود دارد و طعام
اندک باید خورد و بتفاریق باید خورد و چندانکه تواند بر گرسنگی
صبر باید کرد و اگر بجای آب شراب کهنه خورد سودمند باشد
و هر وقت که طعام خورد تا معده سبک نشود نباید خفت و اندرون
گرم کرده و نمک گرم کرده سود دارد صفت قرصی که باد سپرز را
بشکند بگیرند تخم سپند انیسون ده درم کوفته و بپزند و بسرکه بسرشند
و قرصها کنند باریک و کوچک و اندر سایه خشک کنند و نگاه دارند تا

نشود و پس اجزا بکوبند و بیزند و حب الفلفل و کزمازو از هر یکی پنج درم
و عصاره لحیة التیس هفت درم نشاسته سه درم با سکنگبین **ضمادها**
از روغن افسنتین و روغن قسط و روغن ناردین بسازند و اطلا از
الخیر باشد لبرکه نخته و نطرون و سداب و تخم بجکنت و اکلیل الملک
و بابونه و کرم و بوره و زرفت و جاوشیر و اشق است والله اعلم

باب اندر شناختن احوال یرقان بر طریق کلی

یرقان تغیر رنگ روی و چشم و همه تن را گویند و یرقان یا زرد باشد
یا سیاه تولد کند یرقان زرد بیشتر از جگر و زهره باشد و یرقان سیاه
بیشتر از سپرز باشد و از جگر نیز باشد و اسباب تولد یرقان زرد
سه است یکی آنکه تولد صفرا اندر جگر فزون از اندازه باشد دویم آنکه صفرا
از جگر و زهره بیرون نشود یا کمتر از آن بیرون شود که باید سیم بحران بیماریها
یا مادها و تبها بود و اسباب فزونی از تولد صفرا پنج نوع است یکی آنکه
المزاج گرم است در جگر و غذا که از وی اندر رگها بگذرد و با غذا بهار
همه صفراوی بود و رنگ همه تن را اندر زرد کند دویم آنکه طعام و شرابها
که صفرا تولد کند بسیار خورده آید سیم مزاج همه تن گرم باشد خونی که اندر
رگها بگذرد صفرا شود چهارم آنکه مسام بسته شود و صفرا بتحلیل دفع نشود
پنجم آنکه جلبن زهرناک بگزد زهر او خون را گرم و صفراوی کند

باب اندر یرقان زرد که از گرمی جگر بود و علامات و علاج آن

علامت یرقان زرد گرمی رگها و تشنگی و تلخی دهان و زردی چشم و روی
دارد و ناگوارن طعام و بول و براز رنگین و باشد که تب آید و بیابد
و آنست که یرقان که از طعامها و شرابهای گرم خیزد بر روزگار بهم
آید و آنچه از داروهای گرم خورده و داروی قوی زهرناک بود زود
پدید آید **معالجات** از شرابها چون آب انار ترش و شیرین و آب کاسنی
و آب کدو و آب خربزه هندو و آب خیار با سکنگبین و کنگار یا
که تخم کاسنی اندروی پخته باشد و پوست جو با شکر سرد کرده سود دارد
و اگر مدتی ندهد بر گلاب لنود قرص کافور دهند با سکنگبین بزوری
صفت سکنگبین بزوری در وقتی که کاسنی تر نبود و بگیرند کاسنی
خشک سی درم تخم کاسنی ده درم بیخ کاسنی هفت درم افسنتین
رومی و غافت از هر یکی هفت درم ریوند چینی سه درم همه را
بکوبند اندر صد درم سرکه و صد درم آب تر کنند و بجوشانند
تا به نیم باز آید و یکمن شکر بر افکنند و بقوام آرند و اگر طبع خشک باشد
بطبیخ خرما هندو و شنقرنه و آلوی سیاه و خیار شنبر نرم کنند و ضمادها
که از صندل سرخ و سپید و گل سرخ و کافور و گلاب بسازند بر
جگر می نهند و غذا گوشت بزغاله و جوجه مرغ و مزور خیار

وخیار بادرنگ باشد که در برگ کوک و کاسنی با نان بخورند

باب اندر یرقان زرد که بسبب آن بسیار خوردن طعامهای گرم بود

علامات علامتهای مشکل گشتن روی و صفراوی تلخی دهان و بول سرخ و غلیظ
باشند و باشد که بسیاهی زند معالجات اگر هوا اندر جگر بسیار بود
هم رگ باید زد و هم داروی مسهل داد و رگ باسلیق باید زد و حجامت بر
نهادن نزدیک جگر صواب باشد و لعوق زیر زبان نیز فرموده اند
و مسهل طبیخ خرمای هندی و آلو بسیار و بدهند و اگر فلوس خیار شنبر
اندر آب کاسنی و آب عنب الثعلب حل کنند و بدهند صواب باشد
و شربتها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است هم سود دارد و اگر ماده
غلیظ تر باشد غاریقون و غافث و شاهتره با این ادویه یار کنند
و اندکی نمک هندی و سقمونیا نیز داخل کنند و بسیار باشد که آب لبلاب
را با شکر و اندکی سقمونیا کافی باشد و غذا اگر باب زیره کاسنی و بیخ
کرفس و بیخ بادیان دهند و اگر تب نباشد ماء الجبن دهند و ازین
هلیله صفت آن بگیرند هلیله زرد و مغز کرفته ده درم جو نیم درم
طباشیر یک درم سقمونیا دانگی و نیم این جمله شربت بود و طعام هم از آن
نوع دهند که در باب گذشته یاد کرده آمده است والله اعلم

باب اندر یرقان که بسبب آن گرمی مزاج معده بود و علامات

از علامتها آنست که تن گرم و لاغر باشد و بثرها و خارش بسیار بیرون
می آید و آرزوی طعام نباشد و تشنگی غالب باشد و باشد که تب
گیرد و اگر مزاج سخت گرم باشد رنگ روی با سیاهی آمیخته باشد
معالجات اگر ماده نباشد مزاج را باید گردانید بشربتها و غذاها که اندر
باب دوم یاد کرده آمده است و هر چه تری فزاید بکار باید داشت
و کشکاب که سرطان در وی پخته باشند و شربتها آنچه در باب اول گفت
و گرمابه و آبزن سود دارد و چون از آب زن بیرون آید روغن بنفشه
و روغن نیلوفر طلی کردن صواب باشد و اگر ماده باشد استفراغ
باید کرد بداروهائی که در باب گذشته یاد کرده آمده است

باب اندر یرقان که بسبب آن بسته شدن مسام تن بود و علامات علاج آن

علامتهای آن بیشتر زمستان بوقت برآمدن باد شمال افتد و پوست
درشت گردد و باشد که اندر سفر و غیر سفر غباری بر پوست نشیند
و مسام را ببندد و سبب یرقان گردد معالجات علاج آن گرمابه
است و آب زن و اندر آب زن داروهای تحلیل کننده و گشنیز
و اندامها را بالیدن و آرد نخود شستن و مالیدن و اگر علامت سببی
از سببهای اندرونی ... [illegible] ... یاد آمده

باب اندر یرقان که بسبب آن سده جگر بود و علامات علاج آن کلیه

علامتهاش سه، یکی آنکه اندرون شکم افتد که میان جگر و زهره است
که یرقان زود به پدید آید از رجاحت جگر گرانی باشد و دهان تلخ باشد
و بول غلیظ و زرد بود و باشد روی بسرخی و سیاهی گراید و قی صفرا افتد
و بول هرچه رنگین تر باشد بهتر باشد و نشان قوت جگر باشد و دفع کردن
صفرا و علامتها سه، که اندرون شکم افتد که صفرا از آن راه برده آید
برانگیختن گردد پس یرقان زود به پدید آید و طبع خشک باشد و مشتری را
قولنج تولد کند علاج هذا [illegible] کلی را هر بامداد آب کرفس و آب
بادیان و آب شبت جوشانیده از هر یکی ده او قیه یا ده درم روغن بادام
شیرین یا و یکدرم روغن بادام تلخ و یکدرم روغن فستق بدهند و شبانگاه
یکدرم تخم ترب و یکدرم مغز تخم خربزه و یکدرم انیسون و نیم درم تخم
شبت با سکنجبین عسلی بدهند و قی کردن اندرین علت سخت سود
دارد با سکنجبین و آب نیم گرم قی کنند و برسیار [illegible] اندر آب
بپزند و بامداد بیند و آن آب اندر سکنجبین بدهند و دو درم نمک
با یکدسته برگ کاسنی هفت روز بخورد تا شتا و جگر را و زهره را
بشوید و از ماده پاک کند و شش درم برگ حلبه تر خشک کرده و بخته
اندر ماءالعسل سه [illegible] و یکدرم نو [illegible] با یک زرده خایه مرغ
نیم برشت سه [illegible] یکدرم سلیخه با شراب بدهند و بو آید

درون ماده یرقان را باد را بیرون آرد و یکدرم بوره بادام و مقل
آب ترب و یک اوقیه شراب ریحانی بیامیزند و هذا و بند علت را
اندر آب زنان [illegible] کنند و اندکی صبر کنند و این شربت بدهند تا اندر
آب زنان بخورد در حال زردی از وی فرو ریزد و اقراص
افسنتین و اقراص ریوند و اقراص انیسون بگیرند با سکنجبین بزوری
سود دارد صفت اقراص انیسون بگیرند انیسون سه درم
اسارون و افسنتین و تخم کرفس و تخم شبت و مصطکی و سنبل و بادام
تلخ از هر یکی یکدرم غافث سه درم صبر یکدرم غاریقون دو درم
بکوبند و بطبیخ افسنتین بسرشند شربتی یکدرم صفت اقراص
ریوند اندر باب علاج جگر اندر ریوند الذانج سرد کفته
شده است و طبع را نرم کردن [illegible] که از ایارج فیقرا
و افسنتین و بسفایج و غافث و غاریقون سازند صواب
باشد و طعام از [illegible] و برگ ترب و [illegible]
نخود و جوجه مرغ خانگی و برگ کرنب و روغن زیت
سود دارد و آب با سکنجبین زوری [illegible] جوز و [illegible]
از بادیان و اکلیل الملک و بیخ خطمی و کرنب و بنفشه و افسنتین
و اکیر [illegible] کوفته و بیخته با روغن قسط تر کنند بر جگر نهند

واگر سده اندران منفذ افتاده باشد که میان زهره و روده است
علاج آن بجمله چیز بادارو های مسهل قوی باید کرد صفت داروی
مسهل بگیرند هلیله زرد پانزده درم هلیله سیاه هفت درم شاهتره ده
درم غافت وافسنتین از هر یکی پنج درم مویز دانه بیرون کرده بیست
درم مصطکی وانیسون از هر یکی سه درم بیخ سوسن وبیخ بادیان وبیخ
کبر وبیخ خطمی از هر یکی هفت درم ترید وافتیمون از هر یکی پنج درم خیارشنبر ده
درم آلو سیاه بیست عدد خرمای هندی پانزده درم همه را اندر سه من
آب بپزند تا یکمن باز آید شربتی هفتاد درم با پنج درم غاریقون و دو دانگ
نمک هندی و دانگی سقمونیا هر پنج روز یکبار این مسهل بدهند و از پس
آن ماء الجبن بکار دارند وطعام از نخود و مویز و انجیر کنند و تره کرفس
اندرو پخته باشند بکار دارند صواب بود والله اعلم بالصواب

باب اندر یرقان بحرانی وعلاج آن

یرقان بحرانی را علاج نباید کرد لیکن طبیعت را یاری باید داد و یاری
طبیعت چنان باشد که بیمار را به آب گرم اندر نشانند تا مسام
گشاده گردد و سکنجبین بزوری که تخم کاسنی و بیخ کاسنی با شیره تخم کاسنی
با تخم کشوث دادن و روغنهای گشاینده مالیدن چون روغن بابونه
و روغن سوسن واگر بحران به گردد علاج بیست وعلاج یرقانی که از

خوردن طعامها و شرابهای گرم تولد کرده باشد کنند والله اعلم

باب اندر یرقانی که از گزیدن جانوران تولد کند

بباید دانست که تولد یرقان از گزیدن حیوانی بدان سبب که زهر
اندر تن پراکنده شود پس چاره چنانست که رگ باسلیق یا رگ اکحل
بگشایند تا خون بد را از جانب دل باز پس آرد مطبوخ هلیله زرد
و شیر آب با هلیله زرد سود دارد و کشکاب سرطان با آب انار ترش
و آب لسان الحمل و آب کاسنی با خیارشنبر و سکنجبین و آب غوره
هر کدام که مقصود بود سود آرد باقی علاج اندر باب گزیدن جانوران
زهرناک یاد کرده آید ان شاء الله تعالی والله اعلم بالصواب

باب اندر یرقان سیاه وعلاج آن

یرقان سیاه بیشتر از سپرز باشد و از جگر نیز باشد و بسیار که
هر دو نیز باشد و سبب آنکه از جگر بود سوء المزاج گرم باشد اندر جگر
و صفرا بدان سبب اندر وی بسوزد و یا خون با اخلاط دیگر
سیاه بیرون آید علامت یرقانی که از سپرز بود سه علامت یکی آنکه
رنگ روی سخت سیاه باشد دوم دل سیاه و تیره باشد سوم آنکه براز بسیاهی
گراید سوم آنکه اندر سپرز آفتی باشد و انشاء که از جگر بود هم سه علامت
یکی آنکه روی سخت سیاه نباشد لیکن از سیاهی بزردی گراید دوم آنکه

بول از سیاهی بسرخی گراید بیم اگر اندر جگر آفتی بود و سبز زیادت
بیشتر و اگر تب ارک هرد و بود علاجها و افتهای هرد و بدید آید **معالجات**
هضاء و یرقان سیاه اگر از سپرز بود نخست رگ باسلیق باید زد از دست
چپ پس و آردی مسهل دادن **صفت** و آردی مسهل بگیرند هلیله کابلی
درم دو پانزده درم شکوفه گبر دا سطوخودوس از هر یکی شش درم خربق سیاه
دو درم بسفایج چهار درم مویز منقی دانه بیرون کرده بیست درم الو سیاه
بیست عدد رجهای هند ده درم افیتمون پنجدرم جمله را در یکمن اب بپزند تا بنیم
باز آید و بپالایند این سه شربت بود هر شربتی با یکدرم ایارج فیقرا
و نیم درم غاریقون و یکدرم تربد بدهند پس بزراب با سکنگبین افتیمونی
بکار دارند و هر سه روز اگر حاجت آید سفوف هلیله بخورد **صفت آن**
بگیرند هلیله کابلی ده درم افیتمون یکدرم ایارج فیقرا نیم درم نمک هندی
دانگی این جمله یک شربت بود باید از وقت بیماری کار هند دی؟ و آبه
صفت سکنجبینی که اندرین علت سود آرد بگیرند بیخ کرفس و بیخ بادیان
و بیخ اذخر از هر یکی ده درم اجنون؟ و افیتمون و حبه و بیخ کرد استوخودوس
و کزمازو و تخم کرفس و تخم بادیان از هر یکی پنجدرم همه را اندر سرکه بپزند
و بپالایند و از آن سرکه سکنگبین سازند هر بامداد ازین سکنجبین یک
اوقیه با یک اوقیه آب بادیان یا اب برگ کز یا اب برگ ترب

اسپغول؟ بدهند و شیرخشت با هلیله سیاه و افیتمون و غاریقون و نمک
هندی سود دارد و اگر مزاج گرم باشد بایستی با شراب عنب الثعلب
و آب کاسنی با سکنگبین دهند و طعام کشکاب؟ نه عادت کبر و سرکه پرورده
دهند و اگر یرقان هم از سپرز بود و هم از جگر نخست رگ زنند
و مسهلی بدین صفت سازند بگیرند هلیله زرد ده درم هلیله سیاه هفت درم
افسنتین رومی پنج درم مویز منقی پانزده درم بیخ کرفس و بیخ بادیان و بیخ
کاسنی از هر یکی پنج درم الوی سیاه بیست عدد خرمای هندی پانزده
درم افیتمون سه درم همه را بپزند چنانکه رسم است و بعد درم طلوس؟
چهار ستیر در وی حل کنند و بدهند با دانگی ایارج فیقرا و دانگی غاریقون
و دانگی سقمونیا و نیم درم غاریقون و از پس این مسهل یک اوقیه اب ترب
و یک اوقیه و نیم اب عنب الثعلب و سه اوقیه اب کاسنی و دو اوقیه
اب برگ کبر این همه را بجوشند و بپالایند و ده درم طلوس چهار ستیر
در وی حل کنند و بدهند **صفت** سکنگبینی که اندرین علت سود دارد
بگیرند تخم کاسنی و تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان و بیخ کاسنی و بیخ کرفس
و استاراست اندر سرکه بجوشانند و از آن سرکه سکنگبین سازند
صفت ضمادی که درین علت بکار آید بگیرند مازو و اطراف رز خشک
کرده از هر یکی ده درم گل سرخ و صندل سپید و حظلی از هر یکی پانزده درم

مثقال ده درم آرد جو بیست درم زعفران پنج درم سنبل و جعده و
حماما و کمافیطوس و فنطریون از هر یکی شش درم مقل چهار درم الجه کوفتنی
بکوبند و مقل را در سرکه حل کنند و لختی سوم باره و روغن گل کنند و
و آرد و نهد در هاون آب بند نمک و بر برگ چغندر بر مالند و بر بندند
و نگاه باید کرد که گرمی بیشتر است یا سودا اگر سودا بیشتر بود
علاج سپرز کنند و اگر گرمی بیشتر بود علاج جگر والله اعلم

باب اندر شناختن استسقا و انواع علامات و علاج آن

چنانکه بسبب ضعف معده علت پدید آید که از ا جوع البقر گویند
همچنان بسبب ضعف جگر استسقا پدید آید اندامها همه تشنه گردد و از جگر
آب خواهند این را استسقا گویند یعنی آب خواستن و هر آبی
که مردم خورند جگر از آن نتواند گوارید و باندامها نتواند فرستاد و
بعض از جگر باز گردد و شکم اندر گرد آید و بعض همچنان ناگواریده باندامها
شود و اماس شکم و اماس همه اندامها پدید آید از بهر آنکه نه باسهال رود نه
با درار بول و نه بعرق از تن بیرون شود و این اماس که نه بار یکی را
زقی گویند و این چنان باشد که آب اندر شکم گرد آید و باشد که در ساقها
پاها و پاماسد دوم را لحمی گویند و این چنان باشد که آب با ماده بلغمی
همه تن را در همه تن چون تن مردگان پاماسد سیم را طبلی گویند و این

چنان باشد که باد اندر شکم گرد آید و شکم برآماسد و انواع
استسقا از ضعیفی جگر است و توان گفت که سبب اندرین علت
آلت از بهر آنکه استسقا بی بیماری جگر نباشد اگرچه بسیار بیماریها
جگر باشد که استسقا با آن نباشد و سبب قوی آنکه جگر را ضعیف کند
و حرارت غریزی را فرو میراند آب سرد است ناشتا و از پس جماع و آنکه بر باید بر ریاضت

باب اندر سوء القنیه و علاج آن

هرگاه که مزاج جگر از حال طبیعی بگردد و ضعف بر وی مستولی شود
حالی نزدیک حال مستسقیان پدید آید طبیبان از او سوء القنیه گویند
و این مقدمه استسقا بود **علامات** تحت رنگ روی و رنگ همه
تن همچو رنگ ... شود و طعام هضم نشود و آرزوی طعام زیادت
گردد و بول و عرق اندک آید و بادها اندر شکم بسیار افتد و بسیار باشد
که حرارت غریزی را خلط بلغم اندر شکم گرد آید حال او همچو حال
سوء القنیه شود **علاج** تامل باید کرد اگر اندر تن ماده مواد ای بود
ایارج فیقرا باید داد چند کرت و فضلت ایارج آنکه که فضول
را از تن پاک کند و باز رطوبت اصلی کوشد و اگر خلط غلیظ بود آنکه تحلیل
بعد و شحم حنظل و بسفایج و غاریقون و سقمونیا باید کرد و باز
قوت بیمار را باید از اخلاط باید کرد و به صفت که [illegible]

سکر [illegible] پارسی [illegible]

بتفاریق باید کرد خاصه هر وقت که دانسته که ماده کرد آمده داروی
مسهل بعود خام و مصطکی و سنبل و مانند آن خوش باید کرد تا قوت
معده را نگاه دارد و از پس آنکه چند بار استفراغ کرده باشد
داروهای که سده بگشاید و ادرار بول کند سود دارد و در رگ
زدن احتیاط و توقف باید کرد مگر آنجا که معلوم کرده که سبب
المزاج باز استادن خون حیض است یا خون بواسیر پس اندکی
خون بیرون کردن رواباشد و شراب افسنتین سخت نافع بود
و معجونهای که از پس استفراغ سود دارد تریاق بزرگ و ترودیطوس و دواء الکرکم و اگر سوء المزاج محکم شود و بیم باشد که استسقا
گردد شیر شتر اعرابی با بول او سود دارد و اگر ماده صفراوی
بود هلیله زرد با دیگر ادویه بدهند و طعام او زیره با نخود با کشک
و دراج و تذرو و مانند آن بود و همه را به دارچینی و مصطکی و زعفران
و قرنفل خوش باید کرد و بعضی طعامها را نخود و خولنجان و کبر و امثال آن
باید کرد و از میوه ها انار ترش و شیرین و آبی موافق بود و شراب کهنه
رقیق سود دارد و معده و رودها و جگر را گرم نگاه داشتن و ضماد کردن سنبل
و سنبل و دارچینی و بوره و زراوند کردن سود دارد و شکم را
به بوره و دیگر ادویه در روغنهای گرم مالیدن و کماد کردن و ضماد کردن سود دارد

باب اندر استسقا که از گرمی بود و علامات و علاج آن

سبب و اصل اندرین نوع آنست که آب اندر تن مردم بسیار
گرد آید و مجری بول بیرون نشود و باز گردد و اندر فضای شکم
گرد آید **علامات** همه هم اندر آن استسقا از یک روی بگردد
و تباه شود زیرا که سبب استسقا بیماریهای سپرز باشد و رنگ روی
بسیاهی و زردی زند و همه را نفس تنگ دارد و روی طعام اندک
بود و تشنگی غالب و علامتهای خاص استسقای زقی آنست که شکم
گران و اطراف و پلک چشم ورم دارد اما سپید باشد بسبب ضعیف حرارت
غریزی و چون دست بر شکم زنند آواز ظلکی دهد که پرآب باشد
و اگر از پهلو به دیگر پهلو گردد آواز آب آید و بعضی را اندک آماس کند
زیرا که علت محکم شود و سرفه پدید آید **معالجات** اگر علت استسقا
جگر گرم باشد یا سبب علت آماس گرم باشد مزاج جگر با اعتدال
باز باید آورد جالینوس گوید بسی دیدیم گروهی را که ایشان را
استسقا از حرارت جگر خاسته بود داروهای سرد خلاص یافتند
پس هر گاه که مزاج با اعتدال باز آید احتیاط که قوت اندامها بتن
درستی باز آید و علاج جگر گرم اکنون باشد که نگاه کنند اگر
استسقا از آماس جگر گرم تولد کرده باشد شربت کاهی آب

کاسنه دهند با سکنگبین آمیخته و گاهی آب باریان نیز دهند با آب کاسنه
و آب عنب الثعلب آمیخته و گاهی آب گشنیز تر دهند خیار شنبر اندر وی
حل کرده و گاهی آب عنب الثعلب با آب کاکنج آمیخته و گاهی مقدار ده درم
ورم بول بز با هیچ آن آب عنب الثعلب آمیخته دهند و هر سه روز یکی
کردن مشغول طعام باشیل از طعام سود دارد و اسهالها بر بسته اندرین علت
زیان دارد زیرا سبب هر ضعفی دارد و باید دانست اگر قوت رسانی و هم
فصل و مزاج مساعد باشد مقدار خون به کم کردن روا باشد و ادرار
بول و عرق آوردن و مالیدن و ریاضت کردن و غرغره کردن سود
دارد اما ادرار و اسهالی که آب را بر نفی بیرون آورد و مزاج را گرم
نکند آب باقلی است مقدار پنجاه درم با شش درم آب خرمای هندی
آمیخته یا با شیر خشت یا با ترنجبین یا با شکر و ریوند چینی و لک مغسول
و اندکی زعفران ترکیب کرده سود دارد و آب شاهتره سی درم و …
اشنان چهل درم بر آمیخته سود دارد و هلیله زرد سود مند ترین مسهلی است
خداوند استسقا گرم را همچنانکه سکنگبین بزوری سود مند ترین مسهلیست
خداوند استسقا سرد را و این روز که مسهل خورده باشد و استفراغ کرده
بگشاید روز هیچ چیز نخورد … دهند که قوت را نگاه دارد
و در اولتی بود چون شراب لیمو و شراب سیب و شراب آبی

و مانند آن تا جگر را قوت دهند و اندر میان دو مسهل شربتی که
باید و آورده اند خواجه ابو علی سینا رحمة الله علیه میگوید که زنی را دیدم که او را
استسقا بود و بار روزی خویش انار خوردن گرفت چندان انار خورد
که یاد کردن آن مردم را عجب آید علت از وی زایل شد و اگر بیخ ترکس
اسپان کون از یکدرم تا سه درم خشک کرده و بیخته با یک اوقیه
سکنگبین گشته به دهند استسقا … کند نیک و اگر یک اوقیه عصاره
این بیخ با ده اوقیه بول گوسفند بدهند سود دارد صفت سکنگبین
که ادرار کند و حرارت نکند بگیرند تخم خیار و تخم خربزه و تخم کا…
از هر یکی ده اوقیه تخم کرفس نیم اوقیه تخم خربزه و تخم خیار بکوبند و آب
بکنند و تخم کرفس و تخم کاسنه در سرکه ترکنند و بیاغارند روز دیگر بجوشانند
تا به نیم باز آید و پالایند و این تخمها با این سرکه بیامیزند و شکر را بگدازند
و اندر میان بخت سه اوقیه آب خیار ترکس را بیفکنند و بقوام آرند
صفت سعودی که ادرار کند و حرارت نکند بگیرند تخم خیار پنج درم
تخم خربزه پنج درم تخم کرفس و تخم گزر و رب سوس از هر یکی دو
درم همه را بکوبند شربتی بخورد مثقال سکنگبین که یاد کرده آمده است
صفت دارویی که اندر شربت کنند با پیاده اطلاق بکنند بگیرند
خبث الحدید بر کوفته میان درم قرط تراتیت نیم کوفته ازین …

تخم کرفس سه درم همه را اندر شیر کنند و دو ساعت بگذارند پس پالایند
و بخورند و پس از آنکه این شیر بیاشامند چند روز طعام سخت اندک فرمایند
و اگر ممکن شود دیگر باره روز هیچ نخورد صواب باشد صفت ضماد بگیرند
آرد جو و سعد و سرگین کوسفند و بوره و گل ارمنی و راسن و تشارات همه را
بسرشند و طلی کنند و طعام زیره فرمایند و زرشک و سرکه و روغن بادام
و کاسنی از بهر آنکه بسر گرسنگی حذر و غذا استسقا را ابتنا نبود و رطوبت را
جذب کند و زرشک و آب انار و املج سوده آرند و از گوشتها
گوشت مرغان کوهی چون کبک و تیهو و جز آن دهند و زردک و زرشک
پخته و از میوها انار ترش و شیرین و امرود و از پس خشک شود بادام
و شکر و موز و انجیر خشک روا باشد و خوردن [illegible] ادرار کنند
و سنگینی [illegible] و درین علت بسیار زیان دارد و از آن احتراز

باب اندر زیاد کردن استسقا زقی که از سردی جگر بود

اصل اندر علاج این علت آنست که تخمت فضول و تریها را نشان
کم کنند و مزاج جگر با اعتدال باز آرند و تدبیر اعتدال باز آوردن جگر
بر تریها آنست که طعام اندک خورند و آب نخورند و بر تشنگی صبر
کنند و بوسنه استفراغ میکنند با سختی بطریق اسهال و ادرار بول
و گشادن [illegible] و عرق آوردن و قی کردن و عطسه آوردن اما باید

چنان باید کرد که حرارت غریزی را بیفزاید و بس اما اگر حرارت
تحلیل کند باز ایستد و هر سه روز یا پنج روز قی فرمودن و عطسه آوردن
سود دارد و آب پودنه سوده آرند و روغن بادام و روغن فستق
سود دارد و از داروهای مسهل چون حب مازریون و حب سکبینج و مانند
آن باید داد صفت حب سکبینج بگیرند صبر و افتیمون از هر یکی پنج درم غاریقون
سه درم سکبینج شش درم سقمونیا سه درم مصطکی و انیسون از هر یکی
یک درم همه را بکوبند و بیزند و حب کنند شربتی دو درم صفت اقراص
شبرم که اسهال بیارد بگیرند شبرم و هلیله زرد و راسن و تشارات
شربتی دانگی [illegible] تا یکدرم [illegible] سکنگبین
حل کنند و بدهند صفت حب مازریون بگیرند برگ مازریون
[illegible] نیم درم روی سوخته دو دانگ فرفیون دانگی و نیم نمک هندی
دانگی سرگین کبوتر دانگی این جمله یک شربت تمامست و اگر اسهال
بی اندازه شود باز گیرند و پس از آنکه استفراغ کرده باشند
تریاق بزرگ و مثرودیطوس و اثاناسیا و معجون لک می باید داد
تا قوت جگر باز آید و مزاج بگردد و داروی ادرار بول کننده سخت
نرم باید کرد تا زود به جگر رسد و داروهای ادرار بول کننده تخم
بادیان و تخم کرفس و زنانخواه و سنبل و اسارون و [illegible] و اگر آن

و بوده بود در قیصوم و مانند آن باید آورد و از پس آن داروهای ادرار
کننده و شوربای مرغ فربه خورند و اندر آفتاب و بر ریگ گرم و اندر
گرمابه خشک و اندر تنور گرم نشستن که عرق آرد سود دارد خاصه آنکه
که استسقاع کرده باشد و مسهل خورده و اندر آفتاب بجایی نشیند که گرد
باد نباشد وقت نیم روز نشیند که آفتاب زمین را گرم کرده باشد
و در ریگ نشستن بسی سود دارد و ریگ باید بیخته و نرم باشد گرم
و اگر کسی باشد که ان ریگ بردن می باشد سخت صواب بود و جای
که ریگ نباشد نمک سوده بعوض ریگ صواب بود و چون عرق
کرده باشد خویشتن را پاک کند و سرکه و روغن بهم آمیخته خویشتن اندر
مالد و حقنه کردن و شیاف نهادن علاج صواب و ضماد هم این
نوع باید کرد **صفت** ضماد دیگر زند حماما و سنبل و قردمانا از هر یکی دو درم
مقل و اشق و سورنجان و سوخته و سعد و زعفران از هر یکی پنج درم
جوز بسته و مر و حب بلسان و عود هندی و دار فلفل از هر یکی پانزده
درم سلیخه و فلاد و عاقرقرحا و اکلیل الملک از هر یکی ده درم گل سرخ
و سرگین از هر یکی بیست درم همه را اندر شراب کهن حل کنند و
داروها را بکوبند و بروغن بان بیالایند طلی سوم بار نرسند و بر شکم
طلی کنند و شکم را باب معدنها و آب دریا و آب نمک شستن صواب بود

باب اندر استسقاء طبلی و علامات و علاج آن

علامت استسقاء طبلی آنست که ناف بیرون آید و شکم گرانی نکند چنانکه
اندر زقی کند و اگر دست بر شکم زنند آواز طبل دهد و نفس طویل تر از
نفس دیگر خداوندان استسقا بود و بول سرخ باشد **علاج** اگر حرارت
غالب بود آب کرفس و آب بادیان تر باید داد و آب خشک و طبیخ بابونه
و اکلیل الملک و ضمادها از صندل و عود بر شکم نهادن و اگر سردی
غالب بود ماء الاصول و فنداد یقون و سکنجبین باید داد و روغن
بادام طلخ سود دارد و در استسقاء طبلی داروی مسهل دادن جایز
و داروهای ادرار کننده بسیار نشاید و کمد روز ریزه و نانخواه خایند
و معجون […] و معجون حب الغار سود دارد و کاورس و نمک
و سبوس گندم گرم کرده بر شکم نهادن سود دارد و روغن خشک
حقنه کنند و کلکلانج و مصطکی همی دهند **صفت** معجونی که بادها را بگشاید
بگدازد […] آب خشک […] و کرویا از هر یکی ده درم نانخواه
و فلفل و شونیز و […] از هر یکی پنج درم […] سداب و سکبینج و جاوشیر
از هر یکی پنج درم و نیم همه را با عسل سرشته شربتی دو درم اندر نبیذ
[…] شراب کهن گرم کرده دهند و اندرون رفت که استسقاع
کرده باشد […] شیر شتر با دو درم سکبینج دادن

سود دارد و شیر شتر با بول شتر آمیخته دادن سود دارد والله اعلم

باب اندر استسقاء لحمی و علامات و علاج آن

سبب سابق استسقاء لحمی را نقصان هضم ثانی و ثالث است و
هضم ثانی اندر جگر باشد و هضم ثالث اندر همه رگهای تن و گاه باشد
که هضم اول نیز ناقص بود و سبب نقصان هضم ثانی و ثالث سوء المزاج
سرد باشد که بر جگر و بر همه رگهای تن مستولی گردد علامات بباید دانست
که اندرین علت روی و دست و همه تن آماس گیرد سخت با آماس گیرد
لیکن شکم پیش روی و دست و دیگر جایها و هر کجا که انگشت بر نهند زود
نشیند و دیگر آن همچنان بماند پس بجای باز آید و اندر زقی و طبلی
روی و دست آماس نگیرد و گفته اند هر گاه که اندر روی و دست
حب خداوند این علت [illegible] آید و [illegible] خاریدن گیرد روز
[illegible] معالجات اگر سبب این علت باز ایستادن خون
بواسیر یا خون حیض باشد سخت رگ زدن صواب باشد خاصه اگر بول
سرخ و غلیظ باشد و اگر چنین نباشد رگ نشاید زد و نرم داشتن
شکم و استفراغها [illegible] اندرین نوع واجب [illegible]
اگر با وی تب باشد نه رگ شاید زد و نه مسهل شاید داد
لیکن دماغ را بغرغره پاک کردن سخت سودمند باشد و حب شبرم

و اقراص ریوند که در استسقاء زقی وصف کرده آمده است
نافع است و ایارج فیقرا سودمند است و داروهای ادرارکننده
که در علاج زقی یاد کرده آمده است سودمند است صفت ضمادی
که اندرین علت سود دارد بگیرند فطراسالیون و سپنداو [illegible] و کهنه [illegible]
[illegible] و بر جگر نهند و طعام نان خشک [illegible] و تخم [illegible] و زیره
و نانخواه و کرفس و انیسون اندر خمیر سرشته و اندر طعام [illegible]
و [illegible] و زیره و کرویا و [illegible] و گوشت [illegible]
کبک و تذرو و دراج و تیهو دهند و پسته و روغن پسته نیز سود دارد

باب اندر انواع اسهال و زحیر و علامات آن

اسهال دو نوع است اندر هر نوعی انواع بسیار است یک نوع
آنست که سبب آن ماده بود که از یک اندام یا از همه تن بمعده فرود
همی آید و از آنجا اسهال تولد کند نوع دوم آنست که سبب
آن یا اندر معده باشد یا اندر روده اما آنچه سبب آن ماده
بود که از یک اندام یا همه تن بمعده و روده همی آید پنج نوع است
یکی دماغ است دوم جگر سیم سپرز چهارم طحال پنجم اگر ماده
از همه تن بمعده و روده همی آید و آنچه سبب آن اندر معده بود
یا روده باشد شش نوع است یکی آنکه اندر معده بود یا روده [illegible]

ی اگر اندر معده باد ها تولد کند دوم اگر قوت هاضمه ضعیف باشد
سیم اگر قوت ماسکه ضعیف باشد چهارم سوء المزاج سرد و تر
پنجم اگر قوه دافعه بسهلی اندر سطح معده باشد ششم اگر بر سطح معده
بثرها بر آید و اسهال کی سبب آن اندر رودها بود بعضی با پیچ بود و
بعضی بی پیچ و چگونگی هر یک ازین نوع اسباب و علامات و علاج
آن اندر باب جداگانه یاد کرده آید ان شاء الله تعالی و تقدس

جزو اول اندر انواع اسهال که سبب ان ماده بود

که از یک اندام یا از همه اندام بمعده و رودها فرود آید و درین جزو پنج باب است

باب اول اندر اسهال دماغی

اسهال دماغی نزله باشد که از دماغ فرود می آید و این چنان باشد
که ماده نزله بکام فرود می آید و اگر تشنگی اندر افتد ذات الریه و ریه
تولد کند و سبب سل گردد و اگر بمعا فرود آید سبب اسهال گردد
و اگر ماده نزله رطوبتی نرم باشد اسهال طبعی آرد و اگر گرم و تیز
باشد رودها را بخراشد پیچ بر آرد **علامات** علامت ظاهر این
نوع آنست که اسهال از پس خواب افتد و این چنان باشد که بامداد
که از خواب برخیزد چند مجلس بشتابد پس ساکن شود و هر اندازه که این
علت هر اندازه تر لر بوده باشد **علاج** هر اندازه که این علت را بامداد

که از خواب برخیزد تی باید فرمود و تدبیر باز داشتن نزله باید کرد
دماغ را قوت دادن و دارو های قابض که اسهال باز دارد باید داد
و تدبیر باز داشتن نزله بچیزهای بوییدنی بود و غرغره و سر بخور دادن
مالیدن و عطسه آوردن و ضمادهای که دماغ را قوت دهد بر سر نهادن
و استفراغ بحب صبر و ایارج فیقرا و حب قوقایا باید کرد و پس از
استفراغ غرغره باید فرمود **صفت** غرغره بگیرند عدس و گل سرخ
و بیخ سوسن راسنا راست بپزند و بپالایند با سکنگبین ساده و اندکی
زعفران بیامیزند و غرغره کنند و سرکه و گلاب و آب لسان الحمل
غرغره کردن سود دارد و شراب خشخاش مقدار دو کفچه بوقت
خواب دادن نزله را باز دارد و صفت شراب خشخاش اندر علاج
زکام و نزله یاد کرده آمده است **صفت** اقراص خشخاش که نزله را
باز دارد بگیرند گل سرخ و صمغ عربی از هر یکی چهار درم خشخاش سپید
و سیاه از هر یکی سه درم رب سوس و نشاسته و کثیرا از هر یکی دو
درم زعفران نیم درم شربتی دو درم و الله اعلم بالصواب

باب دوم اندر اسهال مراری و علامات و علاج آن

اسهال مراری آنرا گویند که صفرا از زهره برود و فرود آید و اسهال
صفراوی کند علامات این نوع اسهال از پس تبهای عفن و تبهای محرقه افتد

با شراب کهن خورده باشند و دهان تلخ باشد و تشنگی غلبه کند و اسهال
زرد بود و مقعد را بسوزد **علاج** نخست بطبیخ هلیلهٔ زرد و خرمای هندی
استفراغ کنند پس تدبیر باز داشتن اسهال کنند بکشکاب و سفوف حب
الرمان و اقراص طباشیر و دوغ آهن تاب و کشکاب از پست جو فرمایند
نخست و اگر سفوف حب الرمان با کشکاب یا رکته صواب باشد
و اگر چهار یک تیت جو تخم خشخاش سپید بار کنند و به آب تر کنند و بکوبند
و بمالند و آن آب بکشند و بنوشند سخت نافع بود و کعک بغدادی بوده
چون سرمه با دوغ آهن تاب دادن سود دارد **صفت** سفوف حب الرمان
بگیرند ناردان بریان کرده صد درم و کشنیز لبرکه تر کرده یکشبانروز و
بریان کرده پنجاه درم سماق و گلنار از هر یکی پانزده درم کزمازو
و خرنوب نبطی از هر یکی ده درم همه را بکوبند و بیزند شربتی دو درم **صفت**
اقراص طباشیر بگیرند گل سرخ و صمغ اعرابی بریان کرده و گل ارمنی و حب
بلوط و طباشیر از هر یکی پنج درم بزر الحماض هشت درم حب الآس
چهار درم تخم شنه بریان کرده سه درم شربتی یکمثقال و از اقراص

باب سیم اندر اسهال کبدی و علامات و علاج آن

اسهال کبدی یعنی اسهال که از ضعیفی جگر افتد و آن سه نوع است یکی اگر
قوت جاذبه جگر بسبب نوعی از انواع سوء المزاج یا بسبب سده

یا بسبب اماسی ضعیف گردد کیلوس را جذب نکند کیلوس از شاخهاء
ماساریقا باز گردد و فرود آید اسهال کیلوسی تولد کند دوم آنکه قوت
هاضمه جگر بسبب این اسبابها که یاد کرده آمد ضعیف شود و کیلوس را هضم
نتواند کرد و کیلوس از وی بجانب طبیعی دفع شود و بر رودها فرود
آید بیم گوارید و اسهال غسالی تولد کند و اگر با ضعیفی هاضمه ماسکه نیز
ضعیف بود اسهال قوی‌تر بود سیم آنکه اماس جگر پخته شود و کشاده
باشد و جگر بسبب یاری گسسته شود و آن مادها بروده فرود آید
و اسهال خون و ریم تولد کند و آخر سیاه و غلیظ شود بمچو دردی شراب
علامات اگر سبب اسهال ضعیفی قوت جاذبه جگر باشد اسهال کیلوسی
بود یعنی سپید و آب ناک و اگر اسهال بسبب ضعیفی قوت ماسکه
باشد اسهال بیش از آن وقت افتد که باید و بیرون آمدن ثقل
با تنگی و درد رنگ باشد و اگر ماسکه و دافعه هر دو ضعیف باشند
اسهال اندک اندک بود و زود زود افتد و اگر قوت هاضمه جگر
ضعیف باشد اسهال غسالی باشد یعنی بمچو آبی بود که گوشت تازه
اندر وی شسته باشند و اگر قوت هاضمه معده ضعیف باشد طعام
ناگوارید بیرون آید **معالجات** طریق علاج اسهال کبدی آنست
که تامل کنند که سبب اسهال جگر کدام نوع است تدبیر باز داشتن

آن سبب مشغول شوند اگر سبب اسهال اماس باشد یا سده باشد داروهای
قابض را آن خطای باشد بزرگ از بهر آنکه داروی قابض سده‌ها را لازم
آرد و اماس صلب گردد و هلاک شود صواب آن بود که داروهای
گشاینده بکار دارند تا سده تمام گشاده شود و اگر اماس است
نخست پز برود بسیار باشد که از جگر گشادن سده سهل قوی حاجت
آید و گاه باشد که حاجت بحقنه تیز بود و اگر حادث شده رائی افتد
بی تکلف سود دارد و طعام بتفاریق باید خورد اندک اندک و عرق
آوردن و شراب صرف کهن مروق مقدار اندکی پس از آنکه طعام
نیم گوارده شود و چون از اسهال غسالی زاد در اول علت نان
نشاید داد صواب آن باشد که بر کشکاب که از بت جو بپزند
اختصار کنند و بیاز مایند اگر مضطر تواند کرد گاه ورس ترت کنند
بابت جو بپزند وی بالا بنشیند میدهند و اگر با آلو و تنعم کنند
به هند و بعض طبیبان گفته‌اند که اسهال غسالی صعب را بوزن منقی
زایل کند بی هیچ علاج دیگر **صفت** سفوف که اندر اسهال کبدی
بکار آید بگیرند گل سرخ شش درم انبرباریس و گلنار صندل از هر یکی
ده درم توه و طباشیر و صندل سپید و صمغ عربی از هر یکی دو درم تخم
حنی یکدرم و نیم بزر اطماخی سه درم زعفران یکدرم نرمی دو درم ...

ایمن تاب و اگر با سیج طبع خشک بود بگیرند تخم خیار و تخم خطمی خام
پاک کرده و کوفته و تخم مرو و اسپغول و تخم ریحان را ستاره است
بریان کرده ناکوفته همه را بیامیزند و بر روغن گل چرب کنند شربتی
سه درم با سرشتم گرم میدهند و اسهالی که سبب آن ضعیفی قوت
جاذبه جگر باشد علاج بخارهای گرم کنند و باید که چون قلاقلی و
فودنج و اندک شراب صرف کهن **صفت** داروی که قوت جاذبه
را قوت دهد بگیرند سلیخه و سنبل و زعفران از هر یکی سه درم
قصب الذریره و عود بلسان و سعد و تخم کرفس و حب بلسان و دارفلفل
از هر یکی پنج درم جوزبوا پنج عدد فاقله و قرنفل و انیسون و اوشاسه
و کندر و اشنه و لادن از هر یکی دو درم قردمانا سه درم دارشیشعان
دنانخواه از هر یکی چهار درم حب الآس بریان کرده سی درم همه را
بکوبند و بیزند معجون کنند شربتی چهار درم و طعام خبزی لطیف
ورزد و گوارنده راه اگر سبب اسهال ضعیفی قوت ماسکه باشد
علاج او ازین نوع کنند بگیرند گل سرخ و گلنار و عصاره قرظ
از هر یکی پنج درم سنبل هشت درم مصطکی سه درم زعفران و دارچینی
هر یکی چهار درم شربتی دو درم با رب سیب یا آبی دهند
و طعام کبک و تذرو و گنجشک بریان کرده میدهند والله اعلم

باب چهارم اندر اسهال خون که از جگر آید

علامت اسهال خون که از جگر آید آنست که اندر شکم درد و تا هیچ دردی
واقعی نباشد و اسهال هر چند روزی دو روز که یک روز بایستد
و باز آمدن گیرد و هر گاه که علت زیادت شود خلطی غلیظ همچو دردی شراب
آید **علاج** گل ارمنی و گل مختوم و گل قبرسی همی باید داد و سفوف الطین
سود دارد **صفت** سفوف الطین بگیرند گل ارمنی و طباشیر و صمغ عربی
بریان کرده و حب الآس از هر یکی ده درم خون سیاوشان و کندر از
هر یکی پنج درم و نیم **صفت** قرص طباشیر که خداوند اسهال خونی را که تب
آید سود دارد بگیرند طباشیر چهار درم و نیم گل سرخ پنج درم بزر الحماض
بریان کرده هفت درم صمغ بریان کرده و گل ارمنی و گل رومی و بلوط
از هر یکی پنج درم حب الآس ده درم نشاسته بریان کرده هفت درم شربتی
بمثقال با رب آبی و گاه باشد که اسهال خونی که بدین همچو دردی
شراب بود گنده و کف ناک و این اسهال مردم نحیف و لاغر را
افتد بسبب گرمای سخت و تشنگی که اندر سفرها و غیر آن کشیده باشند
علاج این بند بر خوی سرد کنند باید کرد و ناشتا شراب خشخاش و کشنیز
سرد کرده دادن و تسکین حرارت بند بر خوی بتری آرند باید کرد
صفت قرصی که اندرین نوع اسهال سود دارد بگیرند گل ارمنی طباشیر

و نشاسته بلوط و بزر الحماض و امیر باریس و گل سرخ و صمغ بریان
کرده و سرطان از هر یکی راست راست بکوبند و برب الآس سرشند شربتی یک درم

باب پنجم اندر اسهال که از همه تن آید

اما اسهال که سبب آن ماده بود که از همه تن باشد که اندر رگهای
همه تن گرد آمده باشد و اندامها از آن قبول نکند و وقت داعیه اندامی
از آن بر رگها باز دهد و از رگها بجگر باز آید و از جگر بمعا و ماساریقا
برود و فرود آید و اسهال کند **علامات** این علت آنست که پوست ناف
بی آنکه هر بار که شکم فرود آید ماده بسیار آید هر روز و روزی یا سه روز
اسهال کند و باز ایستد و حال همچو حال تندرستان شود و یک هفته یا بیشتر
بر حال تندرستی بماند پس نوبت اسهال باز آید **معالجت** طریق علاج
این علت آنست که بحث حال معده و جگر و قوتهای هر دو و اصلاح باز آرند
و غذاهای نیک دهند و ترتیب نیک فرمایند و استفراغ فرمایند
خاصه نزدیک نوبت اسهال ایارج فیقرا و مطبوخ هلیله و مطبوخ
افتیمون و شراب افسنتین و گرد رشن نوجیل [؟] و اطریفل بزرگ اندرین
سود مند باشد و چون پاک کرده باشند هر بامداد ناشتا ریاضت
فرمایند و مالش دیگر تا به سود دارد والله اعلم بالصواب

جزو دوم اندر اسهال معدی و این جزو چهار باب است

باب نخستین اندر اسهال معده‌ای که سبب آن ضعف قوت هاضمه باشد

اسباب ضعیفی قوت هاضمه چهار نوع است یکی آنکه رطوبت لزج
بر سطح معده آلوده شود آن رطوبت میان معده و طعام حجاب شود
و حرارت معده را از طعام بازدارد و قوت هاضمه بدین سبب ضعیف
شود دویم آنکه معده گرم باشد و اندروی صفرا تولد کند اسهال صفراوی
آرد سیم آنکه صفرا و بلغم آمیخته باشد چهارم آنکه اندر معده بادها تولد کند
و طعام بدان سبب ناگوارده بماند و اسهال کند **علامات** اینجا
که سبب اسهال رطوبت لزج باشد علامات رطوبت ظاهر باشد
و طعام بر معده گرانی کند و میل بخوردن آرد و ثقل ناگوارده بیرون
آید و سپید باشد و اسهال با قراقر بود و اینجا که قوت هاضمه تنها ضعیف
باشد اسهال بوقت خوردن بود لیکن ثقل ناگوارده و متغیر باشد
و بیرون آید و اینجا که معده گرم باشد و صفرا تولد کند تشنگی و تلخی دهان
و حرارت و ثقل زرد و بیران گواهی دهد و اینجا که صفرا و بلغم آمیخته
باشد ثقل آمیخته بیرون آید و اینجا که اندر معده بادها تولد کند اسهال
با قراقر بود و علامتهای باد ظاهر بود **معالجات** اندر علاج آن که سبب
ضعیف قوت هاضمه رطوبت لزج بود و علامات بلغم ظاهر بود نخست
قی باید فرمود و طعام های شور و ترب و چغندر و خردل دادن و پشت

اندر آب سختن با الکین آمیخته و نمک دران افکنده و دادن تا قی کند
و از پس آنکه قی کرده باشد و تم معده را پاک کرده و قعر معده را حب صبر
و ایارج فیقرا پاک باید کرد پس معده را قوت دادن بگوارشن جوزی
و مسح بنافع و مانند آن **صفت** گوارشن جوزی بگیرند دانه مویز که از سرکه
بیرون کرده باشند بریان کرده و کوفته و بیخته سی درم حب الآس کفت
درم خرنوب نبطی و گلنار و گزمازو از هر یکی ده درم همه را بکوبند و شکر
بقوام آید و بر شنند شربتی سه درم **صفت** معجون مختوم نافع بگیرند
ناگواره و کندر و گلنار از هر یکی ده استار است همه را نرم بکوبند
و مویز سیاه را با دانه بکوبند و داروها بدان بر شنند شربتی سه درم
بامداد و شبانگاه **صفت** سفوف عود و سعد نافع بگیرند عود خام و زیره
به سرکه ترکرده و بریان کرده و قاقله و دانه مویز به سرکه بیرون کرده و
بریان کرده از هر یکی ده استارات شربتی سه درم **صفت** حبی که اسهال
بلغمی را باز دارد بگیرند صبر و قرفه و افیون و هندیه ستر از هر یکی ده استارات
جمع کنند همچو فلفل شربتی آن حب کودک را یک حب و ده ساله را چهار
حب **صفت** ضماد نافع بگیرند افسنتین یک اوقیه اندر شراب قابض
ترکنند یک ساعت دیگر روز آب مورد تر بدان بیا میزند و اگر مورد تر نباشد
برگ مورد خشک گرفته در آن آب را افکنند و لادن ده دانگ اوی حل

کنند و حقنه بدآن تر کنند و بر معده نهند و طعام کبوتر بچه بریان و
گنجشک با دارچینی و فلفل و زیره نافع بود **از اکبیب** ضعیفی قوت
هاضمه از گرمی معده و تولد صفرا بود و بر بعد از شرب گوزه ساده یا رب
انار ترش یا رب غوره یا رب آبی و ریواج یا رب سیب اسبخته و این
اجزا را با یک مثقال طباشیر باید داد و هر شب دو درم گل ارمنی کوفته و نیم درم
صمغ عربی بریان کرده بر روغن گل چرب کرده یا آب سرد با یکی ازین رب‌ها
بدهند و اگر تب نباشد روق گاو سنگ تاب با طباشیر و تخم گل و تخم
حماض سپید هند از هر یکی یک درم و طعام با چه با سماق فرمایند یا مزوره انار و ان
جلوز بادام بریان کرده و اسهال صفراوی باز دارد و باقلا با پوست بلی که پخته
شده و دو آرد و قرص طباشیر اسهال کبدی را سود دارد **صفت** اقراص
طباشیر بگیرند طباشیر و سماق از هر یکی پنج درم بزر الحماض بریان کرده و نیم درم
بزر البقله بریان کرده و گلنار از هر یکی سه درم صمغ عربی بریان کرده یک
درم شربتی از یک مثقال تا دو درم **صفت** شرابی که اسهال صفراوی باز دارد
بگیرند بست جو دو مشت تخم خشخاش سپید اگر برگ درخت کنند بوست
خشخاش هم چند ان همه را بپزند و بپالایند و اگر سویق جو دهان گرم
بسا قاطع نی کنند صواب بود و خداوند اسهال را صواب آنست که
برگ طعام جگر کنند و اندر شب یا روزی یکبار خورد و اندک خورد و از پس

طعام چیزی قابض خورند چون آبی و انار ترش و مانند آن و از آب
سرد خاصه اگر صفرا و بلغم اسبخته باشد و خداوند اسهال بلغمی یکبار گی
از آب باز باید داشت **اندر علاج** بادها که اندر معده باشد اسباب
و علامات و علاج نیز اندر بادها اندر علاج معده یاد کرده آمده است

<u>**باب دویم اندر اسهال معدوی که سبب آن ضعف ماسکه باشد**</u>

اسباب ضعف قوه ماسکه پنج نوع است یکی رطوبت لزج بر سطح معده الوده باشد
و طعام فرو اقر اید دویم اگر بر سطح معده تریها بر آید و معده بر ان طعام بر
نیابد و بدان التفات نکند و قوت ماسکه بدان سبب کار خویش باز ماند
سیم اگر قوت ماسکه بسبب نرمی از انواع نوبه از مزاج ساده یا مادی
ضعیف کرد و چهارم اگر قوت داروی مسهل بر سطح معده مانده باشد
و قوت ماسکه بدان سبب ضعیف شده پنجم اگر از پس طعام بهاء گرسنگی ضعیف
اتفاق افتد و طعام بدان سبب از معده فرود آید نا گوار بوده
علامات اما علامت رطوبت که بر سطح معده الوده باشند اندر
باب گذشته یاد کرده آمده است و علامت تریها که بر سطح معده بر آید
آنست که بر سطح زبان نیز از ان نوع تریها باشد و از معده بخار گرم خیزد
و بوی دهان ناخوش گردد و در اسهال که بی پیچ و بی خون بود و اندر
جگر و حوالی آن آفتی نباشد و علامتهای آنکه ماده از دماغ یا از زهره

یا از سر بر نمی آید هیچ ظاهر نباشد بباید دانست که اسهال سودا بت
سعالجات انرا که ضعف قوه ماسکه از رطوبت لزج باشد که بر سطح معده بود
نخست قی باید کرد و استفراغ چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است
لبن معده را بگوارش خرنوب و اقراص گلنار قوت دادن و بباید داشت
تا معده را بقیه استفراغ با یارنج فیقرا پاک کند آنگاه این
قرصها بباید داد صفت گوارش خرنوب که زند خرنوب نبطی و بلوط و شاه
بلوط و دانه انگوری که از سرکه بیرون کرده باشند و حب الآس از هر یکی بگیرند
همه را بکوبند نرم و بشراب مورد بسرشند شربتی سه درم صفت اقراص
گلنار بگیرند گلنار و تخم گل و تخم حماض از هر یکی سه درم سماق و مازو و عصاره
لحیة التیس و اقاقیا و کندر از هر یکی یکدرم و نیم زعفران نیم درم همه را بکوبند
و بآب مورد و ترکیب سرشند و قرص کنند شربتی یکدرم با شراب مورد اندر
علاج زیرا که بر سطح معده بر اید و قوه ماسکه ضعیف کند اگر مانعی نباشد نخست رگ باسلیق بزنند
و بر ساق حجامت کنند و اگر مانع نباشد بتنقیع هلیله زرد و حبهای مسهل
و استفراغ فرمایند و کشکاب و حب الآس و تخم خشخاش بسیار بزنند و
بدهند و آنچه بعلاج این علت مخصوص است آنست که هر روز صبح آب
دو درم اسفغول و دو درم روغن گل با آب سرد میدهند و اگر اسفغول و تخم
لسان الحمل و شش درم در آب بجوشانند و روغن گل بر چکانند و بدهند

صواب باشد و طعام از کشک جو بریان کرده و کدیخ بریان کرده
و مغز بادام بریان کرده بخته و روغن بادام بر چکانیده و دوغ ترش اهل
تاب کرده سفید اردی سیتر با باتره و درم کشک سوده همچو سرمه سوده آرد
و کدیخ بریان کرده با سیب ترنجیده سوده آرد اندر علاج اسهال که از قوه دافعه
که سهل بر سطح معده باشد باز قوت ماسکه ضعیف شود اسفغول بریان
کرده و روغن گل چنانکه در علاج گذشته یاد کرده آمده است
می باید داد اگر حرارت و علت رطوبت باشد سه درم حب
الرشاد بریان کرده و بر روغن گل چرب کرده با کوفته اسهال را بازدارد
علاج سوء المزاج که قوت ماسکه را ضعیف کند اسباب و علامات و علاج
همه در سوء المزاج معده یاد کرده آمده است هر چه معقول باشد
از آنجا باید جست اندر علاج آنچه در معده تباه شود و ناگوارده
بیرون آید اینجا یارنج فیقرا پاک باید کرد و علاج دیگر خوابست
و بسیار خفتن و از پس طعام حرکت ناکردن و اگر
مسافرت طعام آن ساعت باید خورد که بمنزل فرود آید
اسهال اندر اسهال سوداوی که از بسیار خوردن و از بسیار خوردن و از طعامها پدید آید
اگر اسهال از بسیار خوردن افتد علاج آن همچو علاج هیضه کنند
گرسنگی فرمایند یکشبانروز و اندک خورند و طعامهای سبک زود گوار

فرمایند و معده را قوت دهند بداروهای که موافق مزاج گرم بود و گل شکر
با قرص طباشیر سرشته دهند و سفوف حب رمان و هر چه اندر باب نخستین
ازین جزو یاد کرده آمده است بکار دارند و طعام از سماق و نار دانگ و مانند
و اگر مزاج سرد بود گل انگبین و مصطکی و عود خام و گوارش زیره فرمایند
و گوارش عود و ترنج پرورده و مصطکی خاییدن سود دارد و طعام کباب
و کبوتر بچه و گنجشک بریان سود دارد و اگر اسهال از طعامها
افتد علاج وی آنست که ازین نوع هیچ نخورد و اگر اسهال
از طعامهای چرب افتد روزی دیگر گرسنه باید بود و اندکی گل شکر خورند
و اگر اسهال از بی ترتیب خوردن بود این عادت را بباید
بگردانید و معده را قوت دادن و ترتیب طعام خوردن آن باشد
که طعام لطیف پیش از طعام غلیظ خورند و میوه بعد از طعام نخورند اگر چه شهوت باشد

باب چهارم اندر اسهال معدی که سبب آن [illegible] آمدن ماده سوداوی بود [illegible]

اگر قوت قوی باشد و ماده سودا بسیار رگ اسلیم باید زد
از دست چپ و مطبوخ افتیمون استفراغ کردن و معده را قوت دادن
بسفوف حب الرمان **صفت آن** بگیرند حب رمان ده درم کهن
سرخ بریان کرده و دو درم زرشک بریان کرده و کهربا و تخم سماق
و تخم ریحان بریان کرده و کرنج سپید بریان کرده از هر یکی یک درم طباشیر

سه درم و گرده سپستان دانگ و بهمن سوخته سیاه بکوبند
و اندر سرکه بخیسانند و بپالایند و اندکی نمک و شونیز در افکنند
اندر نان خورش کنند صواب آید مجمر بر سپرز نهند تا ماده
را از سپرز باز دارد **جزو سیم اندر اسهال معوی یعنی
اسهال که از روده بود** بباید دانست که انواع اسهال
معدی که یاد کرده آمده است همان انواع بعینها معوی
نیز باشد و اسهال معوی بعضی خونی باشد و بعضی نه و بعضی
بسحج ادا کند و بعضی نه و درین جزو چهار بابست

باب اول اندر اسهال معوی که آنرا زلق الامعا گویند

این بیماریست که معده را و رودها را بسیار الفته و قوت ماسکه
هر دو ضعیف کرده آنچه در علاج معده یاد کرده آمده است
علاج اینست الحنت رودها را با ادویه قابضه [illegible] باید
باید کرد پس شراب السیتین و سکنجبین عنصلی و حبه و فنداد یونانی
بکار داشتن **صفت** ضمادی که درین علت سود دارد بگیرند
سک و زعفران از هر یکی یک درم اشنه ده درم مصطکی هفت درم
سعد پنج درم قصب الذریره ده درم رامک شش درم تخم کرفس پنج درم
سورد و اندرمان و از هر یکی ده درم همه را بکوبند و به آب سرشته کنند

و بر شکم نهند و اگر این ضماد هر بامداد و شبانگاه رود و ورم بادیه بخورند
و سود دارد و طعام گنجشک بریان کرده و کبک و تذرو و مشمش اگرد
و میان او زیره و کرویا و دارچینی و گشنیز خشک و سماق و نار دانگ
و کرفس و پودنه و سداب افکنده سود دارد و شراب بیوا و حب
الآس سود دارد اندر آنکه زلق الامعا سبب بثرها و دمیدگی
روده‌ها بود بباید دانست که بثرها و ریشها گرمی مزاج کاه گشتی
خلاط صفرا بود بر وی هر گاه که مزاج را باعتدال باز آرند و صفرا از تن
بیرون کنند زود بصلاح باز آید صفت آنچه در علاج بثرها معده
و اندر علاج ضعیفی قرحه‌ها معده که سبب آن زیادت صفرا بود یاد
کرده آمده است یافی هر بامداد مقداری نیم رطل بعد از وی دوغ ترش
سنگتاب با گل سرخ و طباشیر و برنج خامی از هر یکی نیم درم کوفته
و بیخته می باید داد و اگر این ریشها زشتا بد هر بامداد سفوف طین
دهند با رب آبی صفت آن بگیرند بزر الحماض بریان کرده و اسفیوله
بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده و گل ارمنی و طباشیر از هر یکی
راستا راست همه را بکوبند الا اسفیول و سفوف کنند و کنگاپی
که از جو بریان کرده و گاورس پوست کنده با روغن گل و سپیدعنی
هم سود دارد و طعام جوجه و ماهی بره با آب سماق و نار دانگ

قرابند باب دوم اندر سحج و علامات آن

بباید دانست که ایزد تبارک و تعالی رطوبت لزج افزوده است
تا اندرون روده‌ها را در سختی ثقل و تیزی اخلاط را از روده نگاه دارد
و دفع میکند و می لغزاند و این رطوبت چرب چون [illegible]
بزند و اندر اطبیان جرح الامعا گویند هر گاه که اخلاط تیز بر روده
بسیار گذرد و رطوبت را می تراشد پس اندرون سطح روده
از آن رطوبت برهنه آید چون سطح روده و از آن برهنه شد
تیزی اخلاط روده را بکند و سحج و ریش روده تولد کند اما اگر
اخلاط صفراوی بود مدت دو هفته سحج کند و اگر سودایی بود
مدت چهار روز سحج کند و اگر سحج کهن گردد و ریش روده با
پارهای پوست بیرون آید و از اطبا زی خراط گویند و قشاره
نیز گویند علامات اسهال خون باشد که یکبار رافتند تا گاه و تا گاه
که اندک اندک پدید آید اما آنکه ناگاه پدید آید سبب آن گسستن
و طرقیدن رگی باشد و اگر سحجی که اندر روده‌ها باریک افتد
تیزتر بود خاصه آنچه اندر روده صایم افتد از بهر چهار
معنی یکی آنکه این روده باریکتر از روده‌ها است و اندر وی
رگها بسیار است دوم آنکه صفرای که از زهره برود فرود آید

تخت به بن روده آید هیچ رطوبتی با این نیامیخته و تیزی این
نا شکسته سیم آنکه آفتی که به بن روده رسد سفوت آن بجگر باز
دهد چهارم آنکه نه آورد و نه غذا در بن روده هیچ درنگ نکند
صابم اثر بیدانی گویند و چون آورد و رنگ نکنند و روی اثر کنند
و منفعت او بدو نرسد و نیجی که در روده باز لیپنی افتد بعضی
بار رود باشد و بعضی آنچه بار رود باشد آنرا زحیر گویند و آنرا که سبب
هیچ ماده صفراوی بود تخت اسهال صفراوی گویند و خلط صفرا با خلط
آمیخته باشد و آنرا که سبب بلغم شور بود می بوده باشد اسهال بلغمی آید
و در روده ها درد قراقر بود و آنرا که سبب خلط سوداوی گویند باشد
تخت اسهال سوداوی باشد و اسهال سوداوی که در ابتدا
افتد یعنی اسهالی که تخت بدید آید سیاه و سوداوی باشد
هلاک کند علاج بباید دانست که اصل اندر علاج این
علتها آنست که اعضای رئیسه را مراعات کنند و اگر فضله
باشد از آن پاک کنند و اگر اندرین عضو ضعفی بود قوت
دهند پس بعلاج عضو بیمار مشغول شوند تخت احوال دل را
مراعات کنند اگر فضله در وی باشد پاک کنند و فضلهای تحلیل
کننده بکار دارند و چیزهای بوییدنی قوت دهند پس احوال

دل را مراعات باید کرد اصل همه علاجها مراعات قوت
دل است و اندر بازداشتن از غذا در هیچ علت چندان
استقصا نباید کرد که قوت ساقط شود و هر گاه که قوت دل نگاه
دارند قوت غریزی بر تحلیل فضلها و دفع سفوت خلطهای بد
توانا تر بود و جگر را نیز مراعات باید کرد از بهر آنکه سبب این
علت و بیشتر علتها ضعیفی جگر باشد و هر گاه که سوء المزاج او
زایل کرد و خلط بد و ماده نیز کز بده تولد نکند و معده را نیز
مراعات باید کرد که اگر قوتهای معده تمام هضم تمام
کند مضغهای و خلطها بد اندر تن گرد نیاید و بهترین مراعات
معده را آنست که او را از طعام فزدنی و از امتلا نگاه
داری نگه دارند و اگر اندر وی فضله باشد او را پاک کنند
مراعی کم کنند و هر گاه که مراعات احوال این اندامها بواجب
کرده شود و ماده بیماری گسسته گردد و علاج عضو دردمند
سهل و آسان باشد و لیکن روا وقت باشد که آورد از بیمار
درد داشتن و بدارو علاج ناکردن صواب ترین علاجی باشد
هر گاه باشد که سبب درازی بیماری علاج کردن و دارو
دادن بود خاصه اندرین علت از بهر آنکه علاج این علت

که زود هضم راست نگه دارند و قوت غریزی را نگاه دارند آرند چو
غذا او هست که مایه او اندک بود و قوت او بسیار چون ماء اللحم
و زرده خایه مرغ نیم برشت پس هرگاه که قوت غریزی از حرکتی
جنبد نگاه دارند از بسیاری علاجها مشغول کرد آنند و قوت اندرانها
بجا باز آید نه بینی که بیمار باشد که بیمار طعامها را آرزو بخورد و برد
گران کرد و درد تا لی از وی جدا اگر درد پس او لیتران باشد که غذا
از آن نوع باشد که یار کرد آنچه راست و درد آرد و آدن نیز
جلقی باید کرد تا قوت از دلیل باشد و جرم را آرد و هستنا بر
روده ها گران نشود و از آن نگاه دارد تسلا اندرین علت که بحرانی بالفعل
حاجت است و حابض از درشتی خالی نباشد چون گلنار و خرنوب
و مانند آن این چیزها را نیم کوفته اندر هره بندند اندر آب آبی
یا آب سیب فرغار کنند و بمالند و بپالایند و لعابها چون لعاب
اسپغول و لسان الحمل باوی یار کنند و هر ساعت اندکی اندکی
همی دهند و نشاط و خوشدلی و حکایتهای خوش و تماشاها
و بوی عطرهای موافق اندرین علت علاج عظیم است و اندر ابتدا
پنج چهار درم صمغ عربی کوفته اندر آب سرد حل کنند و به حقنه
کاسه بود و قرص گل سحج را اسهال خونی را زایل کند صفت آن

بگیرند گل سرخ و بزر الحماض بریان کرده از هر یکی سه درم صمغ عربی
و کثیرا و تخم سنه بریان کرده از هر یکی یک درم و نیم همه را بکوبند و بلعاب
اسپغول با بزر شسته شربتی دو درم و نیم و شراب آبی و شراب سکنگبین
که حب الآس در روی پخته باشند با گل ارمنی سود و آرند از آن

باب سیم اندر سحج و ریش روده ها و اسهال خونی

بباید دانست که اسهالی را که سبب آن ریش روده ها افتد و دیگر
از ریش روده افتد اما آنچه از ریش روده افتد هم دو نوع است
یکی اسهالی است که از ضعیفی جگر افتد که نتواند کیلوس را خون کند به این سبب
اسهال غسالی تولد کند دوم آنکه از اندرون روده رگی بسببی از سببها
گشاده شود و اسهال خون پدید آید و این همچون خون آمدن از بواسیر بود
و این از گشاده شدن سر رگها متعدد بود و سبب ریش روده ثقل بود و ریش
یا خلطی تیز یا داروی تیز که بر روده ها بگذرد و روده ها را بخراشد و ریش کند
پس قوت دفع دافعه یا قوت ثقل که بر ریش رسد او را از آن موضع
دفع کند و موضع مجروح گردد و اگر ریش روده همچو میدگی دهان بود که
از ابتدای قلاع گویند آن ماده که از آن ریشها از آن تولد کند پیوسته
بر روده فرو می آید تا جای سحج ادا کند و با اسهال خون باز گردد و باشد
که ثقل اندر فضای شکم گرد آید و شکم همچون شکم خداوند استسقا شود

وسبب آرد که استسقاء و ذرب و هلاک کند **علامات** ریش روده
آنست که تحت اسباب ان اپیش رفته باشد و تنها در کرم آمده
واندر شکم درد و بیماری دیگر ان بود و اسهال با خون و ریم آمیخته
و هر گاه که طعام از معده فرو گذرد و نقل بجا رسد که ریش است اندر روده
درد خیزد خاصه اگر چیزی شور یا ترش خورده شود **علاج** طریق علاج
این علت آنست که تامل کنند تا در جائی که بالای آورده است هیچ آفتی
و آماسی و ریشی بوده است چون از آنجا برود و می آید یا از روده می آید
تحت آن هر کجا که می آید تدبیر شستن و پاک کردن آن موضع باید کرد پس
بعلاج ریش مشغول بودن و سبب علت هر ماده که باشد تحت تن را
از آن ماده پاک باید کرد اگر سحج و ریشی نو است و اندر روده های
بر سوی است از الیسه بهای نرم و شوینده پاک باید کرد چون لعاب
اسبغول و لعاب رآنه آبی و لعاب تخم کتان و لعاب تخم مرو و اگر
بوی مانده و اگر صفرا و خلطهای تیز بکنند و بجای شیر شیرزد آب کاسنی و آب
عنب الثعلب اندکی زعفران علاج باید کرد و اگر خلطی شور یا تیز
یا خلط سوداوی همی گذرد به مطبوخ هلیله زرد و سیاه و مویز و حار
علاج باید کرد و اگر سحج کهن شده باشد و ریش سخت گشته اندر چیزی
بکار باید چون مار العسل و حب و ایارج فیقرا چاره نباشد

از آن که ایارج گوشت مرده را پاک کند و گوشت پاکیزه برویاند
چند کرت ایارج فیقرا باید داد پس دوغ سنگ تاب داده و شیر
سنگ اگر تب نباشد سخت نافع بود و نخست تدبیر آنست که بیمار را
از طعام باز دارند دو روز تا سه روز و اگر قناعت نکند چیزی گرم
و نرم و اندک باید داد با آن شیر مذکور قناعت فرمودن و طعامی
که دهند از سپید با و سپید مرغ خانگی و پیه بز و گاو و ریس پوست کنده
گرفته اشامه سازند و اگر روغن طعام سنند روغن دان آبی و طین
خشخاش و دانه کی نشاسته بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده و در افکنده
صواب باشد **صفت** اشوبه سود مند بگیرند سماق اندر آب باران
ترکنند یکشبان روز پس بمالند و بپالایند و ارزن پوست کنده
اندرین آب سماق ترکنند و چهار ساعت بنهند پس به دست بمالند
نیک و بپالایند و باید که بپزند تا سطبر شود و طین و صمغ بریان کرده
و سوده در افکنند و بدهند و اگر تب نباشد اشوبه از عدس
و باجه بره و صمغ عربی افکنند و بدهند و شراب سیب و شراب آبی
و شراب انار و شراب سورد و شراب میوهای قابض همه سود دارد
و حب الآس نیم کوفته یکشبان روز فغار کنند در آب و بپالایند
و بدهند و اگر بگوشت حاجت آید کبک و تیهو نرم در

تذرو با سماق و انار دانک صواب بود زرده خایه مرغ نیم
برشت با سماق پاک کرده بود دهند بود و شراب مورد با اسفول بریان
کرده برو غن کل چرب کرده با یکدرم کل ارمنی بدهند در وقت خواب
و پنیر خشک کهن را بریان کرده بدهند سود دارد لیکن تشنگی آرد انرا
تحت بجند آب بباید جوشانید تا شوری ازوی برود و پس خشک
کردن و بریان کردن تا شربتی یکدرم صفت داروی بود دهند بزرنجم
خشخاش سپید کندر و سعد و حب الاس از هر یکی نیم درم کوفته و بخته
با زرده خایه مرغ یا با شراب مورد بدهند همه انواع اسهال را
و اسهال کودکان را که بوقت دندان برآمدن بود باز دارد و کودکان را
باشد دایه او دهند صفت حبی از سوده کند افیون و مازو کنار دو
از هر یکی راسنا راست با آب جمع کنند و حب کنند شربتی بود دانگ
و نیم بر شکم نهادن و چهار ساعت گذاشتن اسهال باز دارد و اسهال
را که وقت ضعیف باشد و بعضی ضعیف وانداهها سرد شود و بهیچ حال
بدان علاج نشاید کرد صفت طلی که اندرین علت بکار آید بگیرد افیون
و بزر البنج از هر یکی یک جزو صفت بلوط و گلنار و اقاقیا بگیرند و سه از
هر یکی پنج جزو همه را بعصاره خشخاش سرشند و طلی کنند و اگر پیچ
اندر رودهای فرودین باشد تدبیر حقنه باید کرد صفت حقنه که

کرنج سه درم کشنک جوشت درم کل سرخ ده درم بیه کرده
بزعیت درم همه را اندر کمین و نیم آب بپزند تا به نیم باز آید و
بپالایند و بکار دارند و اگر روده را بسوزد نیم او قیه روغن را بکند

باب چهارم اندر زحیر و علاج ان

بباید دانست که زحیر دو نوع است یکی زحیر راستینی و دیگر نه اما
زحیر راستینی آنست که مقعد را بگزد و زود زود تقاضای
برخاستن باشد و هر گاه که برخیزد چیزی اندک جدا شود چنانکه
از مرغ دان چیزی باشد غلیظ و بعضی با خون امیخته باشد و بعضی نه
و با خراطه بود و بعضی نه و سبب این علت از خلط صفراوی بود یا خلط
بلغمی شور که از بالا روده مستقیم فرود می آید و او را می گزد اما علامت
زحیر که سبب ان خلط صفراوی بود آنست که تشنگی و حرارت غالب
بود و بار رود و خلیدن و سوزش بود و سوزش مقعد چنان بود
که بیمار پندارد که مقعد او را جراحت و از آب سرد راحت یابد
و علامت زحیر که سبب ان خلط شور بلغمی بود آنست که تشنگی
کمتر بود و الم آید با باد و قراقر برون آید و خراطه کمتر بود **معالجت**
اما حد او ند زحیر صفراوی را او هم حد او ند ان زحیر را صواب انست
که یک روز هیچ طعام نخورد تا روده ها تهی شود و حد او ند زحیر

صفرا دیر اندر آب آبی و اسبغول بروغن گل چرب کرده صواب
باشد و اگر تب نباشد نان اندک شیر سنگ تاب کرده بدهند
و اگر تب باشد اسوده که در باب گذشته یاد کرده آمده است و
قرص طباشیر و رب آبی و رب سیب بدهند **صفت** سفوف
سود مند بگیرند اسبغول بریان کرده سه درم صمغ عربی و صمغ امرود
و صمغ آبی و صمغ عنبر از هر یکی یک درم گل ارمنی و بزر الحماض بریان کرده
و تخم خطمی و کهربا سوخته از هر یکی چهار درم همه را بکوبند شربتی دو درم
اندر شراب آبی بدهند **صفت** حمول سود مند بگیرند زرده خایه مرغ
در روغن گل بپزند و بر دارسنگ سپید [illegible] بادی [illegible] و خرقه پاره
باد ترکنند و بکار در آرند [illegible] و زحیر بلغمی که سبب زحیر بلغم بود
ثعلب **صفت** آن بگیرند هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یکی یک اوقیه
پاک کرده همه را اندر آب آبی بکوبند و بنهند تا خشک شود پس
بروغن گل او بریان کنند و بکوبند پس بگیرند تخم کتان بریان کرده و
نیم کوفته تا حرارت در بریان کرده و مصطکی از هر یکی نیم اوقیه
گل ارمنی یک اوقیه شربت سه درم با آب آبی بدهند و زحیری که
[illegible] بود علاج معجون شهریاران و لعوق خیارشنبر کنند
و شیافی که از خطمی و بوره و تخم حنظل و کندر سرخ سازند بکار دارند

جزو اندر بیماریهای مقعد و شرح و خون برفتن از آن

و بازگردیدن و شقاق و بواسیر و این جزو هفت باب است

باب نخستین اندر سستی و شرح و بیرون آمدن مقعد

گل سرخ و عدس مقشر و نار پوست و جفت بلوط بپزند و بپالایند
و اندر آن آب نشانند و ثفل این طبیخ را بکوبند و بار دیگر بروغن گل
بمالند تا چون مرهم شود و ضماد کنند و با این علت اگر مزاج سرد بود
بگیرند جفت بلوط و [illegible] خشک و مازو و بروغن زیت بریان
کرده و آهن پاره کهنه زنگار گرفته اندر شراب کهن فرو کنند
[illegible] بپالایند و اندر آن شراب بنشینند یک ساعت پس [illegible] را
خشک کنند و بروغن [illegible] چرب کنند و این را آرد بران
موضع پراکنند و اگر آماس گرم باشد گل سرخ و عدس مقشر و عنب
الثعلب اندر آب عنب الثعلب بپزند و بروغن گل بمالند

باب دوم اندر بیرون آمدن مقعد و علاج آن

هرگاه که مقعد بیرون آید و رنج کشیده بود اندر آب قابض
و در آرد و باز در وی پخته می باید نشست و بعد از آن این دارو ها
بکار باید داشت **بگیرند** سرب سوخته شسته هشت درم گل سرخ
و سماق از هر یکی چهار درم مرد و درم همه را بکوبند نرم و بعد از ا

که مقعد را شسته باشند این دارو برآکنند و به بندند چنانکه رسم است ان شاء الله

باب سیم اندر سستی شرج کر از سبب زخمی صعب بود

اگر سستی شرج از آن باشد که کسی از جای بیفتد و بر پشت افتد یا زخمی
صعب رسد این قسمها را علاج نیست و آنچه از پس علاج بود آن بود
اگر افتد یا از زخمی دانی سهل تر بود بر مهرهای پشت ضمادی کنند که در
علاج فالج یاد کرده آمده است و اندر طبیخ داروهای
فالج می نشانند و جندبیدستر و قسط و سنبل با آن داروها یار کنند

باب چهارم اندر شقاق مقعد و علامات و علاجهای آن

شقاق کفتگی لبهای شرج را گویند و سبب آن اندر بیشتر حالها خشکی
مزاج بود یا سبب خشکی ثفل و گاه باشد که سبب شقاق اماس گرم باشد
و گاه باشد که بواسیر باشد و گاه باشد که رگهای مقعد از خون ممتلی
باشد علامات آنکه سبب او ثفل اماس بود یا انسداد رگها و یا آنکه
بود که شکافته شود و بحث رگ باسلیق باید زد یا رگ صافن و شوید
تر حجامت بر میان هر دو سرین باید و اگر اماس یا وارتان گرم
بود سپیده خایه مرغ و روغن گل اندر هاون سرب بسایند تا مرهم
شود طلی سکینه و مرهم کافوری طلی کردن سود دارد صفت آن بگیرند
موم سپید ده درم دینم روغن گل ده درم سپیداب ارزیز پرورده به آب کشنیز

پرورده ماء آن هر یکی ده درم نشاسته و افیون از هر یکی یک درم کافور
نیم درم همه را با لختی سپیده خایه مرغ بسایند و بکار دارند اگر
شقاق به آن گرمی و سوزش نباشد مرهم مقل بکار دارند صفت
آن بگیرند موم مصفی و روغن کنجد و پیه بط و مغز ساق گاو از هر یکی ۴ درم
اشتر و مقل از هر یکی برابر مقل را بلعاب تخم کتان حل کنند و داروها
بر آن بپاشند بکار دارند و اگر اماس سرد بود برگ کرنب بکوبند
و با پیه گاو گرم کنند و مرهم کنند اماس را تحلیل کند و پیوسته اندر آب
گرم همی نشانند و اگر اماس صلب بود بگیرند مرداسنگ پرورده
و اسفیداج ارزیز پرورده موم زرد و پیه بط و پیه مرغ خانگی از
هر یکی چهار درم زعفران یک درم و نیم زرده خایه مرغ پخته دو عدد
روغن کنجد چندان که کفایت بود مرهم کنند چنانکه رسم است و بکار دارند
و اگر طبع خشک بود بخیار شنبر و شیره نرم باید کرد و حب مقل صفت
حب مقل بگیرند هلیله کابلی و هلیله سیاه و بلیله و املج از هر یکی ده درم
پاک کرده و مقل چندانکه وزن همه مقل را با آب حل کنند و داروها بدان بسرشند
و حب کنند شربتی دو درم و اگر اماس بود کنند در طبیخ بابونه و اکلیل
الملک همی نشانند و اگر شقاق کهن باشد از اینجا باید خارید تا خون آید آنگاه
آن را بس مرهم باسلیقون علاج کرد و خداوند این علت را اغلب کنند تا

زرده خایه مرغ و روغن گاو و گردکان اشتر و طعامهای شایستنی
باید خورد و مغز بادام و فندق و نارجیل و مویز و انجیر سود دارد

باب پنجم اندر خارش مقعد

سبب خارش مقعد یا کرم خرد باشد یا مقعد با بواسیر اگر از کرم
خرد بود علامت وی آنست که گاه گاه کرم با ثفل فرود آید و اگر
مقعد با بواسیر بود علامت وی آنست که خارش با سوزش بود و
هیچ وقت کرم نه بیند معالجات اگر از کرم خرد بود علاج اندر
جای خویش یاد کرده آید و اگر مقعد با بواسیر بود نخست رگ باسلیق باید
زدن و در میان هر دو سرین حجامت کردن و مطبوخ افتیمون استفراغ
سودا کردن و از طعامهای سوداوی پرهیز کردن و موضع خارش را
بروغن زرد الو چرب میکردن و شب بمانی رها کرده و قطران
اندر یکی راست بهم بسرشتند مقدار یکدرم بخور قرم حمول سازند

باب ششم اندر بواسیر و علاج آن

بواسیر دو نوع است یکی انواع افزودنی است که بر لب مقعد گرد
گرد اندرون و بیرون پدید آید دوم بادی است غلیظ که اندر تهی
گاه و حوالی کمرگاه و زهار و مقعد میگردد و تولد آن باد از گرده
و حوالی آن بود و این باد را بواسیر گویند اما انواع افزودنیها بعضی

مرد مانرا اندر بینی پدید آید و بعضی زنانرا بر رحم پدید آید و آنچه بر مقعد
باشد دو گونه بود بعضی بدان ماند که نظر سوی بالا دارد و بعضی نظر بیرون
دارد و بعضی باشند که دو چیزهای بالا بود از وی و باریک بود و بدان
حاجت آید که بر انگشت بینند تا چیزها از وی بیالاید و در زیر جنبند
و بعضی سخت باشد از وی زرد آب همی تراید و کم درد کند و این هر دو
نوع بر هیئت شکل بود یکی همچو دنبه ماهی بزرگ شود و این بی درد
باشد دوم شاخها و پنجهای بسیار دارد سیم همچو انجیر بود او را
تینی گویند چهارم گرد بود بر ساق انگور دار و او را عنبی گویند پنجم خرد
بود و سخت همچو عدس و نخود او را ثولولی گویند ششم اگر این نوع
ثولول دراز بود همچو دانه جو هفتم اگر این ثولول نرم بود و
همچو توت او را توتی گویند و هر نوعی همه نخلی بود بر سر نخیلی علامات
آنچه از خون گرم سوداوی بود آنست که با خلیدن و درد و سوزش
بسیار بود و اگر از خون غلیظ بود علامت وی آنست که با همه
سوزش کمتر بود لیکن گرانی بیشتر بود و علامت باد بواسیر آنست
که بادی غلیظ بادی افزون بود و اندر ناف پدید آید و گاهی سوی پشت
و قضیب فرود آید و گاهی زحیر کند و گاهی سوی سینه و پهلوها
بگردد و کتف و پشت بر آید و گاهی سهال خون آرد و گاهی ... بگرد



و درد مفاصل و زانو باشد بود **معالجت** نخستین علاج آنست که
از طعامهای غلیظ و تیز و هرچه خون را سودا کند پرهیز کنند و از مرغان
آبی و از سیر و پیاز و خردل و از مستی و شراب صرف پرهیز کنند و از ماست
و مالیدن و اندر گرمابه رفتن و آب تاختن بکار دارند پس بنگرند
اگر خون گرم و صفراوی بود نخست رگ باسلیق زنند پس تن را بمطبوخ
هلیله و بلیله و آمله و سپستان و آلو و چهار چیز پاک کنند پس اطریفل بکار
دارند مقلی گویند **صفت** آن بگیرند هلیله کابلی و بلیله و آمله و هلیله زرد
از هر یکی ده درم مقل ازرق سی درم همه را با انگبین سرشته چنانکه رسم است
شربتی چهار درم و اگر آماس در رکبه این ضماد برنهند **صفت ضماد** بگیرند
اکلیل الملک و بابونه از هر یکی ده درم هر دو را بکوبند و ده درم زعفران
و ده درم افیون و تخم کتان و خطمی و حلبه از هر یکی چهار درم همه را بکوبند
و بپیزند پس سه درم مقل حل کنند و آرد و گوشته بادی بسایند تا چون
مرهم شود پس بیک زرده خایه مرغ پخته بادی بسایند و بر زانو یاره
طلی کنند و روی از ابر دهن گل چرب کنند نیم گرم بر آن موضع نهند
و اگر با ورم آن گرمی باشد هم نخست رگ باسلیق باید زد پس تن را
بمطبوخ هلیله و افتیمون و مویز پاک کرده و هلیله پرورده بکار داشتن
و هلیله کابلی بر دوغ گاو بریان کرده و کوفته بیخته با انگبین سرشته کرده

داب کنند مار و اوقیه با روغن گرم سوده آرد **صفت معجون مقل**
که اندرین علت بکار آید بگیرند درج خوشته و کهربا و هلیله زرد و آمله
و بازرد و ناسفته بکسته پس کرفس غار کرده و بلوط و قرنفل و زاکواه
و گلنار و فوفل از هر یکی پنج درم بسد و مصطکی از هر یکی سه درم مقل بیست
درم همه را بکوبند و با انگبین سرشته شربتی دو درم تا چهار درم
صفت معجون مختصر که هم از این علت را و مالیخولیا را دهند سیاه
کر بوست باری کذارد سوده آرد بگیرند افتیمون تازه بکوبند و بپزند
و با گوشت مویز منقی بکوبند و برشته شربتی چند گوزی پس
اسفیدباج چرب خورند و از پس آن گرمابه روند و اگر دوست
مویز پوسته بکار دارند تن را از ماده باسور پاک کنند **صفت**
سفوفی که بارها دیده باسور را بشکند بگیرند پوست بیخ کرفس بلخ و بیست
پارسی نیم جو و هر دو را بکوبند شربتی دو درم با آب گرم یا
شوربا و چرب **صفت حبی** که باد باسور را و درد گرده را و تهی
گاه را ... بگیرند ... درم تخم ...
اسفند و جاوشیر و مقل و اشق و غاریقون و عصاره عافت
و حب النیل از هر یکی پنج درم سکبینج ده درم شحم حنظل سه درم
حب کنند باب کنند تا شربتی دو درم باب گرم اما بدین حبها

باشد که اگر باسور ظاهر بود آنرا بگیرند بالتی که آنرا قالب گویند
پس ببرند و جهد کنند تا گوشت درستی که بود پوست باشد بریده
و آزرده نشود که اگر جز از باسور چیزی بریده شود آفتهای بزرگ
و درد صعب تولد کند و هرگاه که بریده شد خون را باز ندارند
تا خود باز ایستد پس اگر بسیار رود و بیم ضعف بود باز دارند و اگر
سخت اندک رود رگ باسلیق بزنند و اگر از بیخ نتوان برید
لختی بماند باید بدو بهره بریده شود روا باشد و باقی زود خشک
شود و بیفتد و اگر از پس بریدن درد خیزد و آماس کند ضمادی
که یاد کرده اند بابست بر می نهند و ثقل دکو نان اشتر بهم سرشته
رود کنند و نان پاکیزه و زرده خایه مرغ و اندکی افیون ضماد
کنند و اندر طبیخ خطمی و تخم او و تخم کتان و برگ کرنب نشستن درد
بنشاند و طبع را نرم باید داشت و اگر بیمار علاج باهن نخواهد
صواب آن بود که آنرا با بریشم یا بریسمان کتان یا بموی اسب
بربندند و آرد بر آکنند تا بیفتد و اگر باسور ظاهر نباشد آنرا
بمحجمه بیرون آرند و اگر زود باز جای شود محجمه ساعتی بگذارند تا آماس
گیرد و بیرون بماند پس ببرند یا بربندند پس آماس را علاج
کنند و طعام غذا دهند باسور چیزی باید که غذای نیک دهد

و زود گوار چون شوربا زیره و گوشت بره و مرغ فربه و
زرده خایه مرغ نیم برشت و نخود آب بروغن شیر پخته و مانند
و گوز هندی و روغن بادام و روغن مغز زردآلو و گوشت اشتر
و بط و مانند آن و توابل گرم چون پلپل و سیر پرهیز باید
کرد و از طعامی که از آن سودا تولد کند چون عدس و کرنب و
گوشت قدید و گوشت گاو و پنیر خشک دور باید بود و از میوه‌ای
بادناک دور باید بود صفت غسولی که شقاق را و بواسیر را
و دستی مقعد را سود دارد بگیرند نار پوست و گوز سرو و جفت
بلوط از هر یک راست همه را نیم کوفته اندر شراب مالقی بپزند
بامداد و شبانگاه بدین شراب می شویند صفت داروی
که بواسیر بیرون آمده را سیاه کند و بیفکند بگیرند نمک و دم الاخوین
بسایند چون غبار و بر آن که بدین غسول یاد کرده اند نثار
کنند و این دارو بر آکنند تا سیاه شود پس مرهم اسفیداج
طلی کنند تا بیفتد و اگر خرنوب را پوست باز کنند و باسور را
بدان بمالند زود بیفکند و اگر باسور را بروغن زیت چرب
کنند و اشنان سبز کوفته بر وی بر آکنند آنرا خشک کند و بیفکند
صفت شیافی که بواسیر را بیفکند بگیرند گلنار و مازو و اقاقیا

وسیر مرو شب یمانی از هر یکی راستا راست مثقالی چند هم دارو ها
کوفته و بیخته با سه مثقال سرشته و شیاف کنند و بکار دارند و الله اعلم

باب هفتم اندر ناصور و علامات و معالجات آن

ناصور همچو باسور است و اسباب هر دو یکی است فرق میان ناصور
و باسور آنست که ناصور بغور است یعنی مغاکی در افتاده و از وی
ریمی زردی بالا همی دهد و باسور فرو نیست و مقعد چنانکه اندر باب گذشته
یاد کرده آمده است علاج نخست ناصور بیفشارند تا ریم پلیدی
از وی بیرون آید و با لختی پنبه کهن بر سر میلی باریک بپیچند تر کنند
و بدین داروی که یاد کرده شود اندر سر کرده باشند و بقعر ناصور فرو
نهند و میل را برکشند و پنبه با دارو بگذارند و همچنان باید نهاد
که یا دارو از وی بر دن اما نا بر داشتن آسان بود و چون درستی
از پلیدی پاک شود و خشک شود مرهم اسفیداج ار زیر دست باشد
آنگاه تا عصیده خایه مرغ با چند بکار دارند و در ابتدا قابض
بی تب شوند و آب قابض آبی بود و گرد ردی برگ مورد و دنار تو
و جفت البلوط و جوز مانند باشند صفت داروی که به ناصور آب
الوده کنند و بکار دارند که بعد جمره زاک دانه و قند و کت
کندر ریخته و شیاف ماهیثا از هر یکی راستا راست همه را بکوبند بکار دارند

جزو اندر احوال کرمان خرد و بزرگ که اندر روده ها
تولد کنند و اسباب و علامات و علاج آن و این جزو سه باب است

باب نخستین اندر یاد کردن احوال کرمان و اسباب تولد آن

بدانکه علامات تولد آن بباید دانست که ماده کرم که اندر
روده ها تولد کند رطوبتی است عفن و تولد حیوانات ضعیف و خسیس
چون کرم و مگس و پشه و مانند آن از جنس ماده باشد از بهر آنکه
بهترین و تمام ترین صورتی که این ماده را شاید آنست که
او را صورت کرم و مگس باشد آن بخشند و شک نیست که این
صورت مر این ماده را از بهر آنست که بر حال عفونت نماند
و بباید دانست که از تولد این حیوانات عالم را منفعتی بزرگ است
از بهر آنکه عفونتها که در عالم پراکنده است و شاکل این حیوانات
است غذای ایشان دهد و ماده ایشان گردد و هوا بدان
سبب از عفونات پاک گردد اما سبب تولد کرم و ادنی
ضعیف است که رطوبت غلیظ را تحلیل نتواند کرد و نتواند
پراکنید لیکن اندر وی اثری ضعیف کند و او را از حال خویش
بگرداند و تباه کند و تولد او چون این رطوبتی و جنب و ادنی
نباشد از بهر آنکه نه از صفرا تولد گیرد او بود و نه از سودا

و نه از خون اگرچه خون شاید آنست که از وی حیوان تولد کند لیکن
خون برود تا فزو نیاید و طبیعت از آن نخست تحلیل است که خون بابدانها
زود فرستد و اندامهای مردم بدان حاجتمند است و او خود که گرسنه
گوشت ایشانست که صورت و هیئات اندامهای مردم پذیرد و طبیعت
آنرا ضایع نماند تا از وی حیوان خسیس چون کرم تولد کند و از او مرتبت
موضعی میکند که از وی حیوان شریف مثل انسان تولد کند پس در چنین
حال بر طبیعت واجب باشد که بجلی کند و بوقت اصل رساند و اگر
وقتی بسببی از سببها که معلوم است لختی خون برود تا فرو آید آنجا
چندان نماند که متعفن شود و از وی حیوان تولد کند لیکن زود باسهال
بیرون آید و صفرا خلطی است گرم و تیز و خشک و اندک که برود
فرو آید از بهر آن اندر تا روده را از بلغم غلیظ بشوید و از ثفل
دفع کند و از وی حیوانی که هم مزاج او بود تولد نتواند کرد و
سودا خلطی است سرد و خشک و از مزاج حیوانی دور است و لیکن
این کرمان که اینجا یاد کرده شد که ماده ایشان بلغم است و اسباب
تولد بلغم و تولد کرم بسیار خوردن طعامهای غلیظ است مانند کار(?) آن
نان و گندم خام و گوشتهای نیم پخته و میوه های خام و شیر و حبوبات
بسیار خوردن و بر امتلا جماع کردن و اندر گرمابه شدن ...

اسباب تولد ایشانست و انواع کرم که اندر روده تولد
کند چهار نوع است یکی دراز است و اندر روده های بر سو بود
که آنرا امعاء الدقاق گویند دوم گرد بود و کوتاه سیم پهن بود و کوتاه
و آنرا کدودانه گویند و این هر دو نوع اندر روده اعور و روده
قولون بود چهارم خرد است و اندر روده مستقیم افتد نزدیک مقعده
انواع کرم خاصه کرم خرد اندر شکم کودکان بیشتر تولد کند سبب بسیاری
رطوبت که اندر روده های ایشانست سبب بسیار خوردن و ناگواریدن طعام

باب دوم اندر کرمان دراز و حب القرع

علامات خاصه کرمان دراز آنست که خداوند این علت با خوی(?)
بگلو فرو بردن دشوار آید و بدان ماند که معده او را می سوزد
و روده او را بجد و گاه باشد که رنج و حرکت ایشان سبب سرفه
خفقان کرده و خواب و بیداری او بر ترتیب نباشد و بیشتر
چنان خواهد که چشم بر هم نهاده باشد چشم او گاهی سرخ شود و
گاهی تیره شود و گاهی باشد که شکم بر آید چون شکم خداوند استسقا
و گاه باشد که بقی و اسهال بیرون آید و علامات خاصه حب القرع آنست
که هر وقت یک یک از مردم جدا شوند و اگر مردم بقضاء حاجت
نشیند یک یک از مردم جدا شوند و علامت دیگر آنست که

شهوت طعام بسیار بود و قوت ضعیف از بهر آنکه هرچه اندر
روده‌ها باشد بخورند چون گرسنه شوند در حرکت آیند و روده‌ها را
بگزند تا درد کنند و قوت ضعیف کنند **علاج** اصل علاج این علت آنست
که اسباب تولد ماده که تولد کرمان از آن ماده است باز دارند پس
روده‌ها را از ماده که از جنس آن باشد پاک کنند و کرمان را که تولد کرده
باشند بداروهای که بخاصیت زهر ایشانست بدهند و آن داروها
تلخ است بعضی گرم اند و بعضی سرد و لیکن اگر با آن تب بود یا ماشی گرم
بود علاج بداروهای دیگر باید کرد که یاد کرده آید و چون ایشان را
بداروها کشته باشند اگر طبیعت ایشان را دفع نکند بدارو دفع باید کرد
از بهر آنکه اگر مرده اندر شکم بمانند مضرت بخار ایشان بیشتر از
زندگی بود و داروها سود آنکه کرم را بکشد قردمانا شیح ترکی
سلیخه فودنج عصاره ادوقطا افتیمون قنبیل مرکا فیطوس
قنطوریون شک ترامشیع تخم بادیان تحتر افسنتین بادام تلخ
بیخ انگدان لب کر بر ورد تخم کرفس زیره برباد کرد امینون
تخم کرفس توت سوخته بیخ راسن لسفایج حب النیل و این داروها
بعضی با انگبین خورند و بعضی با لجام و بعضی با سکنگبین الجمله خوشتر آید
و آنکه کرم مرده باسهال بیرون آرد چرا است و روغن زیت جند انکوا [illegible]

خورد بخورد و داروهای سرد آنچه سخت گرم تب **اینست**
کشنیز خشک سه روز هر روز باید آرد ده درم بای نیجه بیامیزند
و بخورند و اگر حرارت قوی بود و با تب همی آید با سکنگبین یا با دوغ
می خورند و برگ شفتالو و عصاره برگ او و پوست بیخ درخت
انار ترش نافع است و اگر خداوند علت را تب آید آب کاسنی
و آب تخم خشوف و آب کرفس دهند با سکنگبین و تخم خرفه اگر با
خورند سود دارد و اگر خداوند علت را اسهال بود آب برگ
لسان الحمل سود دارد که مار اضعیف کند و بکشد و بدان اسهالی
کرمها بیرون آرد و اگر سماق را درست بمالند در آب بخورند
کرمها را بکشد و روده‌ها را قوت دهد و گل مختوم اندر شراب
انگوری سودمندی عجیبست و گفته اند که خربزه کرم را بکشد و اسهال
بیرون آرد **دارو** از بهر این علت چگونه خورند داروی که مقصود
از وی کشتن و اسهال کردن کرمان بود در گرسنگی باید خورد و در
اول آن بود که نخست دو روز شیر تازه خورند و روز سیم آن علت
کرد آرد و خواهند جوز و کباب بریزند تا کرمان بوی آن بچشند و طلب
غذا کنند پس دارو با شیر بیامیزند و بخورند و چون دارو خورده
باشند اول آن بود که بینی فرو گیرند و نفس آهسته تر زنند از بهر آنکه

شب [illegible]
[illegible] سرده
[illegible] مطبوخ که
[illegible] لطیف [illegible]
بیست نه در [illegible] [illegible] بکصد [illegible]
[illegible] آب جوش شده تا [illegible]
در بکصد [illegible] بیخ [illegible] [illegible]
باند [illegible] قیمت [illegible]
مسهل [illegible] [illegible]
دفع شد [illegible] روز [illegible]
خارج شد خاطر جمع شده [illegible]
بمقدار چهار [illegible] بدو [illegible]
ربع [illegible] [illegible] بمقدار [illegible]
در [illegible] آب [illegible]
داده برای دفع [illegible] چند قطره آب
[illegible] که بعد از [illegible]
اسهال [illegible] کرم دفع [illegible]
از کتاب جدید نوشته
[illegible]

بوی رآر و بالقی امنجه بکردد **صفت** داروهای مرکب بهترین
داروها تریاق بزرگست ازبهر آنکه داروی همه منفعت است و هیچ ترست
نیست اگر بخورند و اگر حقنه کنند کریر آنکه بد **صفت** تدبیر آب
هر باید او تا نشتا خرما و انجیر با چند بخورند پس این داروها بخورند بکیرند
افسنتین رومی و شیح که ازرا زمنه ترکی گویند و قسط تلخ و برنک
کابلی و هلیله سیاه از هر یکی سه مثقال ترمس نخود سیاه از هر یکی مثقال
تربد سفید چهار دانک غافث پنج مثقال حرحس سه مثقال خشک تر انیج
دو مثقال همه را کوفته و بیخته با انگبین سرشته شربتی چند کوزی وازین
این شربت چند انکه تواند بر گرسنگی صبر کند **صفت** داروی دیگر
کرم را بکشد و باسهال بیرون آرد بگیرند ایارج فیقرا و شیح و افسنتین
از هر یکی یک مثقال شحم حنظل دو دانگی و نیم نمک هندی دانگی این جمله یک شربت بود
صفت سنرمیتی که کرمان دراز را و حب القرع را فرود آرد
بگیرند بیخ درخت نار و بکوبند و لعاب بگیرند و [illegible] آب او [illegible] بخورند
صفت داروی قوی و سبک بگیرند شحم حنظل و بوره از هر یکی
دو دانگ مازریون و تربد از هر یکی یک دانگ همه را بسرشته
کار بسرشتند این یک شربت بود بیخ انگدان با انگبین بخورند کرمان
دراز را بکشد [illegible] با انگبین ماء [illegible] کشند

صفت ضمادی که کرمان را بکشد و باسهال بیرون آرد بگیرند شونیز
و بکوبند و با آب شحم حنظل یعنی با طبیخ او بیامیزند و بر ناف
که ضماد کنند اگر از جهت کرمان دراز باشد بر بالای ناف نهند
و اگر از جهت حب القرع بود فرود ناف نهند والله اعلم بالصواب

باب سیم اندر علاج کرمان خرد و علامات ایشان

علامت کرمان خرد آنست که اندر مقعده خارش بود و با ثقل بیرون
افتد **علاج** روغن زرد آگر روغن سوسن [illegible] مالیدن و فتیله
به زهره گاو و روغن نفط سیاه و دیگر قطران آلوده کردن و به [illegible]
و آب برگ چغندر و آب [illegible] و طبیخ شحم حنظل همه اندرین باب
نافعست و کوز [illegible] نارگیل هندی پوسیده [illegible] تا بجوزد سود دارد

جزو اندر انواع قولنج و علامات و معالجات آن

و این جزو ده باب است که یاد کرده خواهد شد ان شاء الله تعالی

باب نخستین اندر جنس ناف و درد شکم و علامات آن

جنس ناف و درد شکم یا از بادی بود که در شکم کرد آید مردم را
رنجاند یا از خلط تیز بود که روده را بگزد یا از خلطی غلیظ و لزج بود
که طبیعت از او دفع نتواند کرد یا از اماسی بود که اندر روده‌ها افتاده باشد
علامات علامت باد آنست که درد از جای بجای میگردد و باقراقر بود

وهرگاه که بادی بیرون آید راحت یابد و اندر شکم هیچ گرانی نباشد
واین باد یا از خلط خام تولد کند یا از طعام و میوه‌های بادناک
و سرد و علامت خلط نیز آنست که در شکم با سوزش و با خلیدن
بود و تشنگی غالب بود و ثقل کمتر دارد آید زیر درد بود و سوزان کار
علامت خلط غلیظ آنست که در شکم یکجای لازم بود و با گرانی
باشد و ثقل کمتر در آید با رطوبت غلیظ آمیخته باشد و گر دست
بر شکم نهند جایگاه درد و سرد یابد **معالجات** اما اگر سبب این درد
باد بود تأمل باید کرد اگر اندر روده‌ها خلط خام بود و بحقنه روده‌ها
را از این خلطها آنست که با ماء باکرانی بود بعب سکنجبین و ایارج
فیقرا روده‌ها را از آن خلط پاک کنند و از آن پس که روده‌ها را
از آن خلط پاک کرده باشند گوارش فنداد یقون و گوارش
زیره بکار آرند تا خلط بادناک تولد نکند و اگر تخم بادیان
و زیره و نانخواه اندر آب بجوشانند و آن آب با شراب کهن
بخورند بادها بشکند و هرچه اندر علاج بادهای معده یاد کردیم اینجا
اندرین باب نافع و اگر سبب تولد بادها ضعیفی روده‌ها یا ضعیفی
حرارت بود معجون حب الغار و سکرنیا بکار آرند و تخم
سداب و زیره و نانخواه و حب الغار و انیسون و تخم کرفس

همه را بکوبند و با نبیذ بسرشند همه با مقدار یک گوز
بخورند و طعام نخود آب خورند با روغن گاو و کلها زیره
و سعتر و شراب کهن بود و آرد و حرارت غریزی را بیفزاید
و بسیار بود که مزاج روده‌ها سرد بود و دماغ گرم اینجا روا
نباشد علاج بحقنه باید کرد **صفت** حقنه بگیرند لبلاب و قنطوریون
باریک و زیره و شبت و سداب خشک و تخم کرفس و حلبه
از هر یکی ده درم بپزند و صد درم از آن بستانند سکبینج و مقل
از هر یکی یک درم در وی حل کنند و ده درم روغن سداب
و ده درم انگبین با وی بیامیزند و حقنه کنند و اگر سبب خلط
تیز و صفراوی بود روده‌ها را از ماده صفرا پاک کنند فلوس
خیارشنبر که اندر آب عنب الثعلب یا اندر آب الوحل
کرده باشند یا دانگی سقمونیا اندر آب آلو یا اندر جلاب
حل کنند و بدهند و طبیخ بنفشه و خرمای هندی با خیار چنبر
با شیرخشت صواب باشد و از پس استفراغ اسبغول بر
گل چرب کرده با جلاب سرد بخورند و اگر طبع سخت باشد
آب انار شیرین با شکر و روغن بادام سود دارد و طعام
زیرباج با شکر زیره شیرین کرده و طفیشل تنک شیرین کرده

و حقنه را اندر وی پخته سود دارد و شراب الورد باید آمیخت
و اگر شکم نرم بود شراب انار و شراب غوره و شراب ریواج
صواب بود و اگر سبب خلط غلیظ و بلغم لزج بود رودها را از وی
پاک کند یا ایارج فیقرا در آب گرم که افتیمون تخم بادیان در وی
پخته باشند و حقنه که یاد کرده آمده است ده درم ایارج بکرم
بوره زیادت کنند و بکار دارند لیس معجون فلافلی و سکبینج بکار
دارند و حب الافاویه اندرین باب سودمند است صفت آن
بگیرند مصطکی و زنجبیل و قرنفل و دارچینی و بلیل و دار فلفل و نانخواه
مشک را استار است از هر ده درم صمغ تازه ده درم شکر ده درم
حبها کنند چند نخودی یک حب یکی مجلس اجابت کند باد و حب
بر سیری او گرسنگی هر وقت که خواهند که طبع فرود آید بکار دارند
روا بود و طعام بگوارد و آروغ برآرد و بادها را بشکند و شهوت
طعام پدید آرد و طعام از خوردنی بر شوربای گنجشک که
بلیل و قرنفل و دارچینی و زیره در افکنده باشند سود دارد و
درد شکم بادی و بلغمی را یا ادویه شیافها یکدرم حب البلسان
و حب البان بهم بکوبند و در آب گرم بخورند درد شکم بادی
و بلغمی را سود دارد و طعام شوربای مرغ فربه و گوشت بره فربه نافع بود

باب دویم اندر انواع قولنج

قولنج بیماریست که اندر امعا غلیظ افتد خاصه اندر روده قولون و نام
قولنج از نام این روده گرفته اند بدین سبب قولنج راستین
آن را گویند که اندرین روده افتد و سبب قولنج اندر بیشتر
حالها سوء المزاج سرد بود و قولنج راستین پنج نوع است یکی
آنکه ثفل اندر روده‌ها خشک گردد و با آن شود برسان پشک
اشتر و بسیار باشد که سنگ شود همچون سنگ گرده و مثانه
دویم آنکه بلغم غلیظ لزج اندر روده اعور و قولون گرد آید
و این را قولنج سده گویند یعنی قولنجی که از بسته شدن راه
ثفل بود سیم آنکه ماده بخاری غلیظ همچون ابری تیره بر رودها اندر
ماند یا اندر میان طبقها و لیفهای آن ممتلی شود و حرارت ضعیف
از تحلیل آن عاجز گردد و این را قولنجی ریحی گویند چهارم آنکه
اندرین رودها یا در حوالی او اماسی بود گرم یا غلیظ و منفذ
ثفل بدان سبب تنگ شود و اماسی که در حوالی آن افتد یا در جگر
افتد یا در گرده یا در سپرز یا در مثانه پنجم آنکه روده
از جای خویش بگردد والله اعلم بالصواب

باب سیم اندر قولنج که سبب آن ثفل خشک بود

قولنج ثفلی هفت نوع است هر نوع را سببی جداگانه است
نوع نخستین سبب آن بکار داشتن طعامهای خشک چون
ارزن و کرنج و نان خشک و دویم سبب آن ادرار بود سیم از
ریخ در باضت و عرق بسیار بود چهارم انکه سبب آن سوء المزاج
گرم باشد و المزاج خشک بود اندر معده و جگر و روده پنجم انکه کرمهای
سامهای همه تن بود ششم انکه کرم گرد و دانه تولد کند اندر روده ها
هفتم انکه سفنه صفراوی که اندر زهره بود در روده اید بسته شود علامات
علامت نوع نخستین آنست که طعام خشک درشت بکار داشته باشد
و ثفل خشک بیرون آید علامت نوع دویم آنست که داروها و طعامهای
ادرار کننده بکار داشته باشد علامت سیم آنست که حرکت بسیار اتفاق
افتاده باشد علامت چهارم آنست که تن بیمار لاغر بود و تشنگی غلبه و سببهای
دیگر که یاد کرده آمد هیچ نبوده باشد علامت پنجم آنست که اندر روزگار
تندرستی ثفل خشک اجابت باز دارد و دیر بسته شود علامت ششم آنست
که گاه گاه کرم بیند که بیرون افتد علامت هفتم آنست که ثفل سپید بود و اشکم
بر اید و علامات یرقان ظاهر شود علاج نوع نخستین نمک هندی و شکر سرخ
و فانید [illegible] ستبر کنند یا شیره و اندر روغن شیره تازه حل کنند
چند انکه نتواند بخورند و اگر سستی و سوزید از سرون کرد [illegible] دستان نیز

و بپالایند و فلوس خیار چنبر در وی حل کنند با روغن بید انجیر بدهند
دا [illegible] فیقرا دو مثقال صبر یک اوقیه انکبین دو اوقیه با شیر
سود مند بود و تخم کتان و حب الرشاد کوفته شده و لعاب آن
بگیرند هر روزی دوبار دهند با ترنجبین و حقنه کنند از حلبه
و تخم کتان و خطمی و بابونه و انجیر و سپستان و سبوس گندم و روغن
کنجد و نمک هندی و زهره گاو بیامیزند و بکار دارند و شیاف
کز از نمک اندرانی [illegible] سازند سود مند بود و
طعام اسفیدباجی چرب دهند و سبوسات با شکر و روغن
بادام و شورباهای خروس و اسفاناخ و کدو و آب و شراب بنفشه
و شراب انجیر و جلاب سود دارد و آب با کمی از [illegible]
خورند و انجیر اندر ماء العسل اغشته هر بامداد پیش از طعام
با ترده عدد بخورند و اگر مزاج گرم باشد زردالو با جلاب
اغشته خورند و علاج نوع دویم آنست که سبب آن
ادرار بول بود اگر حرارت غالب بود شراب بنفشه و شراب
آلو و شراب کاکنج و جلاب و اسفغول دهند و طعامهای که
[illegible] اسفاناخ و ماش و اگر حرارت غالب نباشد شراب
انجیر و طبیخ آن دهند و شکر سرخ اندر روغن شیرخشت تازه

وطعامهای چرب و نمک چکیده ده و روغن بادام و حلواهای نرم
علاج سیم که سبب آن رنج و ریاضت و عرق بسیار بود آنست که اعتدال
کنند و هوا و خانه خوش کنند و اندر آب سرد نشینند و علاج نوع
چهارم آنست که سوء المزاج گرم بود علاجش آنست که مزاج را
بشرابها و غذاهای نرم بگردانند چون آب میوها و لعاب اسبغول و کشکاب
و روغن بادام و حساها و سپیدباهای چرب و نرم فرمایند و مرغ فربه
و اسفاناخ و مغز تخم معصفر و طبیخ قیصوم و آلو سیاه و زرد آلو و
کاسنی و روغن بادام و شکر و برگ چکنند اندر روی بچند موافق بود
و طبیخ را انجبار تیز و آب کاسنی و عنب الثعلب نرم و آزند علاج
نوع پنجم که سبب آن کشادگی مشام همه تن بود آنست که طعامها
غلیظ دهند و در آب سرد نشانند و موم روغن که از روغن گل بوده
کرده باشند بر تن همی مالند علاج نوع ششم که سبب آن کرم کدو
دانه باشد علاج نوع هفتم که سبب آن بسته شدن منفذ صفرا
بود آنست که داروی گشاینده دهند که در علاج سده یرقان یاد کرده آمده است
هرگاه که طعام خواهند خوردن نخست زیتون با بره ده برگ چکنند و دل و انجام اندکی بخورند

باب چهارم اندر قولنج که سبب آن بلغم غلیظ بود

علامات قولنج بلغمی سردی اثقال است و گرانی و درد و طعامهای غلیظ

که پیش از آن خورده باشد و بازگرفتن طبع و اگر بول سرخ بود نباید
پنداشت که قولنج گرم است از بهر آنکه درد قولنج بول را سرخ کند
علاج نخست تدبیر شیاف و حقنه باید کرد و غذا باز باید گرفت
و قوت نگاه باید داشت و شوربای خروس اندک اندک باید
داد و تا نخست شیاف و حقنه راه ثقل و بنادق گشاده نگردد
داروی مسهل نشاید داد و هرگاه که حقنه کرده باشد و رطوبت
رنج و بنادق فرود آمده دیگر باره حقنه باید فرمود تا روده و امعا
ماده قولنج پاک شود و از آنکه قولنج قوی بوده باشد قی فرمایند
و اگر قی بافراط شود شراب ریباس و سماق و زیره باز باید
داشت صفت شیاف بگیرند بوره ارمنی و نمک و خایند را
بر کفچه آهنین بر آتش دارند تا نرم شود آن بوره و نمک را
بدان سرشند چند انگشت بخورده و از آن شیاف کنند و از شیاف
چهار انگشت بهم باز نهاده و بکار دارند صفت شیاف دیگر بگیرند
شحم حنظل و بوره و انزروت و با سند شیاف کنند صفت
شیاف دیگر بگیرند بوره ده درم شحم حنظل دو درم سقمونیا
دو درم نیم شکر سرخ گر باشد یا ترده درم صفت شیاف
دیگر که حد او بند درد پشت و قولنج بلغمی را سود دارد بگیرند

سکبینج و مقل و جاوشیر و اشق و صابون و بوره و شحم حنظل از هر
و سقمونیا و رخبیل و شقاقل و نمک هندی و برگ سداب خشک
و تخم سداب و بهرا ارمنی همه را بستانند شیاف کنند چنانکه رسم
است و صابون بعد ازین دانسته شود پرسان و شیاف تهیه بود
و آر **صفت** شیاف دیگر بگیرند شحم حنظل بکوبند و منق با دام [illegible]
دیگو [illegible] شیاف کنند **صفت** حقنه بگیرند زیره و تخم کتان و حلبه
و تخم کتان از هر یکی یک اوقیه انجیر بستی ده عدد در آب
و شبت و برگ چغندر و برگ کرنب از هر یکی یک دسته
سبوس گندم ده اوقیه بادام تلخ نیم اوقیه برگ خطمی در خرقه بسته
ده درم عناب بیست عدد سپستان بیست عدد بیخ سوسن یک اوقیه
همه را اندر شش من آب بپزند تا بمقدار دو من باز آید و مقدار بیست و پنج
درم ازین آب بستانند و گلقند [illegible] سکنجبین و یک مثقال مقل و یک درم
انیسون و یک درم جاوشیر و نیم درم جند بیدستر و دو دانگ نمک
نفطی و دوازده درم فانید در وی گداخته و هفت درم روغن گل
و هفت درم ایارج و دوازده درم [illegible] و یک اوقیه روغن بید
بلخ و به ربع بادی [illegible] نیم گرم حقنه کنند **صفت** حقنه
معتدل بگیرند اطراف چغندر یک دسته خطمی سفید نیم اوقیه

سبوس یک اوقیه انجیر بستی سی عدد همه را اندر دو من آب بپزند
تا بمقدار نیمی باز آید و چهل درم ازین مطبوخ بستانند و ده درم
روغن کنجد بادی یا فرید و مثقال بوره در وی حل کنند و بکار دارند
صفت حقنه قوی که قولنج بلغمی و ریحی و ثقلی را بگشاید بگیرند تخم بادیان
و تخم کرفس و تخم شبت و انیسون از هر یکی چهار درم همه بپزند
و بپالایند و هفت درم بوره و ده درم فانید یا شکر سرخ
در وی گداخته و ده درم روغن کنجد یا روغن گاوکیان [illegible] افکنند
و اگر ده درم شیره ترانگبین [illegible] درم روغن زیت بگدازند
و بدان حقنه کنند سود دارد و اگر بمقدار هفت درم بوره
اندر عصاره سداب یا ده درم روغن زیت حقنه کنند
قولنج بلغمی و ریحی را در حال بگشاید و حبه [illegible] درم باید و اگر
بجای بوره نمک باشد بمقدار پانزده درم روا بود و اگر ده
درم بوره در آب گرم حل کرده حقنه کنند زود بگشاید
و مقدار آن سی درم باید و چهار اوقیه عصاره برگ چغندر
با دو درم بوره و نیم اوقیه روغن کنجد حقنه کنند بگشاید و مقدار [illegible]
و تا در معده طعامی باشد حقنه نشاید کرد و هرگاه که حقنه تیز
کنند دماغ را مراعات باید کرد تا صداع تولد نکند

واز بالا مسهل سبک دادن تا حقنه را یاری کند صفت داروی
مسهل پس از آنکه حقنه کرده باشند و داء ثقل و شیافی کشاده دو
درم ایارج فیقرا اعلی با سه درم هلیله زرد وازلب الیا الاکول
لی باید داد اگر حلتیت و تخم معصفر یا مار الاصول بیابی خیار
هریکی سه دینه و سه درم روغن بید انجیر بر افکند باده درم
فانید صواب باشد از جهت آنکه زود اسهال کند و قولنج ثقل و بلغمی و
ریحی را گشاید صفت آن بگیرند سقمونیا یک جزو شحم حنظل دو
جزو مصطکی نیم جزو حب کنند شربت از نیم درم تا یک درم صفت
دیگر که او را حب قولنج گویند بگیرند شحم حنظل ده درم سقمونیا سه درم
دو دانگ سکبینج ده درم با آب سداب حب کنند شربتی یک مثقال
صفت حبی که زود اطلاق کند و از آنجا ناخوش نباشد بگیرند شبرم
دانگ و نیم سقمونیا دانگ و نیم شحم حنظل نیم درم سکر نیم درم کثیرا
دانگی این جمله شربتی بود صفت حبی که در حال درد قولنج بنشاند و پس
از چند ساعت اطلاق کند بادها را بشکند بگیرند صبر یک مثقال سکبینج
نیم مثقال حب کنند هر گاه که خداوند درد قولنج را ارتیی کام دردی
بدید آید این حب بخورد و در حال شربت بدهند منفعتی تمام یابد صفت
شربتی که او را کراهیتی نباشد پوست شبرم نیم درم کوفته بسرشند
با بادام:

دهند

و بدهند شبرم و سقمونیا که او را جلاب یا اندر مویز آب یا اندر
شراب کل حل کنند طعمی ناخوش ندارد و زود اطلاق کند صفت معجون
مسهل که بوقت ضرورت دهند قولنج صعب را بکار دارند تربد بجرم
سرکهی کرک چهار درم تخم کرفس و انیسون از هر یکی سه درم فانید پانزده
درم شکر تیغی هفت درم و سرکهی کرک سبید باید و خشک خاصه اگر بر سر
خاری یا بر سنگی افکنده باشد و در روی استخوان ریزه بود در
موی نباشد صفت معجونی دیگر هم از انواع قولنج صعب را بکار آید
بگیرند سکبینج و جند بیدستر و تخم کرفس از هر یکی جزو سقمونیا نیم جزو
سقمونیا را بروغن بادام بیالایند و حل کنند و سکبینج را اندر انگبین
حل کنند و بکار دارند پس سقمونیا ادویها بیامیزند و باقی داروها کوفته
بر افکنند و بسرشند شربت از یک مثقال تا سه درم و هرگاه که درد صعب کم دردتر
باشد و بیم غشی و ضعف قوة بود فلونیا رومی دهند تا حس او کم بود کند
پس علاج کند صفت معجونی که خواب آرد و درد بنشاند و قولنج بگشاید
بگیرند تا نخواه و بیل و سداب خشک و بزر ... خشک و جند بیدستر
و زیره کرمانی و حب الغار از هر یکی سه درم افیون و بزر البنج و بزر ...
از هر یکی یک درم سقمونیا یک درم با انگبین مصفی بسرشند شربتی یک مثقال
و معجون خیارشنبر و سنبل با ترنجبین و تمر هندی و مغز حب مسهل و غیر آن

اندرین باب گفته شده بود **صفت** ضمادی که اندرین علت بکار آید
بگیرند علک البطم شش درم قنه سه درم مویزج یکدرم عاقرقرحا
و مرزنگوش وحب الغار و بزر الانجره و نرگس خشک و شحم حنظل
از هر یکی یکدرم و موم سقمونیا چهار درم همه را بکوبند و بروغن حب
الغار چرب کنند و بزهره گاو تر کنند و فرو نهند بر ناف و تهیگاه را
ببندند و اطلاق کنند و بدان طلی کنند و درد قولنج و اگر بدین علاج
و تدبیرها زایل نشود ایارج فیقرا بزرگ باید داد تا ماده تمام
که اندر روده‌ها گرفته بود پاک کند و او را که قولنج هر یک چند روز
معاودت کند همیشه پیش از آنکه طعام خورد نخست چیزی باید
خورد که طبع را نرم کند چون انجیر که اندر جلاب فرغار کرده و
خایه مرغ نیم برشت اشامیدن خاصه که فانید گرفته در افکنده
باشند و کاه کبر و ابکامه و الکمون در روغن گاو و چکنند که پخت
پخته باشند و حسوی کرده از نخود و تخم معصفر و فانید کرده باشند
و اندر طعام کنند تا بهتر کند و اگر نخست [illegible]

باب پنجم اندر قولنج که سبب آن باد غلیظ بود

علامتهای قولنج ریحی آنست که پیش از آنکه قولنج گردد اندر شکم
قراقر و بادها پیدا آید بسیار و اکنون که گرفته بود بیش قراقر کند و باد
بیرون آید و گرانی کمتر کند و درد صعب کند و بدان ماند که روده‌ها
از هم باز می‌شوند این نوع ریح اندر قولنج طبعی تیزتر باشد لیکن
درد ریحی صعب‌تر بود و گاه باشد که طبع نرم شود و درد ساکن
نشود از بهر آنکه باد اندر میان طبقهای روده مانده بود و گاه باشد
که مالیدن و کمید شود و آرام گیرد و گاه باشد که بشود و باز آرد و هر گاه که کمید
کنند باد و بخار زیادت کنند اگر درد از جای بجای گشت و سهل
تر بود و اگر یکجای مانده بود و شکم چون طبل بر آید و سخت گردد
بد بود **علاج** قانون علاج که اندر باب گذشته یاد کرده آمده
نگاه باید داشت نخست تدبیر شیاف و حقنه باید کرد **صفت**
حقنه که باد غلیظ را بشکند بگیرند حاشا و رزفا خشک و سداب
خشک و بستر و دنج و تخم سداب و تخم بجنکشت و تخم جوز نیم
کوفته و بابونه خشک و قنطوریون و شبت و تخم بادیان و نانخواه
و انگدان و فطراسالیون راست و دست همه را اندر عصاره
سداب یا اندر عصاره بودنه بپزند تا از بسیاری باندکی
باز آید و بپالایند پس روغن زیت بگیرند و هم چند روغن
روغن و دنارابن عصاره بجنند و بالوده بادی بیامیزند و نیمه
تا عصاره برود و روغن بماند چند انکه حقنه را باید ازین روغن

دو بار با این عصاره بجوشانند و با لوله بادی بیا میزند و بیبیزند تا عصاره
بن مقعد رو دغر نامند چند انکه حقنه را باید از بن روغن گیرند و مقدار
نیم رطل که حقنه بادی بیا میزند و در وی درم سکبینج و یک درم جاوشیر در وی حل
کنند و بکار دارند و چند بیدستر و اگر داند حقنه سود دارد و آن
حقنه که یاد کرده آمد بادها را بشکند و رودها را گرم کند و مزاج را گرم و
دستارها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است اندرین باب سود دارد
صفت شیافی سود مند که بر چند بیدستر و زعفران و مر و سکبینج
و افیون راست ... و شیاف سازند و بنهند در مقعد ...
و مارها علت اندر حوآب ... و ضماد و ... که اندر باب گذشته
یاد کرده آمده است بکار دارند و حجامت اندرین باب سخت نافع است
در حالی ... اگر ... اندک بود و حجامت کنند و روز ...
و ... رودها ... استفراغ میکند و جعها که اندر باب
گذشته یاد کرده آمده است اندرین باب نیز نافع بود و حب سکبینج
و معجون ... و گوارش ... و گوارش ... که اندر باب علاج
... که از باد تولد کند یاد کرده آمده است هم درین باب
نافع است و اگر حب ... مقدار ... درم اندر آب ...
دو درم ... شیره تازه ... گرم ... بارها

را بشکند و انیسون و زیره و شبت ... و چند بیدستر اندر
آب بجوشانند و بپالایند و بیمار اندرون نشیند سود دارد و
شکم را به روغن شبت و روغن سداب ... و عاقرقرحا
و قسط و چند بیدستر ... باشند مالیدن سود دارد و هیچ تدبیر
بهتر از آن نیست که غذا ... علت چندانکه تواند از طعام خوردن
باز ایستد و از آب خوردن نیز ... هضم شود و این تدبیر
بهتر از آنست که ... گرم خورد ... اگر ... کرده را ...
و تحلیل ... اندک ... باد ... در صعب ... روز
... اندرین علت ... از همه ... است ... اگر بادها را بشکند
و ... نیارد و هیچ ... دیگر ... حاجت نیست و بهتر
طعام ... گنجشک ... باشد ... پس گنجشک را با ...
... و شکم پاک کنند و انیسون و تخم ... و شبت ... یک
دیگر ... و ... بریان ... و از آن ...
... آب ... سپید ... کهن ... طبع اطلاق
... بر حال خویش ... شراب کهن ... گرم کنند
و ... اندک ... پس ...
... صفت ... نان

خورشتی که باد را بشکند بکنند خوردن یک اوقیه گوشت و ورا ب کنند و
دست بمالند و بپالایند و قولنج را به شیره گوسفند و ده گوز [illegible]
حل کنند آن به آن فرو برند و گوز [illegible] [illegible] بنهاده دارند

باب ششم اندر قولنج که سبب آن آماس روده باشد علامات و معالجات

آماس روده بسبب تنگی منفذ ثقل شود و بار بیرون نیاید از بهر که
قوة دافعه بسبب آماس و سوء المزاج ضعیف باشد و اگر آماس گرم
بود حرارت آن ثقل را و رطوبتها را خشک کند و اگر سرد بود رطوبتها را
غلیظ کند و بسیار باشد که عضوی که در همسایگی روده باشد چون جگر و سپرز
و گرده و مثانه و رحم آماس افتد و منفذ ثقل بسبب همسایگی و فشار
تنگ شود و گاه باشد که آماس روده بزرگتر شود و بول نیز باز گیرد

علامات علامت آماسها را اندامها که همسایه روده است هر یک
اندر جایگاه خویش یاد کرده ام و علامات آماس روده آنست
که علامت آماس اندامهای دیگر هیچ نباشد و درد اندر روده
بود و اگر آماس گرم بود از تب و تشنگی و ضربان خالی نباشد
و درد اندک اندک پدید آید و همچنانکه بسبب [illegible] آماس
دیگر اندامها که همسایه روده است منفذ ثقل را تنگ کند
آماس روده که بزرگتر شود منفذ او را تنگ کند و بول را باز دارد

علاج اندر قولنج ورمی به داروی مسهل دادن شتاب
نباید کرد و طبیبان اندرین شتاب کرده اند و بیمار هلاک
شده است و اگر خلاصی یافته است بایلاوس باز گشته است
و او لرزان باشد که نخست رگ باسلیق زنند پس رگ صافن
خاصه اگر بول باز گرفته باشد و خون باندازه بیرون باید کرد
تا قوت ضعیف نشود و شربتهای سرد و تر باید داد چون
آب خیار با شکر و لعاب اسبغول با جلاب و چون شراب
بنفشه و از بهر طبع نرم کردن آب عنب الثعلب و آب برگ
خطمی و آب کسنی و آب انار ترش و شیرین باید داد با خیار
شنبر و روغن بادام و آب کدو نیز باید داد از بهر آنکه
زیرا اندر قولنج خاصیت [illegible] است و اگر بحقنه حاجت آید
[illegible] و خیار شنبر و شیر خشت حقنه کنند و اگر اندرین
[illegible] بنفشه و بستان [illegible] اندر ریزند صواب بود و اگر آب عنب
الثعلب و آب کاکنج با این [illegible] بیامیزند موافق بود صفت
حقنه دیگر بگیرند خبازی و خطمی سپید و برگ چغندر و دانه ای
[illegible] برند و [illegible] اوقیه از این مطبوخ [illegible]
[illegible] اوقیه بپالایند و روی [illegible] و روغن بنفشه [illegible]

و بکار دارند اگر بگدازند سرکه کرگس ترکیب کنند روا باشد
و اگر بعوض فاشد خیار شنبر و شیر خشت بود هم صواب باشد
و از ضماد تخت خرقه کتان اسبر کرده و کلاه [illegible] کرده در کنند
بر موضع درد نهند و هر گاه که گرم شود دیگری بر نهند **صفت**
ضمادی دیگر نرم کننده برگ بنفشه زرد برگ خطمی و برگ عنب الثعلب
و برگ کاکنج همه را بکوبند و بنفشه خشک و خطمی خشک کوفته و تخم
و آرد جو و اندکی بابونه و اکلیل الملک و بادیان همه [illegible]
بسرشند و بر آن موضع می نهند و مزوره از کشک جو و
نخود و [illegible] بروغن بادام و اگر حرارت سخت قوی باشد مزوره
از آلو و اسفاناج و مانند آن سازند و هر بامداد آلو سیاه تر
کرده اند در جلاب [illegible] ده دانه تا شب دارند بخورد
و از آن جلاب نیز بخورد و با شد علت سود دارد **صفت** لعوقی
بنفشه بگیرند بنفشه خشک ده درم فلوس خیار شنبر بیست درم
مویز دانه بیرون کرده بیست درم عناب ده عدد سپستان
سی عدد همه را بپزند بپالایند نیم من شکر طبرزد درافکنند
و هفت ستیر روغن بادام بپزند تا قوام گیرد پس بیست
بنفشه خشک سوده برافکنند و بسرشند تا هموار شود و بکار دارند

طبع را نرم دارد و سفرجلی از بیخ ورم ما هست ورم را اگر اماس سرد
بود حقنه و ضمادهای گرم بکار دارند تحلیل کنند بکار باید داشت

باب هفتم اندر قولنج فتقی والتوائی

و علت قولنج فتقی فتق است و فرود آمدن روده به کیسه
خایه و علامت قولنج التوائی آنست که خداوند علت قوی
کرده باشد یا چیزی برداشته یا از جای جسته باشد یا کشتی گرفته باشد
و درد قولنج بر اثر آن پدید آمده باشد و پیش از آن این کس
قولنج نبوده باشد **علاج** اما خداوند قولنج فتقی را نخست علاج
فتقی باید کرد روده را بجای باز بردن و تدبیر بجای
بردن وی آنست که بیمار بپشت باز خسبد و دست بر موضع
فتق نهد و قوت کند تا بجای باز شود و اگر بدین تدبیر قوت
بجای باز نشد و [illegible] و اگر باز نشد چهار تن چهار دست
و پای او بگیرند و بر دارند تا دو تو شود و در شکم در توافتد
و او را بدان شکل از هر جانبی بجنبانند و دست بر جایگاه
فتق می زنند تا بجای باز شود و چون بشد بند محکم دارد و او را بر پشت
خوابانند که بالش او بلند بود و بالشی در زیر سرین او
نهند تا پشت او دو تو باشد و بر آن شکل صبر کند روده بجا

بوده باشد هنوز درد قولنج و اعراض آن بر حال خویش بود تدبیر
قولنج و علاج آن باید کرد خاصه علاج قولنج ریحی و ثفلی چنانکه
یاد کرده آمده است باقی علاج قولنج در جایگاه خویش یاد کرده آید
اما قولنج التوائی را سخت صعب است و علت را اینگونه پیش بند و شکم
و تهی گاه او را برفق می مالند تا روده را بجای باز برند اگر
باز نشود او را آب بستری جا باشد چنانکه یاد کرده شد تا بجای باز
شود پس شاید که جوب حرز بند چون باز الحجر و اسفند با

باب هشتم اندر قولنج که سبب آن ضعیفی قوت دافعه قولون بود

علامت وی آنست که اگر حقنه بنادق بنا باشد و اطلاق می افتد
لیکن هر وقت بدارو و شیاف و حقنه حاجت می افتد تا اطلاق
افتد معالجات علاج وی بداروهای قوت دهنده چون
سجزنیا و مثرودیطوس و ایارج فیقرا و طبیخ سبیجه و دارچینی و بسباسه
و جز بوا و سنبل و دارشیشعان و تخم کرفس بار و روغن بادام طلخ و
ایارج فیقرا با روغن بید انجیر یا روغن سوسن گرم کرده
و افاویه در افکنند و بر شکم و تهی گاه مالند و طعام اسفیدباهای
چرب و نرم خوردن و از ترشیها و طعامهای قابض و آب
سرد پرهیز کردن و از پس طعام شراب کهن اندکی بکار بردن

۸۲

باب نهم اندر قولنج که سبب آن باطل شدن حس قولون بود

علامت وی آنست که هر چند روز شکم بار گیرد و باد براند
و درد نکند معالجات علاج وی آنست که نخست استفراغ بایارج
لوغاذیا کنند پس همان طبیخ سبیجه که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است
بکار دارند با روغن بید انجیر و ایارج فیقرا و معجون بلادر و
سجزنیا و مثرودیطوس و اثاناسیا بروغن بید انجیر حل کنند
و بر شکم و تهی گاه می مالند و طعام شوربای گنجشک و کبوتر بچه بود
و شراب کهن لطیف سود دارد و الله اعلم

باب دهم اندر ایلاوس و علامات و علاج آن

ایلاوس نوعی قولنج است لکن درد روده‌های بالایین افتد
و تفسیر ایلاوس بتازی یا رب رحمت کن است و این
علت را بدین نام از بهر آن خوانند که از وی خلاص
کم بود از بهر آنکه مزاج معده و مزاج روده‌ها تباه گشته
باشد داروهای خوردنی قبول نکند و شیاف و حقنه
بجای علت نرسد و اسباب این علت یا سوء المزاج
گرم و خشک بود یا سوء المزاج سرد و خشک یا ماده
یا ماده یا آماسی بود که سفته ثقل را تنگ کند یا بادی بود

که اندر طبع بیمار و در ماهها مفید بود و از طعامهای خشک و قابض بسیار افتد
و بسیار باشد که در آروغ نامرافق که گرم بغایت باشد یا سرد بغایت
که طبع زهر دارد خورده شود این علت تولد کند علامات ایلاوس
آنست که درد اندر بالای ناف بود و هرچه بخورد قی کند تا بدان حد
که ثفل نیز بقی برآید و اگر حقنه کنند و معده خالی بود از حقنه بمعده
برآید و از معده بقی برآید و علامات قولنج علت آنست که ثفل بقی
برآید و نفس و آروغ و عرق همه گنده شود و اگر سبب این علت
آماس گرم بود از دو بیرون نباشد یا ماده آماس صفرا بود یا خون اگر
صفرا بود تب سوزان و تشنگی و قی و تلخی دهان بران گواهی دهد و اگر
خون بود امتلاء رگها و سرخی دهان و زبان و موضع درد بران گواهی دهد
و اگر سبب علت آماس سرد بود دهان تر بود و اگر ماده بلغم بود تیره دهان
یا شور بود و یا هیچ مزه ندهد و قی بلغم برآید و اگر ماده سودا بود در دهان
ترشی بود و درد گرانی کمتر بود و اگر که سبب علت سوء المزاج
گرم و خشک بود تشنگی و سوزش صعب بود و تبها گرم و اگر که سبب علت
طعامهای خشک و قابض طبع باشد در شکم او درد و بادی بود که رفته و اگر
که سبب علت خوردن داروی ناموافق طبع باشد علامت وی آنست
که علت از پس آن دارو افتد بقراط میگوید هرگاه که با تقطیر البول ایلاوس بود

آید

آید بیمار در روز هفتم هلاک شود مگر که بیمار را تب گرم آید و عرق
بسیار در روز معالجات اگر که نشان آماس گرم ظاهر شود علاج آماس
خونی و صفراوی یکی بود الا اگر قوت بیمار قوی بود و علامات خونی
ظاهر تر بود نخست رگ باسلیق باید گشادن پس ضمادها بر نهادن
از برگ عنب الثعلب و خطمی آرد جو و بابونه و اکلیل الملک گرفته و پخته
با روغن بنفشه و [?] پخته سرشته و شربت آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل
و آب کسنه از هر یکی دو دانگ خیارشنبر پاک کرده ده درم روغن
بادام ده درم شکر ده درم شرابها را بجوشانند و کف برآرند
و صافی کنند پس خیارشنبر در وی گدازند و روغن و شکر را بگیرند
و بدهند صفت شربتی دیگر بگیرند کاسنی و آب لبلاب بجوشانند
و صافی کنند و همچنین با روغن بادام و شکر و خیارشنبر بدهند و طعام
اسفاناخ و برگ چغندر و آنچه بدین ماند بروغن بادام و شکر و بجای
آب جلاب دهند و غذا او را آماس سرد را علاج بحب سکبینج
یا حب صبر یا حب منتن کنند و شیافها و حقنها که در باب گذشته یاد
کرده ام است بکار دارند و پوسته مار الاصول دهند با روغن
بید انجیر و یا روغن خیری و اگر قی بسیار کند و هیچ در معده نپاید زیره
کرمانی با ساق بباید کوفت و [?] با شراب [?]

که اندر علاج هیضه وقی یاد کرده آمده است بکار دارند و علاج آن
سودای بدین نزدیکست صفت معجونی که قی باز دارد و قولنج
را بگشاید و اندرین علت موافق بود بگیرند مصطکی و قرنفل و زنجبیل
و دارفلفل و کرویا از هر یکی استارات همه را بکوبند
و بیزند ازین جمله ده درم سقمونیا ده درم همه را بحلاوی که از شکر و آب
آبی شیرین کرده باشند بسرشند شربتی از یک درم تا یک مثقال تا دو درم
و اگر سبب علت سوء المزاج گرم و خشک بود باشد و ثقل را
خشک کرده سخت حقنه باید کرد از بنفشه و خطمی و بابونه و تخم
کتان و پستان و کشک جو و سبوس گندم با روغن کنجد لعاب
کرده روغن بنفشه در باید و اندکی نمک هندی و بیمار را اندر آبزن
آب نشاسته که بابونه و اکلیل الملک و کرنب و شبت و بنفشه
و سبوس و بیخ خطمی و بیخ سوسن در وی جوشانیده باشند و روغن
بنفشه یا روغن بابونه و موم مصطکی و موم روغن کنند و بر شکم
ادمی افکنند و گاه گاه شیاف نهند تا طبیعت را بجنباند و ماء
الفواکه دهند و طعام زیره با دهند و اسفاناج بروغن بادام پخته
یا بروغن کنجد بپزند کرده و بجای آب جلاب خام دهند و اگر
سبب علت خوردن آردهای ناموافق بود و آب گرمی باید داد

با روغن کنجد آمیخته باشد بر خرما و آرد بیخ بر آید پس به بر شکم فرود آید باید کرد

جزو اندر سوء المزاج و احوال آن که اندر گرده پدید آید
و علامات و علاجات آن و این جزو ده باب است که نموده خواهند شد

باب نخستین اندر سوء المزاج گرم ساده که اندر گرده پدید آید

سبب سوء المزاج گرم رنج و ریاضت بود و طعامها و شرابها
گرم خوردن و بر جامه گرم خفتن چون سمور و مانند آن علامات
بول سرخ بود یا زرد زعفرانی و تشنگی غلبه کند و بول را
بسیار نگاه نتواند داشت و اندر مجری که میگذرد گرمی آن آگاهی
دهد و از زدن جماع پدید آید منی گرم بود و باشد که بر
سر بول چون روغنی پدید آید از بهر آنکه گرمی مزاج گرده
از پیه را که بر حوالی گرده بود بگدازد و باشد نیز که تب آید
معالجات اگر سبب سوء المزاج رنج و ریاضت بود باشد
علاج وی راحت و آسایش بود و روغن گل و اندکی سرکه و
گلاب طلی کردن و شربت آب تخم خرفه و سکنجبین و آب خیار
و دوغ ترش دهند و طعام از غوره و زیشو و کشک جو دهند
و طفیشل از عدس و آب غوره و روغن گل بر جا گشنده و اگر آب
خیار و آب برگ خرفه و آب عنب الثعلب و روغن گل حقنه کنند

صواب بود و اگر سبب طعامها و شرابهای گرم بوده باشد
دست از آن نوع بدارند و همین تدبیر که یاد کرده آمده است بکنند

باب دوم اندر سوء المزاج سرد بی ماده

سبب سوء المزاج سرد آب سرد بسیار خوردن بود خاصه ناشتا
و از پس گرمابه و بر زمین سرد و سنگ سرد خفتن چون کتان
و طعامها و شرابهای سرد خوردن علامات رنگ بول سپید بود و
شهوت جماع برود و اگر چنانکه علت سرد بود بار زن جماع زیان
دارد و پشت ضعیف بود و تشنگی نباشد علاج گوارش زیره که
اطلاط آن یک شوده باشد سود دارد و حقنه کردن شوربای سر
بره و کبوتر بچه با روغن گوز یا روغن بادام تلخ یا روغن قسط
و اگر [illegible] هم گرم حقنه کنند تنها سود دارد و از بعد آنکه دو بار
اثری خوبست اندر گرم کردن گرده دوست داشتن [illegible] روغن
فرفیون مالیدن سود دارد و طعام شوربا نخود با کبوتر
بچه یا زیره و دراج و [illegible] قلیه خشک و گنجشک بریان کرده سود دارد

باب سیم اندر سوء المزاج گرم با ماده

علامات اگر ماده خونی بود علامات ظاهر باشد و اگر ماده صفراوی
باشد سوزش و خلیدن و زردی آب و تشنگی علامت آن بود

علاج ابتدا که علامات خون ظاهر بود رگ باسلیق باید زد نخست
و اگر ماده صفراوی بود نخست مطبوخ بنفشه و سپستان و عناب و آلو
و خیارشنبر و ترنجبین استفراغ باید کرد پس رگ باید زد و آب
انار و آب کشنه و آب خیار و آب خیار بادرنگ
با شکر آرند و گلاب با روغن بادام دادن و ضمادها
اسپغول و آرد جو و آب کشنیز و سرکه سرشته باشد بر جایگاه
گرده می نهند و اگر حرارت سخت قوی بود اندرین ضماد
سپید خایه مرغ و روغن گل و آب خرفه و آب عصا
الراعی و بنفشه و نیلوفر و صندل زیادت کنند و شربت
از شراب بنفشه و شراب آلو باید داد و طعام این نوع که اندر
باب نخستین ازین جزو یاد کرده آمده است و از علاج

باب چهارم اندر سوء المزاج سرد با ماده

علامت سوء المزاج سرد با ماده علامات بلغم است
و چند جا یاد کرده آمده است معالجات داروهای گرم
بکار داشتن و روغن فرفیون مالیدن و معجونها و ایارجها
گرم که از بهر زیادت کردن باه در نسخه یاد کرده آید
اندرین باب سود مند بود و طعام گنجشک بریان

و نبیذ خشک و نخود آب با دارچینی و زیره صواب بود

باب پنجم اندر لاغری گرده و علاج آن

سبب لاغری گرده بسیاری جماع بود و بسیار خوردن
داروها که ادرار بول کند و سوء المزاج گرم و خشک و سرد
خشک علامت لاغری گرده آنست که شهوت جماع نباشد
و اگر باشد ضعیف بود و طاقت هیچ رنج ندارد و بول بسیار آید
و سپید بود و بود نیز که لاغر بود و هرگاه که گرده لاغر شود پشت
اندک زرد شود و بینایی چشم ضعیف گردد و صداع پدید آید و بول باز
نتواند داشت و دلیل لاغری کمرگاه مرد است معالجات شورباها چون شوربای
مغز فستق و شوربه الحضرا و شور کوشت ... و فندق و تخم خشخاش
همه با شکر کوفته سود دارد و نخود و باقلی و لوبیا اندر اسفیدباها
پختن و پیه مرغ و پیه بط و پیه کرده بز سود دارد و نان سپید
الکنده که زرده تخم بادیان و دانه گی زنجبیل و ... پاک کرده آید
و لکن معمول در خمیر سرشته و نان پخته سخت نیک باشد و اگر گوشت
گرده بکوبند و با پیه بط و پیه مرغ و پیه گرده بپزند و آنرا
بگشنیز خشک و تخم بادیان و زنجبیل خوش کنند سود دارد
و حقنه که از طبیخ سر بره و گوشت کبوتر بچه و روغن دنبه سازند

سود دارد و سپید گرده و کواخته حقنه کردن گرده را گرم و فربه
کند و طعام هریسه و ماهیچه و خایه مرغ نیم برشت و حلواهای
که تخم خشخاش و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار زرد ... کرده باشد سود دارد

باب ششم اندر ضعیفی گرده و علاج آن

بیماری که گرده را افتد از سوء المزاج و اما بسی و بول اشک
و ریگ همه ضعف آرد و هر رنجی که بدو رسد از زخمها
و آسیبی و رفتن پیاده و اسب راندن افزون از عادت
و برخاستن و نشستن بسیار و جماع بسیار همه گرده را ضعیف
کند لیکن علامت ضعیفی گرده آنست که گرده از فعل خویش
باز ماند و فعل گرده آنست که از اندکی خون رقیق که از
جگر بدو آید بیشتر از آن خون کی آرد و بغذای خویش بکار برد
و باقی الخون را با آب بمثانه فرستد تا مثانه آن باقی خون
را گوارد و بغذای خویش بکار برد و آب را پیران دفع
کند و هرگاه که ضعیف شود آن خون را نتواند گوارید و غذای
خویش نتواند کرد اندران آب همچنانکه با او آمده باشد
با خون از وی جدا گردد و هیچ زرد نکند و اگر باشد ضعیف
زردی باشد و سبب این ضعف آن باشد که گوهر گوشت

اوست و متخلخل شود بسبب بسیاری جماع باب بسیار خوردن
را آرد و ما او را یاد کرده ایم بیت بجایها دیگر که یاد کرده آمده علامات
علامت این علت آنست که بول غلیظ بود و بعضی همچو آبی که گوشت
دروی شسته باشند و بی درد بود و اگر درد بود اندک بود و آرزوی
جماع نباشد و با بول رطوبتی غلیظ آمیخته باشد و اگر کسی علت [illegible]
رسوب کند و بر سر بول چیزی همچون [illegible] در باید بدید آید و در جمیع
ضعف کرده لاغری تن و ضعیفی چشم و درد سر بدید آید علاج طبیب
صواب اندر علاج این علت آنست که پیش از آنکه علت مستحکم شود
علاج کنند چه اگر تاخیر کنند عسر گردد و گاه باشد که با این
علت اندر مجاری بول ریش و ریم باشد و علاج آن اندر
باب جداگانه یاد کرده آید اما علاج خاص آنست که اگر امتلا باشد
نخست رگ باسلیق باید زد و باندازه قوت مقداری
خون بیرون کردن و آرزوی مسهل و آب تخمها دهند البته
و از جماع و ریاضت و از گرما باز دارند و [illegible] فرمایند
و تدبیر آن باید کرد که گوشت کرده آگنده شود و تدبیر ان [illegible] شربت
بود و لعابها و ضمادها اما شربت رب سیب و رب آبی و شراب
ریباس و شراب لیمو که ترشی او غالب بود باید آورد و بیت جو

گندم و قرص طباشیر و غذا عدس با آب سماق و الغوره
و آب انار دانگ و پاچه بره و سر بره و گوشت کبک و تذرو
و دراج و تیهو [illegible] و مصوص [illegible] با آب سماق و الغوره
و آب انار دانگ و گوشت گوساله قدید کرده هم بدین ابازار
لکن باید که [illegible] آکنده که [illegible] سازند [illegible] تخمها [illegible] ریحان
خاصه اگر از اسباب [illegible] خوش کنند و صفت این در باب [illegible] ازین
جزو یاد کرده آمده است و اگر بیمار ضعیف بود زرده خایه
مرغ نیم برشت خورد و سماق [illegible] کنند سود دارد و از اسفناج باید
پرهیز کنند و از میوه آبی و [illegible] موافق بود صفت
اقراص طباشیر بگیرند گل سرخ و سماق پاک کرده و طباشیر
و صمغ اعرابی و طین مختوم و گل ارمنی و فارسی و صندل سپید
از هر یکی یک درم و نیم نشاسته بریان کرده و تخم حماض و گلنار
از هر یکی دو درم تخم خرفه بریان کرده سه درم حب الآس و بلوط
هر دو بریان کرده از هر یکی سه درم اقاقیا دو درم همه را بکوبند
و بپزند و باب سیب و آب آبی ترش بسرشند و قرص کنند هر
قرصی دو درم شربتی یک قرص با یکی ازین شرابها که یاد کرده شد
صفت ضمادی که بر پشت نهند بگیرند گل سرخ و طباشیر

وبرگ سماق و صندل سپید و عصارهٔ لحیة التیس وگل ارمنی
و طین مختوم از هر یکی ده درم کعک بغدادی سه درم قرص خشک
هفت درم خرنوب نبطی و برگ مورد خشک از هر یکی دو درم
سبت چوب سه درم همه را بکوبند و باب مورد تر و باب سیب ترش
بسرشند و بر خرقهٔ طلی کنند و بر پشت نهند یا بر گرده و خرقه با آب
برگ مورد تر و آب سیب ترش تر میکنند و بر مغولهای ران
و زهار و بن قضیب می نهند و بهترین کارها اندرین علت ابج است
و بهترین آسایش و اگر اطراف تن زر را ببرند و طبیخ اندر اندکی
نمک بر افکنند و هر روز بخورند همه بیماریهای گرده را ببرد

باب هفتم اندر ریاح کردن باد که در گرده و حوالی آن پدید

بسیار باشد که اندر گرده و حوالی آن بادی غلیظ در افتد
و از آن باد درد گرده و تمدد اندر پشت پدید آید **علامات**
دلالت کند که درد اندر حوالی کمرگاه بسیار دور بر تر و فروتر
آید و هیچ گرانی نکند **معالجات** علاج دل آنست که از خوردنیهای
بادناک پرهیز کنند و داروهای محلل که ادرار بول کنند
بکار دارند چون تخم بادیان و تخم سداب و زیره و انیسون و اهل
یا حلبه و حرجه بادها بشکنند و ضماد راهی سازند و بر کمرگاه

می نهند و روغن قسط می مالند و اگر حاجت آید حقنهای محلل بکار دارند

باب هشتم اندر آماس گرم که در گرده پدید آید

مادهٔ آماس گرم یا خونی خالص بود یا خونی بود و صفراوی
بود و رقیق و حال آماس از سه بیرون نشود یا تحلیل پذیرد
یا ریم کند یا صلب گردد و گاه باشد که آماس اندر پیه گرده
افتد و گاه باشد که اندر رگ گرده افتد و اسباب آماس
گرده چهار نوع است یکی آنکه اندر گرده سنگی تولد کرده باشد
و از آن خراشیده گشت او را بخراشد و ریش کند دوم
آنکه زخمی رسیده باشد سیم آنکه چیزهای گران چون میانهای
و غیر آن بر میان بسته باشد چهارم آنکه بول باز داشته باشد
علامات علامت آماس گرم تبی است که اندر همه وقتها لازم
بود و گاهی حرارت قوی بکنند و اندر گرده گرانی و تمددی
بود و اندر اول این علت نبض صغیر شود و اگر آماس اندر
گوشت گرده باشد درد او را اشد تر باشد و اگر اندر غشا
بود خاصه تیز و سخت ... گرده درد عظیم باشد و لیکن
راست نتواند کرد و نتواند نشست و عطسه نتواند داد و باشد
که شکم باز گیرد بسبب مزاحمت آماس که روده را تنگ کند

کنند و لیکن بار دو بول سخت سپید بود لیکن زرد و ناری
شود لیس سرخ گردد و اگر سپید بماند مدتی علامت آن بود
که اماس صلب خواهد شد یا وسیله خواهد گشت و ریم خواهد
گردد در جمله بول سپید و غلیظ علامت بد بود اگر رسوبی
نیکو کند علامت آن بود که بخواهد پخت و سلامت خواهد یافت
هرگاه که اماس سخت گران گردد چنانکه بیمار پندارد که چیزی گران
بر گرده در شکم او نهاده است یا او بخته است علامت آن بود که
اماس سلکشت و هرگاه که تب بر زانند و حرارت اندک شده باشد
و بول غلیظ گردد و رسوب نیکو شود علامت آن بود که اماس
پخته شده و هرگاه که بیمار را پهلوی راست خفتن آسان تر بود
علامت آن بود که اماس اندر گرده راست و علامت اماس خونی
آنست که از جانب که اماس دردی بود گرانی کند و حرارت بود
و سخت سوزان و دردی بود با گمده سختی آرام و تشنگی
نیز باندازه بود و با تاختن حاجت بسیار نباشد و علامت
اماس سوداوی آنست که تب بود و اماسی گرانی کمتر کند و سوزش
و تشنگی غلبه آرد و چون علت با خر رسد بول غلیظ تر شود و رسوبی
اندر وی سفید به پدید آید همچون سحاله زرد و آنجا که خون و صفرا غالب

برد و چون غالب شود اماس از جنس حمره بود و آنجا که صفرا
غالب بود اماس از جنس نمله بود و بول اندک آید
و زود زود و دیگر روی سبز زاند و نبض سریع و متواتر باشد
معالجت طریق علاج ورم علت آنست که اول هیچ دارویی
که ادرار بول را شاید ندهند چون آب تخمها و غیر آن
خاصه اگر دانسته که اندر تن خلطی بد است از بهر آنکه داروهای
ادرار کننده اخلاط بد را از همه اندامها بالا یا فرود آرد و بر موضع علت
گذراند و لیکن ضعیفی و زبونی موضع بیشتری انجا بماند و سبب زیادت
علت گردد و آب نیز باز دارند اگر بسبب حرارت تب ضرورت
افتد آب صافی از سفال نو چکانیده اندک می خورد
سخت سرد نباید تا اماس را صلب نکند و داروی مسهل نیز داروی تیز و قوی
نباید و صواب تر آن بود که قوام ماده را نخست بتهای معتدل کرد اند
پس اسهال کنند بحقنه نرم چون لعاب تخم خطمی و تخم خبازی و تخم کتان
با کشکاب و روغن گل و خیار شنبر اندر علاج کرده سخت نافع بود
چه در حقنه و چه در مسهل و اگر غلیظ بود دبلغم اند و ماء الجبن بهترین مسهلی
ماده را بجانب روده ها آرد و در گرده ها را نشوید و مزاج گرم را بدل
کند و ریش را پاک کند و خداوند اماس گرده را اگر ماء الشعیر دهند چون

در بول نشان تشنگی پدید آید و آردهای او را کشته بکار باید داشت
چون نشاسته و البزر و غیر آن و ضمادها بارد از بنفشه و آرد جو
و آرد باقلی و خطمی و شیاف مامیثا و تراشهٔ کدوی تر و روغن گل و آب
عنب الثعلب سازند و گاه باشد که بسبب سعفه در و اندر ضماد لختی توت
خشخاش در افکنند یا افیون یا دهند و اگر ماس صفراوی بود ضماد از تخم
اسبغول و روغن گل و روغن بنفشه و آب کشنیز تر و آب برگ
کوک و کلاب سرکه سازند و این چنان باشد که این همه را بیامیزند چنانکه ساخت
و خرقه در آن تر کنند و بر موضع کرده نهند صفت ضمادی تحلیل کننده
بگیرند آرد کندم و بابونه و برگ کرنب و بیخ سوسن و خطمی با بورهٔ ارمنی
در روغن بنفشه و بپزند تا چون غلیظ شود بکار دارند و اگر پیه بط
و پیه مرغ ماکیان یار کنند صواب بود صفت شربت برانند بگیرند
تخم کشنیز بریان کرده یک مثقال نشاسته نیم مثقال این یک شربت بود
این جمله که یاد کرده آمد طریق علاج این یک علت اما اگر ماس
خونی بود و بخت رگ باسلیق باید زد یا صافن و این شربت بدهند
بگیرند عناب و آن بیرون کرده و تخم خشخاش سپید و کشنیز خشک و عدس
مقشر از هر یکی ده درم و جمله بخت بار در من آرد و آب بجوشانند
تا بمقدار چهار صد درم باز آید و همه را در خرقه کنند و بکار دارند شربت

بمالند و بعد از آن لیکن چنانی بجا باشد و مقدار چهار صد درم
شکر طبرزد بر افکنند و بقوام جلاب آرند هر بامداد از این شربت
بیست درم با ده درم سکنجبین بدهند و اگر این شراب با انگبین بدهند
روا باشد و اگر با آب تخم خیار و تخم خربزه و تخم کدو بدهند روا باشد
و آب خیار و خیار بادرنگ با شکر و روغن بادام سود دارد و طعام
ابزبوره و عدس و سماق دهند و اگر ماس صفراوی بود و دلیل غلبه اگر
صفرا کمتر بود و خون بیشتر هم رگ باسلیق باید زد پس مطبوخ هلیله استفراغ
کنند و اگر صفرا بیشتر بود و خون کمتر رگ نباید بخت مطبوخ هلیله
استفراغ باید کرد صفت آن بگیرند هلیله زرد مقشر ده درم و خرمای
هندی پاک کرده بیست درم آلوی سیاه سی عدد عناب سی عدد
سپستان [illegible] بنفشه ده درم تخم کشوث ده درم برگ کاسنی
یک دسته برگ عنب الثعلب یک دسته ترنجبین ده درم همه را
بپزند چنانکه رسم است و بدست بمالند و بپالایند و ملوکی
خیار شنبر تازه پانزده درم و در وی بمالند و بپالایند و بر
مطبوخ در وی حل کنند و نیم گرم بدهند و اگر حاجت
آید در مدت ده روز دو بار یا سه بار بدهند و سکنگبین
ساده و گشکاب بدهند و غذا امروزه از آب غوره و مانند

آن سایند و اگر بگلاب یا شراب سکنجبین دهند صواب بود و هرگاه که در بول ریم
پدید آید از بیماری البزور چاره نباشد صفت آن بگیرند مغز تخم خربزه
ده درم مغز تخم خیار بجز درم مغز تخم کدوی شیرین و تخم خرفه پاک کرده و بتو
بادام و کثیرا درست شده و رب سوس و تخم خطمی بس بیند و گل ارمنی
و تخم کرفس و بزر البنج از هر یکی ده درم و در بعضی نسخها بزر البنج نگویند
همه را بکوبند شربتی سه درم با شراب سکنجبین و ثابت بن قره گوید
اماس گرده را حقنه نرم علاج باید کرد بگلاب و روغن بنفشه
حقنه نرم آنست که لعاب خطمی و لعاب تخم کتان و روغن بنفشه
تازه بهم بیامیزند و حقنه کنند نافع بود ان شاء الله تعالی و تقدس

باب نهم اندر اماس بلغمی که اندر گرده پدید آید

بباید دانست که اندر بیشتر وقتها اگر اماس گرم را علاج نکنند
صلب گردد و عضوی که هر ماده که اندر وی بماند سنگ شود و بدین سببهاست
که در روی سنگ ریم تولد کنند و هر گاه که اماس صلب گردد استسقا آرد اگر
در سبب صلبی اماس یا ماده باشد غلیظ سودایی یا بلغمی یا اماس گرم بسبب آنکه
الجزء اللطیف تر تحلیل پذیرد و الجزء غلیظ باشد صلب شود یا سوء المزاج
گرم یا سرد یا افراط بوده ماده اماس بسبب افراط گرمی خشک و همچنین
بالسبب افراط سردی [illegible] از بهر آنکه نضج آن ناقص بود که حرارت معتدل

بود و سوء المزاج که مفرط بود از نضج باز دارد چه سرد و چه گرم
علامات اما علامت اماس سرد بلغمی آنست که پشت گران باشد
و درشت نتواند داشت و گرده فرو کشند و لون بول در ابتدا
سپید بود و قوام بول غلیظ بود همچو گل که در آب شویند و از آب
گرم و هوای گرم راحت یابند و منی رقیق و سرد بود **معالجات**
اما چاره اماس سرد بلغمی را چنانکه ممکن بودی باید فرمود
و گلنگبین عسلی پیوسته بکار داشتن و شراب تبن سود دارد
صفت آن بگیرند الجیر [illegible] چندانکه خواهند و [illegible] و زنان
آنگاه آب بستر بند تا از وی [illegible] بیالایند و چند بهم آن انگبین
برافکنند و بقوام آرند شربتی [illegible] درم و لعوق خیار چنبر نیک
باشد **صفت آن** بگیرند عسل خیار شنبر سه جزو عسل [illegible] یک جزو
همه را بیامیزند و [illegible] تا غلیظ شود و شربتی یک کفچه
بود و [illegible] اندر آب [illegible] همی باید نشستن که اندر
آب آن بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم و گشنیز و جو نیم کوفته بجوشانند

باب دهم در اماس صلب سوداوی که در گرده پدید آید

اماس صلب که در گرده افتد از دو بیرون نبود یا ماده آن خلط سوداوی
باشد یا اماس گرم یا سرد بسبب علاج ناصواب صلب گشته بود **علامات**

کس ای نشیب کتر اگر اماس بلغمی بود و بول سپید و اندک و رقیق بود و علامتی
مالیخولیا و علامات سودا ظاهر بود و بود که هم بدان صعب بماند لیکن باید
که نیست مجوف گمان نشود و راست تر اندر گرد و سپر نهاد و را نهاد [illegible]
گرد **علاج** تحت قانون کلی اندر باب گذشته یاد کرده آمده است
واستفراغ بمطبوخ افتیمون باید کرد و اگر قوت ضعیف باشد علت عسر بود
ماء الجبن که سکنگبین افتیمونی کرده باشند بباید داد و اطریفل بزرگ
بکار داشتن و از غذا پرهیز با اختصار باید کرد تا آن وقت که اندر
اول بول اندکی مایه رنگ پدید آید پس رگ باسلیق باید گشاد و ضماد بر
نهادن **صفت آن** کرنب تراشه کدوی تر و تراشه خیار و شکوفه
بید و برگ خبازی همه را بکوبند و آب بکشند و اندر [illegible]
بباید تا گرم شود و چیزی از موم که حل کنند و بدان بیامیزند و روغن تخم
[illegible] بر چکانند و باز بباید تا همه یکی شود پس طلی بر کرده طلی
کنند و خرقه کتان بدان آب تر کنند و بر موضع کرده [illegible]
که خشک شود باز تر کنند این ضماد نیست که هر اماسها [illegible]
تحلیل کند ابو الحسن الربجی میگوید من اندرین ضماد آب [illegible]
کشنیز زیادت کردم و اندر علاج تو تر تقیب بکار داشتم سخت نافع
بود و مقصود من از باز گفتن قصه است که معلوم گردد که اثر

ای

این ضماد اندر تحلیل اخلاط غلیظ سخت نافع است و الله اعلم

باب اول در اماس صلب که از اماس گرم باشد و [illegible] علاجها که گفته آمد

علامات این علت آنست که تحت اماس گرم یا سرد بوده باشد پس
صلب گشته اما اگر اماس خونی بوده باشد چون صلب گردد از درد و سرخی
خالی نباشد و علامات خون ظاهر بود و اگر سوداوی بوده باشد از درد و رنج
و تشنگی و علامات صفرا خالی نبود و اگر بلغمی بوده باشد زردی و درد و رنجی
نباشد تحت حوزه سبب بوده باشد اکنون صلب تر از همه انواع بود
علاج بباید دانست که علاج اماس صلب که اندر گرده افتد دشوار است
و اگر زود بعلاج مشغول نگردد عسر گردد و باشد که ریم کند
و در بول ریم و زرداب همی آید و علاج اماس گرم گفته است
که اگر مانعی نباشد رگ باسلیق بزنند و گشکاب و شراب الجبن و شراب
بنفشه دهند و از حقنه بکار دارند **بگیرند** خشک بکمشت برگ
و اطراف کرنب و اطراف ملفند از هر یکی شش خطمی ده درم
بنفشه و سپوس ده درم لسته از هر یکی یک کف اصل السوس سی عدد
سپاوشان یکمشت بر زنگ تخم خیار و خیار زه بادرنگ تخم خرفه
از هر یکی یکمشت نیم بکوبند و بپالایند مقدار نیم رطل و اندکی
زیره و زرده خایه مرغ خام بر افکنند و مقدار [illegible] دانه بوره [illegible]

حب درم روغن شیر بخت بادی بیامیزند چنانکه هم یکی ذکر کرده
سه بار این حقنه بکار آرند و موضع گرده را به سپیده مرغ و
مورسان کافور چرب کنند و این ضماد بر نهند **صفت** تخم کتان و تخم حلبه
و تخم خیار زه از هر یکی پنج درم شبت و ابونه و خطمی از هر یکی چهار درم
مقل و اشق و اکلیل الملک از هر یکی سه درم مقل را و اشق را در آب حل
کنند و داروها را با آن بسرشند و ضماد کنند و علاج اماس صلب که باید
کرده او است اندرین باب بکار آرند از شرابها و ضمادها و غذا از اسفاناخ
با سکنجبین و روغن بادام فرا نهند و مزوره ماش تغذیه و خیار زه و اسفاناخ
و روی پخته و زیربا بسرشته کرده با سکنجبین گرسنگی و اندر اماس گرده
از جماع پرهیز باید کرد و هرگاه که اماس ریم کند و با بول آمدن
گیرد بخست اگر مانعی نباشد رگ باسلیق بزنند و گلاب دهند
با شراب خشخاش گر با شراب بنفشه گر با شراب انجبار و اگر حرارتی
باشد و تخم خیار زه و تخم خرفه و تخم کدو هم پاک کرده بکوبند
و هر سه را در مقدار یکدرم بدهند و اگر بول ریم باز ایستد هر روز
سوسات دهند با شکر و روغن بادام و اگر حرارت غالب باشد
شکر و سکنجبین دهند ماء العسل تا درد و گرانی زایل شود و فارورد
صافی شود و اگر هنوز گرانی مانده باشد شراب انجبار بباید داد و شیر خر

با قرص کاکنج سود دارد **صفت** قرص کاکنج بگیرند گل سرخ و طباشیر
و تخم خرفه و نشاسته و صمغ عربی و کثیرا و گل ارمنی و گل فارسی از
هر یکی دو درم تخم خیار و خیار بادرنگ از هر یکی سه درم کهربا یک درم
بیخ ریوند چینی یک درم لسان و مروارید از هر یکی دو درم کاکنج سی عدد
همه را بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند و اقراص کنند هر یکی دو درم
هر روز یک قرص با چهل درم شیره خربزه هندوانه و ساعتی صبر کنند پس
انار و سوسات دهند و از گوشتها گوشت دراج و تیهو و کبک سود دارد

باب دوم اندر بثره و جرب گرده و جمله آلات بول

اگر بثره در گرده باشد تنها علامتش آنست که درد و سوزش
لازم بول بود و اندر گرده حرارتی عظیم بود و باشد که بسبب درد
و از تشنگی خالی نبود و اگر اندر مجرای بول و اندر قضیب باشد
درد و سوزش در وقت گذشتن بول بود و پس از آنک ساعتی
شود و سوزش اندر بیخ لهای ران و اندر قضیب بود و علامت
جرب گرده آنست که خارش اندر گرده بود و اندر بول ثقلی
غلیظ همچون گل کرده آب که از وی بیرون آید و اگر حرارت اندر
مجرها و اندر قضیب بود خارش اندر بن قضیب و بیخ لهای ران بود
در وقت گذشتن بول و دغدغه کند و خایه نیز بمشارکت بخارش آید

معالجت این علت را علاج فصد و حجامت کمرگاه و حقنه باید
کردن و داروی مسهل نباید خورد از بهر آنکه داروی مسهل ماده را
از بالا فرود آرد و در رنج زیادت کند و ترتیب علاج تحت
آنست که اگر مانعی نباشد رگ باسلیق باید زد و پس بر کمرگاه حجامت
کردن پس حقنه بکار داشتن صفت حقنه بگیرند خشک بابونه و اکلیل
الملک از هر یکی یک مشت اطراف کرنب و اطراف حسک از هر یکی
یکدسته تخم معصفر نیم کوفته و تخم کتان و حلبه و سبوس گندم و خطمی
از هر یکی یک مشت جو نیم کوفته دو مشت بپزند چنانکه رسم است مقدار
هشتاد درم ازین طبیخ بستانند و پانزده درم روغن شیرج بر او افکنند
و ده درم شکر سپید و نیم درم نمک سوده همه را بیامیزند و بهر روز
بکار دارند و هر سه روز تا کردن فرا شیند و از پس تنقیه هیچ طعام
و شراب نخورد جز گلاب بمقدار پانزده درم و طعام سپیدبای
جو بود و ماش و اسفاناج و آنچه بدین ماند و چون روزگار
دراز گردد طعام از غوره و سماق و انار دانگ و آنچه بدین
ماند بکن پس ترشی نباید و از پس استفراغها این سفوف بکار
دارند بگیرند تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه از هر یکی پنج درم
نشاسته و صمغ و کثیرا از هر یکی دو درم تخم خشخاش سپید و بزر البنج

سپید از هر یکی دو درم رب سوس چهار درم تخم خرفه ده درم
همه را کوفته و ده درم برگیرند با آب بادی بیامیزند شربتی هر
بامداد سه درم با هفت درم شراب انجبار و سه درم شاهتره
جوشانیده و پانزده درم سرمق و اندر سر قضیب شیاف ابیض
با شیر زنان و روغن گل سوده اندر چکانند و بهترین چیزی اندر
آب کوکنار دشتی است و آن آب خوردن و اگر آب
کوکنار نباشد کوکنار را بیاسند و اندر شراب بجوشانند
و از آن شراب اندک اندک میخورند و اندر گرده و قضیب
و نواحی آن روغن گل گرم کرده می مالند و هر سه روز
در گرمابه می شوند و در آب زن می نشینند صفت حب دیگر سود دهد
بگیرند کتیرا بریان کرده ده درم شکر طبرزد پانزده درم تخم خیار
چهار درم انزروت سه درم کتیرا را بکوبند و بسایند چنانکه
رسمست و روغن بادام بر افکنند و شربتی ازین علت نافع است

باب سیم اندر بول خون و شکافته شدن رگی از گرده

اسباب خون آمدن از مجری بول هفت نوع است
یکی بسیاری خونست اندر همه تن و اندر رگهای گرده تا بدان
سبب رگی گشاده شود دوم اکثر طعام و داروهای گرم خون بلیل

و سپیدان و سیر و فرفیون و مانند آن خورده شود سیم آنکه چیزی
گران بردارد یا از جای بجهد یا زخمی و آسیبی بر موضع کرده آید و
رگی گشاده گردد یا بگسلد چهارم بسیاری جماع پنجم آنکه تنگی گیرد
در رگها اغشیه و نازک شود و خون از وی تر آید ششم آنکه باری اندر
گرده افتاده باشد و رگها از هم باز گشاده و قطره قطره آید هفتم آنکه سبب ضعیفی
گرده بود و از مزاج سرد و خشک رگی بطرقد و این اسباب یا اندر
گرده افتد یا اندر مجری بول که میان گرده و مثانه است یا اندر مثانه

علامات آنکه سبب آن بسیاری خون بود گاهی با بول آمیخته آید گاهی
خون صرف آید و امتلای رگها و علامتهای خون بر آن گواهی دهد
و آنچه سبب آن خوردن طعامها و آردهای تیز بود علامت آن بود
که خون که بیرون آید گرم و سوزان بود و آنچه از زخمی و آسیبی بود
علامت آن بود که ناگاه افتد و گاهی بسیار بیرون آید و آنچه
از بسیاری جماع افتد همچنین و آنچه از علت رطوبت افتد
علامات رطوبت بر آن گواهی دهد و اندک اندک تر آید و آنچه
سبب آن باد غلیظ بود که اندر گرده افتاده بود علامات باد
بر آن گواهی دهد و آنچه از سوء المزاج سرد و خشک بود علامات
آن اندر جای جای یاد کرده آمده است **علاج** بنگرند اگر ایشان

نبات شد از مهره و دست برگ یاسمین را نهند و باندازه قوت
خون بیرون کشند و از طعامهای غلیظ و از داروهای ادرارکننده
باز دارند و سفوف کاکنج دهند **بگیرند** کهربا یکدرم ریوند چینی
چهار دانگ افیون مصری دانگ گل مختوم و گل پارسی و کشنیز
دانه [illegible] کثیرا و صمغ عربی از هر یکی یکدرم و نیم کاکنج [illegible] عدد
[illegible] از هر یکی یکدرم همه را بکوبند یک نیمه از این دارو
بر آرند با [illegible] الحمل بسرشند هر بامداد از آن گیرد
یک درم و اگر [illegible] باشد چهار دانگ با شراب مورد
یا تخم خیار بادرنگ بدهند اگر تب و تشنگی و حرارت غالب
بود این سفوف با گلاب دهند و از پس سه ساعت سکنگبین
سفرجلی دهند و تامل کنند اگر آن خون که می آید سیاه و غلیظ
باشد باز ندارند تا وقتی که رقیق شود آنگه پس باز دارند

صفت قرص کهربا که اندرین علت بکار آید بگیرند کهربا
صمغ کوز از هر یکی [illegible] درم عصاره گلنار و لحیة التیس و کشنیز
افیون از هر یکی دو درم تخم کرفس یکدرم قرص کنند هر یکی مثقال
شربت یک قرص [illegible] بالفتح سماق قرص و [illegible] کثیرا و تخم خشخاش
و گل ارمنی و عصاره لحیة التیس و صمغ الو و کهربا راست راست



باب لسان الحمل سرشته شربتی یکمثقال و از همه حرکتها و از جماع
باز دارند و طعام سماق با و غوره با و نار با و یا بچه و پالوده نشاسته
و روغن بادام فرمایند و اگر بقی حاجت افتد قی بطعامهای چرب شیرین
فرمایند و هیچ داروی تیز و تلخ [illegible] ندهند و اگر مقداری [illegible] نوشادر
یا بمقدار گل مختوم سوده بدهند همان روز خون باز ایستد و این گرم
و خیار بریان کرده را درین علت اثر عظیم است و اگر سبب علت سوء المزاج
سرد و خشک بود حقنه کند از طبیخ سر بره و گوشت کبوتر بچه و روغن بنفشه
سازند سود دارد و طعامها به [illegible] بره و مرغ خانگی باید داد
و هریسه و با بچه و خایه مرغ نیم برشت و تخم خشخاش سود دارد و در روغن
یاسمین و روغن سوسن برسو مرغ کرده مالیدن سود دارد و اگر سبب
علت زخمی و آسیبی بود و لخت رگ باید زد و طعامهای سبک باید
فرمود و ضماد از گل ارمنی و صبر و اقاقیا و حضض و مر بسرکه
سرشته باید فرمود اگر سبب علت تری بود و لخت قی باید کرد
و علاج سوء المزاج تر کردن و اگر سبب علت خوردن داروی
تیز بود بهترین کاری آن بود که در حال قی کنند پس شیر تازه بخورند
و تغذیه شیر را با آرد جو شته و اندکی شکر در افکنند
و اندکی روغن بادام بر [illegible] شده و در همه انواع این علت سود دارد

باب چهاردهم در بسته شدن خون اندر مجری بول اندر گرده

هرگاه که بطریق بول خون همی آید و بی علاج صواب ناگاه
باز ایستد و بول بدشواری بیرون آید و اندر مجری بول در گرده
گرانی پدید آید بباید دانست که خون اندر گرده یا اندر مجری
بول بسته شده است علاج داروهای مفرد که خون بسته را گشاید
[illegible] و قردمانا و عود و حب البلسان و اظفار الطیب و
غاریقون و [illegible] و بذر [illegible] اما هر یکمثقال با سه اوقیه
آب کرفس باید داد یا با سکنگبین بزوری یا سکنگبین ساده
و قردمانا یکمثقال و نیم با آب کرفس یا با آب عود دو درم با آب
گرم و حب البلسان هم دو درم با آب گرم و غاریقون یکمثقال اندر
نخود آب یا اندر آب گرم یا اندر سکنگبین و اگر
شبت را بسوزند و مقدار یکدرم خاکستر او را با شیر مایه [illegible]
و بابونه و سداب اندر آب بپزند و بپالایند و داروها را
درین آب و سکنگبین بسرشته خوردن مجریها را پاک کند والله اعلم

باب پانزدهم اندر قرحه گرده و هم التهاب بول

بباید دانست که التهاب بول [illegible] است و نشانش [illegible]
که میان هر دو [illegible] اسباب قرحه سه نوع است یکی سببی

از اسباب تفرق الاتصال چون کدو شکن خلطی تیز که اندر آن
التهاب کند زود اندر ابتدا شود زود و دیم اگر اماس کرده بجسته شود و ریم
کند بسیم اگر رگی بطرقد یا بگسلد در تن بسبب ریش کند علامات
اگر قرحه اندر گرده باشد علامت خاصه او آنست که درد اندر
کمرگاه باشد و بجانب پهلو تا بر اندازد و آید و گاه باشد که [illegible]
برآید و تشنگی غالب بود و از [illegible] و حس ثقل خالی نبود
و اگر قرحه اندر گرده بود گاه گاه اندر بول پاره‌ای گوشت برون
آید و بانت با سوزش بود و اگر قرحه اندر ریزهای بول باشد
درد اندر زهار و تهیگاه بود و اندر رسوب [illegible] آن باشد
و بول اندک اندک و بدشواری آید و بوقت بول آمدن درد و
سوزش معالجت اگر قرحه اندر گرده باشد نخست نگاه باید کرد که
اندر جانب راست است یا اندر جانب چپ بهر جانب که هست
از آن جانب رگ باسلیق باید زد و اگر اندر هر دو جانبست از
هر دو دست باید زد و اگر اندر [illegible] ریزهای بول بود رگ
صافن زدن اولیتر بود پس تدبیر آن باید کرد که قرحه را [illegible]
و ریم از وی پاک کند پس تدبیر [illegible] باید [illegible] جراحت کند اما
اگر تب نباشد و مزاج گرم نباشد قرحه را [illegible]

پاک کند پاک شد بیخ کرفس و بیخ بادیان و بیخ اذخر بپزند
و بپالایند و با ماء العسل بیامیزند و بدهند صفت شربتی
که ریم را پاک کند بگیرند فطراساليون و تخم کرفس و انیسون [illegible]
و [illegible] خشک و مغز تخم خربزه و راسن راست بکوبند شربتی یکدرم با ماء العسل
و طعام گوشت کبک و تیهو و خروس [illegible] فرمایند و اگر تب
همی آید یا مزاج گرم بود قرحه را [illegible] تخم خربزه و آب
تخم خیارین گر جلاب [illegible] با ماء العسل آمیخته بدهند و مغز [illegible]
[illegible] و اندک تخم کرفس با ماء العسل کرده و مثانه را از ریم
پاک کنند و شیر خر با آب تخمها و شراب شکر اندرین
علت سخت نافع است و طعام مزوره فرمایند از غوره
و سماق و ناردانگی لیکن سخت ترش نسازند و [illegible] ابیض
که اندر علاج چشم یاد کرده آمده است اندر شیر زنان سوده
با روغن بیامیزند و بر قضیب چکانند و مثانه را بروغن گل
پیوسته چرب دارند صفت حقنه که درد مثانه [illegible]
جو و سبوس گندم و برگ عصا راعی و برگ لسان الحمل
همه را بپزند همچو کشکاب و بپالایند و روغن گل [illegible]
[illegible] آب [illegible] روغن [illegible]

ده درم با چهل درم ازین گلاب بیامیزند بهم گرم کرده بکار دارند صفت
سنونی که در درد اجابت اند بکار برند بزر البنج دانگی افیون نیم دانگ تخم
خیار دو درم تخم کوکنار یکدرم تخم خرفه یکدرم ازین جمله یکشربت بود در حال
درد اجابت نهند شراب بنفشه و شراب خشخاش و شیر خر در [illegible]
و قرصه را بر دیا... صفت آن بگیرند تخم خیار بن ده درم گل ارمنی و بنج [illegible]
و کثیرا و دم الاخوین از هر یکی دو درم و نیم تخم خشخاش سپید و مغز بادام
شیرین و رب سوس و نشاسته و کثیرا از هر یکی دو درم افیون یکدرم [illegible]
خشک شش درم شربتی سه درم با شراب بنفشه و اگر خون صافی [illegible]
همی آید تدبیر رو باشد جراحت باید کرد با قرص خشخاش صفت آن
بگیرند تخم خشخاش سپید و سیاه از هر یکی ده درم بزر البنج چهار دانگ کثیرا
و صمغ عربی و نشاسته و گل ارمنی و گل قبرسی و گل مختوم و گل سرخ و
گلنار و سماق از هر یکی یکدرم طباشیر و کهربا از هر یکی یکدرم و نیم [illegible]
جمله را ... کنند بهم ... را بکوبند و ببیزند و با آب برگ لسان
الحمل بسرشند و اقراص کنند شربتی یکمثقال با پانزده درم سکنجبین [illegible]
گرما کشکاب دهند و اگر بدین قرص دم الاخوین و [illegible] زیادت
کنند قوی‌تر [illegible] نبود و اگر قرحه اندر [illegible] بود
[illegible] باید کرد

و روغن گل اندر چکانند و بر موضع کرده [illegible] ضماد [illegible] قابض
بر می نهاد صفت آن بگیرند آرد جو و کعک بغدادی بریان کرده و گل
و گلنار و حضض و رشیاف ابار و برگ سماق و خرمای قابض هم
را بکوبند و با آب برگ لسان الحمل بسرشند و ضماد کنند و اگر [illegible]
حاجت بود حقنه و رشیاف نرم علاج [illegible] باید کرد و اگر
طبع نرم باشد و اگر نه هر روز [illegible] کردن [illegible] باشد
[illegible] را پاک کند صفت حقنه نرم بگیرند [illegible] جو و سبوس گندم
و خشک و برگ چغندر و بنفشه و خطمی همه را بجوشانند [illegible]
و روغن [illegible] در افکنند [illegible] و آرند طبع را
نرم کنند و ریم را که بجانب روده میل کرده باشد بیرون آرد
و بباید دانست که بسیار باشد که قرحه گرد [illegible] گشاده شود و ریم
بجانب روده [illegible] کند چو بحقنه نرم علاج [illegible] باید کرد
و طعام کبک و دراج و تیهو [illegible] آن باید [illegible]
دانست که منفعت شیر خر و دیگر شیرها اندرین علت بزرگست
اما [illegible] اول علت که خواهند که قرحه را پاک کنند و بگذارند که
ریم گوشت [illegible] را [illegible] شیر خر دهند [illegible]
با سنونی و قرصی که بیشتر یاد کرده آمد [illegible] علت

شیر بز دهند گاهی با سفوفها و قرصها و گاهی با شکر و با خو علت
شیر گاو دهند با شکر یا با عسل که با یکی از این سفوفها و قرصها که یاد کرده
آمده است و اگر بیمار سخت لاغر شده باشد و اندامهای اصلی گرم گشته
شیر زنان فرمایند خاصه اگر پستان خورد و چون که شیر گوارده
شده باشد کشکاب سرطانی فرمایند و طعام مزورها و بادام و آب

جزو اندر بیماریهای شانه و علامات و علاج آن

و این جزو بیش هشت باب است که بوده خواهد انشاء الله تعالی

باب نخستین اندر آماس گرم که در شانه پدید آید

آماس گرم خونی و صفراوی بود و در کت از هر دو ماده بسیار افتد بینی
افتد سبب زحمت اسبی که در شانه سبب سنگی از سنگها که در کرده
تولد کند و بروی بگذرد و از آن ریش انجامد و بخراشد علامات علامت این
آماس دردی بود لازم و خلنده و بابت و تشنگی و تب دهد یا زبان و سیاهی
زبان و تب صفراوی سرد شدن اطراف و سرخی چشم و دردی و اگر
آماس بزرگ بود بول دیر از هر دو بار گیرد و اگر آماسی بزرگ
باشد بول قطره قطره آید و هامی بول سخت بد باشد و اگر در بول
رسوبی بنگر بد آید امیدوار نباشد علاج نخست رگ
باسلیق زنند و باندازه قوت خون بیرون کنند و اگر آماس

از ابتدا از رگ گشته باشد رگ صافن زنند و اگر آماس صفراوی
بود نخست صفرا را دفع کنند و شراب عنب الثعلب دهند
با اندکی خیار شنبر و طبع را بحقنها گرم فرو آرند چون حلبه و تخم کتان
و سبوس و روغن بنفشه حقنه سازند و جهد باید کرد تا برفق اندکی
لعاب اسبغول بمجری قضیب اندر چکانند و شیر زنان حقنه کردن سود
دارد و آماس را نرم کند و بیرون اندر ریزد و جنانند سوسن و شنانه
بر روغن بنفشه یا اندکی روغن بابونه آمیخته چرب دارند از پس
سه روز روغن بابونه تنها بکار دارند و ضماد نیز از مغز نان
و کشنیز گرفته و سیر در روغن بنفشه و با برنز سازند و شلغم پخته
ضماد کردن و شبت پخته همچنین سود دارد و از پس یک هفته که درد
ساکن شود ضماد از باقلی و تخم کتان و بابونه و داودی پخته سازند
و از آن سخت سود دارد خاصه که در آب آن حلبه و تخم کتان
و بابونه و داودی پخته باشند و شلغم و خشک و برگ کرنب اندر
آن پخته در وجنانند و آماس را تحلیل کند و اگر درد آماس سخت
شود از چیزی که حس را کند چاره نباشد اگر بند افیون و اندکی تخم
زعفران را اندکی بر دارد و با روغن بنفشه حل کنند و طلی کنند یا فرزجه
آغشته کنند و حمول سازند یعنی بمجری قضیب بر دارند و علاجهای



دیگر رو شته تنها همچون علاج سرسام کنند والله اعلم بالصواب

باب دوم اندر ماندن سنگ که اندر مثانه پدید آید

علامت بول دشوار و دشوار بیرون آید و گرانی کند و سافها خرد شود و ضعیف گردد و علامات اساس کرده ظاهر کرده و فرق این باشد که گرانی اندر مثانه بود **معالجات** علاج این علاج اماس صلب کرده کرده اند از روغنهای گرم و تحلیل کننده مالیدن و ضمادها که اندرین باب گذشته یاد کرده آمده است بکار داشتن و شربتهای ادرار کننده با انگبین و خیارشنبر بکار داشتن و علاج خامه مثانه است که روغنها و دارو ها و محلل بجای بیضه اندر می چکانند

باب سیم اندر قرحه مثانه و علاج آن

اسباب قروح مثانه اسباب که است بعینها و علامات نیز همانست دیگرست و هر گاه بول تیز گردد در آن حال و جای بماند مثانه او قرحه شود و این بتر باشد و هر گاه مثانه سوراخ شود اندر بیشتری خاصه هلاک شود و هر که سوراخ بر جرم لحمی افتد **علاج** آنست که از خوردنیهای تیز و شور و از ترشیها که سخت ترش بوده و از شیرینیها که سخت بود پرهیز باید کرد و ریاضتها و حرکتهای قوی که تن را گرم کند و اخلاط را بجنباند ... و طعامهای ترش تنها

نرم و اسفید بادامهای معتدل باید خورد و گاه باشد که ریاضت معتدل فضلها را تحلیل کند اندک اندک می باید آزمود و ترتیب علاج هم بران گونه باید کرد که اندر علاج کرده یاد کرده آمده است و طریق صواب آنست که تخت مثانه را بشویند و از ریم پاک کنند بماء العسل و جلاب که در روی داروهای ادرار کننده پخته باشند هم بخوردن و هم بزراقه اندر مجری بول چکانیدن و علاج مثانه نیز بزراقه بود و اگر ریم بسیار همی آید خاکستر درخت الخر با خاکستر شیح که بپارسی درمنه گویند اندر آب کنند و بگذارند تا یک شبانروز بنهند تا صافی شود و آب صافی خاکستر گردانند آب را می چکانند تا پاک شود و هر گاه که بشوید شیر زنان با روغن گل و شیر خر و شکر و شیر بز و شراب می باید و آرد سبوسته بتساوی سه اوقیه با آسانی بگوارد و خواجه ابو علی سینا رحمة الله میگوید که شراب را اندر منفعت این علتها خاصیتی است عجب و از بر دیگر شیرها فضلی نهاده است **صفت** داروی که بزراقه اندر چکانند تا بگذارد اثر روت مد بروت شسته و اسفیداج همه را بسایند و بشیر خر حل کنند و اندر چکانند و اگر کندر اندرین داروها زیادت کنند قوی تر بود و اگر از بن دارو ها حقنه کنند صواب باشد

باب چهارم اندر بسته شدن خون اندر مثانه و مجری بول

جالینوس رحمه الله علیه میگوید هرگاه که خون اندر رامی یا اندر مثانه یا
اندر سینه و معده بسته شود رنگ روی زرد شود و نبض صغیر و ضعیف شود و
متواتر و اطراف سرد گردد و غشی افتد و عرق سرد کند و منش گشتن چیز در
باشد گوشت سر ریزاند و نشانی این نشانها آنست که تحت بول خون
بوده باشد یا زخمی و آسیبی رسیده باشد علاج سکنگبین عنصلی که با کمیون کرده
باشند و پنیرمایه خرگوش مقدار نیم درم اندر طبیخ شبت و بابونه خوردن
سود دارد و مقدار یکمثقال پنیرمایه اندر طبیخ بابونه و شیح و اطراف گرمست (?)
داد خود و سرکه کبوتر حل کنند و اسفنج در آن تر کنند و بر زهار می نهند و
بوستن یکبار آب سکنجبین دهند بار آب اسفیخته لیکن از پس طعام آب آش (?)
دهند و اگر آب خاکستر چوب رز را اندر مجرای قضیب چکانند سود
دارد صفت دارویی که خون بسته را بگدازد و ریم را از مثانه پاک
کند بگیرند پنیرمایه خرگوش یکجزو حلتیت دو قیراط نیم جزو بوره نیم خشک یک نیم
جزو سرشتی یکمثقال در سکنجبین بار یا چهار بار بدهند با سکنگبین سود
دارد و اگر این دارو را اندر طبیخ بوره بسایند و اندر مجرای قضیب
چکانند سود دارد و طعام نخود آب از نخود سیاه و دارچینی و شبت
در روی ریخته نافع بود ان شاء الله تعالی و تنقیه کم نافع است

باب پنجم اندر جرب مثانه و علاج آن

علامت این علت خارشت اندرین مثانه دایم و بول با ریزش
بیرون آید و دردی صعب کند در سوی تهیگاه باشد اندرین سینه (?)
و گاه باشد که رطوبتی همچون لعاب همی آید و گاه باشد که خون آید
معالجات علاج این همچون علاج جرب کرده است نخست شیر بها (?)
و داروهای زداینده بکار باید داشت چون جلاب و ماء العسل
و کشکاب با انگبین و داروها که اندر باب جرب کرده یاد کرده آمده است
می باید خوردن و بزر اقراص اندر مجری چکانند و هر چند گاهی استفراغ
تنقیه کردن و شیر خر و شیر بز را اندرین باب منفعتی بسیار است و لعاب بزر (?)
آبی و اسبغول با شکر و روغن بادام پس از آنکه مثانه را به شیر بهار (?) [illegible]
پاک کرده باشند سود دارد و طبیخ حلبه با انگبین و آب تخم خیار و تخم
خربزه با بی خسته و آبیده است و طعام باچه بره و اسفیدباج و
و هریسه گوشت مرغ فربه باید داد و داد المعدنی (?) کو کرد خوردن
و داروی شقیق سود دارد و شیر زنان بمجری بول اندر چکانیدن
تنها و یا با سفیدی بسیار سود دارد والله اعلم بالصواب

باب ششم اندر بادکردن بادی که در مثانه افتد

اسباب این علت خوردن طعامهای بادناک باشد و ...



بادناک و گرد آمدن رطوبت اندر مثانه **علامات** علامت
این علت آن است که گرانی و درد برتر و فرودتر شود
و قراقر همی کند **معالجات** روغن سداب الجرابا الاصول باید خوردن و
از طعامهای بادناک و میوه‌های بادناک پرهیز باید کرد و بر زهار
روغن یاسمین و روغن سوسن و روغن بان چند بید بیدستر و حلتیت
و مشک و غالیه مالیدن و عصاره سداب با شکر و روغن نارجیل
بول اندر چکانیدن و سداب و پودنه و شبت چند بید بیدستر ضماد کردن
و معجونها که اندر علاج قولنج ریحی وصف کرده آمده است
بکار باید داشت و طعام هم از آن نوع که آنجا یاد کرده آمد انشاء الله

باب هفتم اندر درد مثانه و علاج و علامات آن

سبب درد مثانه یا سوء المزاج مختلف باشد یا سنگ که درد را
تولد کند یا از ریش جرب و ردی پدید آید و علامت هر یک و
علاج هر یک یاد کرده آمده است و بباید دانست که درد مثانه اندر
زمستان و بوقت بادهای شمال بیشتر بود و گفته‌اند که هرگاه که خداوند
درد مثانه را اندر بغل آماسی پدید آید چند سیبی بزرگ تا پخته
شود بروز نو آورد پانزده روز بکشد خاصه اگر سبات پدید آمده باشد

باب هشتم اندر استرخاء مثانه و معالجات آن

اسباب استرخای مثانه و اسباب استرخای دیگر اندامها یکی است
و سبب بیرون شدن آن از جای خویش بردن بار گران بود که از جای
خویش بیرون آید یا زخمی که بر کمرگاه افتد یا از جائی بیفتد و بر پشت
افتد و گاه باشد که بسبب استرخای مثانه و بیرون شدن آن از جای
خویش عسر البول و سلس البول پدید آید **علامات** آنچه از زخمی
و آسیبی و از جای بیفتادن بود علاجش دشوار است بجای خویش
باید بردن و داروهای گرم کند بر نهادن و بستن **معالجات** آنچه
از مزاج فالج بود داروهای طبیعی و ابقی استفراغ باید کرد و علاج
خداوندان فالج کردن و اگر بول بدشوار آید علاج سلس البول کردن
چنانکه اندر جای خویش یاد کرده آید و اندر جمله اندرین حال داروهای برحی
یعنی سست کننده و سودا ندارد و داروهای محلل و تقطیع کننده بباید و منضج و تحلیل
کننده بیشتر باید و آنچه از بادی افتاده باشد علاج آن اندر باب ششم
اندرین جزو یاد کرده آمده است و اندر همه انواع تریاق بزرگ
و مثرودیطوس و سجزنیا سود دارد و تخم سداب تر و شکر و آرد و آب
سداب پخته و پالوده خوردن و بجای بول اندر چکانیدن سود دارد
و اگر بول بدشواری آید خربزه خشک کرده و کوفته یک مثقال
با شکر سفوف کند سود دارد و در آب زن نشستن و درا



در یا و آب که گردن شستن سود دارد و خایه مرغ و نیمرو با ... خشک
کهنه و کوفته با شراب ریحانی و حنجره خروس سوزانیده و سعد با ... گرم
ناشتا خوردن بخاصیت سود دارد و روغن سداب و روغن قسط
و روغن حب الغار و روغن ناردین با جند بیدستر و حلتیت و ...
و جاوشیر بزر ... و فرزجات ... سود دارد و ضمادها کردن
اندر اندامهای خویش بود گرم چون سعد و سنبل و نشاسته و ...
و بابونه و اکلیل و حقنه‌ها که در وی قنطوریون و حنظل و خروع باشد سود دارد

جزو هشتم اندر دردهایی که در مثانه پدید آید چون تقطیر البول و عسر البول

و سلس البول و در بول الدم و این جزو هشت باب است که ...

باب نخستین اندر تقطیر البول اسباب تقطیر البول سه نوع است

اسباب تقطیر البول سه نوع است یکی آنکه در بول بود دوم آنکه در
مثانه بود سیم آنکه مثانه را با عضوی دیگر مشارکت افتد اندر علت اما
آنچه در بول است دو نوع است یکی تیزی بول است دوم بسیاری
بول است هر گاه که بول تیز بود مثانه را بگزد و بسوزاند بدین سبب
مثانه آنرا نگاه نتواند داشت و سبب تیزی بول یا طعامها و شرابها و داروهای
تیز بود یا ریح و ... و جراح یا گرمی مزاج اندامهای دیگر چون گرده و
جگر و هر گاه که بول بسیار آید مثانه زود پر شود و گران گردد و سبب بسیاری

بول شربتهای رقیق بود و ... و بسیار خوردن میوه‌ها و طعامهایی که بول بسیار
تری آرنده و آنچه در مثانه بود آنست که آن عضله را که گرد اگرد منفذ ...
آمدن بول نهاده است و بول را در مثانه قوه ماسکه او نگاه دارد ...
آفتی رسد و قوه ماسکه او ضعیف گردد و چون قوه او ضعیف شد
بول را نگاه نتواند داشت و به قوت دفع تواند کرد و آنچه بمشارکت
مثانه بود با عضوی دیگر هم دو نوع است یکی آنکه در اندامی که بر بالای
مثانه است قرحه بود و ریم از وی بطریق بول همی پالاید و تری آن ریم مثانه
را بگزد دوم آنکه اندر روده مستقیم یا در صلب یا در رحم آماسی بود و
مجری بول را تنگ کند و تقطیر ... **علامات** اما علامات سوء المزاج
گرم و تیز زردی رنگ و تیزی بول و گرمی و سوزانیدن آن مثانه را
تقطیر دائم بود و تدبیرهای گذشته بر آن گواهی دهد و علامت سوء المزاج
سرد آنست که بول سپید و بی سوزش بود و اگر سوء المزاج سرد و تر
بود بول بسیار بود و بی آگاهی بیرون آید **معالجات** اما علاج آنچه از
تیزی بول بود و آنچه بمشارکت مثانه بود با عضوی دیگر علاجهای باید کرد
که تیزی را باز دارد و مزاج باعتدال باز آرد و چون ... گاو ...
گل و آب کشنیز و آب کدو با طباشیر و شکر و اسپغول و روغن گل
چرب کرده با جلاب و شراب بنفشه و شراب خشخاش با شراب

غوره آمیخته کرده با شراب ریواج و اگر هر سه روز یا دو روز
بنادق البزور دهند با جلاب تا آن ماده اگر بمثانه فرود
آمده باشد پاک کند و گرمابه که آب آن خوش بود و عرق آوردن
ریزدی سود دارد از بهر آنکه ماده بیشتر بعرق بیرون شود و طعام
اسفاناج و ماش مقشر و کدو و کوک (?) و کشک جو فرماید بروغن
بادام و جوزه مرغ خانگی با سکنگبین که با جلاب خوردن سود دارد
و اگر سبب تقطیر بول مزاج سرد بود تریاق بزرگ و مثرودیطوس
و مسیح (?) بیا و اطریفل کوچک سود دارد و ایارج جالینوس و اطریفل
بزرگ و همه داروها که قوة باه زیادت کند اندرین علت سود
دارد صفت شرابی که تقطیر بول و خون آمدن با بول باز دارد گل
برگ مورد خشک و برگ سیب و برگ چنار و مرو کندر
و گلنار و بلوط با ستارات همه را اندر شراب انگوری بجوشند
و بپالایند هر بار اوقیه بدهند صفت سفوف سود دارد
بکر (?) و بلوط و کندر از هر یکی ده درم تخم محلب و قرنفل و جوزبوا (?)
و دارچینی خشک و زنجبیل از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و بیزند
شربتی سه درم با شراب کهن یا بیخته و این سفوف ماسک
البول گویند صفت حبی سود دارد بکر (?) مرد خنثی [illegible]

و جاشت و عاقرقرحا و جفت بلوط از هر یکی را ستارات
همه را بکوبند و بیزند و با آب مورد و مرزنگوش سرشته حب کنند
هر شب بوقت خواب یکمثقال بخورند و حب الرشاد و بیخ
سود دارد از بهر آنکه بول بلغمی را با ورار (?) پاک کند و حرارت
طبیعی باز آورد صفت معجونی که درین باب سود دارد زنجبیل
کابلی بریان کرده ده درم پوست بیخ [illegible] ده درم بوزنه (?) خشک و حب الآس
و سنبل رومی و برد کرده و سعد و [illegible] از هر یکی سه درم دو
و انگشت (?) رازیانه خشک و حب المحلب از هر یکی [illegible] درم اطریفل
[illegible] درم همه را بکوبند و با انگبین سرشته و اگر با انگبین املج سرشته
قوی تر بود شربتی سه درم سود مند بود و روغن [illegible]
خوردن و مالیدن سود دارد و مومیایی در روغن زنبق [illegible]
بمجری قضیب اندر چکانند و بر مجری [illegible] سود
دارد و برنگاه داشتن بول صبوری کردن و [illegible]

باب دوازدهم اندر عسر البول و علامات و علاج آن

اسباب عسر البول یا آماسی بود اندر مثانه یا در عضلهاء
مثانه یا بادی غلیظ بود که بمثانه ماند یا ریشی بود اندر مثانه
یا ریم بود که اندر مثانه گرد آید یا خون بود که در مثانه بسته شود



باجراحت قرحه کهنه شود یا گوشت فزونی بر آید یا رطوبت لزج
اندر وی خشک شود و سنگ قضیب گرد آید یا سنگی در مثانه تولد کند یا باز
داشتن بول بود سببی از سببها و ضعیف شدن قوة دافعه و
این را موت القوة گویند یا سوء المزاج سرد یا سوء المزاج
گرم یا تنگ شدن مجری بول بسبب آنکه خایه بر بالا شود یا آماس
بود در روده مستقیم در رحم یا زخمی که بر پشت افتد یا بر زهار علامات
اما علامتهای انواع سوء المزاج و علامت آماس و قرحه معلوم است
و علامت بسته شدن خون آنست که نبض و نفس صغیر و متواتر شود
و روی زرد شود و [illegible] خیره و دست سرد و [illegible]
باد و علامتهای [illegible] اندر این جایگاه گذشته یاد کرده آمده است و
علامت سنگ که تولد کند یاد کرده آید و علامت گوشت فزونی
آنست که تحت قرحه بوده باشد و ریم آمده و جراحت درست شده
باشد و پس از آن عسر البول پدید آید و علامت گرد آمدن [illegible]
در مثانه آنست که درد کرده یا در عضوی بالاتر قرحه بوده باشد
و ریم آمده پس باز ایستاده و عسر بول پدید آید و علامت موت
القوة آنست که بعد از آن بول باز ایستاده باشد و عسر بول از
پس آن پدید آمده باشد و سوزش نباشد و علامت آنکه زخمی

و اسیبی بود سبب امتلاء آن بود معالجات اما اگر سبب آماس
گرم بود رگ باسلیق باید زد و مثانه را بروغن بنفشه چرب
داشتن و باقی علاج اندر باب آماس گرم که در مثانه افتد
یاد کرده آمده است و اگر سبب آماس سرد بود علاج آن اندر
علاج کرده یاد کرده آمده است و آنچه علاج خاصه مثانه است
آنست که روغنهای محلل بمجری قضیب اندر چکانند و ضمادهای محلل
بر زهار نهند و اگر سبب بادی غلیظ بود که مثانه اندر
مانده و نفخ پدید آید ماء الاصول باید داد صفت آن
بگیرند تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و بیخ کرفس و بیخ بادیان
و کرویا و زیره و نانخواه از هر یکی [illegible] سنبل و گل سرخ و [illegible]
و فوه و ریوند چینی از هر یکی سه درم [illegible] همه را اندر
سه من آب بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند و هر بامداد چهل
درم با چهار درم روغن بید انجیر بخورند سود دارد و اگر با
[illegible] دهند سخت سودمند باشد و روغن ناردین یا روغن
سداب با چند [illegible] بمجری قضیب اندر چکانند سود دارد و
باقی علاج [illegible] که باد در مثانه افتد یاد کرده آمده است
بکار دارند و اگر سبب گرد آمدن ریم بود در مثانه داروهای

کن ببنده واو را آرگفته و دهند بشرط آنکه معلوم کنند که در تن
ماده هست و اگر ماده باشد طریق صواب آنست که تحت فی فرماید
پس حقنه نرم که از تخم خطمی و تخم خیارزه و تخم کتان و کشک جو و سبوس
گندم و خیارچنبر و روغن بابونه ساخته باشند بکار دارند و ورم
گرم رفته نباشد و غلیظ شده نرم کنند تا بادرا بیرون آرد
و ضمادهای که از اطراف گرفته و اطراف حکیمند روحلیه و اکلیل
الملک و بابونه و پیاز پخته و آرد باقلی و آرد جو و آرد نخود و
اندکی سرگین کبوتر در روغن زیت بسازند و بر زهار نهادن
پیوسته یا آب شیر گرم با روغن بابونه و روغن شبت تکمید
کنند و آب ترف اندر نشاندن آب سخت نافع است و اگر بیان
خورش ازان سازند صواب بود و بنادق البزور و سفوف و قرص
که اندر آخر علاج کرده یاد کرده آمد و امات البخاری باید داشت
و اگر اندر مثانه قرحه باشد و یا ریم از عضوی دیگر بدو
آمده باشد داروهای که سنگ و ریگ از مثانه پاک کنند
سود دارد چون کژدم سوخته و سنگ اسفنج و ابگینه سوخته
و سوختن آبگینه و کژدم اندر علاج سنگ کرده و مثانه
یاد کرده آمد و ورم سرطان نهری بریان کرده کودکان را

خاصه سود دارد و بزرگان را هم شرطها با آب ترب دهند گر
با آب نخود گر با آب خشک گر با آب کرفس گر با آب بادیان و
تریاق بزرگ و مثرودیطوس و سکنجبین عنصلی سود دارد
و کودکان را شربت شیر مادر دهند و اگر سبب عسر البول بسته
شدن خون بود در مثانه داروهای که در باب بسته شدن خون
در مجری بول یاد کرده آمده است بکار دارند و لطوخها که
از نهار اسفند و شک طرا و سبع و بوره و عاقرقرحا و خردل
و سرگین کبوتر سازند و بر زهار نهند سود دارد و اگر سبب
عسر بول رطوبتی لزج باشد سرگین کبوتر دشتی گرسنه کنی
یا موها در طبیخ شبت یا در بول کودکان بسایند و بمجری
قضیب اندر چکانند و اگر بهنده ورم سرگین کبوتر گر
سرگین ارش یکمثقال در طبیخ شبت خورند سود دارد
صفت لعوقی که رطوبتهای غلیظ را از مثانه و اره هم تن
پاک کند گرد اسقیل بریان کرده پنجاه درم شب یمانی ده
درم هر دو را در سرکه بپزند تا اسقیل مهرا شود دریت
بمالند و شکر انگبین بر افکنند و بقوام آرند و ضمادی
که در بسته شدن خون در مثانه یاد کرده آمده است

علت نیز بود و دو آرد و روغن گرم مالیدن سود دارد و اگر سبب
عسر سنگ مثانه بود علاج آن اندر جایگاهش یاد کرده آید و اگر
سبب عسر بول باز داشتن بول بود و ضعیفی قوة دافعه که از امهات القوه
گویند علاج وی آنست که اندر آبزن نشینند و گرد نشانند و
ضمادهای نرم گشته بر وی نهند و روغن شبت همی مالند و طعام
چیزی خورند که موافق مزاج بیمار بود و بسیار بزرگان بدین
علت گرفتار شوند و صواب آن بود که مردم خویشتن را از آن
بعملی کاری که باز داشتن بول حاجت آرد باز ایستادن آرند و
جهد کنند تا بدان مبتلا نشوند و اگر سبب عسر بول سوء المزاج
سرد و باطل شدن حس مثانه بود و بخاصه اگر امتلائی باشد
نی فرمایند پس تریاق بزرگ یا مثرودیطوس و سجرنیا دهند
و دار الاصول با روغن سپید اگر سود دارد و روغنهای گرم بر
زهار همی مالند چون روغن فرفیون و مانند آن و اگر سبب مزاج
گرم بود آب گرم بر مثانه همی باید ریخت خاصه اگر بابونه
و خطمی و بنفشه اندرین آب پخته باشند و با روغن بنفشه که روغن
شبت با روغن بابونه آمیخته گرم کرده همی مالند و اگر اندر طبیخ بابونه و خشک
و بیخ خطمی نشیند صواب بود و روغن خشک مالیدن صواب بود و اگر

سبب بر بالا شدن مثانه بود علاج آن در جایگاهش یاد
کرده آید و اگر سبب زخمی و آسیبی بود یا آفتی بنخاع رسیده
بود خلاص از وی کمتر بود خاصه اگر حس رگها و حس مثانه
باطل شده باشد اگر آفت بدین حد نباشد نخست رگ باسلیق
باید زد و تریاق بزرگ باید داد یا مثرودیطوس و عسر
بول که کودکان را افتد تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه
پاک کرده و پوست خربزه خشک کرده بکوبند و با شکر سرشته
دهند بخورند اگر پوست خربزه تنها باشد دهند صواب باشد
و علاجهای دیگر که بخاصیت کودکان را و بزرگان را سود دارد
یکی آنست که زعفران تا سوده یک سنگ بمجری قضیب نهند و قوة
دافعه را بجنباند و بول را بیارد و اگر کبوتر بچه را بکشند و
خون او را بر زهار چکانند و او را بگرمی سینه بشکافند
و بر زهار نهند سود دارد و قوة مثانه را بجنباند تا بول را
دفع کند و اگر نمک طبرزد تراشند و شیاف کنند بول و شکم
فرود آرد و اسباب اندکی بول پنج است یکی آب کم خوردن
دوم گشاده شدن مسام همه تن و تحلیل بسیار رود و عرق بسیار سیم
اسهال بسیار رفتن چهارم ضعف قوة جگر از آنکه ابر از خون

جدا کنند و بگرده فرستند بجمع ضعیف گرداند اگر ابتدا از جگر گوشتین
کشد درین هر دو نوع استسقا تولد کند و ضد او ندانی علت را
ترشی زبان آرد و جماع درین علت افزاید و ابرا [illegible]

باب سیم اندر حرقة البول و علاج آن

اسباب سوزانیدن بول سه است یکی آنکه در مثانه یا در مجاری
آفتی بود مانند جرب و بثره و علامت و علاج هر یک در جایگاه
یاد کرده آمده است دوم آنکه رطوبتهای لزج که در مجری البول است
نیست شود بسبب بسیاری جماع یا بسبب بسیار خوردن طعامهای تیز
و شور و طعامهای تیز زدانیده تا آن رطوبت از او بزدآید و مجری برهنه
شود سیم آنکه مزاج گرم شود و بول گرم و تیز و سوزان
بود و ماده تیز با بول همی آید علامات اما علامت تیزی و گرمی
بول آنست که بول سرخ زرد یا بسرخی گراید و تشنگی غلبه کند و سببها
گرم کننده از پیش رفته باشد و علامت برهنگی مجاری البول
که از بسیاری جماع و غیر آن بود سببهای آن از پیش اتفاق
باشد و علاج هر دو بیکدیگر نزدیکست علاج اگر سبب آن
باشد که ماده تیز با بول همی آید تخت [illegible] فرمایند برگ گلاب
و ماهی تازه و فقاع گرم و مانند آن پس رگ باسلیق زنند

و هر بامداد باردی دادن و در باشراب بنفشه یا شراب
خشخاش یا گلاب و روغن بادام دهند و شبانگاه
اسغول و شکر با روغن گل مقدار دو درم دهند و شراب
کاکنج نیز سخت نافع است هر بامدادی باید داد و [illegible]
طعامهای تیز و شور و طلخ و وردانیده پرهیز باید و از جماع
یکبارگی باز دارند و طعامهای نرم فرمایند چون اسفاناج و
بالجم و اندر شبها که لیسی ترش نباشد چون [illegible] و مانند آن
و خایه مرغ نیم برشت و شیاف ابیض با شیر زنان یا با سپیده
خایه مرغ در چکانیدن سود دارد صفت بنادق البزور بگیر تخم
خیار و خیار بادرنگ و تخم کدو شیرین پاک کرده و تخم خشخاش سپید
و تخم خرفه از هر یکی ده درم نشاسته و کثیرا و رب سوس از هر یکی
درم بزر البنج ابیض ده درم تخم خربزه پاک کرده سی درم شکر [illegible]
درم نسخه دیگر همداوند سوزش آب تاختن را و ریش مثانه را
سود دارد بگیر تخم خربزه و تخم خیار پاک کرده از هر یکی سه درم کندر
و صمغ و دم الاخوین از هر یکی ده درم افیون سه درم تخم کرفس یک درم
اقراص کنند هر شربتی دو درم اندر آب گرم نشستن سود دارد
صفت شیافی که اندر چکانند بگیرند برشت خشخاش [illegible]



وحماض ترنج ورب غوره و دوغ گاو و بز سخت سود دارد
و در آب سرد نشستن چنانکه سرما بسیک اثر کند در تشنگی بنشاند
و کرده گرم را اعتدال باز آرد و هوا سرد و تر شدن علاجی
بزرگست و بنفشه تر و نیلوفر بوییدن سود دارد و طبع نرم باید داشت
و اگر گفتنه حاجت آید حقنه معتدل باید کرد و فقاع که از آرد جو
و آب دوغ چکانیده کنند سود دارد و قرص طباشیر سخت سود دارد
و انار دانگ و سماق و ترشی خرمای هندی سود دارد و همان داشتن تشنگی بنشاند
صفت قرص طباشیر بگیرند طباشیر ده درم تخم خرفه و تخم کوکنار از
هر یکی پانزده درم گشنیز خشک سه شبانروز در سرکه فرغار کرده
و بریان کرده پنج درم گل سرخ پنج درم گلنار و ده درم گل ارمنی
پنج درم کافور نیم درم صندل سپید و صمغ اعرابی و اقاقیا از
هر یکی دو درم شربتی سه درم با آب انار و رب مورد ساذج
سخت سود دارد صفت اقراص گلنار بگیرند اقاقیا دو درم
گل سرخ سه درم گلنار چهار درم صمغ یک درم کثیرا پنج درم تخم خرفه
دو درم با لعاب اسبغول کرباب کدو سرد کرده گاه می نهند
آرد عدس بگلاب سرشته ضمادی آزموده است حرارت جگر
را ساکن کند صفت شیاف قوی بگیرند عصاره لحیة التیس و لادن

راست است شیاف کنند و در سایه اندر حکانند و صفت شیاف اسیفی در علاج زحیر باز گفته آمده است

باب چهارم اندر ادرار بول و دیابیطس

اسباب ادرار بول ضعیفی گرده است و عاجزی از نگاه آب که از
جگر بدو آید و فراخی دهنهای رگهای راه بول تا بدان سبب آب را هیچ
درنگ نباشد و ناپخته بیرون آید و سوء المزاج سرد که بر همه تن
یا بر جگر یا بر گرده مستولی گردد و گرده بدان سبب تری از جگر بکشد
فزون از آنکه در روی گنجد و فزون از آنکه تواند بزاند و باز رانیده
دفع میکند و گاه از ماساریقا میکشد و ماساریقا از معده میکشد و معده
طلب آن میکند و تشنگی بدان سبب غالب میشود و این علت را به زبان
یونانی دیابیطس خوانند و معنی آن بپارسی دولاب گردنده گویند
که این علت مستولی گردد بدن و گداختن تن و گدازش رطوبت اصلی کند
علاج اما حد اوسط دیابیطس را که قوت قوی باشد و ممتلی باشد
نخست رگ باسلیق باید زد پس تدبیرهای سردی و تری آرند باید
کرد و کشکاب غلیظ سرد کرده و تری آرند و باید که دوغ کشکاب
غلیظ سرد کرده و روغن گل بر جگر نهند باید آرد و اسبغول و شکر
در آب خیار تر نرش با آب انار ترش و آب تخم خرفه هم با آب انار
ترش آرند و آب کدو بریان کرده و در لب آبی و رب ریواج



ان هر یکی دو درم همه را بکوبند و باب مورد بسرشند و بکار دارند و حقنه
که از عصارهٔ حرفه و لسان الحمل و سپیدهٔ خایهٔ مرغ سازند حرارت
کرده را تسکین کند و با غذا باز آرد و طعام کشکاب جو و ... کود ک
اسفیدباج ... از گوشت مرغان فربه و پاچه و ماهی تازه
ترشی بخورد و این که یاد کرده آمد علاج دیابیطس است و علاج
گرمی و تیزی بول و آمدن مادهٔ تیز با بول و علاج فراخ شدن دهنهای
رگهای مجریهای بول و علاج ادرار بول که از سردی بود اکنون یاد
کرده آمد اگر ماده بسیار ... باید فرمود لیکن معجونهای گرم و
وسلس البول فرمودن و صفت آن اندر علاج سلس البول یاد کرده
آید و هر که خواهد که بول او بازایستد سه جوز بریان کند و با ...
بخورد بازایستد و معجون فلافلی سود دارد و شراب ... کرده را
گرم کند و پاک کند و اگر ... بریان کرده خورند ...
بول یاری دهد و ... گرم مالیدن ... و ...
سود دارد و داروهای که قوهٔ باه زیادت کنند ... بول ... کند

باب پنجم اندر سلس البول و در بستر میزیدن

سلس البول علتی است که بول بی خواست مردم میرود و اسباب
این علت یکی سردی ... است ... افراط و بسیار خوردن داروهای

ادرار کننده و شراب رقیق **علاج** علاج این علت همچو علاج
تقطیر البول است و ماسک البول گرم نافع **صفت آن** بگیرند
بلوط و تخم محلب ... و سرد ... و قرفه و ... و ...
خشک را ... شربتی سه درم ... شبانگاه سه درم
سفوف کنند و اگر سردی سخت غالب بود تریاق بزرگ
و ... اندر شراب کهنه ... العسل بود
را ... و اطراف ... تر یا خشک و شب یمانی ... گلنار
و بلوط را ... اندر شراب ... بپالایند
هر با ... یکی ... با یک درم روغن مورد **صفت**
معجون ... که بسیاری بول باز دارد ... داشتن ...
... پوست کنده ده ... حبه
الحقر ... کنند ... کرده ... همه را بکوبند
و ... **صفت**
سفوف ... گل ارمنی و هلیلهٔ سیاه و ... بلوط
و ... از هر یکی دو درم ... خشک ... کرده ...
کرده یک درم شربتی سه درم و شراب مورد ... اگر سردی
و تری غالب نباشد موافق بود ... سود دارد

گوشت روباه بریان کرده این علت را و درد پشت را و زانو را
و تاریکی چشم را سود دارد کرده و گوش خشک کرده بگیرند بکوبند
تخم شبت تخم جرجیر و عاقرقرحا و تخم کرفس از هر یکی نیم جزو شیر بیتی
دو درم و نیم با یک اوقیه آب سرد و مقدار گوشت بریان کرده با شراب
سود دارد روتی کردن و اندر آب گرم و آب دریا نشستن سود دارد
و باقی علاج علاج تاج است دگونی که اخلاط او نرم گوشت باشند
غذا وشیر مزاج سرد و تر را خوردن و طلی کردن سود دارد
و اگر چهار درم کشنیز رگها رسوف کنند سلس البول را باز دارد
و روغن فرفیون و نار مشک و الکز و طلی کردن سود دارد
اما اگر با این علت دماغ یا جگر گرم بود از داروهای گرم نشاید
همی باید قرص طباشیر که اندر علاج ذیابیطس یاد کرده آمده است
بکار دارند و علاج کسانی که در بستر بمیزند همچون علاج سلس
البول است صفت معجون سود دارد بگیرند تخم کشنیز بریان کرده
و دانش خشک و هلیله کابلی بریان کرده و شب یمانی بریان کرده
از هر یکی ده درم تخم خطمی ... درم اقاقیا و سرو کندر و شیاف مامیثا
از هر یکی دو درم همه را بکوبند و بیزند و با انگبین معجون کنند شربتی
سه درم هر بامداد صفت دارویی دیگر بگیرند زیره کرمانی

و کشنیز و مورد دانه و اسفاناخ بکوبند و بیزند و هر بامداد دو درم بخورند

باب ششم اندر بول خون صرف و بول غلیظ

بول خون صرف یا از گرده آید یا از مثانه یا از اندامی که بالاتر است
چون جگر یا از همه تن اما آنچه از گرده و مثانه و حوالی آن آید
و آنچه از اندام بالاتر آید اسباب و علامات و علاج آن
اندر باب بول خون و در باب گرده یاد کرده شده است
و آنچه از همه تن آید سبب آن یا امتلای خونی بود یا غایت
گرمی مزاج و گشاده شدن دهنهای رگها بسبب قوة حرارت
و بکار داشتن داروهای گرم علامات علامت گشاده شدن
دهنهای رگها آنست که بول یا بر از خون صرف باشد
و اندر همه اندامها هیچ آلمی و آفتی نباشد و از مثانه خون
بسیار بیاید از بهر آنکه در وی رگهای بزرگ نیست
و خون اندک اندک بعد از آنکه رشود و از گرده بسیار
تر آید از بهر آنکه خون بدو بیشتر آید بعضی از جهت غذا و بعضی
از جهت آنکه تا از وی بگذرد و با غذاهای دیگر شود معالجات
اگر سبب امتلا بود نخست رگ باید زد و اگر مانعی نباشد
دگر اصافین اولیتر بود و از باسلیق و طعام مزوره غوره بادام

و بیرون و شراب عناب ساده و شراب ریواج و شراب کاکنج
و آن رباد ل بیماری اسهج شراب سکنجبین زوره قابض باید
و آن از بهر آنکه چیزهای قابض چون بچسبند و علقه شود و درد آن
عظیم بود و باشد که سفتها و رگها را تنگ کند و ماده را باز گرداند
و روی ببالا کند و خطران بزرگ باشد و هر گاه که نبض کم شده
باشد و ماده کمتر گشته شربتهای ابزن قابض بکار داشتن [illegible]
بود صفت سفوف سود مند [illegible]
از هر یکی یک درم کثیرا دو درم صمغ اعرابی سپید درم [illegible] یک درم [illegible]
آب یا در عصاره برگ خرفه در آب [illegible]
[illegible] و [illegible] برگ [illegible] ان [illegible] اگر
[illegible] شربتهای قابض [illegible] عصاره خرفه [illegible] آن
اندر [illegible] چکانیدن صواب بود و اگر سبب تیزی
خون و [illegible] رگها بود علاج [illegible]
و اگر خون [illegible] اندامی آید که بالا تر [illegible] تامل کنند
تا هیچ المی و [illegible] هیچ اندامی هست اگر [illegible]
که خون از آن اندام همی آید بالاتر از آن موضع [illegible]
و خون بیرون [illegible] خون از آن موضع باز گردد [illegible]

قابض بر نهادن تا آن موضع ماده را قبول نکند و اگر
تدبیر باز داشتن ماده است بجنس [illegible] و اطلاع

باب هفتم اندر بولهای غریب و علامات و علاج آن

بولهای غریب پنج گونه است یکی بول غسالی است و سبب
آن ضعیفی قوت هاضمه کرده بود یا ضعیفی جگر دوم بول که با خلط
غلیظ آمیخته بود بعضی را سبب ضعیف هاضمه کرده بود و بعضی بر سبیل
بحران و دفع اخلاط سیم بول شعری و این بول چون ریسمان
باریک و دراز پدید آید و باشد که [illegible] و باشد که سرخ بود
و تولد آن از غذاهای غلیظ بود و دران خطری نباشد چهارم
بول ریم بود و سبب آن ریش باشد که اندر اندامهای بول
و غیران [illegible] یا [illegible] و ریشی اندر آلتهای بول [illegible]
و ریم کند پنجم بول [illegible] یعنی بول [illegible] و سبب آن [illegible]
[illegible] بود و بول سیاه [illegible] تولد سنگ بود علامات اگر ریم با بول
آمیخته بود [illegible] که از عضوی می آید که بالاتر است
و الم آن موضع بر آن گواهی دهد و اگر آمیخته نباشد از
[illegible] بول همی آید و اگر نخست ریم آید پس بول از [illegible]
و از مثانه می آید و اگر نخست بول آید پس ریم آید از عضوی

رو تر همی آید و بول غسالی آنکه سبب آن ضعیفی گرده بود
میل به سپیدی دارد و غلیظ بود و آنکه سبب آن ضعیفی جگر باشد
میل به سرخی دارد و چون مانند بود و بول غلیظ با آن ضعیفی
هضم و بسیاری اخلاط بود با آن پاک شدن تن بود بر طریق
بحران و بول حرشف آن که اندر وی حسی بود و بول سیاه از
تن در تب آن تولد سنگ بود و بسیار باشد که مردم تندرست
را اندکی خون بطریق بول بیاید و از آن باکی نباشد و بول
نشان ماده غلیظ بود که میل بخشکی دارد و هر یک اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده

جزو اندر احوال سنگ و ریگ که اندر گرده

و مثانه تولد کند و این جزو پنج باب است که بعضی میشود

باب نخستین اندر احوال سنگ و ریگ که در گرده و مثانه چگونه تولد کند

این علت بیشتر کودکان را افتد و از طفلی تا نزدیک بالغ
شدن افتد و مردم بالغ فربه را نیز بسیار افتد و کودکان را
بیشتر اندر مثانه افتد و بزرگان را اندر گرده افتد و اسباب
آنکه کودکان را بیشتر اندر مثانه افتد سه نوع است یکی
آنکه قوت دافعه ایشان قوی تر بود و فضلها را از بالا به زیر
دفع کند از گرده نیز دفع کند و بمثانه فرستد دوم آنکه بول

که غلیظ تر و تیره تر باشد سنگ از آن بیشتر تولد کند و
بول کودکان تیره تر بود بسبب آنکه طعام بسیار و بی ترتیب
خورند و دهنه مثانه ایشان تنگ تر بود و اگر بیشتر
تیرگی بول را ببینند سیم آنکه هر بول را که یک روز بنهند نمک اندر وی
پدید آید و اندر بول کودکان نمک بیشتر بود و نمک نوعی
از سنگ است و هر سنگی که در عالم است تولد آن از رطوبت
غلیظ است که حرارت در وی اثر کند و آن را خشک کند
چنانکه اندرون آفتابه‌ها که تولد کند و بر دخانها سفالی تولد
کند و تولد نمک از اجزای ارضی است که بحرارت آفتاب
سوخته شده باشد و با آب آمیخته و هم حرارت آفتاب آن را
تحلیل کند و سبب بسیاری نمک اندر بول آن است
که اجزای ارضی اندر بول ایشان بسیارتر است لکن آن است
که حرارت اندر بول ایشان بسیارتر است و اجزای
ارضی که اندر آن است جمله بدان حرارت سوخته شود و سبب
تولد سنگ در بول ایشان بیشتر است و بباید دانست
که این علت کودکی را بیشتر افتد که معده و جگر او گرم باشد
و بول او بیشتر بود از بهر آنکه جگر تر بهار اخلاط نیک بکند دیگر

و مثانه میفرستند و اگر اندر گرده و مثانه حرارتی باشد
زودتر هر تیرگی که در بول باشد بر بندد و سنگ شود و از جمله
سبب تولد سنگ امتلاست و رطوبتهای لزج که از طعامهای
غلیظ تولد کند چون گوشت گاو و گوشت شتر و ماهی بزرگ
و مرغان آبی و گوشتهای سوخته و پنیر و پیازه و خایه مرغ
بریان کرده و نان فطیر و تتماج و رشته و کریج و شیر و هریسه
و سنبوسه و پاچه و قطایف و پالوده لزج و میوهای خام و
ترنج و امرود و آب تیره و شراب غلیظ و بسیاری منی
باز داشتن شهوت جماع خاصه اگر شهوت صادق باشد
و سخن آن و اسباب آن رفته باشد و منی حرکت کرده و گاه
تمام باشد و از آن منی که حرکت کرده باشد در رخایه
دامان آن و سنگ تولد کنند بدین سبب شیر دایه در جمله اسباب
این علت است و آن بر دو وجه تواند بود یکی اگر شیر فراوان
بود احشای کودک را گرم و تر کند و غلیظی بول او را در
تر سنگ کند و اگر شیر بلغمی بود بول کودک را غلیظ تر کند
و حرارت مثانه او اندر این بند و سبب تولد سنگ از
آب تیره و شراب غلیظ آنست که اجزای ارضی که با آن برد

با غذا آمیخته شود و پخته گردد و از آنجا بر جوید اندر مثانه رسوب کند و سنگ شود

باب دوم اندر آنکه سنگ اندر کدام اندام تولد کند

محمد بن زکریا میگوید به طریق دوستی بوده و در بول او سنگ ریزه بسیار
بود و یکبار دور بر ان از سنگی بیرون آمد بزرگ و حد او
درد بندهای اندام اسکلبیا تولد کند و محمد بن زکریا
میگوید که من اندر حوالی گرده که جایگاه وی است سنگها
سخت دیده ام و هم میگوید که در عضلات اگر تیره سنگها را دیده است همچنان الم

باب سیم اندر علامات و علاج سنگ گرده

علامت هر گاه که بول غلیظ رقیق شود این نشاید بود
آنکه ماده جهان اندر گرده باز می ماند و سنگ تولد میکند
و بول سیاه که بعد از درد و بیماری آید دلیل آنست که سنگ
تولد خواهند کرد خاصه اندر عمر پیری و هرگاه که درد
و گرانی اندر پشت پدید آید و همچون خلیدن جوالدوز
بجلد بباید دانست که اندر گرده سنگ تولد کرده است
و هرگاه که درد به تیغ پهلو بهادران فرود آید بباید دانست
در مجرای بول مانده است و هرگاه که درد ساکن شود علامت
آن بود که سنگ به مثانه فرود آمده و سنگ ریزه فرود آمده و درد ساکن گردد

واندر گرده همیشه گرانی باشد و هر گاه که طعام بیشتر خورده شود گرده
درد آید خاصه بوقت آنکه ثقل بر روده فرود آید و گرده شاید
که روده چون روده از ثقل تهی کرد آن درد زایل شود و هر گاه که
سنگ در مثانه بود بول در رسوب او سفید و باشد که خاکستر
گون بود و درد و خارش در بن قضیب بود و در زهار نیز بود
و صاحب او علت پیوسته دست بقضیب خویش میبرد و بول ریزه ریزه
بیرون آید و سنگ مثانه بزرگ و درشت بود و سنگ گرده
کوچک و سنگ مثانه درد نکند مگر وقتی که در دهانه مثانه
افتد و بول را باز دارد و هر گاه که صاحب سنگ مثانه را ادرار البول
بسیار رنجه بیاید دانست که سنگ بسیار بزرگ نیست و در
دهانه مثانه افتاده است و بول را باز داشته و بسیاری ریگ
اندر بول ایشان نشستی و دلیل سنگ بود و ناامیدی و ریگ
دلیل سختی سنگ بود معالجات تخت اسباب تولد آن باید دانست
و ماده آن گسسته باید کرد و تدبیر شکستن آن و ریزانیدن سنگ
و بیرون آوردن کردن اما تدبیر گسستن ماده آنست که تن را از آن
ماده پاک کنند و از طعامها که غذای آن ماده سنگ شود باز دارند
و از تدبیرهای دیگر که اسباب تولد آن گردد پرهیز فرمایند و اگر

و اگر قوت نگاه می باید داشت طعامهای زود گوار فرمایند چون
گوشت تیهو و دراج و تذرو و مرغ خانگی سبک اندازم
فربه و گوشت بزغاله فربه و زرده خایه نیم برشت با ماء الجبن و خایه مرغ
خانگی نیم برشت و نان خشکار که خمیر آن نیک خاسته باشد
و نیکو پخته باشد و چیزها فرمایند که غذا اندک دهد چون ماش مقشر
و اسفاناخ و کشک جو و قلیه کدو و قلیه خیار و کدو و آب و
زیره با مزورها ساده بخوبی با دام و روغن بادام و روغن کنجد
تازه با روغن گاو سوده و آرد و طعامی که غذای آن ماده سنگ
شود و تدبیر و چیزها که سبب تولد گردد اند که احوال سنگ
و ریگ در گرده و مثانه چگونه تولد میکند یاد کرده آمده است
و تدبیر پاک کردن تن قی کردنست و دارویی مسهل خوردن
و قی کردن صواب تر از مسهل خوردنست و گرمابه رفتن و ابزن نشستن
و از بهر آنکه ماده را از گرده بجوانب تن کشند و منفذها
را نرم کنند ولیکن افراط نباید کرد از بهر آنکه قوت ضعیف کند
و گرده را از بول گردانید و از تدبیرهای موافق یکی آنست که در
میان طعام آب سرد خورد و گاه گاه ناشتا اندکی شراب خورد
و بر فرشهای کتان خسبد اگر وی از آن گرم شود و از مفردات آنکه

ماده را لطیف کند و مثانه را پاک کند و سنگ را بشکند و آب
تاختن بیرون آرد و بعضی سبزیهاست و بعضی میوها و بعضی اچالها و بعضی شرابها
و بعضی داروها اما آنچه سبزیهاست کرفس است و کسنه و شبت و بودینه
و کشوث و بادیان خشک و برگ ترب و ترب و فطر و راسن
و از میوها خربزه و خیار و خیار بادرنگ و انگور سپید و انجیر تر
و خشک و بادام تلخ و زعرور و فستق و زعرور و قوت گرده را
گذر بول را پاک کند و سنگ را بریزاند و اچالها که بسرکه و هلیون بسرکه
و عنصلی بسرکه و زیتون پرورده و از شرابها سکنجبین که از سرکه کبر
ساخته شده و از سرکه عنصل و آب ترب و شراب سپید لطیف و از
داروها مقل و صمغ و زعرور و دوقو کوهی و افسنتین و سلیخه و بیخ
خیار دشتی و عود بلسان و حب بلسان و پرسیاوشان و زیره
و تخم بادیان و کمافیطوس و حصبه و بیخ هلیون و سعد مصری و اسقور
ریون و سداب دشتی و بوره ارمنی و داروها که اثر آن در گرده
قوت حجر الیهود است و سنگ طارشبیع و کمافیطوس و آنچه قوة آن بغایت
رسد رماد العقارب و دهن العقارب و رماد الزجاج
و خون تیس خشک کرده و خاکستر پوست خایه مرغ که بچه از وی
بیرون آمده باشد و بهتر دوی شرابها همه آن که خشک است و کهن

کهن‌تر و سرکه خوس سنگ باشد. گرده و مثانه پاک
کند و با این مفردات که یاد کرده آمد چیزهای که در آن شسته بیا
آمیخت تا اثر آن بدرقه کند و به موضع رسد چون میل و
دارچینی و داروی ادرار کننده نیز بباید چون وج
و دوقو و مو و سودا سالیون و نانخواه و سیالوس و قردمانا
و تخم بنجنکشت تا سنگ را زودتر بادرار بول بیرون آرد
و اگر در مثانه و گرده ریش بود داروهای درد نشاننده با آن
بیامیزند چون تخم کتان و لعاب آن و چون حلقونه و فندق و تخم
خطمی و صمغ و نشاسته و صمغ کوز از بهر آنکه این داروها هم درد
بنشانند و هم پاک بهر کرده سازگاری کنند و هم داروهای
دیگر را در گرده و حوالی آن چندان نگاه دارد که داروها
فعل خویشتن بکنند و اگر قوت گرده و مثانه ضعیف باشد
داروهای قوت دهنده با آن بیامیزند چون بهمن و زرنباد
و گل سوسن خشک و تخم فنجنکشت و گل سرخ و صندل و گلنار
و در بیمیوها چون سیب و آبی تا هم احشا را قوت دهد اما
ترکیب داروها بدین ترتیب باید کرد و اگر مزاج گرده گرم
بود داروهای گرم کننده کمتر بکار دارند صفت داروی که بود المزاج

کرم را سوده آورده دیگر بگیرند تخم خیار و خیار بادرنگ و مغز تخم خربزه
و مغز تخم کدو از هر یکی ده درم تخم بادیان بیخ خربزه همه را بکوبند
بیک شربتی سه درم با سکنگبین یا جلاب آمیخته و سرد کرده **صفت**
داروی دیگر بگیرند تخم خیار و خیار بادرنگ تخم خربزه و تخم کدو
پاک کرده از هر یکی پنج درم تخم کرفس دو درم تخم بادیان و سنگ اسفنج
و الحجر الیهودی سوخته و سوده از هر یکی سه درم همه را بکوبند و بیازند شربتی
سه درم با سکنگبین و طبع را با قرص تعجیل گرداند خیار چنبر و تربد و آب
بادیان نرم کنند و در آبزن نشانند **صفت** آبزن بگیرند خطمی
و بابونه و اکلیل الملک و برگ کرفس و کرفس کوهی و شبت و برگ
خطمی و پرسیاوشان راست راست همه را بپزند و در آب
نشانند و چون از آب بر آیند شربتی از تخم خیار زین با
مثقال حجر الیهود و نیم درم حجر اسفنج سوده بدهند و گاه گاه این
مطبوخ بکار دارند **صفت** بگیرند بیخ کرفس و پرسیاوشان
از هر یکی پنج درم بیخ خطمی و بیخ خبازی از هر یکی سه درم تخم کرفس
و تخم بادیان از هر یکی دو درم انجیر سپید ده عدد سپستان سی عدد
همه را بپزند چنانکه رسم است شربتی بالوده چهار دیگر
دو نیم سکنگبین **صفت** مطبوخ دیگر بگیرند برگ خبازی دشتی

دبیزانند و با سکنگبین و روغن گاو بیامیزند و مقداری بدهند سنگها
در بیماری بول بگذرانند و با بول بیرون آرد و خیار شنبر در آب
بادیان حل کنند و با روغن بادام بدهند و روغنها نرم کننده
با روغنها قوه دهنده آمیخته می مالند چون روغن شبت و روغن
خیری با روغن سوسن و روغن خیری آمیخته روغن خیری قوة دهنده است
و هم تحلیل کننده و ریاضت کردن و رکیب خود گام نشستن
بر دبان بر آمدن و فرود آمدن سود دارد و سنگ را بمجری
بول بمثانه فرود آرد و چون بمثانه فرود آمد بابونه و اکلیل الملک
و سبوس و خطمی اندر آب بپزند و بمثانه بر می چکانند و روغنهای
گرم می مالند چون روغن سداب تا درد بنشانند و روغن عقرب
بمجری قضیب اندر چکانند و بمثانه در مالند سنگ را بشکند و براه
سداب و مرزنگوش با روغن بان و روغن نار دین و نفط سپید
اندر چکانند سود دارد خاصه اگر حرارت غالب نباشد و اگر
در مثانه و گرده اماس بود علاج آن اندر جای خویش یاد کرده آمد است
و اگر طبع خشک باشد بحقنه و شیاف نرم کنند و حقنه سنگ گشاینده
را نیز بکار برند و شیاف دلیل سود دارد حقنه و مسهل و قی کردن سود کند
لکن در وقت درد نباید کرد از بهر آنکه سنگ را بجنبانند و بر بالا برند

دو درم بادیت کرده و اگر بدین تدبیرها درد زایل نشود او را قی با
چاره نباشد و تریاق نو نارسیده سود دارد از بهر آنکه قوت افیون
درد را تازه است و درد بنشاند و این جمله که یاد کرده شد علاج
کسانی است که حرارت ایشان کمتر بود یا سردی بر ایشان غالب بود اما علاج
حر اکنون یاد کرده شود اما اگر باسهال حاجت آید داروهای که بلغم
غلیظ را دفع کند صفت حبی که بلغم غلیظ را دفع کند بگیرند تربد سفید
یک مثقال حب النیل چهار دانگ صبر سقوطری نیم درم شحم حنظل دانگی و نیم نمک نفطی
دو دانگ این جمله حب کرده بود صفت دارویی که سنگ را خرد کرده بیرون
آرد بگیرند تخم خربزه پاک کرده و زیره و نانخواه و تخم کرفس و تخم
ترب و بادام تلخ از هر یکی راست شربتی یک درم با طبیخ [illegible]
سود دارد صفت دارویی که سنگ خرد کند و مثانه را پاک کند و ریزه ریزه
و همچون گل بیرون آرد بگیرند خاکستر کژدم و خاکستر پوست خایه
مرغ که بچه از وی بیرون آمده باشد و حجر الیهود از هر یک راست
شربتی یک ملعقه با آب خنک یا با شراب کهنه صفت دارویی
دیگر بگیرند تخم خیار و تخم کرفس و انیسون و تخم کرفس کوهی و
سلیخه و سنبل و دار چینی و حب الغار از هر یکی یک جزو و عاقرقرحا
و حند [illegible] و فرفیون از هر یکی چهار یک جزو شربتی یک مثقال با سکنجبین

در آب نخود و اگر سرگین کبوتر با هم سنگ وی شکر طبرزد در آب
سرد کنند و بخورند کرده و مثانه را از ماده سنگ پاک کند
کودک را نیم درم دهند و بزرگ را یک درم و خون نرگس که [illegible]
تیس کوهی خشک کرده با تخم بادیان و سنبل [illegible] خوش بوی
بود از آن با شراب شیرین دهند سنگ را بریزاند و اگر تیس را
[illegible] این علت کشند تا خون بر وی ریخته شود سخت
سود دارد و همه دارو اگر از بهر این علت دهند در گرمابه
نافع تر بود و حب [illegible] یک مثقال خشک کرده [illegible] صفت
معجون سودمند [illegible] سوخته و کژدم سوخته و خاکستر
سفالی و خاکستر [illegible] و سنگ اسفنج و خون تیس خشک کرده و خاکستر
پوست خایه مرغ که بچه از وی بیرون آمده باشد و حجر الیهود و صمغ
[illegible] فلفل [illegible] و سنگ [illegible] و جمع
[illegible] و بلبل از هر یکی جزوی و همه را با انگبین بسرشند شربتی یک درم
با آب خنک یا با آب نخود سیاه مثانه را پاک کند صفت معجون [illegible]
بگیرند [illegible] سه درم و نیم [illegible] یک درم و نیم زنجبیل یک درم بلبل
و دار فلفل از هر یکی دو درم و نیم کاکنج [illegible] درم و نیم [illegible] چهار درم
همه را بکوبند و با انگبین بسرشند شربتی [illegible] کودک را نیم دانگ [illegible]

را کمی بر آب کرنس صنعت روغن کژدم بگیرند زرداوند مدحرج
و جنطیانا و جعده و پوست بیخ کبر از هر یکی یک وقیه همه را بهم کوفته کنند
دیگر حل شود از روغن بادام طلخ بگیرند و اندر آرند و اندرین روغن کنند
و در آفتاب نهند گرم و پس از آن فشارند و بپالایند و ثقل از وی جدا
کنند و ده کژدم زنده درین روغن افکنند در حال که بگیرند و دو هفته
در آفتاب نهند پس بگیرند و بکار دارند سود مند بود صنعت خشک
کردن خون تیس تیسی چهل ساله را در آن وقت که انگور رنگ میآورد
بسمل کنند و خون او که اول برود بگذارند بریزند و آنچه از پس برود
و میانه او نگاه دارند و در دیگی سنگین پاکیزه کنند و نهند تا بفسرد
پس او را پاره پاره کنند و بر صحنی مشبک نهند مثل غربالی پاکیزه و
بر آن بچه تنکی پوشند تا گرد ننشیند و راه بیابد و در آفتاب نهند
تا خشک شود و از تری نگاه دارند چون نیک خشک شد وقت
حاجت بسایند و بکار دارند صنعت سوختن کژدم شیشه
محکم بگیرند و کژدم را در وی کنند و اندر و گل حکمت گیرند
و در تنوری نهند گرم و شش ساعت بگذارند پس بر دارند
و بگذارند تا سرد شود و سر شیشه باز کنند اگر بریان شده باشد
چنانکه توان سود سلک را و اگر نه سر شیشه استوار کنند و دیگر

دیگر باره در تنور گرم بگذارند تا نیک بریان شود چنانکه توان
سودن باید و بکار دارند صنعت سوختن ابگینه گوهر ابگینه
کار نا کرده که اکنون سپید پاکیزه در کفگیر آهنین
کنند و بر سر آتش نهند تا سرخ شود پس در آب سنجار
افکنند بسیار باره یا با آتش سرخ میکنند و در آب سنجار
می افکنند تا بطرقد و چنان شود که توان سود و بکار دارند

باب اندر علاج سنگ که اندر مجرای بول بگذرد و اندر او جراحت کند

یا مجرای اندر ماند اما اگر سنگ مثانه مجری بول را ببندد و
جراحت کند علامت وی آنست که از پس آنکه سنگ بیرون
آید بول با خون آمیخته بود یا خون ناب بود و اگر بول
با خون تنک آمیخته بود بیاید و آنست که جراحت بزرگ
افتاده است و در ریم بهار کرده است و اگر لخت خون
آید پس بول بیاید و آنست که جراحت در مثانه یا در
مجری قضیب افتاده است و موضع درد بر آن گواهی دهد
معالجت هر گاه که جراحت افتد در حال رگ باسلیق باید زد
تا از آماس ایمن شود پس جراحت را علاج کردن صنعت داروی
که جراحت را بر دیابد بگیرند گل ارمنی و کندر و دم الاخوین از هر یکی

بگیر و اقاقیا مغسول سدس جزو و تخم خربزه پاک کرده جمله هم
دآرد و این همه را بکوبند و با آب لسان الحمل بسرشند و قرصها کنند
هر یک مثقالی هر روز بامداد یکی قرص و در آب سرد بدهند
یا به آب لسان الحمل و از پس طعام بده ساعت یک قرص بدهند
صفت داروی دیگر بگیرند اسفیدناج اندر بزر و گل ختمی و دم الاخوین
از هر یک راست راست افیون عشر یکی و همه را شیاف کنند و بوقت
حاجت با آب لسان الحمل یا بگلاب بسایند و بمجری قضیب اندر
چکانند صفت داروی که خون را بازگیرد و مثانه و از مقعده و از
هر جای که آید باز دارد بگیرند کهربا و گل ارمنی و گلنار و کندر
از هر یک راست راست افیون ربع یکی و شربتی یک مثقال با آب سماق
و باقی علاج در باب علاج بول خون یاد کرده آمده است
درغنها تحلیل کمتر. دادن با بسیاری بول مردم را یاری
دهد باب پنجم اندر احوال شکافتن مثانه و سنگ بیرون کردن

اگر سنگ صلب و بزرگ بود و بعد سرها که یاد کرده آمده شکسته نشود
تدبیر آن باشد که شکافند و سنگ بیرون کنند لکن شکافتن
کاری با خطر است اما سنگ مثانه بیرون کردن آسان تر
و کم خطرتر است و طبیبی را که این کار کند تأمل باید کرد در عمر او ند

علت

علت و کوچکی و بزرگی شکل سنگ و فایده شناختن عمر
خداوند علت آنست که اگر کودکی باشد و در حد ده سالگی آمده
یا کهل بود دیر اجراحت کردن آسان تر بود از بهر آنکه اگر کودکی
خرد بود طاقت جراحت ندارد و ده ساله هم طاقت جراحت
دارد و هم جراحت او زود بسته شود و جوان دیر اجراحت
کردن عسر بود از بهر آنکه جوان را بیم آماس فلغمونی باشد
و علاج آن بعلاج جراحت دشوار بود شد و دیر اجراحت
بسته شود و فایده شناختن احوال و اشکال سنگ آنست
که اگر سنگ کوچک بود از زیر آلت بیرون شود و از آنجا بیرون
آوردن و دفع کردن دشوار بود لیکن چون بیا پهنا آسان
بیرون آید و اگر سخت بزرگ بود جراحت بزرگ باید کرد
و اگر در کوچکی و بزرگی میانه بود و گرد بود آسان بیرون
آید و اگر سنگ دراز بود از شکل آهنی بدر آرند براحت آسان بیرون آید
جزو دوم در بیماریهای که مخصوص است بمردان و این جزو ده باب است
باب نخستین اندر آماس قضیب و خایه

سبب آماس گرم که اندر قضیب و خایه افتد ماده خونی
و صفراوی بود اما سبب آماس خایه تنها اندر بیشتر تنها

این بود که شهوت جماع بوده باشد و اسباب این بسته و دیگر
آنکه کسی که از روی آرزو بود رفته و از آن کار باز مانده و منی گرد
کرده بسبب بر نا امدن حاجت در جای خویش بمانده باشد و اماس
خایه که بسبب آن جز این بود یا در پوست خایه بود یا در نفس خایه
آنچه در نفس خایه بوده ماده آن گرم بود و بیشتری تب آرد و آنچه
در پوست خایه بود بسیار باشد که بی تب بود و باشد که با تب بود
و فرق در میان آنچه در پوست خایه بود و یا در نفس خایه بلمس توان دانست
معالجات اما علاج آنچه در حرکت منی و [illegible] مراد باشد اگر
در آن حال که گرانی در خایه پدید آید آن مراد با کسی دیگر بر آید زایل بود
ساکن شود و اماس نکند و چون اماس کرد ماده آنکه نه از حرکت
منی است نخست رگ صافن باید زد و بر ساق حجامت کرد یا بر
ران و رقیق کردن ماده اماس و از آن جانب باز گرداند اگر اماس
در خایه بود رگ و حجامت از آن جانب باید کرد باشد اگر در هر دو
خایه باشد رگ از هر دو جانب باید زد و حجامت نیز از هر دو جانب
باید کرد و طبع نرم کردن بشیافتی که ماده را از جانب روده باز گرداند
و حقنه لطیف باید کرد و از کرفس پرهیز باید کرد و دار طلیها و
ضمادها نخست خرقه تر کرده در گلاب و عصاره گشنیز تر

و عنب الثعلب و عصاره کدو تر کنند و سرد کنند و بر آن موضع
نهند صفت ضمادی آرد و بود سپید گشنیز یا عصاره گشنیز تر و آرد
جو و آرد باقلی و اندکی زعفران و روغن گل بهم بکوبند و ضماد
کنند صفت ضمادی دیگر گشنیز برگ کاکنج و آرد باقلی و تخم
سوده و لعاب تخم خطمی سپید چون عصیده کنند و بر نهند صفت
ضمادی دیگر آب گشنیز تر و آرد جو و خطمی سپید سوده و آرد و اگر
زرده خایه مرغ و اندکی سرکه و روغن گل با این ضمادها یار کنند صواب
بود و اگر درد و ضربان همی افزاید اندکی برگ حشیشه [illegible] و برگ
کوکنار و مانند آن چاره نباشد از این نوع با این ضمادها بیامیخت
و هر گاه که درد و ضربان ساکن شود و انحدار ابتدا و [illegible] دارو ها
تحلیل کنند بکار باید داشت چون آرد باقلی و خطمی سپید و بابونه و لعاب
تخم کتان و [illegible] پخته سرشته و برگ کرنب پخته با آرد جو و زرده
خایه مرغ و روغن گل و هر گاه که اماس صلب شدن گیرد محللات قوی تر بکار باید داشت
چون مقل و اشق و پیه بط و پیه گوساله [illegible] اند و باب دیگر یاد کرده آید
باب دوم اندر اماس سرد و اماس صلب که اندر خصیه افتد
علامت اماس سرد آنست که ضربان نکند و رنگ سپید و بلمس سرد بود
و بند سبک باشد نه گذشته بر آن گواهی دهد و اماس گرم و سرد را اگر علاج

صواب نکنند صلب شود علاج ضمادهای معتدل و محلل بکار باید داشت
چون اکلیل الملک و بابونه مخبص کرده در زرده خایه مرغ و آرد جو
و آرد گندم همچنان با سبوس بهم سرشته و آرد باقلی و شراب
مخبص کرده با در نار العنصل یا زرنیخ و آرد باقلی و مویز دانه بیرون
کرده و اندکی زیره و روغن گل تخمه مخبص کرده بر نهند و ان بابونه و
اکلیل الملک و [illegible] کرده و آرد نخود و باقلی و موم و روغن گل و
[illegible] بر سر همی سازند و بر نهند و مصطکی و انزروت اندر [illegible] حل
حل کنند و طلی کنند و [illegible] روغن [illegible] حل کنند و بجری [illegible] اندر
[illegible] و اگر با استفراغ حاجت آید نخست قی باید کرد و چهار
[illegible] ضمادهای معتدل بکار باید داشت و اماس صلب را [illegible] بدارد
حلبه و آرد باقلی از هر یکی ده درم زیره کرمانی و آرد نخود و کشنیز خشک
از هر یکی سه درم مقل ده درم همه را بیامیزند [illegible] عصید
کنند بر نهند و [illegible] بر برگ [illegible] پخته و با آرد حلبه [illegible]
ضماد کنند و اگر آرد باقلی و بابونه و [illegible] با آن یار کنند قوی تر
بود و با سبوس گندم را بکوبند و بپزند [illegible] هموار و دیگر باره
بکوبند و بپزند و همچنین همی کوبند و همی پزند تا همگی گوشته
شود و پخته و نرم شود [illegible] را بسکنجبین حل کنند و این سبوس را

[illegible] آن [illegible] نرم کنند و بر نهند چون سرد شود بر گیرند و گرم آرند
و دیگری بنهند [illegible] اما [illegible] صلب را نرم کند و بسیار باشد که بر پوست
خایه علت دوالی پدید آید و بیشتر [illegible] علاج او علاج اماس صلب

باب سیم اندر بزرگ شدن خایه بر طریق اماس

بسیار باشد که خایه بزرگ شود نه بر سبیل اماس لکن بر سبیل
فربهی و فزونی همچون پستان زنان و علاج این علاج پستان
نو رسیده کاست تا بزرگ [illegible] شود و آن طلی کردن بود
بعصاره ورق البنج و شوکران و سرب بر آب کشنیز بر حکانند
و سرب پاره دیگر بر وی بسایند تا از سرب چیزی سوده شود
و طلی کنند و سنگ آسیا و سنگی که کارد تیز میکنند [illegible]
سودن با آب کشنیز یا با گلاب طلی کردن همین منفعت دارد
صفت ضماد تحلیل کنند. مویز دانه بیرون کرده و پیه مرغ
بابونه کرده و موم زرد از هر یکی ده درم زرده خایه مرغ
یکی مصطکی سه درم موم را با روغن گل بگدازند و زرده خایه
[illegible] و اندر هاون [illegible] مصطکی [illegible] و مویز
[illegible]

باب چهارم اندر علاج خایه که بزرگ [illegible] آید

بسیار باشد که خایهٔ مردم بزرگ بر آید و نا امید شود و بدان سبب
عسر البول پدید آید و بوقت بول کردن درد کند از بهر آنکه
مجراهای بول را زحمت کنند و تنگ کرده اند و سبب ان سوء المزاج
سرد بود و ضعف قوة و این علت بیماران را بود که در آخر
بیماریهای حاره افتد و گاه در ستانه نیز افتد اما آنکه بیمار
را افتد نشان نزدیک مرگ بود و آنچه تندرستان را افتد نشان
سوء المزاج سرد بود **معالجات** علاج وی گرمابه است و بدروغنهای
گرم مالیدن و ضمادها گرم کنند و قوة دهنده بر نهادن چنانکه
اندر جزو دوم ازین کتاب اندر علاج نقصان باه یاد کرده آید
و خواجه ابو علی سینا رحمه الله میگوید که حکیمان فرموده اند که
پاره اسفنج بر قضیب نهند و باد بدو رسد و الله اعلم بالصواب

باب پنجم اندر استرخای پوست خایه و علاج آن

بسیار باشد که پوست خایه مسترخی شود و فرو آویزد و رنجانی
علت این آن است که مردم نشسته بوده آن پوست زیر پای
آمده بود تا گاه بر خاسته شود و بکشد و درد کند **علاج** ضمادها
قابض است که بر وی نهند و ابهاد قابض بر وی چکانند و علاقی
اندر علاج سرد آمدن لیقعد یاد کرده اند اشت بکار
داشتن و از طبیبان فرموده اند که فرونی را ببرند و باقی بدوزند
داولتر آنست که بخت بدوزد و از بندلس ببرند و الله اعلم

باب ششم اندر ریشها که در قضیب و خایه و حوالی مقعد بود

ریشها و این جایگاه که در قضیب بیشتر بهن باز میشود و از ریشهای
القروح آن عیبه گرشید و قروح ساعیه بر هر اندامی که باشد
دیگر خاصه بر این اندامها از بهر آنکه این اندامها نهانی گرم است
و عرق بسیار کنند و از هوا پوشیده است و مجریهای فضول است
نیز این سبب قروح این اندامها همچو قروح احتکاک است و بیشتر این
قروح این اندامها آنست که بر عضلهٔ قضیب بر آید و بر عضله مقعد از
بهر آنکه حس این قویاست و مشتری و قریبتر کرم بود و از عرق تر بود
بدین سبب زود عفونت پذیرد و بسیار باشد که بسبب این ریشها
حفته باید برید تا قرحهای دیگر نگردد و مرد سلامت بماند و بسیار
باشد که پوست خایه بیفتد و خایه برهنه بماند پس این پوست اعوض بود و باشد
و خریطه شود و خایه را بپوشد **معالجات** اگر ریش تازه بود هیچ دارو
از مرتک و مردار سنگ و توتیا و قلیمیا مغسول بشراب سخت نیکو
کو وی خشک سوخته سخت نیکو باشد و خاکستر سبت و توتیا و روزی
و اگر ریش کهن باشد و ریمها بسیار آید و آردهای قوی نیز باید چو

روی سوخته و پوست درخت صنوبر سوخته اگر بدان حاجت آید
که گوشت را بر دیاند کندر با این داروها سایند صفت داروی
مرکب توتیا جرداتر زروت و کندر هر یک سه دانگ و گلنار و اقاقیا
وشب یمانی و زاج سوخته و مانند اسفیداج است و زنگار بکوبند
و نیم اقماع انار ترش بکوبد مرهم سازند بر دهن کل صفت دیگر بگیرند
خبث الحدید و مردار سنگ و دم الاخوین و قرطاس سوخته و شب
یمانی مرهم سازند بر دهن کل و اگر ریش کهن باشد بکنند زدهر با آن
دارو بیامیزند صفت داروی دیگر که ریشها و بدرا و علیند را خورد
را سود دارد بگیرند قرطاس سوخته سی درم اهک آب نارسیده
وزن ده زنجار ده از هر یکی یک وقیه هم را باید لعصاره
برگ ... مستعمل یا سرکه بسرشند و اقراص کنند و انیم

باب هفتم اندر تواتر و کثرت قروحی که بر قضیب و خایه و مقعده پدید آید

بگیرند بوره سوخته و خاکستر چوب رز با آب بباید وطلی کنند و اگر ریش
زایل شود از ابنا بیدر زنگار و زاک برگیرند و اگر نحسب به تکرار و داغ گرداند

باب هشتم اندر گوز شدن قضیب

روغن نرگس و روغن سوسن و پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو
گوزن و موم زرد و کوم کشته همی با هم بمالیدند و بر گوز شدن کرامه

باب نهم اندر علتی که یونانیان انرا عافزیا گویند

این علت اختلاج قضیب و تمدد او عصبه منی است بسبب اماس گرم
که در او عصبه باشد و این علتیست که اگر علاج صواب نکنند اوعیه
منی را استرخی کند و یا تشنج کند و هلاک کند و نخست شکم ببایاستد
و عرق سرد آید و ن کیرد و هلاک کند علاج نخست رگ زنند و بر دو
ران حجامت کنند و پس به بوجه دارو اکنند و پس طبع را بمسهلات
لطیف نرم کنند چون لبلاب و خیار شنبر کراب چکند رداب عنب الثعلب
و مانند ان و حقنهاء نرم و طلیها نرم و خنک بر نهند بر پشت و
قضیب و خایه چنانکه اندر علاج اماس گرم که در خایه و در قضیب
یاد کرده امده است و پس از خوردن و بوییدن و طلی کردن
سخت بود دارد و طعام اسفاناج و نیشو و مانند آن دهند

باب دهم اندر خارش قضیب و خایه

سبب آن ماده تیز بود که بدان اعضا فرود آید و گاه باشد که تری ها
بر آید و این تیز بود علاج نخست استفراغ باید کرد به فصد و
اسهال و حجامت بر بهنه و در دی ران سخت سود دارد
صفت داروی که طلی کنند بگیرند اقاقیا و مامیثا از هر یکی نیم درم
توتیا زرد دانگی صبر دانگی زعفران نیم دانگ اشنان چند وزن همه

را آرد با هم را بکوبند و بپزند و در روغن زیتی بسرشند و بگدازند
دارند و سرگین و روغن گل و اندکی بورق طلی کردن اندر گرمابه
سود دارد و اگر خارش صعب بود اندکی مویزج با آن
بیامیزند و چون از گرمابه بیرون آید بعشبه خایه برغ اندر نهند طلی کنند

جزو اندر یاد کردن اسباب فتق و انواع آن

و معالجات آن و این جزو چهار باب است که معلوم خواهد شد

باب نخستین اندر یاد کردن اسباب فتق و فرق میان قیلة و فتق

بباید دانست که پوشش شکم پوست و عضلات و دو حجاب است
یکی زیر دست دماس معده و روده‌هاست و این را بتازی
المطف الامعا گویند و دیگر بیرون تر است و این را بلغت یونانی
باریطون گویند و منفعت هر دو آنست که باد بشان نگذارد
که حرارت احشا متلاشی شود تا همه احشا گرم باشند و قوت تهار
آن بقوت حرارت هر یک کار خویش میکنند و این حجاب
باریطون را منفعتی دیگرست و آن آنست که روده‌ها را بر نهاد
خویش میدارد و این باریطون باریک است و معوله ران نهاده است
چون دو موی از هر سوی یکی فرود آمده تا نزدیک هر دو خایه
و انجا کشاده شده و هر یک با دیگر پیوسته شده و بیخ بیضه گشته

گرد بر گرد هر دو خایه هر گاه که مردم از جای بجهند یا آواز بلند
کنند یا باری گران بر گیرند یا مانند این حجاب باریطون بشکافد و سوراخ
شود اگر این سوراخ برابر ناف شود یا بر تر یا فروتر روده و ثرب بدین
سوراخ بیرون آید و شکم از جایگاه بیرون خیزد و این را بتازی فتق
مراق البطن گویند یعنی فتق پوست شکم و اگر این شقه که از اجزای
باریطون سلخیه شده است شکافته شود ثرب و روده انجا فرود آمد و اگر
شکاف کوچک باشد و بزرگ نیز باشد اگر کوچک باشد روده
از معوله ران فروتر نیاید این را بتازی قیلة الاربیاب گویند
یعنی فتق معوله ران و اگر بزرگ باشد روده بکیسه خایه فرود آید
این را بتازی قیلة الامعا گویند یعنی فرود آمدن روده معوله ران
بکیسه خایه و این قیلة سه گونه است یکی آنکه این که یاد کرده آمد دوم
آنکه باد بکیسه فرود آید و کیسه خایه دبه شود و این را بتازی قیلة
الریح گویند و فتق مراق البطن و فتق الاربیاب زنان را نیز افتد

باب دوم اندر فتق الاربیاب و قیلة الامعا و علاج آن

اما علامت فتق مراق البطن آنست که هر گاه که خداوند علت پشت
باز خسبد آنچه بیرون آمده باشد بجای باز شود و هر گاه که راست بنشیند
بیرون آید و نیز هر گاه که دست بر وی مالند یا بنفس رسد بجای باز شود

و هر گاه که دست بر دارند بیرون آید و علامت فتق الارنب
بنزد اقیت و علامت قیلة الامعا آنست که قراقر اندر خایه افتد
و هر گاه که طعام باد انگیز باید کوار خورده یا بیمار بر رود بخایه فرود
آید و هرگاه که دست بر نهند بجای باز شود و گاه باشد که فرود آید
و بجای باز نشود و سخت شود **معالجات** علاج این هر سه یکی است
اما هرگاه که روده با ترب فرود آید آب گرم بران جای همی
ریزند تا نرم گردد یا بیمار را در آب گرم نشانند و روغنهای
گرم گرم همی مالند و تشت پخته بران جای همی نهند تا بجای باز
شود و پس از آن برفاده همی ارنه بندند تا دیگر فرو نیاید
و از طعامهای بادناک چون لوبیا و باقلی و عدس و امثال آن
و شست و خیار باد رنگ وارز نگاه دارد و اگر کردن
در بسیار خوردگی بیام رفتن و بر ستور نشستن و از کار رنج
پرهیز باید کرد و خویشتن را از سرفه نگاه باید داشت و اگر
آن جایگاه را داغ کنند تا سوراخ تنگ تر شود صواب بود
و داروهای قابض نیز بر نهادن سوراخ را تنگ کند و داروهای
قابض اینست **صفت** اقاقیا صبر عصارهٔ لحیة التیس برا ترید
مصطکی کندر نار دپوست انار ترش مازو سبز سماق

کلنار

کلنار برگ مورد ثبت یمانی صمغ سریشم ماهی سر لیس کف شکران
و آنچه تری کم کند با این داروها بیامیزند چون گز و سرو و برگ راد
و چیزهای که بادها را بشکند نیز بیامیزند چون انیسون و زیره و
چیزهای نرم کننده با نرم کنند که قوت دهنده بود بادی بیامیزند
چون علک البطم و مقل **صفت** ضمادی که سود دهد بگیرند انزروت
و کندر و صبر از هر یکی سه درم مقل دو درم اقاقیا و انزروت آن
هر یکی یک درم همه را بکوبند و سرکه تر کنند از شبانگاه تا بامداد
در هاون بکنند و خطمی اهلی کوفته بر افکنند و باهم بیامیزند و بر آن
جای بر بندند **صفت** ضمادی دیگر بگیرند مصطکی و کندر و مامیثا
و گلنار و دم الاخوین و مرقشیشا و سریشم ماهی را استاره است همه را
بکوبند و سریشم را با آب عنب الثعلب بگدازند و داروها در آن کنند
و لکن روی آرند **ضمادی** دیگر از جهت کودکان بگیرند معصفر و
زعفران از هر یکی دو درم نمک سوزه کهنه سوخته چهار درم
همه را بکوبند و با زرده خایه مرغ نیم پخته بسرشند و بر آن جای نهند

باب سیم اندر قیلة ریحی و علامات آن

علامات قیلة ریحی آنست که قراقر بسیار بود و کیسهٔ خایه چون
دمه شود و این آسان نیز بجای باز شود از قیلة الامعا **معالجات**

از طعامها و میوه‌های بادناک پرهیز باید کرد و کوارش زیره و
معجون حب الغار بکار داشتن **صفت** قطوری که بضعیف اندر حکه کنند
بگیرند روغن زنبق یک وقیه مشک یک مثقال جند بیدستر یک مثقال بهم بیامیزند
و اندر حکه کنند و غالیه بر روغن بان حل کنند و اندر حکه کنند در روغن
یاسمین و جند بیدستر و فرفیون در روغن حل کنند و بمالند و [illegible]
و دارو‌های که در علاج استسقاء طبلی یاد کرده آمده است سود کند
باشد **صفت حب** که بادها را بشکند تخم کرفس و انیسون و زیره
اسفند و مصطکی و زعفران از هر یکی یک درم هلیله کابلی و بلیله و آمله از
هر یکی دو درم سکبینج و فلفل از هر یکی یک درم و نیم فودنج [illegible] اسالیون
دقاح الاذخر و قسط و [illegible] و [illegible] و درونج [illegible] از هر یکی
نیم درم شربتی یک مثقال هر بامداد بخورد و ضمادهای که در باب
گذشته یاد کرده آمده است و از حرکتها پرهیز کند خاصه پس از
خوردن و از جماع و اگر حاجت باشد تا معده از طعام سبک نشود
جماع نکند سخت [illegible] که [illegible] بر نهند و بربندند [illegible]

باب چهارم اندر قیلة [illegible] و معالجات آن

علامت وی آنست که پوست خایه روشن بود و فراخ کند و دست
گران بود که خایه پر [illegible] کار سخت بزرگ شود **علاج** آب کمتر

خورند و معجون کندری بکار دارند و ضمادهای که در علاج
استسقای زقی یاد کرده آمده است بر وی نهند **صفت** ضمادی
که در این علت بکار آید بگیرند آرد جو و سعد و گل ارمنی و زیره و مورد و [illegible]
کوفته‌ها را [illegible] با آب مورد و سرکه [illegible] کنند و بر بندند

جزو [illegible] اندر احوال جماع و منفعت و مضرت آن

و علاج تقصیری که اندر آن افتد و این جزو [illegible] باب است

باب نخستین اندر بیان حکمت آفریدگار تبارک و تعالی

چون سبب بقاء جانوران توالد و تناسل بود آفریدگار
تبارک و تعالی لذتی بافراط در مجامعت که سبب تناسل است
تعبیه کرد و پیش از یافتن آن لذت شهوت آن در همه
جانوران بنهاد و مردم را این خاصیت که ارزانی داشته
است که کارهای او بتدبیر بود و پیش و پس کارها دیدن
و شناختن بود و سخن آن لذت کی بود در حال آن لذت
کی بود در حال آن لذت [illegible] که خاصیت مردی است
[illegible] قوت بهیمی کرد و فراموش برد تا مسلط کرد و غمهای
که [illegible] و مادر حامل از بهر فرزند [illegible] از بهر پرورش او و از بهر صلاح
[illegible] از بهر آنکه تا حال این فرزند [illegible] و مادر باشد [illegible]



فرزندان نیک نائی بیند همه را فرامش گردد و بسیار مردمان باشند
که بکمال عقل و مروت و شرم و خویشتن داری ایشان تا بدان جای
بود که هرگز نام آن عضو که آلت این کار است بزبان نگویند و نخواهند
که بشنوند دیگران ساعد دست خویش یا انگشت های خویش برهنه کنند
لکن دران حال چنان مضطرب و بیهوش شوند که چون بهم عورت خویش
برهنه دیده باشند که عورت معمول را نیز برهنه کنند و خواهند که ساعت
دراز دران کار باشند این همه از بهر آنکه تا نسل مردم باقی ماند هر که
این معنی فهم کند بکمال قدرت و حکمت آفریدگار تبارک و
تعالی اقرار دهد و باخلاص گوید ذلک تقدیر العزیز الحکیم

باب دوم اندر آنکه علاج اعضاء تناسل واجب است

درم دوم را در این باب طبیب حاجت بیشتر است ببایددانست
که طب نگاه داشتن تن درستی است بر تندرستان و زایل
کردن بیماریست از بیماران و این حفظ اشخاص بود چنانکه ممکن
گردد و حفظ نوع مهم تر از حفظ شخص است و علاج اعضای
تناسل از جمله اسباب حفظ نوع است و تناسل از وقت حاصل
شود که منی مرد و ماده در لذت جماع و در انزال موافق باشند
و اگر منی مرد و ماده در منی موافق باشد هم فرزند پدید آید و هم میان ایشان

الفت باشد و اگر در انزال تقدیم و تاخیری افتد نه فرزند
تولد کند و نه میان ایشان الفت باشد و بسیار باشد که منی
مرد ضعیف باشد و آب او جهنده نباشد نه فرزند تولد
کند و نه زن از مرد لذت تمام یابد و باشد که آب مرد گرم
و تیز بود و زود انزال افتد و شهوت زن جهنده باشد و در صحبت
مرد حرکتی کند تا مرد از وی حاجت روا تمام باشد.
اگر زنی باشد که شرم و حیا بر او غالب بود هم باشد که در آن حال
بیگانه باید تا حاجت خویش از وی روا کند و تدبیر آنکه هر دو
از یکدیگر لذت تمام حاصل کنند و تدبیر آنکه انزال هر دو موافق
افتد بی تقدیم و تاخیر در دست طبیب است و در علم طب است
و اگر مزاج آب مرد یا مزاج آب زن نامعتدل است و از آن
فرزند نمی آید یا از هر دو یکی اندک است تدبیر با اعتدال آوردن
آب و تدبیر بسیاری آن در علم طب است و اگر آلت مرد
و زن با اندازه یکدیگر نیست و بدان سبب الفت از یکدیگر نباشد
میان ایشان الفت نیست تدبیر آن هم در علم طب است
پس تدبیر علاج تناسل واجب است و در دست طبیب است
اگر گویند طبیب خلیفتی است از خلیفتان خدای تعالی در میان خلق درست بود

باب سیم اندر منفعتهای جماع که بوقت باشد

بباید دانست که جماع استفراغ طبیعی است خاصه اگر بوقت حاجت
و شهوت صادق بود و فضلها از تن بدان دفع شود و تن سبکی
یابد و مستعد قبول زیادت غذا گردد و قوت تن بدان سبب
زیادت گردد و قوت غضبانی باعتدال باز آید و مردم خوشخو
تر شود و بخار منی که محتقن شده باشد و بجانب دل و دماغ می برآید
دفع شود بدان سبب خیرگی چشم و دوار و صداع و اندیشه‌های
بد و اعراض مالیخولیا زایل شود و درد گرده و اسهال و مادها
و ریشها و بثرها و قضیب و خایه و اماس بغول ران و درد پشت
و کمرگاه و حوالی آن همه بدان دفع شود و کسانی که حرارت غریزی
ایشان قوی باشد بیماریهای طبیعی ایشان بدان دفع شود و بسیار
باشد که از جماع باز ایستند تا بیابند منی در اوعیه محتقن شود و بخار
آن بدل و دماغ برآید بیماریها که زنان را افتد و از اختناق الرحم
گویند مردان را افتد ازو پدید آید و تحت کسلانی و گرانی اندامها
پدید آید و تن سرد شود پس اعراض اختناق الرحم ادا کند دار اعم

باب چهارم اندر مضرتهای جماع که نه بوقت و نه بر شهوت صادق باشد

افراط کردن در جماع و الحاح کردن بر حوالی سخت زیان
دارد از بهر انکه هرگاه که الحاح کند بجای منی خون آید و هرگاه
که اوعیه منی فارغ شود هر جماع که از پس ان کند غذای خصیه
از وی ستده باشد و هرگاه که غذای خصیه ستده شود قوت
جاذبه او از گرده غذا طلبد عوض انچه بجماع از وی شده
باشد و گرده عوض از جگر طلب کند و جگر از معده طلب کند
و غذای خام ناگوارده از معده بخویشتن کشد و از غذای خام
اخلاطی تولد کند نخستین سده و اماس جگر پس یرقان و استسقا
ادا کند و خون که از ان غذا تولد کند خام بود و خام باندامها
رود از بهر انکه کار جگر آنست که کیلوس پخته را خون گرداند
و کیلوس خام نتواند پخت و انچه از ان خون به دماغ رسد
بخت و درد سر آرد و با خرخر و سکته و نسیان و فالج
و رعشه و لقوه و ضعیفی عصبها ادا کند و انچه بدل آید رطوبتی
خام از وی در غلاف دل جمع شود و خفقان تولد کند
و انچه بشش رود و از وی ضیق النفس و سرفه تر و سل تولد
کند و انچه بسپرز رود از وی اماس صلب و سده تولد
کند و انچه بمفاصل رود از وی اوجاع مفاصل و نقرس
و عرق النسا تولد کند و همچنین اگر جماع بر امتلا اتفاق افتد

همین علتها تولد کند و اگر بر گرسنگی اتفاق افتد مضرت آن بزرگ
بود از بهر آنکه رطوبت غریزی خرج شود و تن سرد و خشک شود و قوة
حاستها ضعیف و ساقهای پای سست گردد و رونق رنگ روی
ببرد و موی سر ضعیف شود و درد پشت و زانو و درد گرده و مثانه
حادث بود و دهان و گوشت بن دندانها گنده شود و هر کرا در تن خلطی
باشد در حال جماع فراشابت او برآمید و اندام او ناخوش بوی شود
و هر کرا از پس جماع سرما اندر نفس او تنگ شود و خفقان پدید آید
و چشم درد گیرد و خفقان پدید آید و شهوت طعام ضعیف گردد ویرا
نشاید که جماع کند و از بسیاری جماع درد از تولد کند و باشد که حرارت
غریب مستولی گردد و تبها آرد و بیشتری رعشه و ضعف و
بیخوابی و قولنج ریحی تولد کند خاصه کسانی را که در سپرز و پهلوهای
ایشان بادی همی گردد و بسیار باشد که مزاج وی چنین بود که اگر از
جماع باز استد سرد تن گران گردد و دل تنگ شود و این را چون لوا
و دیرا دیران کار کردن و معده را رعایت کردن جز این علاج دیگر نیست

باب پنجم اندر آنکه مضرت جماع کرا بیشتر باشد

بباید دانست که مردم لاغر و خشک اندام را از افراط جماع بیم
ذبول بود و از آن دق بمردن نباشد یا رطوبت اصلی خرج شود و حرارت

غریب بر اندامهای اصلی مستولی گردد و بدق ادا کند و مردم
فربه و گوشت آلود از دق دور باشد لکن به بیماریهای که در باب
گذشته یاد کرده آمده است نزدیک باشد و مردم لاغر دو طایفه اند
یکی آنکه گوشت ایشان سفید بود و پوست ایشان نرم و بر تن ایشان
موی نباشد و رگهای ایشان تنگ بود و خون اندک و سفیدی
لون ایشان برصاص گراید یا بسبزی یا سخت سفید بود این همه
علامات سردی و خشکی مزاج اصلی است این طایفه را منی اندک
بود و غلیظ مضرت جماع در تن ایشان عظیم بود و طایفه دوم سیاه
چرده و گرایند بسرخی و رگهای ایشان فراخ بود و خون ایشان
بسیار بود و بند گشادهای ایشان قوی و پیدا بود و موی بر تنها
ایشان بسیار بود و پوست ایشان صلب و درشت بود و این
علامت مزاج گرم و خشک است این طایفه را منی اندک
بود و غلیظ و شهوت جماع بسیار بود و مضرت افراط در جرد
کمی و بنی خون بود و مردم فربه نیز دو طایفه اند یکی آنکه فربهی
ایشان از پیه بود و پوست ایشان نرم و بی موی بود و پیه
گشادهای ایشان نرم گوشت پوشیده بود و رگها باریک و لون ایشان
سپید این علامت مزاج سرد و تر است این طایفه را منی بسیار بود و رقیق و شهوت

جماع اندک بود و درد پشت و زانو و غیر آن بسیار افتد و علامت
دوم آنکه فربهی ایشان از گوشت بود نه از پیه ایشان بسرخی گراید و رگهای ایشان
فراخ بود و خون بسیار بود و این علامات مزاج گرم و تر راست این طایفه را
منی بسیار بود و از روی جماع قوی باشد و مضرت اندک بود پیران و مردمان
لاغر و کسانی را که از جماع لذت عظیم یابند و از پس آن ضعیف
شوند از جماع دور باید بود و هلاک خویش در آن دانست

باب ششم اندر تدارک مضرت بسیار جماع

اما حد این مضرت اگر مزاج سرد خشک را افتد تدبیرهای گرمی و تری فرمای باید
کرد و طعام او نان سپید و گوشت بره و اسفیدباها و کباب و هریسه باید ساخت و بعد از
هضم و توابل آن زنجبیل و دارچینی و فلفل و دارفلفل و شیر تازه چون
زلیبیا و عسلی و لوزینج و الحم مثل ماند و شراب شیرین تازه و [illegible]
شیر اغشته و شیر و انگبین سود دارد و از طعامهای ترش و شور
پرهیز باید کرد و بر بستر گرم و نرم باید خفت و چون طعام هضم شود
بگرمابه رفتن و روغن یاسمین و خیری بکار داشتن و لهو و آسایش
جستن و طلخه مشکین با خود داشتن و شقاقل پرورده و زنجبیل پرورده
و ترنج پرورده سود دارد و اگر قوت بیکبار ساقط شود در حال ماء اللحم
دادن با اندکی شراب یکانی که زرده خایه مرغ نیم برشت با اندکی نمک

واین حال پیران و سلولان را افتد و کسانی را که از جماع لذت
بسیار یابند چون عاشقان و کسانی که بعید عهد باشند بجماع و کسانی
که جماع بر گرسنگی و ماندگی کرده باشند و اگر خداوند سقوط قوت جوان باشد و تندرست
و فصل تابستان بود و در آب سرد جستن و در حال بر آمدن بود و آورد و اگر
گرم تر آن اخلاط عفن باشد و بسبب حرکت جماع آن اخلاط گرم شود و تن را گرم کند
علامت وی آنست که در حال فراش تب بر آید و باشد که بیکبار زاید
رنگ انگیخته تن از آن خلط پاک باید کرد و دوا [illegible] المسکی
دادن و خداوند مزاج سرد را اندر اندک ضعف او بوی مشک و عود
و معجونها گرم باید کرد چون مثرودیطوس و دوا المسک و دوا [illegible]
و معجونها که در جایگاهش یاد کرده آید و سقوط قوت و شهوت
و غشی او را با ماء اللحم و شراب کهن و توابل گرم باید کرد و طعام
او کباب و بریان و قلیه خشک باشد و توابل گرم چون زنجبیل
و دارچینی و [illegible] ماء العسل خورد و خداوند مزاج گرم
و خشک را اندر تدبیرهای تری فرمای باید کرد و تدبیر آنکه رنجی و ریاضت
گوشت را گرم کند و از طعامها و توابل گرم پرهیز کند
و آسایش طلبند و طعام از کدوی تر و اسفاناج و ماهی
تغذیه و کشک جو و دوغ تازه و بره و بزغاله و مرغ فربه سازند

و خایه مرغ نیم برشت و ماهی تازه موافق بود و از میوه‌ها انگور رسیده
و امرود حسنی سود دارد و در آب گرم نشستن و روغن یاسمین
یا روغن نرگس آمیخته بکار داشتن سود دارد و هرکه مزاج گرم و تر را
جماع کمتر زیان دارد باشد که بعضی را که ایشان از ناکردن دوار
و خیرگی چشم و دیگر اعراض پدید آید و اگر افراط کند خفقان و ضعف
معده پدید آید و قوة ساقط شود و بعضی را از پس جماع درد سر
خیزد و چشم خیره شود سبب آن بود که در تن خلطی بود و بحرکت
جماع بخار آن خلط بدماغ برآید و بعضی را سبب آن بود که بر خمار
جماع کنند و شراب صرف قوی خورده باشند علاج آنست که
اگر در تن خلط بود نخست استفراغ کنند با یارج فیقرا و حب قوقایا
پس بول را قوت دادن و روغن گل و گلاب آب غوره و اندکی سرکه
بر سر می نهند و طعام از سماق و غوره و نار و اندک مانند آن سازند
و کشنیز اندر طعامها کردن سود دارد و کافور و صندل و گلاب بوییدن
و بعضی را که از پس جماع ماندگی پدید آید علاج ایشان آنست که خوردنی
گرم بخورند و بخسبند و چون بیدار شوند ماء اللحم و زرده خایه مرغ
نیم برشت با اندکی شکر بخورند زمانی خشک پس گرمابه شوند والسلام

باب [illegible] اندر علاج کسانی که زیادتی شهوت جماع غالب بود و خواهند که شهوت کم کنند

بباید دانست که بسیاری شهوت جماع گاه در جوانی باشد و مزاج
نیک و تندرست بود و توانایی باشد این را شهوت نباید شکست
از بهر آنکه شکستن قوة مزاج بود و لکن اگر سبب بسیاری شهوت زیادتی
گرمی و تری بود استفراغی کنند و آن شهوت را ساکن گردانند و طعام
سبک باید خورد و تدبیرها خشک بکار داشتن چون شراب نیلوفر
و شراب لیمو و دوغ ترش و چیزهای سرد و تر چون کدو و اسفاناج
و برگ ساق خرفه و کسنه و طعام چون غوره باه و سماق باه و ریواج
باه و نار باه ترش و چیزها سرد و خشک چون پست جو و پست عدس
و پست کاورس و عدس پخته و ضماد کردن از طحلب و برگ خرفه
و کشنیز تر و اسپغول بر خایه و مقعد و اگر تری زیادت بود
و حرارت باندازه کمونی سود دارد منی را خشک کند و نگذارد که
بسیار تولد کند صفت دارویی که منی را خشک کند بگیرند تخم کوک
و تخم خرفه از هر یکی برابر شربتی یک درم کوفته با آب عدس پخته
صفت داروی دیگر بگیرد تخم سداب و افیون از هر یکی یک درم جند
بیدستر و بزر البنج از هر یکی دو درم گل سرخ و گلنار از هر یکی
سه درم شربتی دو درم با آب سرد و اگر سبب بسیاری شهوت گرمی
و تیزی منی بود علامت وی آنست که منی زود بیرون آید و در بجای



حرارتی و حرقتی باشد و از جماع ضعیفی پدید آید و علاج او زیتها
و ضمادهای خشک که یاد کرده آمده است و بر سر کنان خشخاش نخسته سرب

باب هشتم اندر نعوظ قضیب و علامات آن

این علتی است که قضیب بی شهوت برخاسته باشد و سبب تر دیگر
اندرین علت بسیاری بادهای غلیظ بود و اندر التهاب تناسل و حوالی آن
و مادهٔ آن بادها رطوبتی باشد غلیظ و برانگیزنده باد حرارتی باشد ضعیف
و اسباب رو بسیار خوردن طعامها غلیظ و باد انگیز چون انگور و نخود و لوبیا
و زردهٔ خایهٔ مرغ و کنگر و شراب تیز از آن جمله است و عادت استلقی خفتن
یعنی به پشت باز خفتن پشت را گرم کند و ماده را بجنباند و این علتی
که اگر زود علاج نکنند منی متمدد شود و اماس گرم تولد کند و یک علامت
علامتهای این علت سه نوع است یکی آنکه ماده او رطوبتی باشد غلیظ
علامتهای امتلاء خون است ... سرخ و تدبیرهای گذشته را
گواهی دهد سیم اگر زود این علت را علاج نکنند قضیب بزرگتر
می شود و اختلاج بکند و ... مانند باشد و او ... منی متمدد شود
و اماس گرم پدید آید و زود بکشد و تخت شکم باد کرد و عرق سرد شود پس
بکشد اما علاج نوع نخستین که ماده آن بلغم غلیظ بود آنست
که چند بار قی متواتر فرمایند و در آن مبالغه کنند تا ماده کم شود و طعام

اندک لطیف خورند و داروها که بادها را بشکند و منی را کم کند
خوردن و بر قضیب و بر حوالی آن ضماد کردن سود دارد و از جماع
و از اندیشهٔ آن و از اسباب آن پرهیز باید کرد مگر که حرارت
کرده و ترسند که مغزی دیگر از ... ناکردن جماع پدید آید و علاج
نوع دویم آنست که نخست رگ زنند و از پس رگ زدن چند
کرت قی کنند تا ماده بسوی بالا باز گردد و از جایگاه علت ...
شود و شراب نیلوفر و بیخ او و تخم بنجنکشت سپید هند تا تولد منی
کمتر شود و سرکه و گلاب و عصارهٔ برگ خرفه و عصارهٔ برگ
کوکنار و طبیخ عدس مقشر بر قضیب و کمرگاه و زهار و خایه طلی کنند
و تخم کوکنار در آب سرد و آب تخم خرفه سپید هند و طعام از آن بیخ
که در باب گذشته یاد کرده آمده است و بر سر کنان و برگ
گل و برگ بید خشک و تخته سرب بر پشت و کمرگاه بستن و
نطولها را تحلیل کننده بکار داشتن و بعضی طبیبان گفته اند جماع
کردن اندرین علت صواب باشد و علاج نوع سیم آنست
که رگ اکحل و صافن زنند و قی فرمایند و اگر طبع نرم باید کرد
منقع خشک در جلاب و آب عنب الثعلب و آب کسنی
و طبیخ بر سیاوشان و خیار شنبر نرم کند و حقنه کردن ...



کرد ریحان بستان و خطمی و آلوی سیاه پخته باشند بار دیگر بجوشانند و شکر
دارد و ضماد آرد جو و خطمی و آب گشنیز تر و برگ عنب الثعلب سود
دارد و مرداسنگ و اسفیداج و قیمولیا و گل ارمنی با سرکه و گلاب
طلی کردن سود دارد و شربت کشکاب و آب انار و شربت بنفشه
و شراب نیلوفر و شراب عناب دهند و بر قطن حجامت کنند و
دو حجامت برافکنند و اگر صداع عظیم ... بکیلو ... بانیم دانگ کافور ... سازند

باب نهم اندر سرعت انزال و بسیار آمدن مذی و ودی و بیماری احتلام

بباید دانست که آب مرد را که بوقت جماع بیرون آید و سبب تولد
فرزند آنست منی گویند و آب نشاط را که بوقت بازی ... آید
ودی گویند ... کردن و نگاه کردن و سخن گفتن با کسی که از وی دور
بود بیرون آید انرا مذی گویند و آب رقیق و لزج که از پس بول بیرون
آید ودی گویند و اسباب سرعت انزال و اسباب بسیاری مذی
و ودی از بسیاری خون تولد کند و بعید عهدی بجماع اندر ان ... را
دهد یا رقیقی و خامی منی یا گرمی و تیزی منی یا ضعیفی آلتهای تناسل
و ضعیفی قوة ماسکه **علامات** اما علامت آنچه سبب آن بسیاری خون
باشد و بسیاری منی بود آنست که آلتها تناسل قوی بود و در هیچ
اندامی دیگر ضعیفی نباشد و رنگ و قوام ان معتدل بود و علامات

خون ظاهر باشد و آنچه سبب گرمی و تیزی منی بود علامت وی
آنست که منی زرد بود و بوقت بیرون آمدن مجری را بسوزد
و سخت زود بیرون جهد و آنچه سبب آن ضعیفی آلتهای تناسل
و ضعیفی قوة ماسکه بود علامت وی آنست که منی بی انعاظ بیرون
آید که او عیبه منی تشنج کند و منی بی انعاظ بیرون آید **معالجات** اما
علاج نوع نخستین که سبب بسیاری خون و بسیاری منی و بعید
عهدی بود در جماع آنست که نخستین رگ زنند و طعام اندک
تر باز آرند و از شراب دور باشند و هر بامداد العوره و آب
انار و سکنگبین و مانند آن خورند **صفت** داروی که منی را کم کند
بگیرند تخم کوک و تخم خرفه از هر یکی یکدرم اسبغول و گشنیز خشک
از هر یکی سه درم گلنار و نیلوفر از هر یکی دو درم کافور دانگی و نیم
شربت سه درم یکهفته این شربت بکار دارد و آنچه سبب آن
رقیقی و خامی منی بود علاج وی آنست که داروهای گرم و قابض بخورند
و مالیدن بکار دارند و طعامها از گوشت بریان و مطجنه و قلیه خشک
سازند با دارچینی و سعتر و زیره و مانند آن و شهدانج بریان
کم با سکنگبین عسلی سود دارد مذی و ودی را زود باز دارد
صفت داروی که مذی و ودی را باز دارد از مردان و زنان

بکرند تخم سداب و تخم بنجنکشت و کلنار را استارات شرمنی بسوزم
با سکنگبین و انچه سبب آن کرمی و تیزی منی بود علاج وی
آنست که بشر تنها و ضمادها و نطولها خنک تیزی او را بنشاند
و با عتدال باز آرند و تخم کوک و تخم خرفه با سکنجبین سوده آرد و
داروی که در علاج نوع نخستین ازین باب یاد کرده آمده است
سوده آرد و صندل و گلاب و کافور بوییدن خاصه سود دارد و انچه
سبب آن ضعیفی قوة ماسکه بود که مزاج گرم بود علاج او انست
که اکنون یاد کرده آمده است و اگر مزاج سرد و تر بود و این بیشتر بود
علاج وی با استفراغ رطوبت باید کرد و نقی معده از پس برآرد با
مسهل چون حب شبیرج و حب منتن و طعام گوشتهای بریان
کرده و کلیه خشک و مطبخه و حلوا انگبین خوردن و روغن نرگس
با مشک طلی کردن سود دارد و اندر طبیخ بورد و ورز کوشتی
دیار بوت و جنت بلوط و سعد و سنبل و از پس آن قسط و
فرفیون و سعد و سنبل و اقاقیا و روغن نرگس و روغن مورد
آمیخته طلی کردن سود دارد و اطریفل بزرگ که بخبث الحدید کرده
باشند درین باب و در علاج همه اندامهای عصبانی سود
دارد و انرا که احتلام بسیار افتد بر پشت خفتن ندهند و بر کمرگاه

بدوختن و سجنفر از سرب بر کمرگاه بستن سود دارد با این علاجها که یاد کرد

باب نهم اندر انکه اسباب ضعیفی قوة مجامعت چیزاست و علامات و علاج هر یک چیست

باید دانست که مجامعت کاری طبیعی است همه انواع جانوران را
از جهت بقاء نوع و بدین سبب قضیب و اوعیه منی را از جمله
اعضاء رئیسه شمارند و اعضاء رئیسه چهار است مغز و دل
و جگر چهارم اوعیه منی و خصا که بقاء نوع تعلق بقوة این چهار
دارد و بقاء شخص بقوة سه است این سه دارد و بدین سبب است
که کار مجامعت تمام بگردد مگر بقوت این سه کانه و اگر این سه کانه
ضعیف بود کار مجامعت ضعیف بود و ناقص و ضعیفی این
اندامها بدین علامتها توان دانست که اکنون یاد کرده آید
علامات اما اگر مغز ضعیف بود جماع آرزو نکند و اگر کند
لذت نیابد و قضیب سست بود و اگر عصبها ضعیف بود
حال همین بود و حس و حرکت ضعیف بود و اگر سبب ضعیفی مغز
و عصبها سردی بود خداوند علت لاغر باشد و در هوای سرد جماع
نتواند کرد و چیزهای سرد خوردن زیان دارد و اگر سبب ضعیفی
تری بود خداوند علت در آب و در گرمابه درستی جماع
نتواند کرد و آب خوردن و میوهای تری آرند تا زیان دارد

واگر سبب ضعیفی گرمی بود خداوند علت اندر زمستان قادرتر
بود و چیزهای گرم و تر زیان دارد و ضعف زیادت کند واگر
سبب خشکی بود علامات سوء المزاج خشک ظاهر بود و چیزهای تری
آرنده سود دارد و جماع کردن زیان دارد و اندر آنکه مغز و عصبها
ضعیف نباشد حال برضد این بود و از جماع لذت تمام یابد
و آرزوی جماع قوی بود و قضیب سخت و در گرما و سرما و مستی
و هوشیاری و گرمابه و بیرون گرمابه یکی باشد و اگر دل ضعیف بود
جماع کمتر آرزو کند و نشاط کمتر بود و قضیب دیر سخت شود
و لذت کمتر یابد و اگر شریانها ضعیف بود حال همین بود و اگر
سبب این ضعیفی سردی بود یا تری یا گرمی یا خشکی چیزهای سرد
و تر و گرم و خشک زیان دارد چنانکه در ضعیفی مغز یاد کرده آمد
و اندر آنکه در دل و شریانها ضعیفی نبود همه احوال برضد این
بود و در شوخ بود و شرم و ترس او را از آن کار باز ندارد
و در مستی و هوشیاری و در سرما و گرما به یکسان بود و اگر جگر
ضعیف بود منی و آرزوی جماع کمتر بود و قوت بسیاری جماع
نباشد و ضعف آرد و اندر آنکه جگر قوی بود منی بسیار باشد
و جماع بسیار تواند کرد لکن قوت جگر تنها کفایت نباشد معده و گرده

هردو باید که قوی باشد از بهر آنکه هردو خدمت او میکنند معده
طعام را بپزد و کیلوس گرداند تا جگر از آن خون تواند کرد رسید
و گرده آب را از خون جدا تواند کرد و بخویشتن کشد تا خون که
زردی تولد کند سپید بود و قوی بود و اگر معده و گرده ضعیف
بود و هردو کار با تقصیر بود بدان سبب قوت جگر بر حال خویش
نماند و بیمار بها تولد کند و اگر اوعیهٔ منی ضعیف بود جماع کردن
با خلل بسیار بود اگر مزاج اوعیهٔ منی گرم افتاده بود علامت وی
آن است که خصیتین بزرگ بود و بر قضیب رگهای بزرگ
پیدا بود و لمس گرم بود و خداوند این مزاج با جماع حریص بود
و منی او بسیار بود و زود بالغ شود و زود بر زهار او موی
برآید بسیار و فرزندان او بیشتر نرینه باشد و اگر سرد افتاده
بود منی اندک بود و فسرده بود و قضیب و خایه کوچک
بود و در جماع ضعیف بود و اگر مزاج اوعیهٔ منی تر افتاده
باشد منی بسیار بود و رقیق و نعوظ او ضعیف بود و اگر
مزاج اوعیهٔ خشک بود منی اندک و غلیظ باشد و نعوظ دیر
افتد لکن چون افتاد در کار قوی باشد و اگر مزاج اوعیهٔ
منی مرکب افتاده باشد از گرمی و خشکی منی اندک و زرد بود

وابر زهار موی بسیار بود و زود بالغ شود و در جماع حریص
باشد لکن بسیار نتواند کرد و اگر گرم و تر افتاده باشد منی
بسیار بود و بقوام معتدل در رنگ سپید و از روی جماع نیرومند
باشد و بسیار تواند کرد و تر افتاده بود بر زهار موی کمتر و دیرتر
از همگنان بر آید و از روی جماع کمتر بود و منی رقیق و کبود فام
بود و قضیب سست بود و جماع با نیرو اگر مزاج عضوها
خفیف شود و حرکت قضیب اندک و ضعیف شود و قضیب
لاغر و خشک شود منی الی العوظ بیرون آید و بتازی عنین این را گویند
یعنی جماع نتواند کرد اگر این مزاج و این ضعیفی مادرزاد بود
عنین راستین این باشد **معالجات** اگر ضعیفی دماغ و علامتهای
آن ظاهر شود نگاه باید کرد تا در دماغ آن فضله هست یا نی
اگر فضله باشد نخست دماغ را از آن فضلها پاک باید کرد
بحبی که از شحم حنظل و صبر و اسطوخودوس ساخته باشند و ایارج
فیقرا و حب قوقایا پس غرغره و عطسه باید فرمود و بوئیهای
موافق دماغ را قوت دادن و اگر مزاج دماغ گرم بود کافور
و صندل و بنفشه و گل و گلاب موافق بود و اگر مزاج دماغ
سرد بود مشک و عود و عنبر و غالیه موافق بود و مشک و منی

چکانیدن سود دارد و جمله از جهت علاج این نوع بعلاجها
دماغی رجوع باید کرد و اگر علامتهای ضعیفی دل ظاهر باشد
از ابد و المسک و تریاق او مژود یلیوس دادن و شراب انار
التور رو یا ادرنجبویه و شراب ریحانی قوة باید داد و اسباب
لهو و مراد و کامرانی با جست و اندیشه و غم از خود دور باید
کرد و از طعامها غلیظ سودایی پرهیز باید کرد و اگر علامت
ضعیفی جگر یا ضعیفی گرده یا ضعیفی معده و علامتها سوء المزاج
و بیماریهای آن ظاهر گردد علاج هر یک چنانکه در جایگاه خویش
یاد کرده آمده است می باید کرد و اگر علامتهای ضعیفی قضیب و ضعف
اوعیه منی ظاهر گردد تن را بیرون پس دارو دادن مسهل که عضوها را
از خلط غلیظ لزج پاک کند چون قنطوریون باریک
و شحم حنظل و حقنها تیز کردن و دارو ها و روغنهای گرم مالید
و اگر سبب سستی قضیب سوء المزاج سرد بود چند سید تر
و فربیون و شیطرج در طلاها بکار داشتن و اگر سوء المزاج
تر بود اهلیلج و سعد و دارفلفل و زنجبیل و سرد و بکار باید داشت و از طعام

باب یازدهم اندر طعامها که قوت جماع زیادت کنند

بباید دانست که اصل اندر تدبیر ضعیف قوت مباشرت

که تدبیر زیادت شدن آب و باد کند از بهر آنکه هرگاه که آب و باد بجهو
زیادت شود جماع و عیسه منی از آب بر شود شهوت بیرون کردن و قوت دفع
آن بجنبد همچون بول و براز هرگاه که شهوت بیرون کردن آب و باد
پدید آید و قوت دفع آن بجنبد قوت می سخت پدید آید و زیادتی آب
و باد از طعامی بود که اندر وی چون غذای قوی و لزج و گرم و تر باشد تری او
از آن تری بخاری و بادی برانگیزد و هرگاه که چون قوی و لزج بود
مادی که از وی خیزد و در تحلیل نپذیرد لکن قوت آن در هضم ثانی
و ثالث بماند و قوت می سخت و قضیب از این باد بود و دیگر
سبب است که طعامها که از بهر این کار کرده اند طعامهای است
که در وی سه معنی باید که باشد یکی آنکه غذا ای بسیار دهد دوم آنکه باد
انگیزد سیم آنکه میل بگرمی دارد لکن اگر این سه معنی در یک چیز باشد بر آن
مزید نباشد و اگر نباشد دو چیز یا سه چیز ترکیب کنند تا آن سه
معنی حاصل شود اما آنچه در وی این سه معنی حاصل است نخود است
و لوبیا و گزر و شلغم و آنچه بدین ماند و آنچه بدین ماند اما باقلی غذای
بسیار دهد و در وی رطوبتی قوی است که از وی بادها تولد کند لکن
در وی حرارتی نیست که از آن رطوبت بادی و بخاری برانگیزد
پس اگر چیزی گرم که مزاج او ضد مزاج منی نباشد با وی ترکیب کنند

چون اندک زنجبیل و دارچینی و دارفلفل و شقاقل این سه معنی
اندر وی حاصل آید و پیاز گرم و تر و باد انگیز است لکن اندک
غذا است چون او را با گوشت میش یکساله ترکیب کنند این سه معنی
حاصل آید و آب پیاز زیادت کند در زرده خایه مرغ نیم برشت
و مغز سر بره و مغز سر مرغ و مغز استخوان و مغز گنجشک گرانرا
با نعنع که در وی نوعیست که انتها ناسل را بر فعل خویش یاری
دهد و گزر و شلغم و هر چیزی سه معنی بکند یکی نزدیک اند در این سه
حرارت معتدل و غذا دهنده است اگر با زرده خایه مرغ ترکیب
شود غذا آن شته باشد و انگور شیرین و رسیده بسیار غذا
و تری دهنده و باد انگیز است و قوت او از قوت گزر و
شلغم بیشتر است و هلیون که بپارسی مارچوبه گویند و شقه
که بپارسی کنکر گویند و گوز و بادام شیرین و بندق و فستق
و کوزنهند و حب الزلم و شیر تازه و کبوتر بچه و بط و خایه
خروس و خایه گنجشک و جگر مرغ و اکبیت و روغن کباب و کرنج
لبنیر و الکر و موز اهم و همه اندرین باب سود مند است و تور
اندر قوت زیادت کردن قوة جی بعث نافع تر است از
همه غذا از بهر آنکه گرمی معتدل و غذا دهنده و در وی رطوبتی

و کند ناسه و ترات و غذا دهنده نیکو

کاو

فرد نیست که ماده باد باشد اگر او را در آب کنند تا عشته شود
و هر بامداد از گوشت ازان بخورند قوت عظیم کند و در وی هیچ منفعت
نیست و اگر مردم سرد مزاج انرا با اندکی زنجبیل خورد صواب
بود و قلیه نرگسی که در وی گوشت و گوز و کشنیز و نخود و باقلی بود
و نمک او با زنجبیل آمیخته بود و زرده خایه مرغ بر افکنند
بهترین غذاست و اگر [illegible] درین قلیه کنند قوی تر شود
صفت طعامی نافع بگیرند جوزه مرغ خانگی فربه سه عدد
کبوتر بچه سه عدد و بعد کبوتر بچه بمقداری که از بچه کبوتر حاصل
آید همه را با نخود و باقلی و لوبیا و پیاز بسیار بپزند و اندکی توابل
برافکنند و نمک سخت غور کنند با زنجبیل آمیخته طعامی دیگر مغز گوز
هندی و پوست سیاه بتراشند و نان سپیده در شیر تازه
با این گوز هندی تراشیده ترید کنند و مرغ فربه و [illegible] فربه
بریان [illegible] و بریده ان گوزاب سخت نافع بود طعامی دیگر
مغز بادام شیرین مقشر و مغز فستق و مغز گوز هندی تراشیده
و تخم خشخاش سپید و شقاقل و اگر خشک سپید را ستاره است
همه را بکوبند و گوگرد خشک کرده سوده چندوزن همه را آردها
هر باره آرد گندم در شیر تازه بجوشند و بخورند تن را فربه کند

و قوة جماع زیادت کند و کبوتر بچه و جوزه مرغ خانگی
و گنجشک که علف ایشان نخود و حبه و آنچه در لوبیا و باقلی
و تخم معصفر و تخم توده‌ری باشد سود دارد اگر کسی پیوسته
گوشت گنجشک خورد و پای آب شیر خورد و قضیب او سخت
باشد و مردم محرور خشک مزاج را ماهی تازه بریان کرده
و تخم دمات و پیاز در شیر تازه با شکر و گوشت بزغاله
و بره و مرغ سود دارد والله اعلم بالصواب

باب دوازدهم اندر داروها که از انواع طعامها سازند

صفت داروی که باه و آب زیادت کند بگیرند نخود
سیاه و در آب [illegible] کنند پس در سایه خشک کنند باز
هم درین آب ترکنند و باز خشک کنند تا سه کرت تر میکنند
و خشک می‌کنند پس انرا بکوبند و بروغن حبة الخضرا یا بروغن
فستق یا بروغن گوز هندی بسرشند هر بامداد و شبانگاه
چند گوز بزرگ بخورند و از پس آن سه وقیه نبید بخورند
صفت داروی دیگر بگیرند نخود و پاک کنند و بشیر تازه کنند چنانکه
بزرگ شود و بروغن گاو بریان کنند چنانکه لون زرد شود و چند
وزن آن حب الصنوبر الصغار با ان بکوبند و با [illegible] المقشر

بر شسته و اندکی دارچینی و مصطکی بر افکنند و هر بامداد و شبانگاه
چند کوزی بخورند **صفت عجه که خواجه ابو علی سینا** رحمة الله از مودات
بگیرند مغز گنجشک و مغز کبوتر بچه پنجاه عدد و زرده خایه گنجشک بیست عدد
و زرده خایه مرغ خانگی ده عدد و ماء اللحم که از گوشت میش جوان کرده
باشند یک پیمانه و آب پیاز کوفته و فشارده سه وقیه و آب جرجیر
پنج وقیه و مغز گاو پنجاه درم توابل چند اگر کفایت بود عجه سازند
چنانکه رسم است و بخورند و پس از هضم آن اندک شراب
ریحانی بخورند **صفت دیگر** بگیرند زرده خایه مرغ ده عدد و روغن
گاو بیست درم شکر سوده سی درم و دارچینی نیم درم بر افکنند و نیم
برشت کنند و بخورند و اگر بجای شکر انگبین کنند روا باشد
صفت آردی که مردم لاغر را شاید بگیرند شیر تازه از جوانه(?)
گاو دو رطل بغدادی و دو کف ترانگبین طبرزد پاک کرده بر
افکنند و بجوشانند تا بقوام انگبین آید شیر تهی کم وقتی ناشتا
صفت آردی که مردم مبرود مزاج را شاید بگیرند دارچینی سوده یک درم و انزا(?)
در یک رطل شیر تازه کنند و نیک بجوشانند تا انگبینه شود
ناشتا یکقدح بخورند و از طعام بجای آب آب شیر خورند
و آب بخورند و طعام کباب و قلیه نرگسی خورند یک هفته

بدین تدبیر کنند و هیچ جماع نکنند قوتی عظیم دهد و الله اعلم بالصواب
باب بیست و نهم اندر رباکردن(?) شرابها که قوت مجامعت آدمی را زیادت کند
صفت جرجیر بگیرند شلغم و جرجیر و الجزر خشک همه را سطبر است(?)
بیزند تا آب قوت آن بگیرد و نیک رنجه و صافی کنند و بیالایند
و مویز دانه بیرون کرده باندازه آن هم در آن آب بیزند و
نیک رنجه و صافی کنند و بنهند تا پخته شود شراب گردد **صفت**
شراب الجزر بگیرند الجزر خشک و زبر و نخ(?) من حلیه سه من الجزر النوبیه
تا خاک و غبار از وی پاک شود و در آب کنند چندانکه دو انگشت
آب بر سر آن باز ایستد اگر زمستان بود سه شبانروز بجای
گرم بنهند و اگر تابستان بود یک شبانروز و اگر بهار و خزان بود
دو شبانروز تا آب قوت الجزر بگیرد پس جوش ده بدهند و در کرباس
پاکیزه نیک رنجه و بپالایند و آن ابرار در دیگ سنگین کنند
و هم سنگ آن آب انگبین باری بیامیزند و بعد انگبین نیم وزن
آن کنند و تخم بلیوس(?) و تخم ترب سرخ و سپید از هر یکی دو درم
زنجبیل سه درم دارچینی و کوز بوا و بسباسه و خرنوب از هر یکی
یک درم همه را بکوبند و در خرقه کتان بندند فراخ و در دیگ
افکنند و بجوشانند تا بقوام آید و هر ساعت آن خرقه را می مالند

تا قوت آن در این شراب شود پس صره را بیفشارند و بیرون
کنند و از آن شراب مقدار دو اوقیه میخورند صفت شراب
کذر بگیرند کذر ده من و پاک بشویند و سه شبانروز ... بشکنند و
ده من در بیزند و در دیگ سنگین کنند و سه در حلیه دو من
آب در وی کنند و سر دیگ بپوشند و گل پاک کنند تا بخار
بیرون نشود و بر آتش نرم نهند و بپزند چندانکه دانند که پخته
شد از آتش برگیرند و بنهند تا سرد شود پس سر دیگ بگشایند
و آن آب از وی بپالایند و کذر بیفشارند و در کرباسی بگیرند
و آب او بستانند و هم سنگ او انگبین بر نهند و چنانکه آوردیم
که در شراب دیگر یاد کرده آمد در آن افکنند و همچنان بپزند و بعضی
مردمان هم سنگ آب کذر شراب انگوری بادی را با انگبین
جمع کنند و بپزند تا قوام گیرد صفت انگوری بگیرند عصیره انگور در
هر ده من عصیر سیر ده سیر آردی کوفته و در صره بسته
در افکنند و بگذارند تا جوش شود و شراب شود و آرد و ایت
تخم شلغم و تخم جرجیر و بوزیدان و بهمن سرخ و سپید و تخم هلیون
و لسان العصافیر و حب قلقل و تخم کذر راستا راست همه را
بکوبند و در صره کنند ... و هر چند روز آن صره را

بجنبانه

بجنبانند و صاف کنند و چون شراب رسیده باشد صره از وی
آرند دیگر بردارند ازو

باب چهاردهم اندر داروهای مرکب و معجونها

از بهر این کار بهترین معجونها شراب است و دلیل این است و ادانک خاصه
کسی را که سبب تغیر این کار ضعیف بود صفت معجون بگیرند هلیون
و شقاقل و زنجبیل از هر یکی پنج درم هر دو تودری و بهمن دو ... از هر یکی
سه درم تخم شبت و تخم شلغم و تخم جرجیر و تخم الجزر از هر یکی
یکدرم سنبل هندی و مغز الشقاقل از هر یکی سه درم حب
الرشاد پنج درم لسان العصافیر پنج درم با شهد عسل ... بسرشند
چنانکه رسم است شربتی پنج درم صفت معجون دیگر عسل بلادر و انگبین
و روغن گاو راستا راست همه را در هم بجوشانند و نگاه
دارند شربت از یکدرم تا دو درم با آب گرم که با شراب
ممزوج صفت داروی قوی بگیرند تخم پیاز سپید و شقاقل و بیخ
کنجک و لفاح النخل یعنی گشن خرما و کندر از هر یکی راستا راست
همه را بکوبند و با ... کنجک خشک کرده با آب نیم گرم بسرشند
و حبها کنند چند نخودی و بوقت حاجت هفت حب در شراب
حل کنند و بخورند و اندر آن کتاب که این حب یاد کرده است
میگوید از هفت حب زیادت نباید خورد که هیچ کس طاقت انگبی...

کو این حب جوزه باشد غذا آرد صفت معجون لبوب بگیرند مغز بادام و مغز
پسته و مغز فندق و مغز گوز هندی و مغز جلغوزه و مغز حب الفلفل
و مغز حب الزلم و مغز حبة الخضرا از استار است خار خسک و دار فلفل
و زنجبیل از هر یکی عشر بگیرد همه را بکوبند و با پانید بسرشند شربتی چند
جوزی صفت آردی که خداوند مزاج سرد را شاید که سردی سخت غالب بود بگیرند
چاوشیر سه درم در یک دفعه آب ترنگوشی حل کنند و سه روز بنهند
پس بکار دارند صفت آردی که مزاج معتدل را شاید بگیرند مغز تخم خربزه
و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خرفه از هر یکی سه درم مغز تخم کدو پنج
درم مغز بادام شیرین پاک کرده و تخم خشخاش سپید از هر یکی شش درم
کثیرا دو درم زنجبیل و خولنجان و شقاقل از هر یکی نیم درم تودری و تخم کرفس
و تخم هلیون و جلغوزه از هر یکی یک درم ترنجبین بگیرند بسرشند چنانکه رسم است
شربتی دو مثقال صفت آردی که منفعت آن عجب است یکی قضیب
گاو جوان است خشک کنند و بکوبند و یک درم بر زرده خایه مرغ نیم
برشت افکنند و بخورند و اگر بشیر مایه سرشته خشک کنند و مقدار یک
گوز در آب افکنند و بخورند پیش از وقت حاجت بدوازده ساعت
قوتی عظیم کنند و مرد جوانی را علاج کردم از هیچ چیز آن شکر گرد
که از قضیب گاو و شکر بسیار گردد این بولت و الله اعلم

باب پانزدهم اندر داروی که در مالند

صفت داروی که طلا کنند قضیب که مفلوج باشد سخت کند
علامت مفلوجی آنست که قضیب سست و لاغر شود و علامت
مرطوبی آنست که قضیب بر حال خویش باشد لاغر نباشد لکن چون
گوشت الودی باشد دارو مالیدن این را سود دارد بگیرند
بورق و سنبل و سعد و خردل و دار چینی و خولنجان دانگی
همه را بکوبند و بشیر تازه تر کنند و بنهند تا دارو شیر بخورد
و خشک شود پس بکوبند و بزهره گاو تر کنند و بنهند تا آن
بخورد پس با انگبین بسرشند و بر قضیب و حوالی آن طلی کنند
و بر شته طلی کردن قضیب را سخت کند صفت داروی دیگر
بگیرند ... دانه دارو را بار روغن زنبق کرد روغن قسط کرد روغن
خیری بسرشند و بر قضیب و خایه و زهار و کمرگاه و سرین
و کف طلی کنند و اگر سبب سستی قضیب از سردی بود چند
بیدستر و فربیون و عاقرقرحا در روغن خیری کرد روغن
یاسمین بیامیزند و طلی کنند و اگر سبب سستی از رطوبت بود
ربع و ابهل و سعد و ریحان روغن در افکنند و طلی کنند و الله اعلم

باب شانزدهم اندر خوردنیها و بسودنیها که جماع را زیادت کند

صفت حقنه که گرده را فربه کند و شهوت جماع را بجنباند بگیرند سر گوسفند
فربه و خایه او و پاره دنبه و یک کف نخود و یک کف گندم و تخم جرجیر و تخم
شلغم و تخم هلیون از هر یکی پنج درم همه را در دیگی کنند و آب در کنند چندانکه
دو انگشت بر سر آنها باشد و سر دیگ بپوشند و بگل بگیرند و یک شب در
تنور نهند تا پخته شود ازین مطبوخ بگیرند یک اوقیه روغن گاو نیم اوقیه
[illegible] بدان حقنه کنند و باید که پیش از حقنه [illegible] باشند و روده‌ها
از رطوبت فزونی پاک کرده و حقنه نخستین از آب چغندر و خطمی و بوره
و اندکی الکحل ساخته **صفت حقنه که مردم سرد مزاج را شاید** بگیرند تخم کتان
و حلبه از هر یکی سه اوقیه تخم ترب یک اوقیه تخم جرجیر نیم اوقیه انجیر خشک
و خرما از هر یکی هشت درم مغز تخم معصفر یک اوقیه و نیم [illegible] یک اوقیه
تخم انجره دو اوقیه [illegible] خشک نیم کوفته از هر یکی چهار اوقیه همه را در ده
رطل [illegible] آب بپزند تا [illegible] برود و بپالایند ده ستیر ازین مطبوخ
[illegible] روغن سوسن [illegible] روغن نرگس [illegible] بیامیزند و حقنه
کنند **صفت حقنه که گرده را گرم کند** و خداوند باد بواسیر را سود دارد بگیرند
روغن [illegible] و روغن حبة الخضرا و آب کرفس از هر یکی یک سکره بهم
بیامیزند و نیم گرم حقنه کنند **صفت حقنه که خداوند مزاج گرم را سود دارد** بگیرند ترشی
و گردن [illegible] و خیار [illegible] گندم و جو نیم کوفته [illegible]

و هلیون نر و سه مرغ خانگی از هر یکی باندازه که باید و بپزند و بپالایند
و ده ستیر ازین مطبوخ بگیرند و یک سکره روغن گاو و یک اوقیه روغن [illegible]
و یک اوقیه روغن [illegible] بیامیزند و نیم گرم حقنه کنند سه روز بامداد و
شبانگاه و هر گاه که این حقنه کنند جماع نباید کرد و هیچ کار رنج نیز
نباید کرد و آب کمتر باید خورد و آسایش باید جست **صفت شیاف**
بگیرند [illegible] و آنرا عاقرقرحا [illegible] بکوبند [illegible]
[illegible]
[illegible] الغافقی [illegible]

باب هفدهم اندر یاد کردن [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باب هجدهم اندر علتی که آنرا ابنه گویند

محمد زکریا میگوید هرگاه که آب مرد با آب زن غلبه آرد فرزند نرینه آید
و هرگاه که آب زن با آب مرد غلبه آرد فرزند مادینه آید و هرگاه که آب
بر آب زن سخت غالب بود فرزند نرینه آید و در نرینگی تمام و قوی بود و آن
نرینگی او قوی و تمام بود و هرگاه که بر خلاف این افتد فرزند مادینه
بود و در مادینگی تمام بود و بدین سبب است که بعضی زنان باشند که طبع و
خوی مردان دارند و سخن مردانه گویند و کارها مردانه کنند و باشند
که ایشان را حیض نباشد یا کمتر بود و باشد که موی روی برآرند و بعضی مردان
باشند که طبع و خوی زنان دارند و سخن زنان وار گویند و کارهای زن
وار کنند و گاه باشد که قوت آب مرد و زن برابر باشد فرزند خنثی
آید و این سخنی بود که اثر آن در زنان هر دو آرد و بارها که فرزند
نرینه بود لکن بقیت خایه او کوچک و مردی نا آمده بود و او عنینی
و مجاری از سبیل باز ماندن دارد و هرگاه که منی او بسیار گردد و گرم
شود و شهوت منی در روی بجنبد و غدغد و حرکت شهوت بجای
رود که متعجم افتد بدین سبب است که حادث این علت را آن زنگی
بزرگ بود خواجه ابو علی سینا رحمه الله میگوید اگر چه سبب تری
و مادگی قوت مزاج و علت آب مرد و زن است سبب این علت
مزاج محض است از بهر آنکه بسیار مردان ضعیف قوه و ضعیف مزاج

دو در کار

دو در کار جماع ضعیف هستند و ایشان را این علت و این شهوت
نیست لکن این علت کسی را بیشتر باشد که بکودکی خو کرده باشد که با او
این معامله رفته باشد و چون بالغ شود اندیشه محالات و شهوه آن
بروی غالب بود و منی او بسیار بود و توانایی آن تمام نباشد
شهوة او را بدان دارد که خواهد که یکی دیگر آن کار با وی کند علاج
این علت آنست که شهوه را بکشد و نشاط را ببرد و چون غم و اندیشه
کارها و گرسنگی و آنچه بدین ماند محمد زکریا میگوید بر زمین سرد
و تر نشستن و بر بستر کتان و برگ گل و برگ بید خفتن و برگ آسی
که با یخ سرد کرده باشند خفتن و کمرگاه را خنک کردن کمری
از صحیفه سرب بر میان بستن و شیافی از یخ بر نهادن سود
دارد و هم محمد زکریا میگوید که من مردی را بدیدم که هر وقت بر
جامه خواب بخفتی این علت بجنبیدی علاج کردم و فرمودم تا شیافی
از یخ تراشیدند و بنهاد و آن شب ساکن بخفت و مستغنی شد اما
شیاف یخ جز مردم جوان و قوی نشاید نهاد و جماع کردن
و انزال افتادن سود دارد و حقنه کردن بشراب انگوری
کنند سود دارد و محمد زکریا میگوید باشد که یک حقنه یا
دو حقنه ازین کفایت باشد و میگوید که این آزموده است والله اعلم

باب نوزدهم اندر غذیوط

مردی که در وقت مجامعت حاجت نشستن اندرون جدا شود و انزال غایط
غذیوط گویند و سبب این علت یکی بسیاری لذت بود که از جماع یابند
دویم افراط شهوة جماع بود سیم سستی شرج و چنین مردمان فربه و نرم
گوشت را افتد صفت روغنها و ضمادهای قابض چون روغن [illegible]
و روغن [illegible] و روغن سرد سود دارد صفت ضماد دیگر که بدین کار آید [illegible] مازو اقاقیا
و سوسن خشک و حنا همه را بسایند و بروغن آس بسرشند و بر مقعد بر بندند
و طعامهای قابض خورند و دل و دماغ را قوة دهند بدانچه در جای خویش یاد کرده آمد

باب بیستم اندر بزرگ کردن قضیب

بگیرند خراطین این کرمی است دراز و باریک و سرخ و در میان
نری و در زیر سبوهای آب پدید آید ازآن خشک کنند و بروغن کنجد
بسایند و بر قضیب طلا کنند و هرگاه که چیزی طلا خواهند کرد نخست
قضیب را بمالند تا سرخ شود پس آن دارو طلا کنند و هر بامداد و شبانگاه
بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود و سیر [illegible] طلا کنند خاصه که گرم کنند
و بگذارند تا بر وی خشک شود پس زفت رومی طلا کنند تا مادام [illegible]
که بگذارد که تحلیل پذیرد [illegible] دارند تا غذا کرده و
روغنهای گرم و آب [illegible] سود آرد در مالیدن والله اعلم

باب بیست و یکم اندر زیادت کردن لذت مردان و زنان

زنجبیل [illegible] زنجبیل از وقت مجامعت [illegible] دهان رقیق کنند
و بر قضیب بمالند تا خشک شود پس مجامعت کنند و کبابه و عاقرقرحا
بخایند [illegible] در دهان گیرند یکزمان پس آب دهان بر قضیب بمالند
و بگذارند تا بر وی خشک شود لذت یابد و هر زنی که با این مرد
که این تدبیر کرده باشد خو کند جز او را نخواهد و صحبت کس دیگر نخواهد
صفت داروی مرکب بگیرند عاقرقرحا و زنجبیل و دارچینی از هر یک [illegible]
بکوبند و باندکی انگبین بسرشند و چندانکه [illegible] دارند [illegible]
از وقت حاجت یک ساعت بخایند پس در دهان گیرند و آب
بر قضیب بمالند [illegible] دارند تا بر وی خشک شود والله اعلم

باب بیست و دوم اندر آنکه مجامعت که صواب تر بود بکدام وقت اولیتر

بهترین وقتی اندرین کار آنگاه است که طعام از معده فرود گذشته
باشد و هضم ثانی تمام شده و این را وقتی معین نتوان کرد
لکن بر ترتیب کسی را که عادت خوردن بوقت معین باشد
وقت خواب که مردم بخواهد خفت اولیتر از بهر آنکه از دو کار حاصل آید یکی
آنکه چون در خواب شد قوة بدو باز آید دوم اگر طفل خواهند [illegible] آب اندر
رحم قرار گیرد و اختیار وقت مجامعت آنست که شهوة صادق بود و نعوظ تمام

قوی و لیکن تر باشد و این چنان باشد که شهوة نه از نگریستن در کسی
و نه از سخن گفتن و بازی کردن پدید آمده باشد بلکه از قوة تن و بسیاری
منی خاسته باشد و از پس نا گواریدن طعام و از پس استفراغها چون قی
و اسهال و رگ زدن و عرق بسیار آمدن و از پس رنج و ریاضت
و ماندگی و در حال غم و اندیشه و از پس بی خوابی جماع نباید کرد
از بهر آنکه تحلیل بسیار گردد و بیم ضعف و غشی باشد و اندر مستی و
خمار جماع نشاید کرد و خداوند مزاج خشک را در سرما و گرما
قوی جماع نشاید کرد و هیچ کس را از پس جماع آب سرد و شراب
سرد نشاید خورد که رعشه آرد و جگر را سرد کند و با ستسقا ادا
کند و به آب سرد غسل نکند و خویشتن را از آب سرما و هوای سرد
نگاه باید داشت از بهر آنکه اگر سرما به مسام اندر شود حرارت
غریزی را ضعیف کند و تن را سرد کند و مضرت آن بزرگ
باشد و بهترین شکلی است کردن بر بستر نرم به پشت باز خفته
باشد و مرد بر بالای او باشد و سرین او برداشته باشد چنانکه
تواند و سر او بر بالش بلند بود تا هم نطفه بجایگاه رسد و هم لذت
عظیم تر باشد و بدترین شکلها آنست که زن بر بالای مرد باشد
از بهر آنکه آب مرد تمام بیرون نشود و باشد که چیزی از آن

آب زنان بمجری قضیب فرو رود و بازگرفتن منی در وقت جست
سخت زیان دارد و اما بی اوعیه منی و قرحه مجری و سنگ مثانه
و مجری از آن تولد کند بر پای جماع کردن درد زانو و درد سرین
آرد و بر پهلو خفته آب تمام بیرون نشود و درد گرده و ماس قضیب
و سنگ را آن تولد کند و الله ولی التوفیق و علیه التکلان

۳ ۲ اندر آنکه این جماع چند در زیادت مضرت می باشد بعضی ها جواب

گروهی گفته اند میان هر دو جماع منی سه روز باید که تا جماع نکند از
بهر آنکه هر گاه کمتر از سه روز منی گرد نیاید و این اختیار کسی است که در نکاح
داشتن تشنه مستی و نگاه داشتن قوت کوشد و اما کسی که بر آن کار
حریص تر باشد اختیار وی آنست که هر گاه که اندر کار از محاسن طبیعت
دل و بینی اندر امعان وی که تا تولد نکند و انزال دیر تر ارتعادت بر آن
باشد مراد خویش جوید و هر گاه که اندر کار این اعراض چیزی پدید
خواهد آمد از آن پرهیز باید کرد و کوشیدن با غلام بعد از آن که
شریعت حرام کرده است و هم خلاف آفرینش طبیعت است و هم سبب
انقطاع نسل است و هم نزدیک حکیمان زشت است از بهر آنکه غلام محل
آن کار نیست و درو قوت جاذبه منی نیست هم از سبب برخوشتن
الحاح و حرکت بسیار باید کرد تا مراد حاصل آید و هر جماع که بحرکت

بسیار تمام شود زبان و آزار اگر کسی برشهوت صادق و حنی بسیار این اتفاق افتد
زیان کمتر دارد اگر الحاح و حرکت بسیار نباید کرد والله اعلم

جزو اندر احوال بیماریهای که مخصوص است بزنان

و این گفتار سه جزو است جزو نخستین اندر احوال حیض و کمی و بسیاری آن

باب نخستین اندر احوال حیض

حیض معتدل که در مدت و در کمیت و کیفیت معتدل بود
سبب تندرستی بود و معتدل آنست که هر ماه یک بار باشد و اگر از
پس یک ماه باشد یا روزی چند از ماه دور تر افتد یا پیش تر افتد
معتدل و طبیعی باشد و سبب بیماری نبود اما اگر مدت ایام حیض
طبیعی زیادت شود و سرخی زیادت از عادت همی رود رنگ روی
و چهره بگردد علتهای که در باب طمث یاد کرده آید تولد کنند و اگر مدت ایام
حیض از نوبت طبیعی کمتر شود یا سرخی کمتر از عادت آید علتهای حیض باز
گردد و هیچ نباید علتها و آفتها که در باب احتباس طمث یاد کرده آید تولد کنند

باب دوم اندر افراط طمث یعنی بسیاری خون حیض

افراط طمث یا دفع طبیعت بود تا فضلهای بد از تن بدان دفع شود
و آن ستوده باشد اگر از حد بیرون نشود یا بر سبیل بیماری بود و اسباب
آنکه بر سبیل بیماری بود یا در رحم بود یا در خون اما اسباب که در رحم

بود شش نوع است یکی ضعیف رحم و رگهای او دوم قرحه بود در رحم
سیم بواسیر چهارم خارش پنجم شقاق ششم گشاده شدن سر
رگها و گشاده شدن یا طرقیدن رگی بسببی از اسباب اندرونی
چون بود امزاج گرم و خشک یا سرد و خشک یا تر که رگها بدان
سبب آغشته و تر شده و نرم و نازک شود یا از بیرونی زادن
و اسباب بیرونی چون زخمی و اسیبی و افتادنی و اسباب
که در خون بود دو گونه است یکی بسیاری قوة خون است و این نیز دو
گونه است یکی هم تن فربه بود و هم خون بسیار که قوة طبیعی قوی را دفع
کند دوم آنکه اگر چه در کمیت و کیفیت از اعتدال بیرون باشد
لکن تن ضعیف باشد و این خون بقیاس با آن تن بسیار آید و ضعیف
رگها را بر نتابد و بباید دانست که هر خون که سیلان کند بحکم
اندک و رقیق باشد از بهر آنکه منفذ او تنگ و باریک بود سبب خشکی
که از بسیاری رفتن خون تولد کند و بباید دانست که از افراط
طمث بیماریها و آفتها بسیار تولد کند چون ناگواریدن طعام و ورم
ناکردن و خون گردیدن چهره و رنگ روی و تشنج اطراف و باشد
که با ستسقا ادا کند و دیگر آنکه هرگاه که خون سرخ شود و سودا غالب
گردد و بیمار سوداوی بدید آید از بهر آنکه تری خون بهینه قوت

صفرا با معتدل نکند پس هرگاه که خون کمتر شود صفرا غالب گردد بدان
سبب تب غب ریزه تولد کند و بسبب این تب شهوت طعام بیکبارگی باطل
شود و درد در پشت پدید آید علامت آنچه دفع طبیعت بود مادام
هیچ معرفت نه چنید بلکه تن اسوده و سبکبار شود و این بیشتر اهل تنعم را
افتد که غذاهای نیک خورند و کار و ریاضت نکنند و علامت آنکه خون
که معلوم است ظاهر بود و گاه باشد که این علت با درد بود و گاه باشد که
بی درد بود و گاه باشد که خلطی با خون آمیخته بود و هرگاه که خواهند که
بدانند که کدام خلط است خرقه یا کرباس تنک با خون تر کنند و آرزو یابد اد
خرقه بسایه نهند تا خشک شود و بنگرند اگر رنگ او زرد بود خلط صفراوی
بود و اگر آن گونه بود و میل بسپیدی دارد خلط بلغمی بود و اگر بسبزی یا
سیاهی و تیرگی گراید خلط سوداوی بود و آنچه سبب آن قرحه بود خون
با ریم آمیخته بود با درد بود و علامات قرحه پیدا بود و اگر قرحه کهن
بود و بسبب تیزی آن خون خورده گشته باشد چیزی اندک بالا آید سیاه
بچون دردی شراب و اگر آن خورده در رحم بود سیاهی خون کمتر
بود و آنکه تازه بود درد بود و آنچه سبب آن بواسیر بود یا شقاق یا خارش
علامات بواسیر ظاهر بود و بعضی را خون بواسیر قطره قطره آید و بعضی را نوبتی
باشد چون نوبت حیض و بعضی را نوبت نباشد لکن هرگاه که تن ممتلی گردد

خون آمدن گیرد و هرگاه که خون گشاده گردد و درد وی زایل شود و خون
بواسیر سیاه بود و بواسیر از صداع و گرانی سر و درد اضلاع و درد جگر
و سپرز خالی نباشد و آنچه سبب آن ضعیفی رحم و گشاده شدن
رگها بود خون صافی آید و بی درد بود لکن از منفس گشتن و صداع خالی
نباشد و اگر سبب شکافتن و طرقیدن رگها بود سوء المزاج خشک
و سرد و علامات و اسباب آن ظاهر بود و آنچه سبب آن زخم و سبب
دشواری زادن بود علامت آن پیدا بود و آنچه سبب آن گرمی
و تیزی خون بود حرارت خون و سوزانیدن و حرارت تن و چهره
و تدبیرهای گذشته بدان گواهی دهد و آنچه سبب آن رقیقی
و آبناکی خون بود گرم نباشد و رنگ و قوام آن پدید
بود علاج آنچه از دفع طبیعت باشد و ضعیف تن یا از ضعیف رگها
بود خون را بر نشاید باز نتوان داشت لکن اگر از حد بیرون
شود و نبض او سست گردد و رنگ روی زرد شود و باشد
که بیفتد کفایت شود از بهر آنکه خون کمتر شود و ماده از آن
جانب باز گردد و بعلاجی دیگر حاجت نشود و اگر سبب علت
گرمی و تیزی خون بود نخست استفراغ صفرا باید کرد بمطبوخ
هلیله زرد و دوغ تازه پس تدبیر تسکین حرارت و تدبیر باید

داشتن خون کردن را و بعضی طبیبان گفته اند که از پس استفراغ اقاقیا
که بجگر گرگ باشند بباید داد و اگر نشد ... و زهره و زرشک ... و زرشک
یا چند دانگ بزر البنج کوفته با شکر هم سود دارد و همچنین اسبغول و اقراص
کهربا و رب بهی سود دارد **صفت معجون ...** بگیرند تخم بنج مقلو و کهربا
و رب بهی و شادنج مغسول و دم الاخوین و طین مختوم و گلنار
و اقاقیا همه را برب آبی بسرشند شربتی از درم تا دو درم
با آب سماق و لسان الحمل یا عصاره برگ خرفه و در طبیخ داروهای
قابض نشاندن و ضمادهای قابض و شیافهای قابض سود دارد
صفت شیاف سودمند بگیرند گلنار و سرمه و ... همه را بکوبند
و با آب مورد و ... بسرشند و شیاف کنند و بدین نیز طلی کنند **صفت**
طلی بگیرند سک و مازو و اقاقیا و کندر و سعد و فوفل و اشنان
همه را بکوبند و با آب مورد ... بسرشند و شیاف کنند و هم بدین
طلی کنند و محجمه بر نهادن بر فرود سوی پستانها و خون بردن ناگردن
پس از استفراغ سود دارد و از زنی حکایت می کنند که در سه
روز ... سیر کهربا بخورد حیض او یکبارگی باز استاد و داروهای
خوردنی قابض چون گل سرخ و عدس مقشر و عنب الثعلب
و لسان الحمل و سماق و عصاره رامک و گلنار درخت بلوط و مازو و

و نار پوست و اقاقیا و عصاره لحیة التیس خوردن و در آب جوشانیدن
و در این آب نشستن و از این داروها ضماد و طلی ساختن اندرین باب
و ... اگر از ضعیف سر ضعیف کبد بود از پس فصد بکار داشتن سود دارد
و اگر طبع خشک بود لعاب گل و شراب نیلوفر نرم باید کرد و اگر نرم
بود اقراص طباشیر باید داد و طعامها اندرین علت همه از آنها باید
که خون را غلیظ کند و در وی قبضی باشد چون غوره و سماق و زرشک
و عدس و برنج و بالوده پخته بسته و لوزینه و قطایف و گوشت
کبک و دراج و تیهو و آهو باشد و از میوه‌ها ابا ترشی مزاج زعرور
بیشتر سود دارد و اگر خون با خلطی آمیخته باشد نخست استفراغ
آن خلط باید کرد و اگر خلط بلغمی باشد استفراغ بحب سکبینج و حب
منتن باید کرد یا بقی به داروهای که رطوبت بلغم زنج پاک
کند و اگر خلط سودایی بود استفراغ بحب اصطمخیقون و مطبوخ
افتیمون باید کرد و در جمله تن از آن خلط پاک باید کرد و اگر سبب
افراط طمث قرحه یا جوزه باشد علاج به داروهای مرکب باید کرد که از
داروها قابض و سوزی و مخدر ترکیب کرده باشند نخست نگاه باید
کرد و اگر قرحه شوخگن و رطوبت ناک است علاج بماء العسل باید کرد
و حقنه در زراقه پس داروهای که ریش را خشک کند در برو باید نگار

داشتن چون صبر و کندر و دم الاخوین و اسفیداج و زعفران و
شیاف مامیثا و کتیرا و سفیده ارزیز و حضض و زاک
سرخ و عنزروت و توتیا و آنچه بدین ماند از این داروها آنچه حاجت
بدان بیشتر باشد بکوبند و مرهم کنند و شیاف سازند و بر آن آکنند
صفت مرهمی که ریش را خشک کند و گوشت برویاند بگیرند مرداسنگ
و سفیده ارزیز و عنزروت را بسایند با موم و روغن گل بسرشند
و بکار دارند و اگر ریش شوخگن باشد اندک زنگار در وی هم
زیادت کنند و هر گاه که گوشت بر آوردن آغاز کند این مرهم
دیگر بکار دارند بگیرند توتیا مغسول و خرد قلیمیا سیم و سفیده ارزیز
و عنزروت از هر یکی یک جزو با موم و روغن گل بسرشند صفت مرهمی
دیگر صبر و مر و کندر و دم الاخوین برابر راست بسایند و
شیاف کنند و سفیده خایه تر کنند و بر دارند و اگر بسبب افراط
طمث او اسیر باشد علاج آن سخت عسر بود و علاج برفق
که ازری افتی تولد نکند آنست که رگ باسلیق زنند و بر کمرگاه ادوی
بر آن حجامت کنند و تن از ماده سوداوی پاک کنند و گاهی افراس
کبه باد گاهی حب مقل دهند و مقل را اندر عصاره گندنا حل کنند
و بدان حقنه کنند و بر دغر کنند و روغن زرد آلو که مقل اندر وی

پخته باشد حقنه کنند صفت روغن کنند با گندنا عصاره گندنا
خام بمقداری که خواهند و چند چار یک وزن آن روغن کنجد
با آن بیامیزند و با آتش نرم بجوشانند تا آب کنند تا برود و روغن
بماند این روغن حقنه زدن و طلی کردن و حمول کردن هم سود دارد
با سور باشد و اگر بسبب افراط طمث شقاق باشد بیشتر
از سوء المزاج خشک باشد یا از بسیار خواری زادن یا از بسیاری
انگیه و دشواری بسیار باشد و از آن درد صعب چون آمدن
بوسیره تولد کند خاصه اگر رگها و عصاب و دشواری ضعیف
حالت مردم بزرگ بود اما اینجا که از دشواری شده باشد
و همچنین تازه بود او را در شرابها رقالیقی و دواها
که بر روی داروها رقالیقی پخته باشند و در روغنی که اشک
با جرم بدان تر میکنند و بدان بازمی نهند و اینجا که شقاق
از بسیار زادن یا از بسیار سوء المزاج خشک افتاده باشد
و کهنه گشته حال آن از دو بیرون نباشد یا از اندرون باشد
چنانکه بتوان دید یا بیرون باشد اما آنچه بیرون باشد علاج
آن مرهمها توان کردن چنان باشد که از داروها که مرهم
شیاف سازند و بر اندرون رسانند و شیافها که از علاج

قروح رحم و شیافها که در علاج شقاق مقعد یاد کرده آمده است
هم سود دارد و آنچه ظاهر بود توتیاء مغسول با زرده خایه مرغ
و مرهم اسفیداج طلی کردن کفایت بود و اگر سبب افراط علت خارش
بود سخت بباید دانست که این خارش از خلط گرم صفراوی یا از
خلط شور افتد یا از خلط سودایی و آثار رنگ رگهای بگیرد که
سبب یا خویشتن داشته باشند توان دانست و بسیار باشد که سبب
آن کرمهای ریزه بود و حد ادویه این علت از میوه سیر شود و علاج
او آنست که رگ اکحل و باسلیق بزنند و به عصاره قوت خون برد آن
کنند و تن از آن ماده که سبب خارش بود پاک کنند و قوت او بشکنند
بدارویی که از زدن جماع کمتر کنند و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و گل
و صندل و شیاف مثنا و پوست و بندی با سرکه و روغن گل سرشته
بر فم رحم طلی میکنند و اگر این داروها با عصاره برگ خرفه طلی کنند
روا باشد صفت داروی سودمند که بنزد برگ بودنج و نار روبت
و عدس مقشر همه را در شراب قابض بپزند و بدان شراب حقنه کنند
و ثفل او را بکوبند و شیاف کنند و ضماد کنند و اگر سبب افراط
گشاده شدن سر رگهای رحم بود سخت باید عصاره راعی که باید کرد
مازوی خام و نار روبت و گل و گوز سرو و گلنار جوشیده باشند حقنه کنند

چند بار و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و سنبل و عود و ملک شاخ
و مازوی خام یعنی سبز و شب یمانی بکوبند و شیاف کنند و بکار دارند
و اگر سبب طرقیدن رگی باشد بکوبند صمغ اعرابی و طین مختوم و طین
ارمنی و کهربا و کندر و مرداسنگ و شب یمانی و اقاقیا و دم الاخوین
همه را بیابند و باب لسان الحمل بسرشند و شیاف کنند و هم از آن شیاف
کنند و هم حقنه کنند و هم از آن مرهم کنند و گوشتی برد آرند و اگر سبب
افراط طمث ضعیفی رحم باشد سخت بباید دانست که هم بیماری و سوء
المزاجی که رحم را افتد هم سبب ضعیف آن بود و علاج ضعیف رحم آنست
که سوء المزاج بگردانند باعتدال باز آورند و اگر در تن ماده بود سخت
تن را از ماده پاک کنند پس داروی قابض که یاد کرده آمده است بکار
دارند و با داروی قابض داروهای خوش بوی بیامیزند چون سنبل
و مانند آن و طعامهای خشک کننده و زود گوارنده دهند چون طیهوج
و دراج و تذرو بریان کرده و نخود با دارچینی و اگر حاجت
آید شانه ها را بجوارش الاصول در روغن بادام تلخ پاک کنند پس حقنها و شیافها
و ضمادهای قابض بکار دارند و اگر سبب افراط طمث زخمی و آکله
و افتادگی بود سخت رگ باسلیق بزنند و تدبیرها که از جهت
زخم و افتادن کنند کرده پس اقراص کهربا و آن دو قرصها و ...

وشیاف فهاد قابض بکار داشتن در جمله آنچه که همه انواع افراط طمث
را باز دارد عصارهٔ لسان الحمل است خوردن و حقنه کردن سخت نافع بود
و نیز باره که خبث الحدید در وی پخته باشد و پس آهن تاب کرده
هر بار در وی سه اوقیه با قرص طباشیر کرده روی کافور بود و سود دارد صفت
شراب که خون باز دارد وسعد و یاقوت دهند بگیرند خبث الحدید مدبر قیراط
الکندر و سک را ستا را است همه را در شراب قابض تر کنند یک هفته
و بپالایند و از آن شراب بید هند و اگر شراب قابض نباشد دانه
مویز بکوبند و در شراب تر کنند پس بپالایند صفت شیاف بگیرند
قرطاس سوخته و اقاقیا و گلنار و مازو و عصاره لحیة التیس و گل
سرخ و حضض و کوکنار سوخته را استاد است همه را بکوبند و
باب مورد در سرشند و شیاف کنند صفت حقنه بگیرند قلقطار و
اقاقیا و قشار الکندر را از همه یک مثقال گل ارمنی و صمغ عربی و کوز
بوا از هر یکی یک مثقال همه را نرم بکوبند و در رد واقیه لسان الحمل
و آب برگ خرفه یا در آب سرد حل کنند و حقنه کنند والله اعلم

باب سیم اندر اسباب بازایستادن حیض

اسباب احتباس طمث بسیار است و سببی که بدان مخصوص است
سده است و اسباب سده هشت نوع است یکی فربهی بافراط

و فربهی دو نوع است یکی آنست که به بسیار بود به کند رها و رگها را
بفشارد و ببندد و دیگر فربهی از گوشت بود و پیه کمتر بود و هر خون
که تولد کند گوشت هضم شود و سبب دوم لاغری بافراط است و
لاغری سوء المزاج بود سرد ساده یا سرد و خشک یا گرم ساده یا گرم
و خشک اما سوء المزاج سرد ساده ماده را بفشارد و سده کند
و سرد و خشک و گرم و خشک کند رها و رگها را تنگ کند و باریک
و خشک و رسته کند و سوء المزاج گرم ساده خون را بسوزاند و تری
از او بتحلیل خرج کند و باقی غلیظ بماند و سبب سده شود و سبب سیم
آنکه اگر چه تن لاغر نباشد سوء المزاج سرد مستولی گردد و
ماده طمث را بفسراند و بسیار باشد که سبب این سوء المزاج بسیار
خوردن آب سرد بود و این سببی است که استن شدن نیز باز
دارد و سبب چهارم آنکه ماده سوداوی یا بلغمی در تن گرد آید بسبب
خوردن طعامها غلیظ یا بسبب تخم و امودگی و سبب پنجم گوشت
فزونی است که از پس قرحه که بود باشد بروید یا خود از آغاز گوشت
زره چون ثولول و بواسیر و سبب ششم انواع آماسها بود و سبب
هفتم آنکه رحم را آسیبی و افتادنی اتفاق افتد و رگها گوشتیه و بسته
شود و اسباب دیگر پنج نوع است یکی انقلاب الرحم دویم رتق

وخداوند این علت را رقتا گویند و شرح اندر جایگاه خویش یاد کرده
آید سیم استفراغ بسیار و این دو گونه بود یکی را آرد خوردن و رگ
زدن و حجامت کردن بسیار و خون حیض و ناسور و غیر آن دیگر ریاضت
بسیار و کارها با رنج تا بدان سبب تحلیل بسیار افتد چهارم کمی
خون و اسباب کمی خون ده است یکی کم طعامی ضروری چنانکه در قحط
و افزود ری پیش آید که طعام نخورند یا نیابند دیگر آنکه جگر ضعیف باشد
و خون کمتر تولد کند سیم آنکه اگرچه جگر سلامت باشد و کم طعام نباشد
لکن قوت هاضمه قوی باشد و طعام نیک هضم شود و غذا گردد و
فضل خون طرف نرسد و این فضله که باشد لنوخ و عرق خرج
شود و ماده رموی گردد و بریاضت تحلیل پذیرد یا بطریق
فعل مرد آن خرج شود و این زنانی را باشد که عصبهای ایشان
قوی باشد و گوشت عضلها سخت و بهی سرین ایشان کمتر
از بهی سینه بود و بر ساق و ساعد ایشان نشوی بود علامات
آنچه سبب آن ظاهر بود چون املسی و رقت و ذبول و گرسنگی
فرد ل و زخم و اسیب و لاغری علامات آن ظاهر بود و آنچه سبب
آن نوعی از انواع سوء المزاج باشد علامت آن از علامات
سوء المزاج باید جست و آنچه سبب آن ضعیفی جگر باشد علامت
آن

آن از علامات جگر یاد کرده آمده است اما بباید دانست که از
احتباس طمث بیماریهای گوناگون تولد کند نخست رنگ
روی و چهره بگردد و بیماریهای سر بسیار افتد چون ماسه
دلی ارامی و صداع و گرانی سر و گرانی زبان و باشد که گرانی
زبان بدان جای رسد که سخن نتواند گفت و سبب آن
همه بر آمدن بخارها بد باشد بر دماغ و سبب دشواری سخن
گفتن ممتلی گشتن عضلهاء زبان بود و بسیار باشد که صرع
یا فالج ادا کند و بعضی را بیماریهای معده پدید آید و قوت
هاضمه معده ضعیف شود و آرزوی طعام باطل کند و خرمای
بد آرزو کند چون طلی و شوری و تیزی و گل و مانند آن
و منش گشتن و قی پدید آید و فم معده سوختن گیرد و تشنگی
غالب شود و بعضی را سرفه و ضیق النفس پدید آید و بعضی را
عسر البول پدید آید و بعضی را گرانی اندامها و درد پشت
و گرگاه و درد کردن پدید آید و استسقا ادا کند و بعضی را
سبب استسقا آنجا آید ... پدید بود اعنی از خون حیض
میشود و در شکم گرد همی آید و باشد که ... با خون بهم ... حیض
... همه ... باشد علاج اما اگر سبب باز ایستادن کم آمدن

فربهی بافراط بود که غلیظی و سردی مزاج سخت تن از ماده غلیظ
پاک باید کرد بقی و داروهای مسهل و داروهای گشاینده و گرم کننده
تکمید کردن و خون را بگذرهای طمث کشیدن و طریق این از پس تکمید
گشادن رگ صافن و مابض است و حجامت بر ساق خاصه مردم
فربه را و حجامت کنند بر یک ساق و دیگر روز بر ساق دیگر کنند
و داروهای گشاینده و گرم کننده و لطیف کننده خوردن و داروهای
گشاینده ابنت قوی مانند تخم کرفس و انیسون و خردل و شونیز
و حاشا و زراوند و حلتیت و حرتق و اسارون و دوقو دوج
و جاوشیر و سکبینج و سعد و فوه و سلیخه و دارچینی و میعه خشک و
افسنتین و افیثمون و فطراسالیون و اصل اللوف و تفاح
الاذخر و راسن و مشک طرامشیع اگر آن همه داروها جمع کنند یا
بعضی را که حاضر بود بکوبند و بیزند و از یک دینار تا دو دینار
در ماء العسل کرده طبیخ فوه رنگرزان بدهند حیض گشاید
و طبیخ نخود سیاه و طبیخ مشک طرامشیع و طبیخ لوبیا سرخ و طبیخ انیسون
و اشترغار و طبیخ او و تخم فرنجمشک با عسل همه گشاینده است
و دارچینی سوده چون سرمه در پشم پاره کو بشراب انگوری تر
کرده باشند بر دارند حیض بیارد و لکن اگر حیض ... این علت را

صداع باشد هیچ ازین نوع بکار نشاید داشت و اگر پشت
و بابونه و اذخر و مرزنگوش و قسط و اکلیل الملک و کبریت و گوگرد
و سداب و بورهٔ ... و شونیز و تخم کرفس و سعتر و حاشا و غیر آن مانند
همه بجملگی یا بعضی از ینها بکوبند و در آب با هم بپزند و حائضه علت
بر کرسی بنشیند و قمعی یا نایزه در سر آب نهند و نایزه قمع
بخویشتن بر دارند تا بخار به رحم رسد چندانکه توان صبر کند سود
دارد و از جهت علتهای رحم این تدبیرها نیکو کرده اگر خواهند
که در این آب نشینند روا باشد اگر اسفنجی یا پنبه بدین آب تر کنند
و از اندرون خویشتن بر دارند ... سود دارد
صفت داروی مرکب که حیض براند سداب خشک سه درم
نیم درم بوره و مشک طرامشیع و فوه رنگرزان و حلتیت
و سکبینج و جاوشیر از هر یکی دو درم اقراص کنند شربتی یک ...
در طبیخ ابهل یا در طبیخ لوبیا سرخ ... لوبیا سرخ و نخود سیاه
نخود سیاه و فوه و سلیخه و قرفه از هر یکی سه درم و یک رطل ...
خرما و یک کف حلبه بپزند و بپالایند و سه وقیه ازین طبیخ
و یک وقیه و نیم آب سداب تر بیامیزند و بدهند و تخم حنظل
تنها ... در حال حیض بیارد و جاوشیر و سکبینج و ...

و علتها هر یک تنها دور کردن در حال حیض بیارد و نیز دیگ
من شحم حنظل صواب تر بود و آنچه اکنون او را بوی خوش که صداع
آرد و فرفیون سوده بر پنبه کنند و بر دارد و زمانی نگاه دارد
و مر و بوره و زراوند از هر یکی چهار درم ابهل هشت درم سداب خشک
ده درم مویز دانه بیرون کرده هشت درم همه را بکوبند و بیزند
گاو رشتند و شیافها کنند و بر دارند تا بث قره میکند زنی را
هشت سال حیض باز ایستاده بود بدین شیاف گشاده شد و اگر
که سبب نا آمدن حیض لاغری و خشکی و تنگی و باریکی رگها بود بنگرند اگر
حرارتی باشد سکنگبین ساده و گلاب با روغن بادام فرمایند و تدبیر
تری آرند و گرمابه و آب زن در روغن بنفشه و روغن نیلوفر کرده
روغن بادام همی مالند و طعامها از مرغ فربه و بره رطب و اسفاناج
و ماهی تازه و مانند آن فرمایند و از پس آن تا بقدم همی مالند
و هرچه در باب کم شیر یاد کرده آمده است درین باب بکار دارند
و اگر با لاغری و خشکی مزاج سرد بود نخست مزاج را باعتدال باز
باید آورد و از شیافها که یاد کرده آمده است آنچه لایق تر بود بکار
داشت و اگر سبب ریاضت و رنج بود خوات آسایش فرمایند
و تدبیرهای معتدل کنند و اگر سبب ضعف جگر کم خونی بود علاج

از علاج

از علاجهای جگر کرده شد و اگر سبب کم خونی و کم طعامی بود
او را ابتدا ریج طعامها دهند که ازوی خون خیزد و زرده
خایه مرغ نیم برشت و ماء اللحم و اسفیدباها و مرغان فربه و انار
شیرین و مانند آن فرمایند و اگر سبب نا آمدن حیض گوشت فزونی
در بسته شدن جراحت ریش بود صواب تر آنست که زن را
از اخلاط فزونی بداروهای مسهل و رگ زدن پاک میکنند و ریاضت
بیوت و باندازه بکار دارد و طعامهای معتدل خوردن و اگر
که سبب انقلاب رحم بود علاج آن در جایگاه خویش یاد کرده اید

جزو دوم از احوال آبستنی و مسائل آن الی آخره چهار باب
باب نخستین اندر آنکه بچه اندر شکم مادر در چه مدت تمام شود

و چگونه پرورده شود و احوال او چگونه باشد حکمای پیشینگان
و کسانی که تشریح اندامهای مردم عنایت داشته اند هرچه
پیش از وقت زادن بسببی از سببها تباه شده است
و بیرون فتاده و از مادر جدا شده هر یک را می دیده اند
و حال هر یک و مدت بودن ایشان در رحم می پرسیده اند
و آنچه از مشاهده و تجربه ایشان معلوم شده است آنست
که هرگاه که نطفه در رحم افتاد و قرار گرفت و رحم آنرا

قبول کرد و بران مستحیل شد نطفه همچون کفکی شود و سبب آن
کفک قوت مصوره و روح نفسانی و طبیعی و حیوانی است و نطفه
با این قوتها در رحم مادر آید تا در حالی که آن نطفه در رحم او در
این قوتها در حرکت آیند و از حرکت ایشان و از حرارت رحم بادها
در نطفه پدید آید و از رطوبت نطفه و حرارت قوتها و بادها کفک تولد
کند و سبب حرکت قوتها آنست که هر یک بفرمان آفریدگار
تبارک و تعالی میل بجانب معدن خویش کنند و بسبب بادها که
در میان کفک بود نخست بمیانگاه رطوبت میل کنند تا جایگاه دل
شکافته گردد و نصف دل از رطوبت بدان جانب ببندد
بعضی از آن بادها همچون دو شاخ از موضع دل شکافته شود
یکی سوی بالا بر آید و دیگر سوی راست شود و بعضی از رطوبت
با هر شاخی برود آنکه ببالا بر آید موضع دماغ ساخته کند و آن [illegible]
که بادی بر آمده باشد مایه دماغ شود و آنچه بجانب راست
آمده بود موضع جگر ساخته کند و از رطوبت که بادی آمده بود
مایه جگر گردد و باقی رطوبت هنوز کفک ناک باشد و بادی که در وی
بود از موضع دل و دماغ و جگر طلبی بظاهر رطوبتی میل کند
و از آن موضع ناف پدید آید تا از آن طریق مدد یابد اگر چه نخست

موضع

موضع دل و دماغ و جگر ساخته شود و مایه هر یک بجای
رسد صورت و هیئت از پدید آمدن ناف تمام شود
از بهر آنکه غذا از آن طریق یابد و در میان این حرکتها ساخته
شدن این اندامها که یاد کرده آمد از نطفه زن غشائی آورده
شود بر هر دو نطفه بدان از رحم ازار کرد و چرا آنکه تولدها
پدید آید که اثر ابتدا خویش نگاه میدارد و مدد غذا بدو
میرسد و این احوال در مدت شش روز تمام شود یا در
هفت روز و در این مدت اندر رحم هیچ غذا و مدد بدو
نرسد و بدان حاجت نباشد و از پس این مدت
اندر سه روز دیگر اندامها خطها و نقشها پدید آید
جمله نه روز بود و از پس شش روز دیگر ماده خونی اندر
رگها بگذرد و صورت علقه پدید آید جمله پانزده روز
باشد و از پس دوازده روز دیگر علقه گوشت گردد و دل
و دماغ و جگر هر یک متمیز شود و رطوبت نخاع کشیده شود
جمله بیست و هفت روز بود و از پس نه روز دیگر سر از تن
پدید آید و دستها از پهلوها و شکم پدید آید و متمیز شود جمله سی و
شش روز بود و بعضی در مدت چهل روز به بنیاد رسد گفته اند

اگر جنین پس از چهل روز از مادر جدا شود عقب از وی اندکی فرو داد
در آب سرد نهند اطراف او هر یک جدا شود روشن و دل که در بود آید اما
بباید دانست که نخست اندامی که آفریده شود دل است اگرچه از بقراط
حکایت کنند که وی گفته که نخست دماغ و چشم آفریده شود و [illegible]
میگوید که نخست جگر آفریده شود از بهر آنکه نخستین فعلی از حیوان غذا
پذیرفتن است و از آن پرورده شدن و این فعل جگر مخصوص است
و این قول هم از طریق تجربه و هم از طریق قیاس باطل است اما از طریق
تجربه و قیاس آنست که هیچ عضوی تا قوت حیوانی و حرارت غریزی
در وی نباید قوت حساسه در وی پدید نیاید و تا قوت حساسه
پدید نیاید قوة غاذیه و حاجتمندی بغذا پدید نیاید و هیچ اندامی
غذا جذب نتواند کرد و از غذا پرورش نتواند یافت پس معلوم شد
که نخست حاجت اندامها حیوان با فریدن اندامی است که قوة
حیوانی و حرارت غریزی از وی خیزد تا بغذای که وقت غذا
دادن از وی خیزد و دیگر آنکه نطفه را در حال تصویر بقوت غذا
دهنده حاجت نیست حاجت او بقوت حیوانی و حرارت غریزیست
پس بغذا حاجت آید پس درست شد که حاجت نخست بدلست
پس بجگر و آنکه مراعی اند در درستی آنکه نخست دل آفریده شود دلیل

که غذا طلبیدن و جذب کردن در حال تصویر ممکن نیست از بهر
آنکه رگها که محل قوة جاذبه است هم نیست تا حرارت غریزی از
دل بدیگر اندامها نشاید رگها کشاده نگردد و اندامها را تجویف پدید
نیاید و ممکن نیست که دل پدید آمده و تجویف اندامها و تجویف
رگها کشاده قوة غذا دهنده بکار آید و بباید دانست که تولد
فرزند از آب پدر و مادر است لکن بنیاد اندامها فرزند
بیشتری از آب مادر است و قوة مصوره و ممیزه بیشتری از آب
پدر است و مثال آب مادر همچون شیر است و مثال آب پدر همچون
پنیرمایه هرگاه که اندکی در شیر بسیار افکنند شیر بسته شود و جغرات
گردد همچنین مثال هرگاه که آب پدر با آب مادر آمیخته شود
اندامها فرزند و صورت آن پدید آمدن گیرد بفرمان آفریدگار
تبارک و تعالی و اصل آنکه فرزند بپدر یا مادر ماندکی بار در قوت است
تا کدام قوی تر باشد و بباید دانست که تولد آب مرد از فزونی
هضم رابع است و این فزونی هضم چهارم غذای اندامهاست اصلی بود
که بخش هر یک بدو رسیده بود و در نزدیک آمدن بدانکه بدو ماننده
شود و قوت ممیزه را از روی تصرف بسیار بباید کرد که اثرا
بگوهر اندامها ماننده کند و بدان پیوند اند بدین سبب است

که از آبی که بصورت یک است اصلی و مایه اندامها را اصلی گوناگون
چون دل و دماغ و جگر و استخوان و غضروف و عصب پدید آورده و منی از آن حاصل
آید پس بقراط بر آورده شود بقراط گوید اصل منی از دماغ می آید و منفذ
آن دو رگ است که از پس گوش است و بدین سبب است که هر گاه آن دو رگ
ببرند از وی فرزند نیاید و نسل او بریده شود و چون که از آن رگ
بیرون آید چون نی بود که گویی باخبر آمیخته است آن ماده از دماغ
نخاع فرود آید پس بگرده آید و از گرده با دو عروق منی آید و خواجه
ابو علی سینا میگوید مرا چنین می نماید که ماده منی از دماغ تنها
نیست و بیشتر از اعضاء رئیسه می آید چون دل و دماغ و جگر
و از اعضای دیگر هم وی بر سبیل ترشح بدر می شود تا جمع شود
و در راه اوعیه منی گرد آید بدین سبب است که از بیماریها
و آفتها که در اندامها پدید آید بمیراث بفرزند آید

باب دویم اندر بار ناگرفتن زنان

اسباب بار ناگرفتن زنان یا در آلت بود یا در ماده یا در زمانی
آنچه در آلت بود دو گونه است یکی آنکه قضیب کوتاه بود و نطفه
را بجایگاه خویش اندر نرساند دویم آنکه قضیب کوژ و سر گشته بود
بر آورده بود و منی در برابر جای تولد فرزند نیفتد سیم آنکه سنگ

ازخایه

از خایه بیرون کرده باشد و عضوی را آفتی رسیده باشد و اوعیه
منی ضعیف شده باشد و آنچه در آلت زن بود هشت گونه است
یکی آنکه زن رتقا یا عفل بود و منی مرد و اندر باب جداگانه
یاد کرده شود ان شاء الله تعالی دویم آنکه در رحم گوشت فزونی بود
یا باسوری بود یا ریشی کهن سیم آنکه انواع آماسها در رحم چهارم بادها
غلیظ اندر رحم پنجم غایت فربهی و بسیاری پیه ششم رحم از جای خویش
بیک سوی میل کرده بود و منی بدان سبب بجایگاه تولد فرزند
نرسد و سیلان کند و باز گردد هفتم انواع سوء المزاج سرد و خشک
و گرم و تر مفرد و مرکب ساده و با ماده اما سوء المزاج سرد و تر رحم را
و رگهای او و اوعیه نطفه را که تولد فرزند در وی بود فراهم آرد
و تنگ کند و نطفه بدین سبب بقعر رحم و اوعیه آن نرسد و سبب
این مزاج بیشتری بسیار خوردن آب سرد است و طعامهای
ترش و باشد که سردی مزاج منی را بفسراند و تباه کند و سوء المزاج
سرد و تر منی را تباه کند چون زمینی نزاینده و بسیار آب که تخم را
تباه کند و باشد که رطوبتی لزج باشد که قوت ماسکه را ضعیف
کند و منی را بلغزاند و قوت جاذبه را نیز ضعیف کند تا منی را
جذب نکند و سوء المزاج گرم منی را بسوزاند همچون تخمی که از آتش بر [illegible]

شوی بکار رند و سوء المزاج خشک تری منی را نشف کند و بخورد
و آنچه در ماده بود ممکن است که هم از جهت مرد بود و هم از جهت
زن و آن آنست که مرد یا زن نارسیده بود یا بسیار جماع بود یا
بود یا بیمار بود یا خداوند تشنج بود یا انزال هر دو موافق نباشد یا
که مزاج منی مرد با مزاج آب زن موافق نیاید یا منی مرد آب
زن را تباه کند یا آب زن منی مرد را تباه کند اگر هر دو بدل
یابند از هر دو فرزند آید و آنچه از جهت زن تنها بود آنست
که سال بزرگ بود و حیض ادبار ایستاده بود و آنچه از جهت
مرد بود تنها آنست که رگ پس گوش او زده باشند چنانکه
در بقراط میگوید و آنچه در مبادی بود ضعیفی دماغ و معده و جگر است
و درد سر و بیم و غم این همه سبب بار ناگرفتن بود و بردن این
که یاد کرده آمد سببها دیگر هست که اتفاق افتد چون افغانی
و زحمی و آسیبی که به در سر یا از پس جماع بود یا از جای [illegible]
علامات علامتهای کوژی و کوتاهی قضیب و رگ پس گوش
زدن ظاهر بود و علامات زنی و عقلا و گوشت فربهی بود اینها
یاد کرده آمد و آنچه اینجا یاد باید کرد آنست که رحم اندر میل است
آوازی نبید بهد و علامات او را اندر باب افراط طمث یاد

کرده آمده است و علامات آنچه رحم بجانبی میل کرده باشد
آنست که در حیض رحم درد کند و منی سیلان کند و علامات
مزاجهای ماده و آلت گشند از چهره و حیض و بسیاری و اندکی
موی زهار و از قوام منی و قوام طمث و از گرمی و سردی و کمی
و بیشی آن و از رنگ و بوی آن معلوم کردن اما اگر مزاج گرم
بود منی گرم و سوزان بود و مجری قضیب را بسوزد و برنگ
زرد بود و اگر مزاج سرد بود منی سرد و کبود و غلیظ بود و اگر
مزاج خشک بود منی اندک و غلیظ و لزج بود همچون صمغ
اعرابی و در جایگاه تولد فرزند منبسط نشود و اگر مزاج گرم
و خشک بود منی بسیار و سپید و رقیق بود و اگر مزاج رحم گرم
بود در حال مجامعت سوزان بود و خون حیض که بوقت خویش
آید گرم بود و لون او زرد یا سیاه بود و اگر سرد بود در
مجامعت فم رحم را سرد یابد و خون حیض سرد بود و اگر خشک
بود حیض اندک بود و مرد رحم را خشک یابد و اگر سرد و تر بود
چو سته رحم تر بود و خون حیض سرد و بسیار و کم رنگ بود گاه
که زن از پس پاکی فم رحم را تر یابد بباید دانست که رحم [illegible]
و تهیج چشم از رطوبت غلیظ نشانی رهد و طبیبان که تدبیر فرموده اند

که تو آن نه سر لم بتوان دانست که سبب بار نا گرفتن از جانب مرد است
یا از جانب زن آب مرد و زن هر یک جدا در آب افکنند هر آب که
بر سر آب آید تقصیر از جهت آن بود گفته اند که بول مرد و زن هر یک
جدا بر بیخ درخت کنند و در بیخ کوک ریزند آن هر که از آن خشک کند
تقصیر از جهت آن باشد و بر سر آب آمدن از خامی بود و خشک کردن
جهت گرمی بود و گفته اند هفت دانه گندم و هفت دانه از جو و هفت
دانه باقلی در سفال نو کنند و همچنین در سفال دیگر کنند و هر یک از این
تا بر آن تخمها بول کنند و سفال هر یک را جدا هفت روز بنهند آب
هر که این ابر دیر نباید تقصیر از جهت آن نباشد و خواجه ابو علی سینا
رحمة الله سبکی دیگر گفته بهای در رسالت که کوری خوردن تقیع در
زیر زن بخور کنند چنانکه دود و بوی هیچ بیرون نشود دلگاه گشت اگر
بوی بد آن از دهنی او بر آید سبب تقصیر از جهت او نباشد و اگر
بو بیاید معلوم گردد که در رگهای او سده است و سبب بار نا گرفتن
آن سده است و نیز گفته اند که یکبار سیر درست پاک کرده بستان
کنند و یک شب نگاه دارند اگر طعم و بوی او بالا بر آید سده نیست
و اگر بو نیاید سده است **معالجات** اگر سبب کوتاهی قضیب بود
زنی کوتاه نزدیکتر در حال جماع سرین او بر بالشی نهاده باید در حال

جدا شدن آب دیر ایستد تا بچه نشیند اندر کشند در هر گاه که
سبب کوری قضیب بود قضیب را بر چیزی راست بنهند و
بشویند و روغن می مالند و بر تخته راست بسته دارند تا راست
گردد و اگر سبب آن بود که رحم از جای خویش بیک سوی میل
کرده باشد نگاه کنند اگر علامات خونی ظاهر بود از آن جانب
که رحم بدو میل کرده باشد در رگ صافن بزنند و بر هر دو ساق
حجامت کنند پس اگر حاجت آید رگ اکحل زنند و از پس آن استفراغ
بحب سکبینج کنند و اگر علامات بلغم ظاهر بود بخت حب سکبینج و جهار
دهند که استفراغ بلغم کند و ما زالاصول با دو درم روغن بید انجیر
و دو دانگ ایارج فیقرا هر بامداد می دهند مدت هفت روز
با شیر و روغن بید انجیر بن گوی سازند تکرار کنند تخم بید انجیر
بمقدار یکمن افسنتین و تخم بادیان و تخم کرفس از هر یکی یک کف
بادی بیامیزند و بکوبند و روغن آن بستانند و فتیله بآن روغن
چرب کنند و نیم گرم برمیدارند و از بیرون رحم ضمادی از کنب
و حلبه پخته و کوفته بر می نهند **صفت حقنه** بگیرند شبت و بابونه
و مرزنگوش و حلبه و انجیر خشک همه را بپزند و بپالایند یک
سکر روغن گنجد را افکنند و نگاه دارند اگر آب زن که در وقا

حلبه و مرزنگوش و بابونه و شبت باشد اندر نشانند جواب
بود و اگر مزاج سرد و نجاة بود نفط سپید بگیرند و فتیله بدان آلوده
کنند یا بروغن ناردین بر دارند و علاج زلیفش و اماس و بابور
هر یک در جایگاهش یاد کرده آمده است و اگر سبب بادها غلیظ
بود ماء الاصول و روغن سداب بخورد ضماد و اینکه اکنون یاد کرده
آمد بکار دارند و از طعامهای بادناک و میوها پرهیز کنند و اگر سبب علت
نهایت فربهی بود تدبیر لاغر کردن کنند تا باعتدال باز آید و اگر ضعیفی
بسیاری بود چون زن دل و دماغ و جگر و گرده علامات هر یک سدا(?)
بود و علاج هر یک اندر جایگاهش یاد کرده آمده و اگر سبب
سردی الت و ماده زن بود اگر در تن اصل بود نخست تن
پاک باید کرد پس مزاج بمعجونهای بزرگ معتدل کردن و ضمادها
بکار داشتن **صفت** تدبیری که رحم را گرم کند بگیرند عود هندی
خام نقیع برحم دود کنند چنانکه بوی دود و بدرون تن زن و بینی
اندر رسد و همه بوی خوش از بینی او دور دارند پس لختی
کهنا بره او در زیر او بود بسر خاکستر گرم بر نهند و زن بر پای
نشیند و نافه و قمع بخویشتن بر دارد و بر آن سفل صبر کنند
چندانکه تواند اگر ممکن گردد که با نابوه بخسبد سرفع بر سر گستر(?)

گرم بنهاده سخت نیک باشد و جماع آن وقت کنند که نابره
قمع از خویشتن دور کند **صفت** دارویی که رحم را گرم و
نرم کند بگیرند زعفران و حماما و سنبل و اکلیل الملک از هر یکی
سه درم و نیم شاونج عدسی و فودنج نانا از هر یکی یکنوبت به بط(?)
و پیه مرغ خانگی و پیه بز و موم صافی از هر یکی یکوقیه همه را
باتش بگدازند و بهاون در افکنند و یک زرده خایه مرغ
چون بیده در روی مالند و داروهای سوده بدان بسرشند و بنهند
نام هم شود و بکار دارند هرگاه که زن از حیض فارغ شود
پشم پارهٔ اسمانگون بدین مرهم آلوده میکنند و بخویشتن بر میدارند
صفت دارویی که خداوند رحم سرد را سود دارد بگیرند نیگان(?)
و دو درم سماق کرده و مرد و زعفران و عود از هر یکی یک درم همه را بکوبند
و با نگبین بسرشند و پس از پاکی حیض سه روز بکار دارند دارویی
که دود کنند بگیرند وار شبثان و پشم خرگوش و سداب خشک بکوبند
و در موم و روغن گداخته بسرشند و قرصها کنند و پس از پاکی حیض دود
کنند چنانکه پیشتر یاد کرده آمد **صفت حقنه** که خداوند رحم سرد
را سود دارد بگیرند علک شاخ نیم کوفته سی درم مرده دو درم
همه را در سه رطل بغدادی آب بپزند تا یک رطل باز آید

و بعد از آن بند و سه روز آب زنان جفته کشته نیم گرم سوده آرد و تخم سپیدابی کی را
و درین باب منفعتی عجب است و از سوده ات همچنان زان ماده را به هضم آورد تا بار گیرد

باب سیم اندر شناختن بار استدن

نشان بار استدن سه نوع است یکی آنست که زن از احوال خویش
بداند و دوم آنست که مرد از احوال او بداند سیم آنکه طبیب یا زن
قابله بتواند دانست اما آنچه زن از احوال خود بداند پس از آنکه بار
گرفته باشد آنست که دیر از آرزوی جماع بنود و اگر مجامعت
باید زردی در رحم آهسته پدید آید و بنبات برآید از بهر آنکه
هرگاه که بار گرفته باشد فم رحم فراهم آید چنانکه یک موی در وی
گذر نیابد رهی گشاده است که کمتر منی از وی باز گردد و آنکه مرد
از احوال او بداند آنست که فرج او تنگ تر و فم رحم فراهم گرفته
تر یابد و فرج او خشک یابد و سر قضیب را خشک یابد و پاکیزه تر
از هر باری بیند و آنچه طبیب و زن قابله بداند آن باشد که هرگاه
که چنین بار گیرد سپیدی چشم او زرد فام یا کبود فام شود و رنگ روی
اندکی تیره گردد و کلف پدید آید از بهر آنکه حیض باز ایستد و ماده آن
بالا برآید و رگ پستانها کبود تر و سر پستانها سیاه تر و بزرگتر شود و اندر
آنکه چون [illegible] از آنجا رود و منش گشتن پدید آید و سرگشتن و چیزها بدارزو کند

و پس از چهار ماه این منش گشتن و غیر آن زایل شود از بهر آنکه سبب
این همه چون حیض باشد که در تن بماند و پس از چهار ماه چون جنین بزرگ
شود این فضول بهای غذای او بکار شود و از نشان دیگر آنست که
بفرمایند تا یک روز طعام نخورد و شبانگاه پس از طعام علو یا غیر
آن چیزی خوش بوی زیر او دود کنند بقیع چنانکه یاد کرده آمده است
اگر بوی آن بدهان و بینی برآمد بار نگرفته است و اگر نیاید نشان آنست که بار گرفته باشد

باب چهارم اندر شناختن آنکه جنین نرینه است یا ماده

نخست بباید دانست که همچنانکه معلوم شده است که ایزد تبارک
و تعالی عادت چنان رانده است که فرزند از آب پدر و مادر آفریده
هرگاه که آب مرد گرم تر و قوی تر بود فرزند نرینه آید خاصه اگر جماع
پس از پاکی حیض اتفاق افتاده باشد و در شهرهای سرد و فصل زمستان
و در روزی که باد شمال آید فرزند بیشتر نرینه آید از بهر آنکه حرارت
میل باندرون آرد و آب در رحم بدان سبب گرم تر بود
و در شهرهای گرم و فصل تابستان و در روزی که باد جنوب آید
بضد این باشد و اگر جماع از روز اتفاق افتد که زن از حیض
غسل کرده باشد فرزند نرینه آید و تا پنج روز بگذرد هم نرینه آید
و از پس پنج روز تا روز هشتم ماده آید تا روز پانزدهم نرینه آید

و از پس آن حنثی آید و بباید دانستن که هر زنی که آبستن بفرزند نرینه
باشد نیکو روی تر و پاکیزه تر از آن باشد که آبستنی او بفرزند مادینه
باشد و آرزوهای بد و منش گشتن و همه اعراض بد کمتر بود و آبستنی
نخست در پستان راست پدید آید و شیر او لطیف تر باشد و اگر
قطره بر چیزی چکانند و آفتاب دارند همچون قطره سیماب برداره
نماید و لون سر پستان او بسرخی گراید و نبض دست راست او قوی
تر و مستوی تر بود و هر گاه که حرکت خواهد کرد نخست پای راست
بجنباند و هر گاه که برخواهد خاست اعتماد بر دست راست کند و حرکات
چشم راست زودتر بود و نرینه از پس سه ماه جنبد و مادینه از پس
چهار ماه و در جمله احوال زن که بمادینه آبستن بود لکن اگر نرینه ضعیف
بود و بد حال همچون احوال آن بود که بمادینه آبستن بود و در جمله حیلتها
که بدان معلوم توان کرد که بچه در شکم نرینه است یا مادینه یکی آنست
که زن را و مرد را بگویند تا بکمیز کنند و بر تخم بارهٔ سبز بخویشتن
برو آرند بامداد ناشتا تا وقت نماز پیشین نگاه دارند و هیچ
نخورند اگر آب دهان او شیرین بود بچه نرینه بود و اگر تلخ بود
مادینه باشد اگر طعمی دیگر نباشد نشان آن بود که آبستن نیست والله اعلم

باب چهارم اندر بکر بودن و تدبیر آوردن [illegible] تا فرزند نرینه آید

اولا بدین سخن که گفته اند آب زن ضعیف باشد تا فرزند نرینه
آید اعتماد نشاید کرد از بهر آنکه تا آب زن قوی نباشد نیروی
صورت پذیرفتگی را نشاید لکن آب مرد از آن زن قوی تر باید
و تدبیر آنکه هر دو آب قوی گردد آنست که عطرهای خوش بکار
دارند چون مثلث که از مشک و زعفران و از عود خام سازند
و بوی کافور دور دارند و طعامهای موافق خورند چون سپیدباها
کوفته و قلیه نرگسی و زرده خایه مرغ نیم برشت و گرنج
بشیر و هریسه و حلوای شکر و طعامها و دیگر شرابها و معجونها و دیگر
که در جایگاه خویش یاد کرده آمده است بکار دارند و در فصل سرما
معجون لطیف و دواء المسک در سه شربت بخورند و از ترشیها
و از مستی دور باشند و آب سرد بسیار نخورند و مرد بکوشد
خویشتن را نگاه دارد تا منی گرد آید و شهوت صادق نیرو شود
و آب خویشتن بسیار ماند تا رنگ و قوام او معتدل است پس
از آنکه منی را باعتدال یابد و سه روز صبر کنند تا قوی تر
شود و چندان جماع از خویشتن باز دارد که منی او بشوریده
شود و مرد و زن نشاط و خوشدلی جویند و در خانه عطرها
بسوزند و جماع وقتی کنند که شادمانه تر باشند و در حال

جماع و جدا کردن آب مرد و فرزند نرینه انگیخته کند
و صورت مردی مردانه قوی اندام تندرست در خاطر آرد
و در حال جماع مرد سر زن را بلند بر دارد و بوقت آب
ریختن انگشتی اندر رگ نهد و او را بگذارد همچنان نگاه دارد تا
حرکتهای رحم او ساکن شود پس از آن زمانی اندکی همچنان نگاه
دارد پس از آن دور شود و زن پایها را فراهم کند و هم بر آن شکل
در خسپد هرگاه که این شکلها بجای آرند امیدوار باشند که فرزند نرینه باشد

باب ششم اندر نشانهای مردان و زنان

که زود فرزند زایند و نرینه زایند بباید دانست
که هر زنی که فرزند بسیار آید و زود فرزند آرد و قوی اندام بود
و اندر فربهی و لاغری معتدل بود گوشت او در بود و گوشت
وی اندر سختی و نرمی معتدل بود و خایها او بزرگتر از دیگران
بود و رگهای وی ظاهرتر بود و بر جماع حریص بود و از آن
کار زود سیر نگردد و زودتر از دیگران بالغ شده باشد
و بر زهار او موی بسیار بود او را فرزند نرینه خواهد آمدن
و زنی که بتن معتدل اندام و معتدل گوشت باشد او را فرزند نرینه آید

باب هفتم اندر نشانهای نزدیک آمدن وقت زادن

هرگاه که اشکم را از سوی ناف و پشت گران کند و سینه‌ها
او سست گردد و پیغولهای ران آماسیده شود و باد گیرد و درد آید
و رحم او منتفخ شود و تری ای ترابد هنگام زادن او نزدیک شده باشد

باب هشتم اندر شناختن ضعیفی و بیماری بچه که اندر شکم مادر بود

و نشانهای آن که پرورش نخواهد یافت و زود بخواهد مرد
نشانهای ضعیفی بچه اندر شکم مادر بیماری مادر و استفراغهای بود که
او را افتد خاصه استفراغ خون حیض و زنانی باشند که ایشان را در آبستنی
حیض آید و سبب آن بسیاری خون بود و زنی را اگر این علت نباشد یا
اگر باشد از اندازه عادت زیادت شود نشان ضعیفی بچه و غذا نایافتن
او بود و هرگاه که در اول آبستنی پستان و تن او لاغرتر از آنکه عادت رفته بیشتر
اندر پستان وی پدید آید هم نشان ضعیفی و غذا نایافتن بچه بود و آمدن
بچه در شکم رفتن عادت و جنبیدن بی وقت هم نشان ضعیفی و بدحالی بچه بود
و اگر خونی از مادر جدا شود و عظیم بود و او را اشتها نبود و تا زمانی که ببند نشان بیماری و ضعیفی بچه بود و زود هلاک شود

باب نهم اندر علاج دشواری زادن

اسباب دشواری زادن یکی آنست که مادر بیمار بوده باشد
و ضعیف شده یا زادن نخست بود یا حرکت بسیار کند و از شکل
بشکل دیگر بگردد و اگر چه از آن سبب از آن شکل که ایشان زادن توانند آمد

بگردد یا رحم خشک بود و رطوبتی که بچه را بلغزاند نباشد یا مشیمه غلیظ بود
و لیفوت بچه شکافته نشود یا مشیمه رقیق بود و زود بترشکافته شود
و تر بها تخت بیالاید و ماده لغزنده نماند تا بچه را بلغزاند یا بول باز
گرفته بود و در مثانه پوشیده و جای بچه بر وی تنگ کرده و حرکت بر وی
دشوار گشته یا طبع خشک باشد و ثقل در روده مستقیم گرد آمده باشد
و بچه را زحمت کند **معالجات** علاج کل دشواری زادن از هر سببی
که باشد آنست که طبیخ حلبه و حباذی و لعاب تخم کتان در روغن کنجد
نیم گرم بر پشت و زهار و سبوس بهاران همی چکانند و روغن شبت و روغن
بابونه همی مالند و پشت و تهیگاه او بدین روغنها چرب بکنند و فرزجها کنند
و در طبیخ حلبه و کرنب و تخم کتان و شبت نشانند چنانکه تا ناف
اندرین طبیخ نشیند ~~و بکبار برخیزد~~ و می فرمایند تا گاهی چند می رود
و بر سر پای نشیند و بکبار برخیزد و نفس خویشتن فروگیرد و فرو سوی
قوه کند تا ثقل سپردن شود و داروهای عطسه آرنده چون [illegible]
کندش بوینده تا عطسه افتد و لعاب تخم کتان در رحم چکانند و موم
روغن از پیه بط و پیه مرغ خانگی با لعاب تخم کتان بهم رحم طلی کنند
را سپید باهای چوب بار روغن پیه بط و پیه مرغ دهند تا چهار شاید
دو چهار مثقال پوست خیار شنبر گرفته و بپخته با جلاب کرباشوربای مرغ

فرزجه بدهند در حال فرود آید و طبیخ حلبه دادن با روغن بادام
خاصه که با خرما پخته باشند زادن آسان کند **صفت** حبی که اندرین
باب ستوده اند و این بهر این کار ساخته اند بگیرند دارچینی و ابهل
از هر یکی دو درم سلیخه هشت درم فوه و مرو و زراوند گرد و قسط
تلخ از هر یکی سه درم میعه دو درم و افیون یکدرم مشک دانگی و
نیم همه را حب کنند و بگویند چنانکه رسم است شربتی سه مثقال
با دو وقیه شراب کهن **صفت** حبی دیگر بخور مقل ازرق و مرو ابهل
راستاراست حب کنند شربتی سه درم بچه مرده را فرود آرد و زادن
آسان کند **صفت** معجونی که طبیبان دعوی کرده اند که هیچ دارو
برابر آن نیست بگیرند مرو و جند بیدستر و میعه از هر یکی یکمثقال
دارچینی نیم مثقال همه را بکوبند و بیزند و با انگبین بسرشتند شربتی دو
مثقال با ماءالعسل کرباشراب کهن **صفت** ضمادی بگیرند تخم کتان
و بکوبند و در ماءالعسل و روغن کنجد بجوشانند و بر زهار
و تهیگاه او نهند و طبیخ شحم حنظل و عصاره سداب تر و مقداری
مرسوده بهم بیامیزند و بر زهار و ناف او طلی کنند و لفتم پاره بعصاره
سداب تر و طبیخ شحم حنظل تر کنند و بر آرند و زراوند طویل
سوده بر پشم پاره بر دارند **صفت** شیاف بگیرند خربق سیاه

وجاوشیر و زهرهٔ گاو و استارات یشماف کنند بچه زنده و مرده را بیرون
آرد صفت بخوری که بکار برند زراوند و جاوشیر و مر و بیخ زیره زهرهٔ گاو سرشند
و دود کنند و مر تنها دود کردن و جاوشیر تنها و سرگین باز و سرگین کبوتر
هر یک تنها دود کردن بچه را بیرون آرد و اگر بترسند فرزادن نخستین بود
زنان دیگر او را دلوشی دهند و موم روغن بمالند و اگر سبب تنگی
و خشکی رحم بود موم روغن و پیه بط و پیه مرغ خانگی و روغن شبت و آبزن
کرد زردی طبیخ شبت و حلبه و کرفس و تخم کتان پخته باشند یکی رد آرند و
تدبیر عطسه آوردن کنند و اگر سبب غلیظی مشیمه بود تدبیر آنست که قابله مشیمه را
بجوید و با انگشتان درید جیب اگر نتواند دارو در روغن کنجد و لعاب
تخم کتان برحم اندر افکند و بیاض دسن است مشیمه را بشکافد و اگر سبب
رقیقی مشیمه بود که زود شکافته شده بود و تر بیا بیرون آمده علاج
او علاج خشکی رحم که یاد کرده آمده است کافی است و اگر سبب باز گرفتن
بول و خشکی طبع بود طبع بحقنهای نرم باید گشاد و بول را بخوردنی که در بول
نخود دشتیت و تخم بادیان و سقاقل تیم کوفته و تخم معصفر پخته باشند بدهند
و باز گرفتن بول را روغن شبت در زهارها می باید مالید و داروهای
ادرار کننده می دادن تا مثانه تهی شود و تدبیر که پیش از این یاد کرده
زاد و آسان بود آنست که کمتر پیش از آن که بزمانی بر می شوند در از آن تنشینند

و ابزن ببرون کرده باید تا سستی بیارد و پشت دستی گاه و زهار
و بیوغ لیها و ران بروغن شبت و روغن بابونه و روغن خیری چرب
بکنند و لعابها و موم روغن از پیه بط و پیه مرغ و روغن کنجد هم نیم گرم
برحم می رسانند و هر باهم ادلعاب دانهٔ آبی و تخم کتان آمیخته بالعاب
می دهند و طعام آن آنخید با جرب و مرغان فربه و اسفناج و ماش
ان خورند و از همه طعامهای قابض پرهیز کنند و الله اعلم بالصواب

باب دهم اندر علاج منش گشتن

و آرزوی گل خوردن و آرزوی چیزهای تیز و شور و طلخ و ترش
و حالتهای دیگر که آبستنان را باشد اما علاج منش گشتن و آرزوی
گل و آرزوی طعام نابودن و علاج آرزوها بد آنست که در آن
حال که منش گشتن خیزد طبیخ شبت با سکنجبین عسلی آمیخته نیم گرم بدهند
تا قی کنند و خلطهای بد از معده پاک شود و ریاضت معتدل
بکار دارند و شراب ترنج بپرورده و آب بریان کرده خاصه
که بارها عود و مصطکی اندر افکنده باشند و در روی نشانده و اگر آن رشی
عود و مصطکی بود آرد و ضد او مزاج گرم را الشراب ترنج
و شراب لیمو و شراب غوره موافق بود و طعامها سبک چون زرد
چون گوشت دراج و مرغ خانگی و بزغاله و نان پاکیزه و گاه گاه

اندر طعام اندک جاورس که پرورده و اندکی خردل بکار دارند و از
سبزیها کشنیز و کوک و اندکی کشنیز روا باشد و از میوها آبی و امرود
و سیب ترش نیلاده تا ترش شیرین بگو زد و بر معده ضمادی از سنبل و گل
و قصب الذریره و افسنتین و جز آن بر نهند و آبی بجهه شراب بجای
کهن بر می نهند صفت شربتی که حیض گشتن باز دارد بگیرند قرنفل و مصطکی
و قطر شیرین و کندر و سک و قاقله و عود و کبابه از هر یک استار اندر شربتی
یکمثقال باب سیب و آب آبی را اگر در معده درد و حرارت بار ها
سنجد آرد و این گوارش بکار دارند بگیرند زیره کرمانی در سرکه
اغشته و بریان کرده و کشنیز و صعتر پارسی از هر یکی یک جزو جند
بیدستر ثلث جزوی همه را بکوبند شربتی از نیم مثقال تا یکمثقال
سفوف کنند با هم سنگ ان شکر سوده صفت آردی دیگر بگیرند
زرنباد و درونج از هر یکی دو درم مروارید بسد و کهربا و ابریشم
خام از هر یکی درمی همه را بکوبند و بیزند و با انگبین بسرشند شربتی
یکمثقال و اگر پشت پای ایشان بیامیسو سرکه و روغن گل طلی کنند
و برگ کرنب بجهه ضماد کنند و جرد صندل و فوفل با آب عنب الثعلب
سوده طلی کنند و اگر زن نا مزاد را بستن حیض زیدن عادت رفته
نباشد و حیض پدید آید علاج ایشان آنست که عدس و نار پوست

و گلنار و مازو و بلوط در آب بپزند و در آن آب می نشیند و اگر
مازو و ناربوست و گلنار و اگر خشک بسرکه بپزند و بر ناف ضماد کنند
سود دارد و اگر بدین کفایت نشود اقراص کهربا و هرچه اندر علاج
بازداشتن فراط طمث یاد کرده امده است بکار دارند و اگر تب
آید و بفصد یا باسهال حاجت آید پیش از چهار ماه و پس از هفت ماه
نباید و درین میانه نیز احتیاط باید کرد و از چیزها که طبع را نرم کند
چون خیار شنبر و ترنگبین و شیرخشت و شراب الوجهری نشاید راند

باب یازدهم اندر احوال نفاس و علاج آن

بباید دانست که زنان از پس زادن مدتی خون رود
دان باقی خون حیض باشد که بعض از آن غذا بچه گردد و بعض بیالا
براید و در پستان شیر گردد و باقی در ایام نفاس بپالاید آن خون را
که درین ایام رود تازی نفاس گویند و مدت نفاس از پس
فرزند نرینه سی و پنج روز بود یا سی روز و از پس فرزند
مادینه سی و پنج روز بود یا چهل روز پس هرگاه که فرزند جدا
گردد و هیچ نفاس نباشد یا اندکی باشد تدبیر آن باید کرد
که نفاس تمام بپالاید از بهر آنکه بیم باشد که آن علتها که از احتباس
طمث تولد کند از احتباس نفاس پدید آید و از علاجها

چشم ماهی شور و سیم اسب و داو کردن سود دارد و هر چه اندر باب
احتباس طمث یاد کرده‌ام و آنست علاج آنست و طعام شوربا کرده نخود
گوشت ود آرد چینی و زردی بخته باشد سود دارد و لیکن اگر زن ضعیف
و نحیف و اندک خون بود اگر نفاس اندکتر آید مضرت آن کمتر باشد و ما خود
هیچ خوف نباشد و اگر تعالی بسیار و از اندازه بیرون باید علاج آن در علاج افراط طمث یاد کرده شود

باب دوازدهم اندر علاج زنی که بچه تمام نابرورده از وی بیفتد

و این را بتازی اسقاط گویند سببهای اسقاط هر اصل سه نوع است
یکی آنکه از سوی مادر بود دوم آنکه از سوی پدر بود سیم از سببهاء
بیرونی بود اما آنکه از سوی مادر بود هشت است اول آنکه در رحم بادی
افتاده باشد و بچه را هر وقت بجنباند و دفع کند دوم آنکه اندر
رحم رطوبتی باشد که بچه را بلغزاند سیم سردی رحم چنانکه بدان سبب
پرورده نشود چهارم استفراغ با سهال یا حیض یا فصد و غیر آن پنجم
افتادن دنبال بهار رحم چون قرحه و بواسیر و اماس و غیر آن ششم بیماریهای
گوناگون و تبهاء گرم و لرزه و انواع اسهال صفراوی و بلغمی هفتم
آنکه مادر سخت لاغر باشد و هر غذا که حاصل آید تن مادر بدان محتاج
تر از بچه بود و بچه را نصیبی نرسد اما آنکه از سوی پدر بود آنست
که منی رقیق بود و ازدی نسیم که بچه را نگاه دارد تولد نکند اما اسباب

بیرونی چهار نوع است یکی اگر سرمای عظیم بر جسم رسد و رحم را
و مستفدها غذا بچه را فراهم کشد و بچه غذا نیابد و ضعیف گردد
و از ریح و سرما بمیرد دوم آنکه گرمای سخت بدو رسد و قوتها را ضعیف
کند و بچه را بهوای خنک حاجت آید و مقام بسیار ماندن گرمابه
ازین قبیل بود هم قوت مادر را و هم بچه را ضعیف کند سیم آنکه
اگر حرکتی قوی اتفاق افتد چون افتادن و جستن از جای و
آواز بلند کردن و چیزی گران برداشتن چهارم اعراض نفسانی است
چون خشمی صعب و اندوهی و ترسی عظیم که ناگاه بدو رسد علامات
اسقاط آنست که پستان مادر لاغر شدن و تهی شدن گیرد و باشد
که شیر بسیار پالودن گیرد و ان نشان ضعیفی بچه و غذا نایافتن
او بود و زردی و سرخ گشتن چشم و روی و گرانی سر و ماندگی بی سبب
این همه نشانهای اسقاط است خاصه اگر این نشانها در تب
پدید آید و تب سرما بلرزاند اسقاط کند و تخت خون حیض آید
لیل اسقاط کند و علامت مردن بچه آنست که بچه اندر شکم سخت گران
گردد و هر گاه که مادر از پهلو به پهلو گردد بدان ماند که سنگی اندر
شکم او از یک جانب می افتد و ناف سرد شود علاج باید دانست
که حال بچه اندر شکم همچون حال میوه است بر درخت همچنانکه

درخت شکوفه و میوه که اول همی بیفتد و بعضی افتد و باخر که بزرگ
تمامی و پختگی رسد به آسیبی و بادی همی افتد بچه نیز باول ماهها که بزرگ
بود و باخر گران گشته درین دو وقت یکی باول آبستنی و در آخر
اسقاط که یاد کرده آمده است پرهیز باید کردن سبب است
که پیش از ماه چهارم و پس از ماه ششم نه رگ شاید زدن و نه دارو
شاید خوردن اگرچه اندرین میان کم آفت‌تر بود احتیاط باید
کرد تا سخت ضرورت نشود به داروی مسهل و رگ زدن
دلیری نشاید کرد و اگر ضرورت شود به دارو و تدبیر لطیف‌تر بهتر باید
و تفاریق باید کرد و بهترین مسهل که بدان دلیری توان کرد حب ایارج است
و تدبیرها و غذاها پاکیزه مزاج را اگر داشتن و باعتدال باز
آوردن و باید دانست که سبب قوی‌تر اندر اسقاط رطوبتها
قوی است که بچه را بلغزاند پس صواب آن بود که پیش از آبستنی
استفراغها کنند به داروهای مسهل چون حب سکبینج و به داروهای
ادرار کننده نیز رحم را پاک کنند چون ماء الاصول با روغن
بید انجیر و روغن بادام تلخ و حقنه‌ها نیز اندرین باب سود
بود صفت حقنه بگیرند سعتر پارسی و ابهل و نانخواه و کاشم
و شبت و بابونه و سداب خشک و حلبه را استار است

همه را اندر دیگی کنند و نیم آب بپزند تا به نیمی باز آید و پالایند
و بمقدار هفت درم از وی یک سکره روغن سوسن آمیخته
و بدان حقنه کنند صفت حقنه دیگر پس از استفراغها دیگر
و حقنه‌ها دیگر رحم را بدین حقنه کنند بگیرند حنظل درست
و سرش را برد آرند و تخم او بیرون کنند و روغن سوسن یا روغن
قسط در وی کنند و یک شبانروز رها کنند پس خاکستر گرم بنهند
و بدان روغن حقنه کنند تا رحم را پاک کند و هر هفته دو بار
دوالمسک و معجون دبید نیا بکار دارند و در حال
آبستنی معجون و دوالمسک و شربتی طوس و طب را سود
دارد و از پس اسقاط فوفل و هزار اسفند و تخم خردل
سپید و علک الانباط دود کردن سود دارد و طمث
را که در رحم مانده باشد و درد آن زایل کند والله اعلم

باب سیزدهم اندر بیرون آوردن بچه مرده

و تدبیر اسقاط زنی که سال او اندک باشد و ترسند
که در زادن هلاک شود یا در رحم آفتی بود و مصلحت
آن بیند که بچه پیش از آن که بزرگ گردد از وی جدا شود
هرگاه که دشواری زادن چهار روز به آرد و بچه جدا نشود

بجاید و آنست که بچه مرده است تدبیر خلاص مادر باید کرد و بعد جهدها
که در باب دشواری زادن یاد کرده آمده است از شیافها و بخورها
قوی تر مشغول شدن و ازان داروها که بچه را بکشد و بیفگند بکار
داشتن و بر مرغی که از شاخ اشنان تراشیده و نرم کرده که بر خطمی
بمقدار پر مرغی تراشیده و نرم کرده که از شاخ سداب کرده از کاغذ
تا وقت به قعر رحم رسانند که در وقت بیفگند خاصه اگر بقطران یا آب
حنظل و طبیخ او آلوده کنند تخم هزار اسفند خوردن و بخویشتن برداشتن
بچه را بیفگند و اگر زد و پیرزد و بخور مریم در این باب سخت قوی اند
و گفته اند که زن اشتر پای بر بخور مریم نهند هم باشد که بچه بیفگند و اگر
عصارهٔ او بر شکم طلی کنند یا پینه پاره بخویشتن بردارند بچه بیفگند و اگر
سه درم اشنان پارسی بود و بخورند بچه را بیفگند و عصاره بیخ حنظل
حقنه کردن و پشم پاره بخویشتن برداشتن و پشم تر در سرکه آورده
کردن و زهره و چشم ماهی شوره و کردن بچه زنده و مرده بیفگند
صفت داروی مرکب بگیرند ابهل و نیم درم سداب خشک سه درم
مر یک درم این جمله بکوبند و بیامیزند و شیافها با طبیخ ابهل دهند که
بیفگند صفت داروی دیگر بگیرند طبیخ حلبه که با اکلیل کرده باشند سه اوقیه
آب سداب تر سه اوقیه سعتر پارسی سه درم به هم بیامیزند و بر دهند

بچه زنده و مرده را بیفگند صفت شیاف قوی بگیرند نوشادر
سه درم و نیم درم انگشت را حل کنند و نوشادر بدان بسرشند و شیافها
کنند و برنهند و هم سبب بیفگند صفت داروی دیگر ضماد بگیرند شحم حنظل
و قسط و برگ سداب از هر یکی سه جزو مر بکوبند و همه را به شیره گاو آغشته
و بر ناف و زهار طلی کنند بچه مرده را و مشیمه را بیفگند والله اعلم

باب چهاردهم اندر باز داشتن آبستنی

هرگاه که زنی اندک سال بود و مثانه او ضعیف بود و بیم باشد
که بسبب آبستنی آفتی بدو آید چون سلس البول و شقاق رحم و غیران
مصلحت ان دیده آید تا حیلتها کنند تا آبستنی نشود و حیلت
آنست که مرد در حال مجامعت و انزال زن را تنگ بخویشتن
اندر نکشد و در انتهای او طلبیدن بند آرد و زود از وی جدا شود
و جهد کنند که انزال هر دو در یک زمان نباشد و چون از وی
جدا شود و بر پای خیزد و بر جهد تا منی از وی جدا شود
و عطسه آرد و اگر مرد بوقت مجامعت سر قضیب خویش بروغن
کنجد تر کند منی در رحم نرسد و بلغزد و اگر مرد روغن بان یا قطران
آلوده کند آبستنی باز دارد و سه دوقیه مادر دو ج جو زدن آبستنی
باز دارد صفت شیاف بگیرند شحم حنظل و هزار جشان

وجع الحديد و كوكرد و سقمونيا و تخم كرنب را استعمال است بكوبند
و بقطران ابرشتند و شياف كنند و پس از جماع برآرند و پوست
زرد كه در ميان دانه انار بود بابت همان پس از جماع و پس از آن كوشتى
جدا اشتن السينى باز دارد جزو اندر ياد كردن بيماريهاى رحم و اين
جزو ده باب است باب نخستين اندر جماع بيماريهاى رحم

بيماريهاى رحم چهار نوع است يكى انواع سوء المزاج دوم
انواع اماسها و احتناق رحم سيم قرحه و بثره و خارش و شقاق
و بواسير چهارم بيماريهاكه از جمله عيبهاى او چون رتقى و انقلاب رحم
و عفل و بطور انا علاج سوء المزاج كرده و مثانه ياد كرده آمده است
و علاج شقاق و بواسير و علاج قرحه و بثره و خارش اصول آن
هر يك در جاى خويش ياد كرده آمده است و بعضى ز علاج افراط طبيعى ياد كرده آمده

باب دوم اندر اماس گرم كه اندر رحم بود

و در جمله كه از اماس خونى تولد كند اسباب اماس گرم اندر رحم
پنج نوع است يكى زخمى و آسيبى كه به رحم رسد دوم دشوارى زادن
يا دشوارى اسقاط سيم تهور قابله در وقت زادن چهارم احتباس
طمث و امتلاء رگها پنجم بسيارى جماع علامات علامت اماس
رحم است كه معده بسبب مشاركت درد خيزد و منش گشتن

و تماسه و زواق پديد آيد و شهوة طعام و هضم ضعيف گردد
و هم بسبب مشاركت درد سر خيزد و قعر چشم نيز درد كند و درد گردن
پديد آيد و باشد كه درد منتشر گردد و به اطراف و انگشتان
دست و پاى رسد و ساقها و زانوها نيز درد كند و پشت و گاه
و بن رانها و زهار درد كند و متشنج شود و هذيان كند
و هم تن گران گردد و عسر البول پديد آيد و باشد كه بول يكبارگى
باز گيرد و باشد كه طبع نيز اجابت نكند بسبب زحمت اماس
و باشد كه بار نيز گذر نيابد و نبض صغير و ضعيف و متواتر
شود و ازت و فراش و سياه شدن زبان خالى نباشد
و اطراف عرق كردن گيرد و باشد كه او از منقطع شود و بعضى
و تشنج او را افكند علاج رگ زدن و فى فرمودن و غذا بايد كه
باز آوردن هر سه از امهات علاج است اما رگ زدن
اگر چه سود دارد و خون سوى بالا كشد و حيض كشاده نشود سقف
رگ صافن مهتر است و صواب تر آنست كه تحت رگ
باسليق زنند تا خون را ميل كردن بدان جانب باز دارد
پس رگ صافن زنند تا ماده را از آن جانب جذب كنند و
باسليق را چنان زنند كه بيمار بر پشت خفته باشد و سرين و رانها

بر بالشی نهاده تا جذب بهتر بود و اگر در میان رگ باسلیق و رگ
صافن زدن قی کشد یا حقنه بعد از باسلیق زدن قی کند بحسب صواب
بود و ماء الشعیر علت غذا را زکی [illegible] باشد که باز ایستاده حیض کم قوه را
باز آرند و اگر آب حار زدن باز ایستاده تا ماده بصحبت بول بیرون
میل کند و اگر حاجت آید که ماده غلیظ کم کرده شود و سپستان
و عناب سبز [illegible] ترانگبین [illegible] کنند و [illegible] و فلوس خیار شنبر
و [illegible] و روغن بادام [illegible] کنند و [illegible] باشد و [illegible] و اگر
خیار شنبر [illegible] در آب کشند و آب عنب الثعلب [illegible] و روغن
بادام [illegible] بود [illegible] رحم علاج این علت [illegible]
[illegible] و تحت ضمادها و [illegible] رد آرند و [illegible]
[illegible] کنند تا اماس [illegible] و آردها [illegible] از این نوع
باید عدس مقشر و لسان الحمل و عصاره او و عنب الثعلب و برگ
[illegible] و عصاره او و برگ خرفه و عصاره او و طحلب تراشه
کدوی تر و آرد جو و روغن گل این همه با الحاجة [illegible] بر [illegible]
[illegible] روغن گل [illegible] کنند نیم گرم کرده بر زهار و حوالی آن نهند
و لعصاره لسان الحمل و غیر آن یا بر روغن گل [illegible] نیم گرم کرده
اندر رحم حقنه کنند یا بپشم پاره [illegible] تر [illegible] کنند و [illegible]

بر میدارند و ثقل آن بکوبند و با برگ خرفه و لسان الحمل و غیر
آن ضماد کنند و با آخر همه آردها تحلیل کننده لکارد آرند چون
شبت و حلبه و اکلیل الملک و تخم کتان و بابونه و روغن خیری
و مانند آن و اشق و مقل و [illegible] و [illegible] و علک الانباط
و [illegible] ساق [illegible] و [illegible] و روغن [illegible] و روغن [illegible]
و روغن سداب در آخر علت که حرارت [illegible] زایل شده
لکارد داشتن روا باشد صفت داروی [illegible] بگیرند گل
خشک چهار درم تخم کتان و [illegible] از هر یکی درمی زعفران
دو درم همه را بکوبند و بیزند و بمی بپزند و روغن گل و شیر
خر بیامیزند و به پشم پاره بخویشتن بر دارند صفت ضمادی
که اماس سخت را نرم کند و خواب آرد و درد [illegible] بکند
خشخاش تازه پنج عدد و نیم کوفته کنند و در می بپزند [illegible]
[illegible] پس بپزند تا مهرا شود و بپالایند و [illegible]
و افیون از هر یکی یک درم [illegible]
و [illegible] از هر یکی چهار درم [illegible] و آرد [illegible] خشک
بکوبند و بپزند و در می بپزند [illegible] کنند و [illegible]
پاره بخویشتن بر دارند و با اماس رحم [illegible]

که حیض آرد سخت اماس را بیاید نشستن و با خر حیض فرود آوردن

باب سیم اندر اماس بلغمی اندر رحم

فرق میان اماس بلغمی و حرّی آنست که بلغمی با گرانی بود و درد کمتر بود
و درد نه سخت و حوالی آن عضو ها شکم همه سست بود و همه علامتهای بلغمی که معلوم است
ظاهر علاج از نخست تن را پاک کنند تا ماده کمتر شود و هر چه اندر اماس
گرم یاد و مثانه یاد کرده آمده است علاج اینست والله اعلم

باب چهارم اندر اماس صلب و سرطان اندر رحم

اماس صلب را بلمس بتوان دانست و علامتهای دیگر آنست
که مجری بول و براز گرفته باشد و هر دو دشوار بیرون آید و درد
اندک بود و تا بزیر ناف و سوی پهلوها و ران و سینه کشد و سرین باز دهد
و باشد که بجانب سینه برآید و باشد که درد چشم و درد سر و غثیان
پدید آید و بیمار ضعیف و لاغر شود خاصه ساقها و اندامها
پای اماس گیرد و باشد که شکم بزرگ شود همچون شکم مستسقی و باشد
که استسقی را سبب شود و بیم آید و اماس سرطان صلب را همراه بود
و رگها همچون علت دوالی برخاسته بود و رنگ اماس تیره
باشد و لیکن بسیاری که اندر یا برنگ ارزیر باشد و حد او نه
این علت را بنی آهسته گیرد و هر چند رنج سخت تر شود

بوزان

بوزان تر شود علاج اما علاج اماس صلب آنست که رگ
باسلیق زنند و با غذا و قوت چون بیرون کند پس استفراغ
سودا کنند و مرهم داخیلون باسلیقون با پیه بط و مغز گردی
و مسکه گوسفند بگدازند و بمقل حل کرده باین حاجت ها شند روغن
نرگس بر چکانند و برسند و ضماد کنند و مشمع پاره بجوشتن بر دارند
و اگر روغن نرگس حاضر نباشد روغن سوسن و روغن شبت
و روغن بابونه و روغن حلبه و روغن شید الجزر بکار دارند و پیه
خر اهلی و خر وحشی در روغن گشنیز و اگر خواهند که این ضماد
گرم تر و قوی تر بود چند مسک و صبر و سیر با پیه خرگوش و روغن
و علک الانباط و صمغ بادام زیادت کنند و اگر در روغن
بود برگ خطمی تازه و برگ عرفه و ریمار العسل بپزند و بر روغن
گل چرب کنند و ضماد کنند و با شیر زنان و در روغن نیم گرم
حقنه کنند و مرهم الرسل را اندرین علت خاصیتی عجب است
و نخست مزاج را آزمایند اگر گرم و سرد بی باید از نمود اماندازه
گرم کم در روغن نهند و اگر ذیقی سنتی باشد بوده آرد طبیخ
حلبه است نیم گرم حقنه کنند و روغن نهند و بوم روغن که
از بوم زرد و موم روغن زنبق کنند و این روغن بود را



دواند جایگاه منی داشته باشد تا اندکی قوت زنان گرفته باشد از بیرون علتی کشند و از آن روها سر رحشی باس و کشش و عسر النفس و سپیده غایه بر نخ برنخسته سبب عصار کردن و انرا که چون آمدن کرد عصاره و طین الشی در کل ارمنی و سپیده غایه از زیر با عصاره حلقه کشند

باب هم اندر اختناق الرحم

اختناق الرحم علتی است مانند صرع و غشی و سبب او آن رحم بود و رحم عصبانی است و سبب این علت اندر بیشتر وقتها باز گرفتن حیض و بازماندن جماع بود خاصه آنها را که با شوهر بوده باشند و عادت کرده و از آن عادت ببیفتند زنیها باز مانده و زنان دوشیزه بود رسیده اگر حیض ایشان تمام بود این علت بسیار افتد از بهر آنکه هر گاه که حیض کم آید یا باز ایستد و تشنج و دردی بدید آید و باشد که بیک جانب میل کند و المی تولد کند و باشد که ماده را از رگهای رحم رحم بگسترد و الحسی تولد کند و ماده حیض ها دیگر بوی رسد و کثیر نیابد بعضی هم اندر رحم و رگهای او رحم بماند و عفن شود و بعضی باز گردد و در همه تن پراکنده شود اما انچه در رحم و رگهای او رحم بماند عفن باشد شود و مستحیل گردد و اگر مزاج اصلی سرد باشد استحالت بسردی و غلیظی بود و اگر مزاج اصلی گرم باشد استحالت

بعفونة

لعفونة بود و از بخارها که از ماده غلیظ و سودای سوخته بالا آید انواع صرع و غشی و دل تنگی تولد کند و از بهر آنکه رباطهای رحم بحجاب پیوسته است دم زدن از حال طبیعی بگردد و ضیق النفس و خفقان پدید آید و افتها که از باز گرفتن حیض افتد سلیم تر از آن باشد که از نایافتن جماع و احتباس منی افتد از جهت تولد منی از خون بود و منی استحاله را قابل تر از خون است همچون شیر بود که او از خون است و استحاله را قابل تر از وی است

علامات هر گاه که نوبت این علت نزدیک شود نخست اندیشهای بد و تدبیر ناصواب بخاطر وی آید و در دسر و خیرگی چشم و دوار پدید آید و نفس از حال طبیعی بگردد و رنگ روی از حال بحالی بگردد و آب از دهان و رخساره حرکتهای ناهموار پدید آید و علامت آنکه ماده این علت خلط غلیظ است آنست که جدا و ند علت سوخته کسلان بود و خواب بروی غلبه دارد و فراموشکار بود و علامت آنکه ماده علت خلط سوخته است آنست که تشنگی بروی غلبه دارد و دوار حال حرکت علت رطوبة از رحم فرود آید و چشم و روی سرخ شود و از تب و در چشم خالی نباشد و علامت آنکه سبب علت احتباس منی است آنست که گاه گاه باشد که در حرکت علت رطوبة از رحم فرود آید از آن راحت یابد و باشد که قابله دست برحم او برد و دغدغه کند رطوبتی

از وی جدا گردد و از وی خلاص یابد علاج اگر سبب علت بازایستادن
حیض بود علاج آن چنانکه در باب احتباس طمث یاد کرده آمده است
می باید کرد و نگاه باید کرد اگر علامتهای خون ظاهر است باسلیق و رگ صافن
بباید گشاد و بر روی ران و بر ساق حجامت کردن و اندر طبیخ بابونه و
اکلیل الملک و بنفشه و مرزنگوش و لبلاب می نشاندن و روغن بنفشه و روغن
نرگس بهم آمیخته بر زهار و حوالی آن مالند و به پشم پاره بخویشتن بر نهند
و بوییهای ناخوش به بینی بر داشتن اگر سبب علت خلط غلیظ بود زنان را تنقیه
جماع و سیر لطیف باید کرد تا طبیعت ماده هضم کند و اندامهای فرودین
بستن و مالیدن و اطراف بطبیخ بابونه و شبت و اکلیل الملک
و غیر آن شستن و از حال حرکت علت از بین ران تا بعد بستن
و قدمها را در آب گرم نهادن و نمک و خردل مالیدن و محجمه بر
روی ران و بر ساقها نهادن تا ماده را فرود سوی کشد و بوی
ناخوش به بینی داشتن چون قطران و هند [illegible] و جاوشیر
و سکبینج و مرزه و چراغ کشته و بجوزها ناخوش سوختن چون
مقل و تخم کنند تا دستم ست کو کردن شم و اندر طبیخ الکرام و قیصوم
و هیله دیگر بپزند زرا سعد و شبت و اکلیل الملک و تخم کرفس
و سعد و قیطوره بابونه و داد جرد سداب و ناخواه و عاقرقرحا و شیح

و بوی دنبه و مانند آن نشاندن و بر آن تکمید کردن و نطول کردن
و زن قابله را فرمودن تا شیافی از کرسنه و انه و حلبه و غیر آن
و حب الغار را به روغن سوسن چرب کند و انگشتان خویش چرب
کند و به فم رحم رساند و دغدغه کند بسیار تا باشد که رطوبتی
بسیار از وی فرود آید و خلاص شود اندر حال سلدته باید شیح
فیقرا و ایارج روفس و حب شبطرج و حب منتن استفراغ باید
کرد چند بار و از پس استفراغ معجون نجاح و سحرنیا و قلاقلی کو
بکار داشتن و تدبیر آن کردن که بیمار را الشوبه بسیار دهند منفعت
شیاف بکرند سیعوس و قنه بلبل و کندر از هر یکی یک وقیه
تخم الجزر چهار مثقال شیاف سازند چنانکه رسم است
و حقنها و گرم رطوبه را فزود آرد و بارها را تحلیل کند و ارام

باب ششم اندر گرد آمدن آب اندر رحم

علامت گرد آمدن آب اندر رحم آنست که حیض باز ایستد
و در شکم قراقر پدید آید خاصه بوقت حرکت و اندر فرو ری
اما سی نرم و حالی همچون حال خداوند استسقا پدید آید و باشد
که گمان افتد که آبستن است و گاه گاه رطوبتی از رحم همی پالاید
معالجات. علاج این علت بداروها حیض گشاینده و ادرار کند

باید کرد و ضمادها که اندر استسقاء زقی بکار آید اندرین باب بود
و آب رو حقنه و شیافهای که حیض بگشاید و ادرار کند سود
دارد و عرق سپید بجوشانیدن بر دارد اشتن سود دارد والله اعلم

باب هشتم اندر بادها و غلظها که اندر رحم گرد آید

سبب این علت یا رحمی آسیبی بود یا دشواری زادن که اندام
آن مزاج رحم را ضعیف کند یا سرمای سخت بود در رسد و سوء مزاج
سرد غالب شود و تم رحم را سرد کند و ماده بادها اندر زاد و بهار
آن یا اندر میان لیفها آن گسترده باشد که این بادها چنان
غلبه کند که شکم و آن برها رو ران و مغول از آن باز دهند و حالی نحو
استسقاء طبلی پدید آید و باشد که از جای بجای میگردد و قراقر
کند و هر گاه که چیزی گرم تکمید کنند ساکن شود و باز معاودت
کند **معالجات** سخت با یارج فیقرا و لوغاذیا و با استفراغ باید کرد
و از پس استفراغ بسخونیا اندر طبیخ اصول برزرد آوردن و روغن سداب
و روغن شبت گرم گرم مالیدن و بدین روغنها تکمید کردن و اندر
طبیخ سداب و تخم بجکست و قنطوریون و زیره و تخم کرفس و ناگواه
و سلیخه و مانند آن نشاندن و ثقل این طبیخ ضماد کردن با روغن سداب
و مرهم [illegible] اندر علاج بادها که اندر کرده شانه پدید آید یاد کرده اند اندرین باب بکار [illegible]

باب هشتم اندر انقلاب رحم

سبب این علت دو نوع است یکی آنکه ضربتی عظیم برحم رسید
چون دشواری زادن یا بانگی عظیم کردن یا چیزهای گران برداشتن
یا از جای بلند افتادن و جستن یا ناگاه چیزی دیدن که از آن بترسد
مثل ناگاه در پیش خود ماری ببیند و یا خانه بیفتد دو آنکه رطوبتی غلبه
کند و رباطهای رحم سست گردد و فرو لغزد و بسیار باشد که رحم
بجملگی بیرون افتد این علت را بتازی انقلاب الرحم گویند
و بسیار باشد که رحم بزرگ شود چنانکه مرد را خایه بزرگ میشود
علامات انقلاب الرحم آنست که اندر زهار درد و بیحد و بیرون درد و جوالی
آن درد عظیم باشد و بسیار که باشد درد مانند باشد و بسیار که گذار [illegible]
تولد کند و تری اندر وی پدید آید [illegible] آن همی یابد که چیزی
گرد شده است و اندر زهار او نهاده است و قابله چون دست اندر [illegible]
انداما کند بتواند یافت و هر گاه که مسترخی شده باشد و فرو افتد
بتواند آن پدید بود و گاه باشد که بسته بول و براز بازگیرد **علاج** این علت
اگر [illegible] این علت جوان باشد امید توان داشت و علاج
وی آنست که نخست حقنه کنند تا روده را پاک کند و پس آن
دور گردد و بول باسانی بیرون آید و چون روده و مثانه برده [illegible] شد

ورحمت هردو وورکت رحم را تا سانی بجای باز نو آن بود
وطریق بجای باز بردن آن انست که خداوند علت برپشت باز
خسبد ورانها از هم باز کیرد وپشم نرمی پاکیزه ونرم بجنبد و بر آن
بلینه هموار از الکحول شتی برد آرند و رحم را بدان علیته بجای باز
برند بعد از ان پس پشم پارها دیکر بعصاره اقاقیا و شرابی که درو ها
چیزهای قابض حل کرده باشند ترکنند و بر فم رحم نهند و پشم پاره
دیکر بسرکه وآب ترکنند و بر فرج و زهار نهند و بر پهلو خوابانند و رانها
هم باز بندند وان پشم پاره را نکاه دارند و محجمه برفق بر سوی ناف
دیکر کاه بر نهند و بمزند و عطری خوش بوی ببویانند تا رحم میل بر سوی
بالا کند و از بوی ناخوش نکاه دارند تا رحم از ان کریز نجوید و
دو روز هم برین شکل بمانند پس ان پشم را بدل کنند و ان بدل از
شرابی که اندر وی برک مورد و کل و اقاقیا و نار پوست و غیر
ان جوشانیده باشند اندر ایم کرم بکولشتی بر دارند هم بر ان
سان و همچنان پشمی اکر چه بشراب ترکرده بر فرج و زهار بر نهند و
همچنان محجمه بر نهند و هم بر ان شکل بخسبند چندانکه توان بس ادرا
اندرین شرابها که یاد کرده امد و اندر ابهای قابض می نشانند و نطولهای قابض
نکاه میدارند و ضمادهای قابض بر می نهند والله اعلم بالصواب

بار

باب نهم اندر علاج رتقا

رتقا زنی را کویند که بر فم رحم او غشائی رسته باشد چنانکه
مرد را بدان سبب باوی صحبت نتواند کرد و باشد که کوشت
فزونی بود همچون عضله باشد که قرحه ربوده باشد و جراحت
ان رسته باشد علاج این علت جز باهن و دستکاری نیست
و این چنان باشد که هردو لب فرج را بدو انکشت که ازان
ابهام کویند از هم باز کیرند چندانکه اکر غشا رقیق بود
بدرد و اکر غشا غلیظ بود بسا الکاه آن بمبضعی بکافند
و اکر کوشت فزونی بود بمبضع از ابرند و بر دارند
پاکیزه چنانکه هیچ اثر نکذارند و از لب فرج هیچ نبرند
پس پشم پاره بروغن زیت و شراب قابض ترکنند و در
میان هردو لب فرج نهند نیم کرم و سه روز نکاه دارند
و اکر حاجت آید بماء العسل می شویند پس مرهمها در نهند
نکاه دارند و احتیاط کنند چون جراحت درست کردد

باب دهم اندر علاج درازی بظرا

بباید دانست که بظر ازابر فرج فزونی است دراز
خشتم کنند ان فزونی را ببرند بتازی ان فزونی را بظر کو

و زنانی باشند که خفته ناکرده بمانند و نظر ایشان دراز کرد و چیزی
همچون تقبیب پدید آید و مجامعت کنند علاج این هم با حق
و دستکاری توان کرد و از انا احسن بر باید داشت الله اعلم

جزو اندر درد پشت و تهی گاه و گسستن مهرها و گردن
و اندامها و بند گشادها و عرق النسا و نقرس و داء الفیل و دوالی اینجو شش باب است

باب نخستین اندر درد پشت و تهی گاه

در اسباب و علامات و علاج آن اسباب درد پشت شش
نوع است یکی سوء المزاج سرد ساده دوم ماده غلیظ و خام اندر عضلها
و وترها و بند رودی که گرد مهرهای پشت اندر است سیم ریح و بادها
چهارم بسیاری جماع پنجم امتلا اندر رگ بزرگ که در پشت است
ششم ضعیفی و لاغری کرده هفتم مشارکت رحم چنانکه بعضی زنان را بوقت
حیض بود و از اسباب درد تهی گاه اندر بیشتر وقتها بادی غلیظ بود
یا بلغم خام علامات اما علامات مادهٔ خام آنست که بحرکت رنج ساکن
شود و دشوار بر تواند خاست و درد با گرانی بود و علامت
باد آنست که درد خلنده بود و گرانی نباشد و طعام بادناک
زیان دارد و علامات سوء المزاج سرد ساده آنست که حس سرما
همی یابد و گرانی نباشد و اگر چیزی گرم بر وی نهد راحت یابد

و علامات مانندگی درد رنج و بسیاری جماع از بیشتر رفته بود و در
الجمله از ضعیفی و لاغری کرده بود و علامات آن در باب ضعیفی و لاغری یاد
کرده آمده است و نقصان قوت مجامعت بران گواهی دهد و اگر
از امتلا و رگ بود درد گرانی بود با حرارت و ضربان اندر ران
پشت و اگر درد بجای یکی است که دست بر سد علامات آن
باشد که ماده اندر عضلها و وترهای زاید و درد تیز است
معالجات اما اگر سبب ماده خام بود علاج وی بر اینه ماده
باشد بماء الاصول و روغن بید انجیر و استفراغ کردن بقی
و داروهای مسهل چون حب منتن و حب سکبینج و ایارج فیقرا
مرکب با شحم حنظل و تریاق اربعه را اندرین جای خاصیتی
خوبست و نخود سیاه هر شب تر کردن و بامداد آب آن
با زیت و روغن کاد دانه کبیکج خوردن سود دارد و خاصه اگر
در او پخته سوسن یا سیخور و روغن فربیون و روغن قسط و روغن
سوسن و سذاب مالیدن سود دارد و سخت نیست باکی
در پشت بمالند پس روغن گرم کرده در وی مالند و ضمادهای گرم
و نرم که از مقل و اشق و جاوشیر و سکبینج و جند بیدستر و فربیون
سازند بنهند و روغن حب الغار و روغن سذاب سود دارد و ضمادها

خورند هر روز در ریشت کهن یا انوده آرد و اگر سبب باد بود روغن بلبله
با مارالاصول و حب سکبینج سود دارد صفت آن بگیرند حلبه و حب الرشاد
و تخم کرفس و نانخواه و زنجبیل راستارات سکبینج هم سنگ همه بکوبند و برشته
شربتی هر بامداد دو درم و اگر سبب سوء المزاج سرد ساده باشد مزاج را
بدل باید کرد و معجونها و تریاق اربعه و مثرودیطوس سخت نافع بود و اگر
رنج و ماندگی باشد اما لیکن باید که طعام سبک و لطیف خوردن
و کرمابه و روغن بنفشه و روغن بابونه نگاه داشتن و اگر بسیاری
جماع و لاغری کرده بود علاج چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آمدی باید
کرد و اگر سبب امتلاء رگ تب بود رگ باسلیق و رگ مابض باید
زد و روغن مالیدن و طعام سبک کردن والله اعلم بالصواب

باب دوم اندر علاج کوژی پشت و بیرون آمدن مهره

مهره از جای خویش مهره پشت هرگاه که از جای خویش برود
باشد که بیرون آید و باشد که اندرون شود و باشد که به یک
جانب شود و اسباب آن اندر بیشتر حالها رطوبتی باشد
روان همچون رطوبتی که از فالج خیزد یا رطوبتی باشد غلیظ همچون
رطوبتی که از تشنج بلغمی خیزد یا مادی بود غلیظ که مهره را از جای
یا اماسی بود اندرون اما علامات مادهٔ غلیظ آنست که به

کوژ

کوژپشته همه تری فراهم کرده باشد و اگر درد و غمز و ورم باشد ابتدا
نشف بکنند یعنی در نخورد و علامات اماس آنست که درد و گرمی حمی باشد
و تبها مختلف آید علاج اگر سبب علت ماده غلیظ باشد علاج
آن علاج فالج است نخست استفراغها باید کرد به آروغها مسهل چنانکه
اندر علاج فالج یاد کرده آمده است و لعوقها و ایارجها چون
لعوق کبریت و لعوق اسقیل بکار داشتن سود دارد و از
روغنها روغن سداب و روغن فرفیون سود دارد صفت آن
بگیرند فلفل و حب بلسان و عاقرقرحا و تخم حنظل و فرفیون و انگدد
از هر یکی راستارات همه را بکوبند نرم و در روغن سداب کنند
و طلای العبادی دو درم از این داروها که گفته شد در وی حل
کنند و در آفتاب نهند یک هفته و هر روز دو بار بجنبانند
پس بپالایند و داروها تازه کنند و یک هفته دیگر در آفتاب
بنهند چند کرت می پالایند و داروها تازه میکنند کمترین سه بار
این تدبیر کنند پس بکار دارند صفت روغن دیگر رطوبتها را و
بادها را تحلیل کند بگیرند اهبل و شیح و کوز سرو و برگ سرو و
عاقرقرحا و مرزنگوش و اکلیل الملک و قردمانا و اذخر و سیعو همه را
در آب بپزند و بپالایند و در روغن سداب بریزند آب اکنده روغن

حب اره یک وزن آن آب با نمش عزم کوفته شده تا آب برود و در روغن بجامه
پس چند بید ستر و فربیون دانه‌یل سوده و داروی حل کنند و یکبار دارند **صفت**
ضماد دیگر شبرم اکسیر و رنج نیم کوفته کنند و هر دو در آب سیر و بیزند و
ضماد کنند و اما اگر این علاجها اثر نکند داغ کنند والله اعلم بالصواب

باب سیم اندر وجع المفاصل و نقرس و عرق النسا و اسباب آن

سبب این دردها ماده بسیار فزونی بود که اندر پیوندها گرد آید و این
علت را علی العموم بتازی اوجاع المفاصل گویند اما آنچه در پیوندهای
انگشتان پای بود او را نقرس گویند و آنچه در سرین و حقه ران افتد و گاهی
بدان فرود آید او را اوجاع الورک گویند یعنی درد سرین و آنچه از ران
فرود آید از سوی بیرون با شتالنگ و انگشت خردک فرود آید و
سوی بیرون او را عرق النسا گویند و نام آن رگست که از سرین تا شتالنگ
و تا انگشت خردک فرود آمده است و از بهر آنکه ماده اندرین رگ افتاده
باشد درد از ران فرود رود این بیماری را عرق النسا از بهر آن گویند
و آنچه در پیوند پشت و ران بود او را اوجاع المفاصل گویند و سبب
ماده بسیار فزونی اندر پیوندها دو نوع است یکی سببهای اصلی است دیگر
عارضی اما سببهای اصلی سه چیز است یکی آنکه ایزد تبارک و تعالی پیوندها را
اندر بدن گشاده آفریده است تا جانوران حرکتها کردن توانند و از بهر آنکه

تا حرکتها

تا حرکتها آسان بود جایگاه پیوندها فراخ است و اندر هر پیوندی
رطوبتی نرم نهاده است تا حرکتها نرم بود و تا استخوانها برهم سوده نشود
چنانکه دندانها برهم سوده میشود و یک سبب حرارتی که از حرکتها تولد
کند و ترها و رباطها که پیوندها را نگاه میدارد خشک نگردد و حیوان
از حرکت باز نماند دوم سبب آنست که هرگاه که مردم حرکت بسیار کند
و از آن رطوبت غریزی خرج شود و پیوندها گرم شود ماندگی پدید آید
و سبب ماندگی این خرج رطوبت است و گرم شدن پیوندها و طبیعت
پیوندها آنست که پیوسته رطوبت را بجذب میکشد و سبب سیم آنکه از
حرکت حرارتی تولد کند و طبیعت حرارت کشیدن است رطوبتها را
بجذب کشد آن فراخی جایگاه پیوندها در قبول ماده زیادتی
بسیار است و سبب چهارم آنکه پیوندها را قوه هاضمه نیست چنانکه دیگر
اندامهاراست یعنی سبب هر خلطی فزونی که در پیوندی افتد
در وی بماند و هضم نشود و هر چه در دیگر اندامها افتد قوه
هاضمه آن عضو او را هضم کند و سبب آنکه در پیوندها هیچ هضم نبود
آنست که قوه هاضمه را یاری از حرکت و رطوبت بود و این معنی در گوشت
عضو است و گوشت از پیوندها دور است سببهای اصلی اینست
که یاد کرده آمد و سببهای عارضی هفت است یکی ریاضت ناکردن است

دوم تخمه شدن معده که طعامها را نتواند گواریدن سیوم طعام از پس طعام خوردن
و چیزهای الوان در یک ترتیب خوردن چهارم مستی متواتر پنجم شراب خوردن
ناشتا تا عصبها رنجور شود بدین سبب ضعیف واقف اند ششم از پس طعام
در گرمابه رفتن و از پس طعام جماع و ریاضت کردن هفتم زکام و نزله
از بالا فرود آید و در رنجورها افتد و بسیار باشد که سبب گرد آمدن
خلطهای بد اندر تن و اندر رنجورها باز استادن استفراغی بود که عادت
بوده باشد چون قی و اسهال و خون بواسیر و خون حیض و ماده این علت
بعضی را خون بود و بعضی را صفرا و بلغم آمیخته بود و این بیشتر بود و بعضی
بلغم خام بود و این عسر بود و چیزهای غریب چون گچ و سنگ و مانند
آن از وی تولد کند و بعضی را مادی سوداوی بود و این کمتر بود و
تولد این ماده بیشتر از فضله هضم ثانی و ثالث بود و این علت
پیران را و کسانی را که بیماری دراز کشیده باشند و علاج بعضی
ناصواب رفته بسیار افتد از بهر آنکه قوت هاضمه ایشان ضعیف
باشد و اوجاع مفاصل بیشتری در فصل بهار پدید آید از بهر آنکه
وقت زیادت کردن و حرکت اخلاط است و در فصل خزان نیز
بسیار افتد از بهر آنکه بسبب میوه‌ها بسیار خوردن خلطهای بد اندر
تن گرد آید و طعام نیک هضم نشود و گرمای تموز در تابستان اندر همه تن

و گذرها اخلاط فراخ شود و لیکن مادت گسترده شود و اخلاط آن
در تن بمفاصل فرود می آید و جمع میشود و هرگاه که خداوند عرق النسا را
اسهال افتد درد آن مدتی سهل گذرد و هرگاه که خداوند
اوجاع مفاصل و نقرس را داء الفیل و دوالی پدید آید از علت
نخستین خلاص یابد **علامات** مقصود از طلب این علامات این علت
آنست که بدانند که ماده علت کدام خلط است و این از رنگ
جایگاه درد و رنگ اماس و از زبان و نبض و خلیدن و گرانی و سبکی
و گرمی و سردی اماس توان دانست و از مزاج و عمر بیمار و فصل سال
و از تدبیرهای گذشته اما اگر لمس گرم بود چنانکه دست بر وی نهادن
خارش آید و سخت سوزان باشد و رنگ جایگاه سرخ باشد و
با ضربان و تمدد و گرانی بود و مزاج بیمار گرم و تر بود و از چیزهای خشک
بر نهادن راحتی یابد بباید دانست که خون است و عمر بیمار و فصل
و سال و تدبیرهای گذشته بر آن گواهی دهند و اگر لمس سخت گرم گونه
بود و سرخی و گرانی و ضربان و تمدد کمتر بود و درد سخت و سوزان تیز
و خلنده بود و از میوه‌ها و خشک [illegible] راحتی یابد و اماس بر آن بزرگ نباشد
بباید دانست که ماده صفراست و مزاج بیمار و فصل و سال و تدبیر
گذشته بر آن گواهی دهند و اگر رنگ اماس همرنگ تن بود و لمس گرم نباشد

و در وی ضربان و بی‌جلیدن بود لکن گرانی بیشتر بود و مزاج
بیمار سرد و تر بود و از ضمادهای گرم و تر اساس باید نهاد و دانست
که ماده بلغم است و عمر و فصل سال و تدبیرهای گذشته بر آن گواهی
دهد و اگر آماسی کوچک و درد اندک بود و رنگ آماس سبزی یا
کبودی یا سیاهی زند و لمس سخت بود باید دانست که ماده علت
سودا است و مزاج بیمار و فصل و سال و عمر و تدبیرهای گذشته
بر آن گواهی دهد و اگر ماده علت مرکب بود مثل خون بود با صفرا
آمیخته یا با سودا آمیخته علامات هر مرکب آمیخته باشد و شناختن
بر طبیب آن بود که ضمادها سرد و گرم یکسان یعنی گرم با
سرد آمیخته و سرد با گرم آمیخته سود دارد تا چنان شود که گاهی
چیزی گرم سود دارد و گاهی چیزی سرد و این حالها بیشتر
کسانی را افتد که مزاج اصلی ایشان گرم بود و طعامهای سرد
و تر و میوه‌های تر و فقاع و مانند آن بسیار خورند و بر امتلا
حرکتها کنند و طعام بی‌ترتیب خورند و بعضی را ماده علت
بادناک بود و علامتش وی آنست که درد از جای بجای می‌گردد
و هیچ گرانی نبود و خداوند علت سودا و طعامهای بادناک
بسیار خورده بود علاج اگر علامتهای خونی ظاهر شود و نخست رگ

باید زد و اگر از بهر بندگاه دست رگ اکحل باید زد و اگر از بهر بند
گاه پای رگ باسلیق باید زد و از جانب مخالف باید زد
و این چنان باشد که اگر درد پیوندهای دست راست بود
از دست چپ رگ باید زد و اگر اندر پیوندهای دست
چپ بود از جانب راست باید زد و اگر اندر پیوندهای
پای راست بود از دست راست زنند و اگر اندر پیوندهای
پای چپ بود از دست چپ باید زد و اگر اندر هر دو پای
یا اندر هر دو دست بود رگ از هر دو دست باید زد و بیکبار
باید زد و خون باندازه قوت بیرون کرد و چون از رگ
زدن بیاساید و سه روز بگذرد و باد و در دوزی فرماید
خاصه اگر درد اندر پای بود و از بهر آنکه اندر درد پای سود
بیشتر است از آنچه اندر دست اگر کفایت نشود از پس آن گر
داروی مسهل باید داد و نخست نطولها و داروها که اورام
دهنده بکار باید داشت و اگر مسهل دادن دفع توان کرد
یا اندر دلیل اثر تشنگی پدید آید دفع باید کرد و بر جایگاه
آب سرد و گرم و نیم گرم آنکه خوشتر آید می باید ریخت و
بدان اقتصار کردن و نخست آب سرد بکار باید داشت

و در روزهای بحران نگاه باید داشت تا مسهل از پس آن دهند و روزهای
بحران روز چهاردهم و هفتم و یازدهم بود و بهترین روز
بحران روز چهاردهم بود پس هرگاه که اثر نضج پدید آید استفراغ
کنند بمسهل قوی را اندر علاج علت صفراوی اسهال بچیزهای سرد و تر
باید کرد و اندر علاج علت خونی فصد بیرون باید کرد و تری که از آن
باید که اندر صفراوی و اندر علتهای خونی و صفراوی سکنجبین شود آرد
لیکن ترش نباید و سکنجبین بزوری که از تخمهای گرم کنند چون تخم
بادیان و کرفس و غیر آن هم زیان دارد بهر آنکه ماده علت را
بسوزاند و تری او را فیت کند و باقی خشک شود و مسهل ضعیف
نیز اندر اول این علت زیان دارد بهر آنکه اسهالی کنند
که علت بدان کم شود و ماده از پیوند را بجنباند و بجایگاه درد
آرد اما در اوجاع مفاصل و نقرس خونی نخست استفراغ بطبوخ
هلیله زرد و هلیله کابلی و افسنتین و شاهتره و خرمای هندی و
آلوی سیاه کنند و این مطبوخ سلیخ تمام باید دادن تا آنگاه استفراغ
تمام کند و اگر تب بود بایی دارو ها آب عنب الثعلب و آب
کاکنج و آب کشنیز سبز کوفته و صافی کرده با اندکی طلوس چهار
شنبز باید داد یا آب لبلاب یا بنفشه خشک و شکر و اگر که

[illegible]

بحال

بحالت بود استفراغ بطبوخ سورنجان و برمایدان
و حب سورنجان باید کرد و از پس آن روبی مسهل دارو ها که ادرار
بول کنند بخت سود دارد بهر آنکه ماده این علت فضلهٔ هضم ثانی
و ثالث است و هضم ثانی اندر جگر باشند و هضم ثالث اندر رگها و
ادرار بول از آن پاک کنند و اگر ماده علت صفراوی بود قی باید فرمود
پس استفراغ بطبوخ هلیله زرد و خرمای هندی و عناب و آلوی
سیاه و شاهتره و تخم کشوث کردن و از الجبر و سقمونیا قوت
دادن صفت حبی که حدا و ند نقرس خونی و صفراوی را سود دارد
بگیرند صبر و هلیله زرد از هر یکی دو درم و نیم تربد و سورنجان
از هر یکی یک درم و نیم شحم حنظل چهار دانگ سقمونیا دانگی و نیم زعفران
دانگی شربتی سه درم و اگر طبیعت ضعیف بود استفراغ بکوارشی
سوخی کنند صفت آن بگیرند تخم آبی معتدل اندر زر بهی را
بزرگی و تخم آن بیرون کنند و بکوفته سقمونیا بجایگاه و تخمها باز
کنند و آبی را هم باز نهند و خمیر بردی بپوشند و اندر تنور گذارند
بریان کنند تا خمیر سرخ شود و بپزند تا پس کرده و خمیر از وی باز
کنند و از او در هاون سنگین کنند و با انگبین مصفی بسرشند شربت
چندانکه دانند که در روی دانگی سقمونیا هست و اگر ماده علت بیرون شد

[illegible]

از صفرا و بلغم استفراغ بحب سورنجان کنند صفت آن بگیرند صبر
یکدرم سورنجان چهار دانگ هلیله زرد چهار دانگ سقمونیا دانگی گل سرخ
و مصطکی از هر یکی دانگی و اگر جمله یکشربت بود و اگر بعوض صبر ایارج
فیقرا افکنند صواب بود صفت حبی دیگر بگیرند هلیله زرد و تربد از
هر یکی یکجزو مقل نیم جزو شحم حنظل و سقمونیا از هر یکی ثلث جزوی کثیرا عشر
جزوی شربتی سه درم صفت حبی دیگر هلیله زرد یکدرم صبر چهار دانگ
ماهی زهره و بوزیدان از هر یکی دو دانگ سقمونیا دانگی شربتی بود جمله و
ضمادها ازین نوع بکار دارند صفت آن بگیرند حضض و صبر و صندل و گلنار و
مامیثا و زعفران از هر یکی دو درم مر یکدرم کرفس سوخته چهار درم همه را
بآب عنب الثعلب یا گشنیز بسایند و طلی کنند صفت ضمادی که درد را ساکن کند
بگیرند اسفیداج سرب و اسرب بشیر تازه بسایند و طلی کنند و کوک را
بکوبند و ضماد کنند و چون گرم شود بر میدارند و دیگر بر می بندند و
سبزی که بر سر آب ایستاده باشد سوده آرد و گشنیز تر و آب او
سوده آرد و سرکه را اسفیول سوده آرد و زعفران و افیون را [illegible]
بشیر گاو بسایند پس موم و روغن که از روغن گل کرده باشند بیامیزند و
طلی کنند و درد بنشانند صفت ضماد قابض که با دل علت بکار آید
بگیرند اقاقیا و حضض و صبر و صندل سرخ و [illegible] در بندی و شیاف مامیثا

وگل

و گل ارمنی از هر یکی برابر همه را بآب عنب الثعلب بسایند و طلی
کنند صفت ضمادی که با [illegible] را آرند بگیرند برگ کرنب و زراوند
بپزند و بکوبند و بگیرند زرده خایه و اندکی دردی سرکه و مقداری آرد
جو با آن بیامیزند و در روغن برجوشانند و بهم بسرشند و طلی کنند [illegible]

باب چهارم اندر علاج وجع مفاصل و نقرس که از سردی بود

اگر علامات بلغم و خلط خام پدید آید اول باید پرهیز فرمایند و طریق
پرهیزش آنست که بامداد سکنجبین عسلی دهند با آبی که در وی زیره
کرفس تخم بادیان جوشانیده باشند و طعام نخود آب دهند اگر
پس از چهار پنج روز اثر پختگی پدید آید روزی چند ماء الاصول
دهند با روغن بید انجیر پس طبع را بایارج فیقرا و تربد بگشایند
بگیرند ایارج فیقرا یک مثقال تربد یک مثقال هر دو را با سکنجبین بسرشند
و بدهند و سه روز دیگر ماء الاصول دهند و روز چهارم
سکنجبین دهند پس ماء الاصول و دیگر روز استفراغی که بحب
سورنجان یا حب منتن یا حب شیطرج و اگر فصل [illegible] بود
و اگر مانعی نباشد نخست از همه تدبیر فصد کردن کنند و اگر
مسهل حاجت آید پس از آن مسهلی دهند بدین ترتیب که
یاد کرده آمد و هیچ مسهلی از دارو تا که اسهال حسنا کند خالی نباید بود

از بهر آنکه اگر چه استفراغ بلغم در حال راحتی دهد زود باشد
که دیگر باره جمع شود و بقوه صفرا در تن روان گردد و بجای درد باز
آید صفت حب سهل بگیرند سورنجان یکدرم و زیره کرمانی و زنجبیل
از هر یکی یکدرم صبر دو درم و نیم حب کنند و با طبیخ شبت در حال
آسایش دهند صفت حب قوی بگیرند تربد یکدرم شحم حنظل
دانگی و نیم عصاره قثاء الحمار دانگی و نیم قنطوریون باریک دو دانگ
فربیون دانگی مقل و سورنجان از هر یکی دو دانگ ماهی زهره دانگی و
نیم این جمله یکشربت بود صفت حب ضعیف بگیرند سورنجان نیم
درم صبر دو درم سقمونیا دانگی صفت حب دیگر هلیله کابلی و بلیله
و آمله و اسطوخودوس و افتیمون و ماهی زهره و سقمونیا راست راست
شربتی سه درم تا چهار درم و صفت حب منتن و حب
شیطرج اندر علاج فالج یاد کرده آمده است صفت حب
که خداوند علت مرکب را که از صفرا و بلغم بود سود دارد
بگیرند ایارج فیقرا اشق یکدرم سورنجان و بزر بیدان و ماهی زهره
و شحم حنظل از هر یکی سه درم هلیله زرد هفت درم مقل هفت
درم حب النیل سیاه دو درم بآب کشته تا حب کنند شربتی
سه درم صفت مطبوخ سورنجان خداوند صفرا و بلغم را

سوده آرد دیگر بگیرند هلیله زرد پانزده درم تربد و بسفایج و شاهتره
از هر یکی چهار درم تخم کشنیز و تخم بادیان و تخم کرفس از هر یکی یکدرم گل
سرخ سه درم همه را اندر یکمن و نیم آب بپزند تا هفتاد درم باز
آید و پالایند و جهند و ایارج فیقرا بجای خداوندان این علتها سخت
نافع است و در فصل بهار چند روز متواتر دهند که تریاق کهنه
پیوندها را قوت دهد و ماده را بگوارد و از راه بیرون آرد
و درد ها را تسکین دهد و طعام او غوره با فرمایند صفت ماء الاصول
نوع دیگر بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ کبر و پوست بیخ بادیان و انیسون
و ماکو و بیخ کبر و بوزیدان و ماهی زهره و پوست حنظل و قنطوریون
باریک از هر یکی پنج درم همه را در سه رطل بغدادی آب بپزند
تا به نیمه باز آید و پالایند شربتی ده درم با یک درم روغن بیدانجیر
با یک مثقال و محمد زکریا میگوید که اگر کسی در این علت از سوده سورنجان
و شکر طبرزد از هر یکی سه درم از پس استفراغها بدهند اخلاط را
از مفاصل باز دارد و همچنین اگر هر بامداد سه درم کشنیز خشک
کوفته با سه درم شکر سفوف کنند سود دارد و تخم خشخاش سپید
کوفته سه درم با سه درم شکر سود دارد صفت سفوف دیگر
بگیرند بلوط در سرکه آغشته و خشک کرده و عدس پوست کنده و کشنیز خشک

کوفته با سه درم شکر سفوف کنند بر دو آرد و تخم حنظل سپید
کوفته سه درم با سه درم شکر بود و آید صفت سفوف دیگر بگیرند
بلوط در سرکه اغشته و خشک کرده و عدس پوست کنده و کشنیز خشک
و سورنجان را ستارات بکوبند و بیزند شربتی سه درم با سه درم
شکر صفت ضمادی بگیرند حضض و انقوق راسفارات و اندر شراب
کهن حل کنند و روغن زیت براکنند و بمالند صفت ضمادی دیگر
فرفیون با روغن سوسن بسایند تا چون غالیه شود و بکار دارند
صفت ضمادی که بجای شربت با استخوان سوخته و ما بتدان بکار برند
اهلیلج کوز سر در استخوان سوخته از هر یکی یک جزو و شب یمانی
و زاج از هر یکی سدس جزو همه را بکوبند نرم و با سریشم ماهی
بسرشند و بر جایگاه درد نهند و از پس استفراغ بکار دارند و اندر
طبیخ کفتار و روباه نشانند سود دارد صفت طبیخ کفتار
بگیرند کفتار ببرد اندام کشند و اندر مرجلی با آب بکرب بندد پس
این کفتار را پوست باز ناکرده و شکم ناشکافته همچنان با شبت و نمک
چندان بجوشند که جدا شود و آن آب را زو بپالایند و در آبزن
کنند چون فاتر شود چنانکه دست در وی توان داشت بیمار را
سه روز در وی نشانند هر روز یکی دو بار بامداد و شبانگاه

و هر باری دو ساعت و روی چرب کنند چون از آن آب بیرون آید
و او را باب گرم بشویند و هوا سرد ازو باز دارند تا [illegible] علاج یک
ماه کرده باشند اندر میان ماه دیگر باره این طبیخ تازه کنند سه روز
دیگر هم بدین ترتیب بکار دارند و در آخر ماه دیگر این طبیخ تازه
کنند و سه روز دیگر هم برین ترتیب بکار دارند و اگر کفتار
بدست نیاید روباه با گوشت خرگوش وحشی بجای آن بکار دارند
نقرس و عرق النسا و اوجاع مفاصل را شراب نشاید خورد
تا علت پاک زایل نشود و هم تا چهار فصل برایشان نگذرد هم نشاید خورد

باب پنجم اندر علاج عرق النسا

سبب های علت عرق النسا و درد سرین هم آنست که در باب گذشته
یاد کرده آمده است و علاج نیز یکی است لکن از بهر آنکه این پیوندها
مغاک تر است و در مغاک گوشت بسیار است و ماده علت
اندرون تر است علاج این هر دو اندر باب جداگانه یاد
کرده می آید و علامات نیز همانست که در باب گذشته یاد کرده
آمده است و علامت خاصه که بعرق النسا مخصوص است آنست که اندر
بر انداخته عرق النسا محاذی [illegible] و قامت [illegible] راست
نزاند کرد و از سبب ها خاصه درد سرین است که [illegible]

برزهی بسیار نشیند و سواری بسیار کند و گاه باشد که در رودهٔ کهن گردد
و درد سرین باز گردد علاج اگر علامتها خون ظاهر گردد نخست رگ
باسلیق باید زد و از جانب مخالف پس رگ پای باید زد یا دو سه بار بادکش
دو در و درد روزه آرند پس رگ پای زنند و لکن باید کرد اگر درد از
جانب وحشی فرود همی آید از رگهای پای عرق النسا باید زد و اگر از جانب انسی فرود
می آید رگ صافن باید زد و پس از آن رگ پشت پای که میان خنصر و بنصر باید زد
و داروهای رادع و قابض در راه باید داشت از بهر آنکه داروی رادع ماده را
در پیوند باز دارد و چون ماده اندر پیوند بماند و بسیار گردد بیم باشد
که استخوان پیوند را از هم بگشاید و اگر درد خیزد حجامتگاه کرم کشته
بکار باید داشت و اندر خانهٔ گرمابه نشستن و اندر آب
زن معتدل نشستن و روغن شبره تازه نیم گرم و روغن شبت
مالیدن در درد منفعت کند و اگر علامات بلغم ظاهر بود نخست
قی باید فرمود پس اسهال کردن بحب منتن و حب شیطرج و حقنه
تیز کردن با قنطوریون باریک و شحم حنظل و شبت و ابگامه
و مانند آن بود آرد و نخست حقنها نرم کند پس تیز تر
گاه باشد که اندرین علت بلغمی رگهای پای زدن حاجت
بود و از پس قی و داروی مسهل داروی ادرار کننده باید

وآد صفت داروی ادرار کننده بگیرند کاذریوس و حبطیانا از
هر یکی دو اوقیه زراوند گرد نیم اوقیه تخم سداب تخم ...
بعد از آن بکوبند و ببیزند شربتی سه درم با سه درم شکر
سفوف کنند و از بیرون نطولها و ضمادها اکلیل کنند و بکار
داشتن و محجمه آتش بر نهادن و اندر آب کوکرد نشستن
و ضماد ریش کنند و بر نهادن تا ماده را از وی بپالاید و
سخت سود کند باشد که بسیار بار که محجمه بر نهادن و خون بسیار
بیرون کردن سود دارد ماده را از قعر پیوند بر کشد و
هر گاه که درد سرین را داغ کردن صواب باشد و
این دایره باشد گرد مهره و حقه ران داغ کنند صفت
ضمادهای نرم کند بگیرند ... بکوبند و زرده خایه
مرغ و اندکی زعفران با وی بسرشند و نیم گرم بکار آرند
صفت ضمادی دیگر اکلیل الملک و بابونه و خطمی از هر یکی
بیست درم سنبل و انیسون و جاوشیر از هر یکی ده درم پیه
گرده بز و پیه مرغ خانگی و مغز ساق گاو و انگبین و روغن
گاو از هر یکی ده درم موم ده درم سرکه سی درم روغن چندانکه
کفایت بود داروهای خشک را بکوبند و آنچه گداختنی است دهنها را



حل کنند و موم را که اذابه کنند با به برنگ و هم را بر سرشند چنانکه رسم است
و هر گاه که ضماد بر آرند با آب گرم با طبیخ بابونه و اکلیل الملک و شبث
و صعتر و بیخ کرفس بشویند و اگر این ضمادها با بونه و باران ادویه که بر شمردیم
کنند سود دارد **صفت** ضماد ریش کننده خردل و هم سنگ او سرگین کبوتر
بکوبند نرم و طبیخ انجیر سرشند و ضماد کنند تا ریش کردد و صدید بیالاید چند
روز بگذارند تا ماده پاک شود و موم روغن را بر ریش کنند و همچنین
موم روغن و بوره و فرفیون و عاقرقرحا با موم در روغن سداب سرشته ماده را
نضاج کنند و ریش کنند **صفت** شیافی که در وی سرخی و درد باشد آرد
را آرد و شکنج و جاوشیر و سقمونیا و انزروت و غاریقون سورنجان
و تخم حنظل و نمک هندی چند بسپارند و زرنباد و قسط ماهی زهره و برگ
سداب و افسنتین تخم بادیان و بوره و مانند برابر و بار سیاهی سوده کنند
بر آن ترتیب که در باب گذشته یاد کرده ام این است و اندر طبیخ گفتار
و طبیخ رو باه شستن سود دارد و از آنکه هیچ علاجی بود نه آرد فصد سبد
از دو ری تا مثقال به هند با شراب **باب سیم اندر داء الفیل و دوالی**

دوالی علتی است که رگها ساق ستبر شود و گره گره پدید آید و این علت
بیشتر بر کسانی حمالان و پیاده روان را که رنج بسیار کشند افتد
و ماده این علت یا خونی بلغمی بود یا خونی سودایی غلیظ و بسیار باشد که این علت

از پس بیماری حاره و از پس بیماری سرسام افتد از بهر آنکه ماده بیماری انتقال
کند و به پی رگها فرو آید خاصه کسانی که مستعد این علت باشند و این علت
چون محکم شود علاج دشوار پذیرد **و علت داء الفیل** علتی است که پای مردم
ستبر شود هم بسبب فراخ شدن رگها و فرو آمدن ماده بسبب ازبیماری
نقرس و مادهٔ این علت بلغم و سودا بود و بدین سبب است که ما ده غذا گردد
و ساق و قدم جمله ستبر شود و نشان آنکه این علت پدید آید پای سرخ شود
رنگ برگردد و تیره شود **و علامت** ماده بلغمی آنست که رنگ سپید
گراید و نرم باشد و علامت ماده سودایی آنست که رنگ پای تیره باشد و لیکن کبودی
و سیاهی گراید و طبیعت باید دریافت که ریش گردد **و علاج** داء الفیل اگر رنج
باشد علاج آن آسان تر بود و هرگاه که رنگ بگردد علاج کمتر پذیرد
و علاج آن قی ستوانتر بود پس باید بار که بلغم غلیظ و سودا را از جای برکند و اگر
رگ زدن حاجت آید رگ باسلیق زدن صواب بود و آسایش جستن و نانهادن
و پای بر بالش نهادن پیوسته سود دارد امیدوار است که خلاف
نکنند اگر سهوی یا غلطی بود باشد معلم حک و اصلاح
کرده که در وقت پیری نابینا نوشته شده
تحریرا فی یازدهم شهر شوال ختم بالخیر
و الاقبال سنه ۱۰۵۵
کتبه العبد الی الله الغنی...
سلطان محمد...

